

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

توسعه
راهبرد



پژوهشکده تحقیقات راهبردی

راهبرد یاس سابق
شماره پیاپی ۵۶ - زمستان ۱۳۹۷

● صاحب امتیاز

دکتر سیدمرتضی نبوی

● مدیر مسئول

دکتر محمدخوش چهره

● سردبیر

دکتر حسن سبحانی

● امتیاز: علمی - ترویجی. طبق نامه شماره ۳/۱۱۵۵۲ مورخ ۸۶/۱۲/۲۷ و نامه تمدید

امتیاز (به شماره ۳/۲۵۹۰۶ مورخ ۹۱/۲/۱۱) وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

● ناشر: مرکز پژوهشی مطالعات راهبردی توسعه و پژوهشکده تحقیقات راهبردی

● حروفچینی و صفحه آرایی: قربان تاجریان

● نشانی: تهران - خیابان فلسطین شمالی - پایین تر از زرتشت - پلاک ۵۵۴ - طبقه ۳

کدپستی: ۱۴۱۵۷۵۴۳۹۴ - تلفن: ۸۸۹۹۱۱۷۷ - نمابر و سامانه پیام کوتاه: ۰۲۱۸۸۹۹۱۸۰۲

www.tsrc.ir
rahbordeyas@gmail.com
www.rahbord-mag.ir

آدرس اینترنتی:

پست الکترونیک:

سامانه ارسال و پی گیری مقالات:

این فصلنامه در پایگاه‌های زیر نمایه می شود:

www.isc.gov.ir

www.magiran.com

www.saminattech.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

بانک اطلاعات نشریات کشور

سامانه یکپارچه مدیریت نشریات ایران

● چاپ: انتشارات پژوهشکده تحقیقات راهبردی

● قیمت: ۶۰۰۰ تومان

هیأت تحریریه فصلنامه راهبرد توسعه

- ❖ دکتر سید مصطفی ابطحی: استادیار دانشگاه آزاد اسلامی
- ❖ دکتر حسن عابدی جعفری: استادیار دانشگاه تهران
- ❖ دکتر محمد خوش چهره: استادیار دانشگاه تهران
- ❖ دکتر داوود دانش جعفری: استادیار دانشگاه علامه طباطبائی
- ❖ دکتر سید سعید زاهد زاهدانی: دانشیار دانشگاه شیراز
- ❖ دکتر حسن سبحانی: استاد دانشگاه تهران
- ❖ حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر حسن علی اکبری: استادیار دانشگاه امام حسین (ع)
- ❖ دکتر حسین عیوضلو: استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
- ❖ دکتر محمدرحیم عیوضی: استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)
- ❖ دکتر حسین کچویان: دانشیار دانشگاه تهران
- ❖ دکتر علی لاریجانی: استادیار دانشگاه تهران
- ❖ دکتر محمدجواد لاریجانی: استاد پژوهشگاه دانش‌های بنیادین
- ❖ دکتر علی مبینی دهکردی: عضو هیأت علمی مؤسسه بین‌المللی مطالعات انرژی
- ❖ دکتر امیر محبیان: استادیار دانشگاه آزاد اسلامی
- ❖ دکتر منوچهر محمدی: استاد دانشگاه تهران
- ❖ حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر غلامرضا مصباحی مقدم: استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
- ❖ دکتر محمدحسین ملایری: استادیار پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام
- ❖ دکتر عباس ملکی: دانشیار دانشگاه صنعتی شریف
- ❖ دکتر سید مرتضی نبوی: عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام

داوران این شماره: آقایان دکتر حسن سبحانی، دکتر ابوالقاسم توحیدی نیا، دکتر میثم موسائی

دکتر محسن مهرآرا، دکتر مهدی قائمی اصل، دکتر حسن بنیانیان، دکتر حسن خسروی.

چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی

با اتکال به قدرت لایزال الهی و در پرتو ایمان و عزم ملی و کوشش برنامه‌ریزی شده و مدبرانه جمعی و در مسیر تحقق آرمان‌ها و اصول قانون اساسی، در چشم‌انداز بیست ساله: ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل.

راهنمای تهیه و ارسال مقالات

خواهشمند است برای ارسال مقاله، به این موارد توجه بفرمایید:

- ۱- نام و نام خانوادگی، میزان تحصیلات، رتبه علمی، شغل، نشانی، کدپستی، شماره تلفن و پست الکترونیکی خود را در برگه‌ای جداگانه قید و ضمیمه مقاله نمایید.
- ۲- حجم مقاله بیش از ۳۰ صفحه و کمتر از ۱۰ صفحه (صفحه ۳۰۰ واژه‌ای) نباشد.
- ۳- در صورت ارسال مقالات ترجمه شده، تصویر متن اصلی مقاله و فهرست کامل منابع آن (با مشخصات دقیق کتاب‌شناسی) را به همراه ترجمه مقاله ارسال فرمایید.
- ۴- برای سهولت در ارزیابی و ویرایش، مقاله بر روی کاغذ A4 و با رعایت فضای مناسب در حاشیه‌ها و میان سطرها، حروف‌چینی شده و یک نسخه پرینت به همراه فایل مربوطه ارسال گردد.
- ۵- مقاله‌های ارسالی از حیث ساختار لازم است مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
الف- **چکیده:** چکیده‌ای ۲۰۰ تا ۳۰۰ کلمه‌ای به همراه واژگان کلیدی تهیه شود و ترجمه انگلیسی آن نیز ارائه گردد.
ب- **پاورقی‌ها:** توضیحات بیشتر در مورد موضوع، معادل‌های خارجی اسامی و اصطلاحات مبهم و مهجور با عنوان «پاورقی‌ها» در پایین صفحه مربوطه آورده شود.
ج- **منابع:** فهرست منابع فارسی و غیرفارسی در پایان مقاله، به طور جداگانه (در ادامه همدیگر؛ ابتدا منابع فارسی و در ادامه منابع غیر فارسی) به ترتیب حروف الفباء آورده شود:
- کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال انتشار)، **نام کتاب**، نام مترجم، شماره جلد، محل انتشار: نام ناشر، نوبت چاپ.
- مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، **نام نشریه**، شماره نشریه.
د- **ارجاعات:** ارجاعات به صورت درون‌متنی پس از نقل مطلب به صورت زیر آورده می‌شود:
- منابع فارسی: (نام خانوادگی، سال نشر: شماره صفحه)
- منابع انگلیسی: (نام خانوادگی، سال نشر: شماره صفحه)، با این توضیح که در اولین مورد به کاربردن نام خانوادگی، عبارت فارسی نام نویسنده در داخل متن به صورت فوق ذکر شده و به صورت لاتین در پاورقی ذکر می‌گردد.
- در صورت تکرار استفاده، ارجاع به صورت کامل، همانند بار اول، نوشته می‌شود و از کاربرد واژه‌های همان، پیشین و مانند آن خودداری شود.
- چنانچه از نویسنده‌ای در یک سال بیش از یک اثر انتشار یافته باشد، این دو اثر با ذکر حروف الفبایی پس از سال انتشار از یکدیگر متمایز شوند.
۶- راهبرد توسعه در پذیرش یا رد، اصلاح و ویرایش مطالب و نیز نحوه چینش مقالات آزاد است.
۷- ارسال مقاله برای فصلنامه راهبرد توسعه به منزله تعهد نویسنده مبنی بر جدید بودن مطلب و عدم انتشار آن در نشریه دیگری است.
۸- مقالات ارسال شده بازگردانده نمی‌شود.
۹- هرگونه استفاده از مطالب مندرج در این فصلنامه با ذکر کامل نام منبع بلامانع است.

فصلنامه علمی - ترویجی راهبرد توسعه، مجله‌ای است نظری و تجربی که به مسایل مختلف توسعه در جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و هدف از انتشار آن، زمینه‌سازی برای پیشرفت ایران و دستیابی به اهداف چشم‌انداز بیست ساله است. راهبرد توسعه مفتخر است که آوردگاه اندیشه‌ها باشد. به همین منظور هیأت تحریریه فصلنامه راهبرد توسعه، از کلیه استادان، صاحب‌نظران و پژوهشگران برای ارسال مقالات علمی و پژوهشی خود جهت چاپ در این فصلنامه، دعوت به عمل می‌آورد.

فهرست مطالب

- ❖ سخن سردبیر..... ۵
- ❖ میزگرد: فناوری اطلاعات و ارتباطات و رابطه آن با توسعه ۷
- ❖ نهادها و توسعه اقتصادی: تئوری، سیاست و تاریخ ۳۴
هاجون چانگ / مترجم: علی اصغر اژدری
- ❖ جایگاه سنت رزق در پیشرفت اقتصادی توحیدی از دیدگاه قرآن کریم ۶۴
انسیه کاشانی / محمد نقی نظر پور
- ❖ الگوهای جامعه‌شناختی ساخت هویت در ایران معاصر ۸۲
مهدی براتعلی‌پور
- ❖ ارزیابی استحکام اثر توسعه مالی بر فقر و نابرابری..... ۱۰۵
عبدالمجید آهنگری / رضا علائی / صدیقه بختیاری
- ❖ امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران ۱۳۵
هادی حکیمی / حسین سعدلونیا / علی میرزایی
- ❖ تأثیر توسعه بازارهای مالی بر ریسک بازار سهام (منتخبی از کشورهای D8) ۱۶۴
شیرین اربابیان / زهرا زمانی / نگین صادقی محمدی
- ❖ سوادآموزی عنصر کلیدی توسعه پایدار..... ۱۸۷
اسماعیل برقی
- ❖ تحلیل ماهیت شناختی منشاء بروز اختلاف در قراردادهای اداری ایران در راستای بهبود مدیریت اداری (مطالعه موردی: قراردادهای مقاطعه کاری، مناقصه و مزایده، عملیت، اوراق قرضه و مشارکت) ۲۱۱
محمدجواد حیدریان دولت آبادی / رسول مظاهری کوهانستانی

سخن سردیبر

توسعه‌یافتگی که به تجربه بشر در یکی دو قرن اخیر، برای خروج از وضعیتی توأم با فقر و ناکارآمدی و اسیر قوانین ناشناخته طبیعی بودن، اطلاق می‌شود؛ از وجوه و جنبه‌های مختلفی قابل مطالعه و بررسی است. به خصوص که در این «صیروت» توانسته است جهانی از فراوانی و وفور، توأم با کارآمدی و تخصص و دانش پشتیبان فهم قواعد و سنت‌های حاکم بر طبیعت را، به ارمغان بشریت بیاورد.

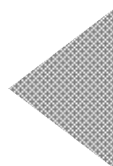
بدیهی است شناخت توسعه‌یافتگی مستلزم شناخت غرب است. آن هم نه غرب جغرافیایی و مصطلح، که غرب مستظهر به یک موقعیت جغرافیایی یعنی اروپا و به یک دین یعنی مسیحیت و به یک فلسفه یعنی نهضت روشنگری و به یک نژاد یعنی نژاد سفید و بالاخره به یک نظام اقتصادی یعنی کاپیتالیسم است (سرژ لاتوشه، غربی‌سازی جهانی، ۴۵). از این روی گستره مباحث بنیادین در فهم توسعه بسیار متنوع و عمیق می‌گردد. در عین حال مطالعه تغییرات حاصله در سبک زندگی و پیش و دیدگاه‌های انسان توسعه یافته، از آن حیث که ریشه‌دار و تعیین کننده بوده است، هم قابلیت بررسی و هم ضرورت انکارناپذیر دارد. در صعوبت ادراک توسعه‌یافتگی همین بس که عده‌ای بسیار، از توسعه مقوله‌ای جدای از مثل غربی‌ها شدن، ادراک نکرده‌اند و همین درک، سرنوشت تلخ «انفعال» و «شیفتگی» را برای آنان و جوامعشان به ارمغان آورده است. بدین سبب شناخت «توسعه»، هم برای فهم آن و هم برای نقد آن، از بایسته‌های دوران ما می‌باشد.

راهبرد توسعه این هر دو مهم را، از اهداف خود می‌پندارد و بر آن است تا آئینه‌ای برای انعکاس مطالعات و پژوهش‌هایی باشد که در فهم توسعه یافتگی و تجارب مبتنی بر مفاهیم منجر به توسعه، مدد رسان می‌باشند. در عین حال نقد توسعه از وجوه مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن، و جستجوی راهکارهایی که توسعه را نه مثل دیگران شدن، که بر آمدن و ارتقاء بر حیات ارزش‌ها و هنجارهای خود می‌داند، از اهداف فصلنامه راهبرد توسعه است. ما از پذیرش مقالاتی که پژوهشی است اما در عین حال، ترویجی و کاربردی از تئوری‌های توسعه و مسائل و نظرات مرتبط با آن است، استقبال می‌کنیم. قاعدتاً محدوده موضوعی مقالاتی که «علمی - ترویجی» باشند باید به توسعه در وجوه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن معطوف باشد و صد البته باید این مهم در مقالات دیده شود که توسعه یک کل غیر قابل تجزیه به وجوه آن است و تقسیم بندی‌ها، صرفاً نوعی قرارداد برای سهولت مطالعه و پژوهش است. آرزوی ما آن است که از طریق فصلنامه «راهبرد توسعه» و به وسیله مقالات علمی - ترویجی دریافتی، به فضای محتاج به عمیق بررسی شدن توسعه در کشورمان، چنان کمک نمائیم که در ادامه راه، و مشخص و واضح‌تر شدن اهداف توسعه‌ای کشور، به اهداف سند چشم‌انداز نزدیک و ان‌شاء‌الله در مسیر فهم الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت قرار گرفته باشیم.

میزگرد

آقایان: مهندس نصرالله جهانگرد،^۱ دکتر احمدرضا شرافت،^۲ دکتر کیومرث اشتریان،^۳ مهندس رضا باقری اصل^۴ و دکتر سید مرتضی نبوی^۵ در میزگرد علمی راهبرد توسعه با عنوان:

فناوری اطلاعات و ارتباطات و رابطه آن با توسعه



نبوی: ضمن خیرمقدم به اساتید ارجمند که دعوت فصلنامه راهبرد توسعه را برای حضور در میزگرد با موضوع «فناوری اطلاعات و ارتباطات و رابطه آن با توسعه» پذیرفته و در این میزگرد شرکت کرده اید، پیشنهاد می کنم با توجه به نگاه کارشناسی و تخصصی شما بزرگواران به موضوع میزگرد، برای بهره مندی بیشتر از دانش و تجربه مدعوین عزیز در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات، پیرامون این موضوع و سئوالات مطروحه این میزگرد، بحث را به گونه ای آغاز کنیم که بتوانیم به مسائل مهم و ریشه ای در این حوزه پردازیم و به راهکارهای عملی و مدل هایی در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات دست پیدا کنیم که به توسعه کشور کمک می کند.

جهانگرد: برای ورد به بحث، باید در ابتدا به این نکته اشاره کنم که در کشور ما درباره موضوع «فناوری اطلاعات و ارتباطات و رابطه آن با توسعه» ادبیات مستند و یکپارچه ای شکل نگرفته

۱ - معاون فناوری و نوآوری وزارت ارتباطات

۲ - عضو هیئت علمی دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر دانشگاه تربیت مدرس

۳ - عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۴ - عضو هیئت عامل سازمان فناوری اطلاعات ایران

۵ - عضو مجمع تشخیص مصحلت نظام

است و دروازه ورود ما و اکثر افراد و مسئولان کشور که در خوشه های مختلف حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات کار می کنند، به این حوزه به صورت تکنیکال و فنی بوده است. هر چند اساتید بزرگوار و مسئولانی هم در این حوزه هستند که به صورت علمی در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات فعالیت می کنند و مطالعاتی را داشته اند. با این حال نمی توان گفت ادبیات خیلی شناخته شده ای در این خصوص شکل گرفته است؛ چرا که دگرذیسی که فناوری اطلاعات و ارتباطات در بخش های مختلف جامعه و حوزه های اجتماعی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و ... داشته است و توسعه را تحت تاثیر خود قرار داده و به طور کلی تغییر داده است، باعث شده گفتمان جدیدی در این حوزه بوجود بیاید و این گفتمان ضرورت پرداختن به موضوع فناوری اطلاعات و ارتباطات در سطح کلان و ملی و در سطوح تصمیم گیری نظام و مسئولان کشور را نشان می دهد. بنابراین رویکرد ورود به این بحث بسیار مهم است؛ می توانیم از جزء به کل به این بحث ورود داشته باشیم و به اجزای فناوری اطلاعات و ارتباطات و چستی آن پردازیم و یا اینکه می توانیم رویکردی را انتخاب کنیم که به ICT به عنوان نمادی از بیان فناوری اطلاعات و ارتباطات که در سطوح مختلف جامعه تاثیرگذار بوده است، پردازیم. در اهمیت انتخاب رویکرد دوم باید به این موضوع اشاره داشته باشیم که جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۸ به کسی تعلق گرفت که اثر بلند مدت و تاثیر فناوری اطلاعات را در نظام تصمیم گیری اقتصاد بررسی کرده است. آقای «پاول رومر» دانشمند آمریکایی است که به دلیل ابتکارات تکنولوژیک در تحلیل های اقتصاد کلان، امسال جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرده است.

امروزه موضوع ICT در مباحث کلان اقتصادی، شهرسازی، صنایع، حوزه های اجتماعی و سطوح مختلف حاکمیت و نحوه حکومت کردن در ساختارهای جدید و توقعات مردم از حاکمیت تاثیر گذاشته و دگرذیسی های زیادی را بوجود آورده است. این در حالی است که ما از بسیاری از این مباحث، غافل هستیم و بیشتر از عرض موضوع به اصل موضوع نگاه می کنیم؛ مثلاً تظاهراتی شکل می گیرد و شبکه های اجتماعی را به عنوان تهدید شناسایی و با آن مقابله می کنیم. از آنجا که اطلاع و دانش کافی در این حوزه نداریم، نحوه برخوردمان نیز جاهلانه

است و مثل این است که حیوانی ما را نیش زده است و ما برای ایمن سازی به همان مکانی که نیش خورده است، حمله می کنیم! بنابراین پیشنهاد من این است که از فرصتی که از طریق فصلنامه راهبرد توسعه برای طرح این موضوع پیش آمده است، استفاده کنیم و از این پنجره به موضوع ICT در سطوح تصمیم گیری نظام و حاکمیت کشور به عنوان یک گفتمان به صورت منصفانه و خوش خیم پردازیم و مجالی بوجود آوریم که صاحب نظران و کارشناسان بی هیچ ترس و واهمه ای، ابعاد مختلف این موضوع را بررسی و موشکافی کنند تا این موضوع به صورت دانش و سبک مدیریت در سطح کلان کشور شناخته شود.

باید بپذیریم که جریان عادی ICT در سطوح مختلف کشور اتفاق افتاده است و فناوری اطلاعات و ارتباطات توسعه پیدا کرده و پلتفرم راه اندازی همه امور و کسب و کارها شده است. در چنین شرایطی، یک مسئولی می گوید حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات فرصت است و روز دیگر مسئولی دیگر از این حوزه به عنوان تهدید سخن می گوید! در حالی که توسعه و جریان فناوری اطلاعات و ارتباطات به خواسته ما نیست و جریانی است که اتفاق افتاده است. من همراهان خودم را در سال های ۷۸ و ۸۱ تا ۸۳ از ورود به هر گونه بحث فلسفی و سیاسی در کشور پیرامون ICT منع کرده بودم؛ چون اگر وارد این مباحث می شدند، از آنجا که موضوع را به خوبی متوجه نمی شدند و فهم درست و کامل از این موضوع نداشتند، مانع کار می شدند. بنابراین وقتی که طرح تکفا (طرح توسعه و کاربرد فناوری ارتباطات و اطلاعات ایران) را پیش بردیم و بعد از آن، این طرح وارد بحث اقتصاد توسعه شد، اجازه ندادم که همراهانم به طور کلی مباحث نظری و فلسفی طرح را باز کنند. اما امروز تمام مباحث نظری و فلسفی حوزه ICT و طرح تکفا باز شده و تسجیل و تایید نیز شده است، اما مهارت لازم را در این حوزه نداریم. با توجه به نکاتی که اشاره کردم، پیشنهاد می کنم در این میزگرد به موضوع ICT به عنوان یک گفتمان در سطوح ملی و تصمیم گیری های کلان کشور پردازیم.

نبوی: با توجه به مباحثی که در جلسات مختلفی که حضور دارم، پیرامون حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات و ارتباط آن با توسعه، مطرح می شود و آقای دکتر جهانگرد نیز به این

مباحث اشاره کردند، انگیزه بالایی پیدا کرده ایم که این موضوع را به عنوان یک گفتمان دنبال کنیم و ان شاء... به سرانجام برسانیم. باید به این نکته نیز اشاره کنم که امروزه جامعه، ICT را به عنوان یک تغییر پارادایم پذیرفته است و در کشور ما نیز همگان آن را قبول دارند اما اینکه چرا بهره برداری درست و کامل از این حوزه انجام نمی شود، باید بررسی شود. در یک آسیب شناسی کلی که درباره مسائل کلان کشور داشتیم، متوجه شدم ریشه بسیاری از مسائل و مشکلات در کشور به دو مسئله بر می گردد؛ مسئله اول نظام حقوقی است که کارآمد نیست و شیوه قانون گذاری ما هر دمبیلی است، در حالی که نظام حقوقی و قانون روابط بین افراد و دولت و مردم را تعریف می کند. مسئله دوم به عدم اجرای دولت یکپارچه الکترونیک به شکل واقعی بر می گردد؛ اگر بخواهیم دولتی کارآمد و پاسخگو داشته باشیم و اصل شفافیت را رعایت کنیم و به مطالبات مردم پاسخ دهیم، چاره ای جز اجرای دولت یکپارچه الکترونیک نداریم و دولت باید به استفاده از سامانه ها و ارائه خدمات الکترونیکی روی آورد. در این حالت هم می توانیم با فساد مبارزه کنیم و هم به جریان ارائه خدمات به مردم سرعت بخشیم و شاهد مشارکت مردم در توسعه و پیشرفت کشور باشیم. بنابراین وقتی به موضوع فناوری اطلاعات و ارتباطات و ارتباط آن با توسعه می پردازیم، باید از این زاویه نیز موضوع را بررسی و آسیب شناسی کنیم. آقای دکتر شرافت بفرمائید.

شرافت: برای ورود به این بحث در ابتدا باید به نگاه بنیادین در کشور به موضوع ICT و فناوری اطلاعات و ارتباطات پردازیم و به این سؤال پردازیم که جنس ICT و فناوری اطلاعات و ارتباطات از چه مقوله ای است؛ یعنی نگاه بنیادین به این حوزه چیست؟ آیا این مقوله از جنس حرام است؟ یا مباح؟، مستحب است؟ یا واجب؟. هر کدام از این نگاه ها به مقوله ICT تبعات خود را دارد؟ ارزیابی من از برآیند نگاه ها به این حوزه، مطلقا به سمت وجوب نیست، گاهی وقتها به سمت مستحب نزدیک می شود، در شرایط عادی مباح و در بسیاری از موارد هم حرام است! تا زمانی که این مقوله و نگاه را حل نکنیم، به سرمنزل مقصود نخواهیم رسید. اعتقاد راسخ من به حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات این است که در دنیا، از این مباحث

عبور کرده اند و هر چقدر ما دیرتر تکلیف خود را در این حوزه مشخص کنیم، از دنیا عقب تر می مانیم. نکته دیگر اینکه برخی منابع در دنیا و کشور ما محدود هستند مثل محدودیت آب که در کشور ذاتی است و ما گاهی فراموش می کنیم که این محدودیت ذاتی است و فکر می کنیم می توانیم با اراده و تفکر محدودیت های ذاتی را جبران کنیم، در حالی که باید با این محدودیت های ذاتی بسازیم. با توجه به این نکته باید از خود بپرسیم و این معما را حل کنیم که چرا کشورهای پیشرفته جهان به سراغ فناوری اطلاعات و ارتباطات رفته اند؟، پاسخی که به این سؤال و معما می دهیم، تکلیف ما را در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات مشخص می کند. زمانی که تکلیف خود را مشخص کردیم، سئوالات و مباحث جدی دیگر مطرح می شود؛ مثلا آیا می توانیم در انزوا و یک محیط بسته به شکوفایی برسیم؟ یا آیا وجوب کار استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات است یا نه؟ (که اعتقاد راسخ داریم، وجوب کار است). در این صورت الزامات انجام آن چیست؟ اگر بپذیریم که وجوب کار استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات است، الزامات انجام آن بسیار متفاوت از الزاماتی است که امروزه در جامعه شاهد آن هستیم. این مباحث در حالی مطرح می شود که امروز در کشور ما در هر سال بیش از ۲۰۰ هزار نفر فارغ التحصیل در حوزه های فناوری اطلاعات و ارتباطات داریم و ۱۷ الی ۱۹ درصد فارغ التحصیلان کشور در زمینه ICT هستند و بعبارت دیگر امروز یک میلیون نفر فارغ التحصیل در زمینه ICT در کشور داریم. این تعداد فارغ التحصیل ICT در کشور یک فرصت است اما متأسفانه نسبت به این موضوع بی تفاوت هستیم. زمانی هم که این افراد اقدام به راه اندازی یک استارت آپ می کنند، موانعی را در مسیر کسب و کار آنها ایجاد می کنیم. در حالی این افراد تمام عمر و دانش خود را برای راه اندازی یک استارت آپ گذاشته اند. به نظرم در این حالت ما «شیپور را از سر گشاد آن می زنیم!». تا زمانی که این پارادوکس را حل نکنیم، نمی توانیم در این حوزه موفق شویم.

در گزارش اخیر مجمع جهانی اقتصاد، یکی از مولفه ها و ستون های اصلی گزارش توسعه اقتصادی کشورهای جهان، ICT Adoption اعلام شده است. جالب است که بدانید در این

گزارش، وضعیت کشور ما در میان ۱۵ کشور حوزه منا (کشورهای حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا)، در سال ۲۰۱۸ در رتبه آخر قرار دارد. این وضعیت در حالی است که ما در کشور، صنایع بالادستی و بالقوه بسیاری داریم که می تواند بالفعل شود. بنابراین وقتی نگاه بنیادین ما به مقوله ICT به گونه ای باشد که ما حق انتخاب داریم که وارد این حوزه بشویم یا نشویم و ICT را داشته باشیم یا نداشته باشیم!، در این حالت، وضعیت کشور ما همچنان که در گزارش مجمع جهانی اقتصاد آمده خواهد بود. و این در حالی است که من اعتقاد راسخ دارم ما در حوزه ICT حق انتخاب نداریم و باید وارد این حوزه شویم و آن را داشته باشیم.

نبوی: اعتقاد شخصی من این است که امروز دولت برای اینکه بتواند اعتماد مردم را بازسازی کند و به مطالبات آنها پاسخ دهد، ورود به حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات از اوجب واجبات است. در کشور نیز سرمایه گذاری های خوبی در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات انجام شده است اما از آنجا که فهم درستی از این حوزه وجود ندارد، این سرمایه گذاری ها به اهداف کامل خود نرسیده است.

شرافت: در تکمیل سخنان آقای نبوی به نقل قولی از آقای دکتر کلاتری اشاره می کنم که بسیار زیبا و آموزنده است؛ ما همانند چرخ دنده هایی هستیم که برای خود می چرخیم، هر کدام از این چرخ دنده ها نیز با سرعت مخصوص به خود می چرخد، بعد از مدتی متوجه می شویم که برای اینکه چرخ اصلی به حرکت دربیاید، باید چرخ دنده ها را با یکدیگر درگیر کنیم، این کار را بدون اینکه سرعت حرکت چرخ دنده ها را تنظیم کنیم، انجام می دهیم، نتیجه کار معلوم است؛ بسیاری از چرخ دنده ها می شکنند و چرخ اصلی هم به حرکت در نمی آید.

اشتریان: این میزگرد فرصت مغتنمی است که بار دیگر بر ضرورت گفتمان در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات تاکید کنم. من در جلسات مختلفی که در حوزه های مختلف دعوت می شوم، گریزی به این موضوع دارم و معتقدم که انجام این گفتمان با تمام این حوزه ها مرتبط است. لذا امروز نیز با توجه به موضوع این میزگرد و جایگاه آقای دکتر نبوی در نظام، از این فرصت استفاده می کنم و پیشنهاد می کنم برای فهم درست از حوزه فناوری اطلاعات و

ارتباطات و بویژه دولت الکترونیک، باید این گفتمان در سطوح کلان دنبال شود. اخیرا در جلسه ای که در هیات دولت حضور داشتم، یکی از مسئولان که سوابق کاری درخشانی هم دارد برای من تعریف می کرد که می خواستیم در یک روستا پلی احداث کنیم، پیرمردی ما را دید و گفت: آقای مهندس اگر می خواهید پل بزنید، آنجا پل را بزنید! تیم مهندسی ما بعد از بررسی های بسیار، به همان نتیجه ای رسید که پیرمرد می گفت. از او پرسیدیم که چطور به این نتیجه رسیده است؟ ، گفت: ۸۰ سال هست که اینجا زندگی می کنم و خوب می دانم که مسیر آب چگونه است. هدف این مسئول محترم که ارادت خاصی هم به ایشان دارم، این بود که در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات هم باید به سراغ قدیمی ها و به قول معروف پیرمردهای این حوزه رفت. در صورتی که معتقدم در حوزه دولت الکترونیک و حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات، کاملا بر عکس این مورد صدق می کند؛ امروز جوانان هستند که در این حوزه حرف های بسیاری برای گفتن دارند و ما باید از آنها بیاموزیم.

امروز جامعه باید ضرورت داشتن ICT را بپذیرد و از طرح مباحثی خودساخته که موانع کار در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات می شود، خودداری کند؛ اینکه بخواهیم بگویم مقوله ICT از جنس حرام است؟ یا مباح؟ ، مستحب است؟ یا واجب؟. اینها موانع خودساخته هستند و باید از این موارد عبور کنیم و اصلا نباید آنها را مطرح کنیم چرا که دنیا از طرح چنین موضوعاتی، سالهاست که عبور کرده است و حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات را به عنوان یک الزام قبول کرده است. وقتی از طرح چنین مباحثی عبور کنیم، تازه متوجه می شویم که در این حوزه و بویژه دولت الکترونیک چقدر ما بی سواد و کم سواد هستیم؛ وقتی خودم را در این زمینه ارزیابی می کنم که در سال ۲۰۰۴ در حوزه الکترونیک مقاله خارجی داشتم و مورد پذیرش هم قرار گرفته بود، امروز بعد از گذشت ۱۵ سال با مباحثی در حوزه الکترونیک برخورد می کنم، که سواد کافی درباره آنها ندارم. به نظرم امروز شاهد این کم سواد و بی سواد در حوزه الکترونیک در سطوح کلان کشور هستیم و باید برای رفع این بی سواد و کم سواد آسب شناسی داشته باشیم و خیلی کار کنیم. امروز در دولت بیشتر درباره مباحث سیاسی و

جناحی این حوزه صحبت می شود و به مباحثی پرداخته می شود و برای آنها وقت گذاشته می شود که اصلا انجام آنها در عمل ممکن نیست؛ مثلا بحث فیلترینگ که سوژه این روزهای جامعه ماست و یا در مورد تلگرام و اینستاگرام صحبت می شود. در حالی که حوزه الکترونیک بسیار فراتر از این مباحث هست و حوزه هایی را شامل می شود که اصلا در سطوح کلان کشور و در نظام حاکمیتی ما مطرح نمی شود.

نتیجه ای که می خواهیم از طرح این مباحث بگیریم، این است که اولاً سواد کافی در حوزه الکترونیک در سطوح حاکمیت ما وجود ندارد و باید این واقعیت را بپذیریم و برای رفع آن، کار کنیم. در مرحله دوم وقتی این واقعیت را پذیرفتیم باید یک گفتمان سیاستی در سطوح حاکمیت برای استفاده درست و کامل از تمام ظرفیت های حوزه های الکترونیک داشته باشیم. این گفتمان سیاستی به این معنی است که عناصر اصلی حوزه الکترونیک را، همگان در سطوح حاکمیتی بپذیریم؛ مثلا واقعیت فضای مجازی، دولت هوشمند و دولت شبکه ای را بپذیریم و گفتمان سیاستی خود را در راستای پیاده سازی این عناصر مطرح کنیم و به یک مدل اجرایی برسیم. در مرحله بعد نباید روی این مدل متصلب و انعطاف ناپذیر شویم. به عنوان مثال وقتی درباره دولت الکترونیک کره جنوبی در اینترنت جستجو می کنید، به فایل های دولت الکترونیک مدل ۲۰۰۳، مدل ۲۰۰۵ یا مدل ۲۰۱۷ می رسید که نشان می دهد مدل دولت الکترونیک کره جنوبی با گذشت زمان، بروزرسانی شده است و وقتی دولت الکترونیک ۲۰۱۷ کره جنوبی را با دولت الکترونیک سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ این کشور مقایسه می کنید، این مدل کاملا متفاوت با مدل های قبلی است.

در حال حاضر در حوزه دولت الکترونیک وضعیت ما مشابه زمانی است که قاجار یا صفویه با اروپا برخورد کرده بود؛ آن زمان چقدر فاصله میان ما و اروپا وجود داشت، امروز نیز در حوزه دولت الکترونیک از حیث اینکه «چه باید کرد؟»، وضعیت ما مشابه آن زمان است. یعنی امروز با وجود اینکه زیرساخت ها برای اجرای دولت الکترونیک فراهم است، اما فهم درست و سواد کافی در حوزه دولت الکترونیک وجود ندارد و تا زمانی که این دو مورد، فراهم نشود، عزم

سیاسی برای اجرای دولت الکترونیک شکل نمی گیرد. امروز حاکمیت می خواهد دولت الکترونیک را پیاده سازی کند، اما چون فهم درست و سواد کافی در حوزه دولت الکترونیک وجود ندارد، در انجام کار موفق نمی شود چون عزم و اراده عمومی لازم را ندارد و نمی داند چه کار باید بکند؟ منظورم این نیست که در بدنه دولت و حاکمیت هیچ فرد مطلعی در این حوزه وجود ندارد؛ نه. منظورم این است که افرادی هستند که در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات و بویژه دولت الکترونیک سواد و بهره هوشی لازم را دارند اما با خواسته و اراده این چند نفر، نمی توان دولت الکترونیک را به شکل درست آن اجرا کرد. زمانی این کار امکان پذیر است که این اراده به اراده عمومی در حاکمیت تبدیل شود و تمام حاکمیت آن را بخواهند. بنابراین فهم درست از حوزه الکترونیک، سواد کافی و اراده عمومی حاکمیت به عنوان سه عنصر اصلی هستند که اجرای درست دولت الکترونیک را امکان پذیر می کنند. در چنین شرایطی وظیفه ما به عنوان اساتید دانشگاهی یا مسئولانی که در بدنه دولت و دستگاه های اجرایی قرار داریم، این هست که این گفتمان را گسترش دهیم و از تریبون های مختلف درباره آن حرف بزنیم تا این سه عنصر فراهم شود.

نبوی: من با این بخش از صحبت های آقای اشتریان درباره کم سواد و بی سواد در حوزه الکترونیک در سطوح کلان کشور موافقم اما به نظرم وضعیت امروز ما، قابل مقایسه با زمان قاجار و یا صفویه و برخورد این دوران با اروپا نیست و این مقایسه نمی تواند درست باشد. امروز نسل جوان در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات حرف های بسیاری برای گفتن دارند و توانسته اند در این حوزه کسب و کارهای موفق را راه اندازی کنند. مشکل به کم سواد و بی سواد در سطوح قوای سه گانه در این حوزه بر می گردد و افرادی که از ابتدای انقلاب روی کار بوده اند و خود را نسل اول انقلاب می دانند، فکر می کنند که در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز آنها صاحب نظر هستند و باید سراغ آنها رفت. به نظرم در درجه اول باید این نگاه تغییر کند و اگر قرار باشد گفتمانی در حوزه ICT شکل بگیرد، باید در راستای تغییر این نوع نگاه و رفع کم سواد و بی سواد ها در سطوح قوای سه گانه باشد.

شرافت: وقتی به عنوان یک فرد دانشگاهی به نحوه برخورد حاکمیت با حوزه ICT نگاه می‌کنم، برداشت من این است که حاکمیت همواره در این حوزه نگاه و برخورد سلبی داشته است و هیچ وقت نگاه و برخورد حاکمیت، ایجابی نبوده است؛ مثلاً درباره فضای مجازی به این شکل بوده که باشد یا نباشد؟، برخورد شود یا نشود؟ و ... به نظرم این نوع نگاه حاکمیت در این حوزه نیز باید تغییر کند.

باقری اصل: از آنجا که در باب فلسفه ICT مفاهیم ای صورت نگرفته و نمی‌گیرد، از این حوزه استفاده ابزاری می‌شود و از یک ابزار برای ابزاری دیگر استفاده می‌شود؛ یعنی ارگان و سازمان‌ها اهداف و تفکراتی دارند و برای رسیدن به این اهداف و تفکرات، از حوزه ICT به عنوان یک ابزار استفاده می‌کنند. وقتی از تغییر و تحول در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات سخن می‌گوییم، دیگر بحث تغییر و تحول در این حوزه به معنای استفاده از فناوری دیجیتالی نیست، بلکه شیوه حکمرانی دولتها در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات و چگونگی استفاده دولت‌ها و حکمران‌ها از ICT در فضای عمومی قدرت، مطرح است. وقتی این دید مطرح می‌شود، این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌خواهیم در دوره دولت الکترونیک یا فناوری اطلاعات و ارتباطات سیر کنیم یا اینکه در دوره زمامداری یا حکمرانی الکترونیک؟ پاسخ این سؤال بسیار مهم است چرا که حرکت در هر دوره با دوره دیگر متفاوت است؛ به عنوان مثال اگر ما بتوانیم در حوزه سیاسی یا نظامی در یک منطقه‌ای از جهان، توفیقی بدست بیاوریم، اگر انتخاب ما زمامداری یا حکمرانی الکترونیک باشد، این حکمرانی می‌تواند به جهانی شدن ما کمک کند. لذا با توجه به پویایی و تغییر و تحولات شتابانی که در حوزه دولت الکترونیک اتفاق می‌افتد، در هر حوزه‌ای، اگر انتخاب ما زمامداری یا حکمرانی الکترونیک نباشد، نمی‌توانیم از منابع زمامداری الکترونیک در راستای اصلاح ساختارها یا بهره‌وری مثبت سود ببریم. به نظر می‌رسد تا زمانی که در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات، دولت‌ها، ماهیت تعامل خود با شهروندان را تغییر ندهند، دولت الکترونیک و زمامداری الکترونیک یا استفاده از فناوری اطلاعات روی مسائل اساسی نظریه‌های حقوقی تأثیری ندارند و فقط به مسائل حاشیه‌ای

می پردازند. بعبارت دیگر وقتی دکترین های حقوقی کشور در حوزه الکترونیک مطرح می شود، این سؤال مطرح می شود که آیا سیلوهای قدرت با نهادهایی که در کشور ایجاد کرده ایم، در تعارض قرار دارند یا در تعامل هستند؟ اتفاقی که امروز در کشور افتاده است نشان می دهد که در تعارض هستند. به عنوان مثال در حوزه دولت الکترونیک در مجلس یک قانون یکپارچه نداریم؛ گمرک در حوزه دولت الکترونیک یک قانون مصوب مجلس را دارد، وزارت صنعت، معدن و تجارت نیز قانون مصوب دیگری از مجلس در این حوزه گرفته است که کاملا در تعارض با یکدیگر هستند و یا وزارت ارتباطات نیز یک قانون مصوب از مجلس در حوزه دولت الکترونیک می گیرد، که با همه قوانین مصوب سایر نهادها و ارگان ها در تعارض است. بنابراین می توان گفت که در حوزه دولت الکترونیک یک دکترین حقوقی مشخصی برای پیشبرد امور نداریم.

وقتی به نظریه جامعه اطلاعات می پردازیم، این نظریه یک جبر فناوری دارد که کارکرد دو سویه را ایجاد می کند؛ کارکرد اول اقتدار ایجاد می کند و در واقع کنترل و مدیریت یکپارچه را پررنگ تر کند و کارکرد دوم به افزایش فضای عمومی مشارکت منجر می شود. کشوری می تواند دکترین حقوقی مشخص در حوزه دولت الکترونیک داشته باشد که بر اساس نظریه جامعه اطلاعات از این دو کارکرد دو سویه، درست استفاده کند. در این حالت، چهار رژیم یا مسیر دولت الکترونیک شکل می گیرد؛ ۱- رژیم دولت الکترونیک یا حکمرانی الکترونیک اقتدارگرا؛ مثل مدل دولت الکترونیک چین که یک مدل کاملا بسته نیست و از یک سو بسته اما از سوی دیگر باز است. ۲- رژیم دولت الکترونیک یا حکمرانی الکترونیک مدیریت گرا؛ این مدل دولت الکترونیک مبتنی بر بهره وری حرکت می کند. ۳- رژیم دولت الکترونیک یا حکمرانی الکترونیک اصلاح گرا؛ در این مدل، دولت الکترونیک فرآیند اصلاح خود و بازمهندسی را در پیش می گیرد. ۴- رژیم دولت الکترونیک یا حکمرانی الکترونیک مبتنی بر مدل باز. در حال حاضر در کشور ما در حوزه دولت الکترونیک یا زمامداری الکترونیک مشخص نیست که از کدام یک از این مدل ها و مسیرها برای پیشبرد امور استفاده می شود و هر

کس از ظن خود یکی از این رژیم‌ها یا مدل‌ها را آگاهانه یا ناآگاهانه انتخاب می‌کند و به همین دلیل به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم چرا که وقتی اهداف ملی کشور با اهداف مدل حکمرانی الکترونیک همراستا نباشد، میان سیلوهای قدرت و نهادها تعارض بوجود می‌آید و هیچ تحولی در حوزه حکمرانی فناوری اطلاعات کشور اتفاق نمی‌افتد. بعنوان مثال وقتی درباره اصل شفافیت صحبت می‌کنیم که در نظریه جامعه اطلاعات نیز بر آن تاکید می‌شود، به اشتباه سراغ افشاگری می‌رویم! در صورتی که اصل شفافیت به معنی پاسخگویی است. در این حالت کسی را که اقدام به پاسخگویی می‌کند، از چرخه حذف می‌کنیم و اصل شفافیت را به اشتباه با افشاگری پیش می‌بریم. علت این اشتباه بخاطر این است که رژیم دولت الکترونیک یا حکمرانی الکترونیک مشخصی نداریم.

در جمع بندی مباحثی که مطرح کردم، می‌خواهم به بوم شناختی زمامداری الکترونیک برسم که شامل ۷ عنصر می‌باشد؛ ۱- **عنصر فناوری**: این عنصر جنبه الکترونیکی بودن استفاده از زمامداری الکترونیک را نشان دارد. ۲- **عنصر اجتماعی**: این عنصر به اصل «برابری طلبی» به عنوان جنبه اجتماعی زمامداری الکترونیک می‌پردازد؛ یعنی وقتی مردم وارد فضای IT و استفاده از فناوری اطلاعات می‌شوند، دوست دارند، اصل برابری درباره آنها رعایت شوند. ۳- **عنصر فرهنگی**: این عنصر ارزش‌ها و اخلاق را شامل می‌شود. ۴- **عنصر سیاسی**: این عنصر جنبه قانون مداری و قانونگذاری زمامداری الکترونیک است. ۵- **عنصر روان شناسی**: این عنصر انعطاف پذیری در مقابل پدیده فناوری اطلاعات را نشان می‌دهد؛ مثلاً در مواجهه با اینستاگرام؛ آیا این شبکه اجتماعی را فیلتر کنیم یا نه؟ این تصمیم‌گیری، در واقع انعطاف پذیری در مواجهه با پدیده اینستاگرام است. ۶- **عنصر خدمات**: این عنصر در واقع نحوه اداره کشور و اختیاردهی به دستگاه‌ها و بخش خصوصی یا سمن‌ها در ارائه خدمات را مشخص می‌کند. ۷- **عنصر اداری**: این عنصر نحوه اجرای قانون را در زمامداری الکترونیک نشان می‌دهد. نکته دوم مربوط به نحوه ارتباط و تعامل عناصر بوم شناختی زمامداری الکترونیک است؛ مثلاً چگونه شبکه فناوری ما با شبکه سیاستی ما همگرا می‌شوند یا در تنافر قرار می‌گیرند؟

نکته پایانی که باید به آن اشاره کنم مربوط به شاخص فساد و شاخص کسب و کار کشور است؛ وقتی این دو شاخص را در کنار هم قرار می دهیم، متوجه می شویم ایران در شاخص فساد، در جهان رتبه ای بین ۱۳۰ تا ۱۵۰ را دارد و مدعی هستیم که این فساد سازمان یافته است. در شاخص کسب و کار (راحتی کسب و کارها و ورود آسان استارت آپ ها به فضای کسب و کار)، رتبه ایران در جهان ۱۲۴ است. در مقابل این شاخص ها جالب است که بدانید در شاخص منابع انسانی، ایران، رتبه ۱۷ام جهان را دارد. وقتی این شاخص ها را در حوزه دولت الکترونیک با شاخص های سایر کشورهای جهان مقایسه می کنیم متوجه می شویم که شاخص های آنها همگرا بوده؛ یعنی در حوزه دولت الکترونیک شاخص های فساد، کسب و کار و منابع انسانی آنها همگرا بوده است و به بهبود شاخص ها کمک کرده است اما در کشور ما این شاخص ها همگرا نیستند و بویژه رتبه ایران در شاخص فساد با وجود بهبود شاخص منابع انسانی و شاخص کسب و کار، کاهش نداشته است. علت این مسئله به شیوه زمامداری یا حکمرانی الکترونیک در کشور بر می گردد که یک مدل مشخصی برای آن انتخاب نشده است و همگرا نیست.

نبوی: مواردی در کشور وجود دارد که با وجود اینکه به سمت الکترونیکی شدن امور رفته اند، اما وجود رانت در سازمان ها باعث شده، ارائه خدمات به طور کامل به صورت الکترونیک انجام نشود و در برخی مواقع هزینه ارائه خدمات از طریق سامانه ها بیشتر نیز شده است. به عنوان مثال سامانه ثبت شرکت ها به گونه ای است که تمام فرآیند ارائه خدمات به صورت الکترونیکی صورت نمی گیرد و مجدداً باید به سراغ افرادی رفت که این امور را انجام می دهند. مثال دیگر نظام جامع مالیاتی است که قرار بود از سال ۱۳۸۶ اجرا شود اما ممیزی های مالیاتی نگذاشتند نقش آنها در نظام جامع مالیاتی کمرنگ شود و به همین خاطر اجازه ندادند تمام فرآیند محاسبه و دریافت مالیات به صورت الکترونیکی انجام شود تا نقش پررنگ آنها و امضای آنها در تعیین میزان مالیات و دریافت آن همچنان پابرجا بماند. این موارد مثال خوبی برای وجود رانت در سازمان هاست که اجازه نمی دهد دولت الکترونیک به شکل کامل و صحیح آن پیاده شود چون نمی خواهند امضاها را طلایی آنها از فرآیند امور کنار گذاشته شود. به نظر می رسد یک فشار

اجتماعی شدید و یک اراده سیاسی قوی نیاز هست تا این چرخه معیوب اصلاح گردد.

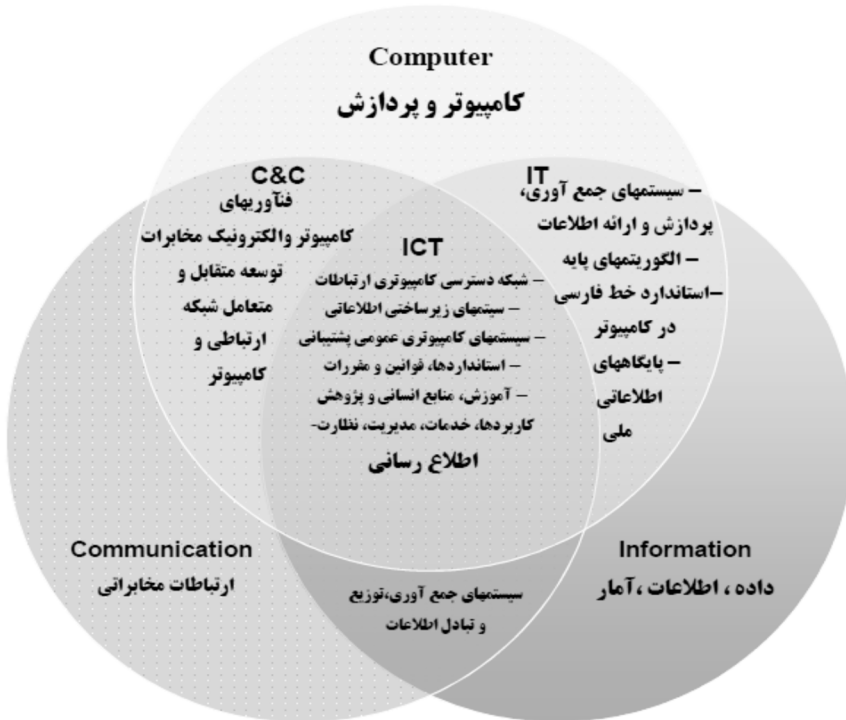
باقری اصل: مواردی که آقای نبوی به آنها اشاره کردند مثال های خوبی هستند که نشان می دهند در کشور ما یک شیوه زمامداری یا حکمرانی الکترونیک مشخص بر اساس مدل هایی که مطرح شد، وجود ندارد و این موارد ضرورت گفتمان در زمینه زمامداری الکترونیک را نشان می دهد.

نبوی: با تشکر از آقای باقری اصل از توضیحاتی که ارائه کردند. در ادامه بحث به سئوالات میزگرد پاسخ خواهیم داد. آقای جهانگرد، غرض از فناوری اطلاعات و ارتباطات چیست و آیا این دو از هم متفاوت هست؟

جهانگرد: در پاسخ به این سؤال باید در ابتدا به تاریخچه ای کوتاه از حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات در کشور اشاره داشته باشم. حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات در ابتدا بیشتر به عنوان دنیای ارتباطات و شبکه ارتباطات تعریف می شد، با گذشت زمان و ورود کامپیوتر به این حوزه، حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات تحولات چشمگیری پیدا کرد. کامپیوترهای اولیه نیز کامپیوترهای بسیاری بزرگی بودند که بیشتر در میان نظام های اقتصادی کاربرد داشتند و برای جمع آوری اطلاعات، نگهداری، پردازش و استفاده مجدد از اطلاعات به کار می رفتند. در ایران نیز سابقه حضور کامپیوتر به سال ۱۳۴۵ بر می گردد که اولین کامپیوتر در مرکز آمار توسط سازمان برنامه آورده شد. از دهه ۸۴ میلادی که اولین PC ها ساخته شد و کامپیوترهای بزرگ به کامپیوتر کوچکتر تبدیل شدند و کاربرد انفرادی پیدا کردند. در ایران نیز در همان سالها اولین PC ایرانی به نام «لاله» در مرکز تحقیقات مخابرات توسط دانشجویان و متخصصان ایرانی که از آمریکا آمده بودند، ساخته شد. در سال ۶۴ در مرکز تحقیقات مخابرات، پروژه هایی که انجام می شد، در سه دسته قرار داشت؛ سیستم های انتقال رادیویی، سیستم های انتقال الکترونیکی و کامپیوتر و سوئیچ. در سال های بعد ارتباط کامپیوتر و ارتباطات بصورت جدی در مرکز تحقیقات مخابرات مطرح و دنبال شد و در سال ۶۸ توانستیم از چیپست های (chipset) کامپیوتر بر روی برد های (board) مخابراتی استفاده کنیم و زمینه دیجیتالی شدن مخابرات را

فراهم آوریم و بدنال آن نیز از پروتکل های IP در بدنه مخابرات استفاده کردیم و در سالهای ۷۶ و ۷۷ می توان گفت که IT به طور کامل در بدنه مخابرات تعمیق پیدا کرد و انتقال و مبادله سیگنال ها در قالب پروتکل های IP و از طریق Network (شبکه) انجام می گرفت. این تحولات نشان از بهم پیوستگی فناوری اطلاعات (IT) و ارتباطات (communication) است و گذشت زمان نیز نشان می دهد این ترکیب و پیوستگی روز به روز بیشتر می شود و وقتی هوش مصنوعی و گوشی های نسل پنجم و ... مطرح می شود، بحث جداسازی دو مقوله فناوری اطلاعات (IT) و ارتباطات (communication) از همدیگر عملاً غیرممکن و غیرواقع می شود. مفاهیمی که در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات مطرح می شود، می توان در نمودار ذیل خلاصه کرد.

ICT : Information and Communication Technology



شرافت: با کلیت مباحثی که آقای جهانگرد در باب فناوری اطلاعات و ارتباطات داشتند، موافق هستم اما معتقدم که باید نگاه دقیق تر به این موضوع داشته باشیم چرا که زمینه هایی در حوزه ارتباطات وجود دارد که از حوزه فناوری اطلاعات جداست؛ مثل انتشار موج، انتشار سینگال از کابل مسی و ... که به صورت اختصاصی در حوزه ارتباطات مطرح می شود و بدون حضور فناوری اطلاعات نیز این زمینه ها در حال انجام است. طرح این مباحث خیلی به ادامه میزگرد ما کمک نمی کند، نکته ای که در این باب مهم هست، این است که فناوری اطلاعات و ارتباطات زمانی اهمیت پیدا می کند که کاربرد داشته باشند؛ یعنی بتوانند مواد اولیه ای به نام دیتا را به مواد فرآیند شده ای به نام اطلاعات تبدیل کنند.

نبوی: با تشکر از آقایان جهانگرد و شرافت که به سؤال اول (غرض از فناوری اطلاعات و ارتباطات چیست و آیا این دو از هم متفاوت هست؟) پاسخ دادند. سایر عزیزان نیز در طول بحث به تعدادی از سئوالات میزگرد پاسخ دادند. آقای باقری اصل به عناصری اشاره کردند که برای زمامداری الکترونیک ضرورت دارد. یکی از عناصر، جنبه فرهنگی بود. درباره این عنصر بیشتر توضیح دهید؟

باقری اصل: عنصر فرهنگی شامل ارزش ها و اخلاق است. در بحث ارزش ها، که شامل سه گروه است؛ ۱- ارزش های لایتغیر، ۲- ارزش های پلاسمایی (درباره انرژی مثبت آزاد شده میان عناصر مهارت و آموزش بحث می کند) و ۳- ارزش های محوری که ارتباط بین گروه اول و گروه دوم را نشان می دهد. در بحث زمامداری الکترونیک وقتی از عنصر فرهنگی سخن می گوئیم، بدین معناست که زمامداری الکترونیک زمانی به نتیجه می رسد و حاکمیت از منافع آن سود می برد که این ارزش های سه گانه را در اجرای زمامداری الکترونیک در نظر بگیرد. حاکمیت در این حالت چه بسا برای اجرای زمامداری الکترونیک مجبور است که برخی از اصول قانون اساسی خود را تغییر دهد و در قوانین حکمرانی خود بازنگری کند. هر چند برخی از اصول قانون اساسی در گروه ارزش های لایتغیر قرار می گیرند و به عنوان اصول ثابت پذیرفته شده اند، اما اصول و قوانین دیگری وجود دارند که در دیگر گروه های ارزش ها قرار می گیرند

که باید مطابق با شیوه زمامداری الکترونیک تغییر کنند.

جهانگرد: کشورهای پیشرفته جهان طی دهه های اخیر به این نتیجه رسیده اند که ساختارهای اجرایی باید بصورت دینامیک باشند؛ یعنی ساختارها بر اساس برنامه ها انعطاف پذیری داشته باشند. در صورتی که در کشور ما ساختارها در قانون اساسی متصلب هستند و نمی توانند بر اساس برنامه های یک دولت، تغییر کنند و انعطاف پذیری لازم را داشته باشند. ماموریت ها هم جدا از ساختارها هستند. در واقع ساختار اجرایی بر اساس قانون اساسی مشابه ایستگاه قطاری است که خط ریل آن گذاشته شده، سوزن بان و رئیس ایستگاه هر روز کار خود را انجام می دهند و همه افراد سر پست های خود حاضر می شوند، اما هیچ قطاری از این ایستگاه عبور نمی کند؛ افرادی هم که در این ایستگاه قطار کار می کنند، حقوق خود را به طور کامل دریافت می کنند. وقتی درباره زمامداری الکترونیک در کشور سخن می گوئیم، در بخش ساختارهای اجرایی وضعیت ما مشابه این ایستگاه قطار است. نظام ساختار اجرایی کشور ما هفت لایه است و اجازه دگرذیسی را نمی دهد؛ در یک سازمان یا وزارت خانه، پست های سازمانی در هفت لایه و حتی بیشتر وجود دارند، در صورتی که نیازی به این سطوح نیست و می توان این هفت لایه را به حداکثر چهار لایه کاهش داد. در واقع باید ساختار اجرایی کشور بر اساس برنامه ای که رئیس دولت تدوین می کند، دینامیک باشد و انعطاف پذیری لازم را داشته باشد؛ به عنوان مثال رئیس دولت می خواهد یک پروژه ملی احداث یک بزرگراه را در حوزه وزارت راه و شهرسازی انجام دهد، اگر ساختار اجرایی دینامیک باشد، رئیس دولت می تواند مجری اجرای این پروژه ملی را در کابینه قرار دهد و ساختار اجرایی وزارت راه و شهرسازی را در راستای اجرای این پروژه ملی متمرکز کند. منظوم این نیست که مقام وزارت و یا سایر پست ها را حذف کند و بدنه از بین برود. نه. منظوم این است که ساختار اجرایی این وزارتخانه و معاونت ها در راستای اجرای این پروژه ملی تنظیم شود و پس از اتمام پروژه نیز بر اساس ماموریت های جدید، ساختار مورد بازنگری قرار گیرد. این مثال به خوبی ضرورت اصلاح در برخی قوانین اساسی را که مربوط به ساختار اجرایی کشور است، نشان می دهد. ضرورت اصلاح

قوانین اساسی کشور در بخش ساختارهای اجرایی زمانی اهمیت بیشتری پیدا می کند که وقتی با تحولات اقتصادی در دنیا مواجه می شویم، برای اینکه ما نیز با این تحولات اقتصادی و دگرذیسی ها بتوانیم اقتصاد خود را شکوفا و پیشرفت دهیم، ساختارهای متصلب اجرایی کشور اجازه این تحولات و دگرذیسی ها را نمی دهد. بعنوان مثال نظام استخدامی کشور در شرایط فعلی کارآمد نیست و استخدام دائمی ضرورتی ندارد و باید تمام نظام استخدام کشور بصورت قراردادی باشد تا بر اساس کارآیی افراد، استخدام انجام شود. یا در بخش قوانین، قانون کار، کارآمد نیست؛ این قانون هم می خواهد از کار و کارگر صیانت کند و هم می خواهد به اقتصاد کشور کمک کند. برای توضیح بیشتر درباره این موضوع باید به سفری که سال ۶۲ به هند داشتم، اشاره کنم. در بازدیدی که از شهرها و برخی ادارات و سازمان های این کشور داشتیم به موارد عجیبی برخورد کردم؛ مثلاً یک شخص را دیدم که با قیچی دستی چمن های بلوار را مرتب می کرد و یا در ادارات تمام اتاق ها پر از کارمند بود که برای همه آنها کار نبود اما خود را با یک برگه کاغذ مشغول می کردند. علت را پرسیدم، گفتند که استراتژی دولت هند این است که هیچ یک از این افراد بیکار نباشند و افراد شاغل باشند. هر چند در این شرایط حقوق پائینی دریافت می کنند و با فقر زندگی می کنند اما حداقل به عنوان یک عنصر ضدسیستم عمل نمی کنند. امروز در کشور ما جوانان، فارغ التحصیلان و افراد بیکار زیادی وجود دارند که نتوانستیم برای آنها کاری انجام دهیم، مهارتی به آنها یاد دهیم و آنها از دولت انتظار استخدام دارند. در صورتی که اگر طی سالهای گذشته اقدام به اصلاح برخی از قوانین مادر و تغییر ساختارهای اجرایی کشور می کردیم، امروز می توانستیم این حجم از افراد بیکار را در جامعه نداشته باشیم.

نبوی: من نیز با نظر آقای جهانگرد مبنی بر اصلاح برخی از قوانین مادر و حتی اصلاح برخی از اصول قانون اساسی موافق هستم. اما در کنار اصلاح قانون، نظام اداری ما نیز باید چابک و کارآمد شود و در استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات بروزرسانی شود و از سوی دیگر در پیاده سازی دولت الکترونیک، دستگاه های اجرایی با یکدیگر ارتباط داشته باشند. برای انجام

این فرآیندها، پیشنهادی که آقای اشتریان با عنوان «گفتمان سیاستی» در باب دولت الکترونیک مطرح کرد، می تواند کارساز باشد. مثلاً اخیراً جلساتی میان سران سه قوه برای بررسی مسائل و مشکلات کشور تشکیل می شود. بر اساس این گفتمان سیاستی می توانیم با وجود تفکیک قوا و رعایت این اصل، برای اجرا و پیاده سازی دولت الکترونیک، دستگاه ها را با یکدیگر مرتبط و هماهنگ کنیم تا آنها مکلف به انجام ماموریت ها و وظایف خود در اجرای دولت الکترونیک باشند.

بحث برنامه آموزشی در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز اهمیت بسیار دارد. اساتید عزیز، در ادامه میزگرد به این مقوله هم بپردازند.

شرافت: برنامه های آموزشی ما در دانشگاه ها مربوط به ۲۰ الی ۲۵ سال گذشته است و وقتی فارغ التحصیلان وارد بازار کار می شوند، مهارت های لازم و بروز را ندارند. در اکوسیستم دولت الکترونیک باید دانشگاه ها نقش اساسی در اجرای برنامه های آموزشی را داشته باشند. اما متأسفانه در شرایط فعلی شاهد این نقش نیستیم.

جهانگرد: در تکمیل سخنان آقای دکتر شرافت، باید به این نکته اشاره کنم امروز در آموزش و پرورش، موضوعاتی تدریس می شود و دانش آموزان ما یاد می گیرند که وقتی دیپلم می گیرند، ۴۰ درصد شغل هایی که امروز در جامعه وجود دارد، بعد از گذشت ۱۲ سال دیگر وجود ندارند. این مسئله تغییرات شتابان بویژه در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات را نشان می دهد. جالب است بدانید که امروز در کشور در حوزه فناوری اطلاعات می توانیم کارهایی را انجام دهیم که یک سال پیش نمی توانستیم، آنها را انجام دهیم.

نبوی: آقای باقری اصل، چه رابطه ای بین بازار کار و فناوری اطلاعات وجود دارد؟ دور کاری در این خصوص چگونه قابل توضیح است؟ آیا فناوری ارتباطات موجبات بیکار شدن کارگران و کارمندان را در آینده فراهم نمی کند؟

باقری اصل: برای پاسخ به این سؤال در ابتدا به قانون مدیریت خدمات کشور باید اشاره ای داشته باشم؛ در این قانون بیش از ۹۰ ماده به نظام اداری پرداخته است اما درباره نحوه

برون سپاری خدمات و مشارکت بخش های غیردولتی در ارائه خدمات، تنها ۲ ماده در این قانون وجود دارد. این موضوع نشان دهنده نوع نگاه حکمرانی به نحوه مشارکت بخش های غیردولتی در ارائه خدمات و انجام امور است. این قانون به تمام جزئیات نظام اداری کشور از جمله نحوه کار و پاداش کارمندان پرداخته است و حتی جزئی ترین امور را مدنظر قرار داده است؛ مثلا نحوه افزایش حقوق و پاداش یک کارمند، زمانی که مقاله ای را منتشر می کند، تعیین کرده است. اما در مقابل درباره نحوه برون سپاری خدمات و مشارکت بخش های غیردولتی در انجام امور اعلام کرده است که دولت می تواند بخش هایی از امور خود را به بخش های غیردولتی بر اساس شروطی واگذار کند. تاکید می کنم «دولت می تواند» یعنی در واگذاری این امور، الزامی وجود ندارد. این ساختار اجرایی و طیفی از کارمندان IT را در نظر بگیرید که ساختار برای انجام کارها، اموری که از طریق IT قابل انجام است، بعلت حضور سیلوهای قدرت در ساختار اجرایی، بخش IT را از آن حذف می کند و تنها به بزرگتر شدن بدنه نظام اداری کمک می کند. در حالی که بخش خصوصی امکان سرمایه گذاری در چنین نظام اداری را ندارد. در همین ساختار، داده اصلی IT که دیتا و اطلاعات است، که با دریافت آن فرآیند انجام امور امکان پذیر می شود و به خروجی و محصول می رسیم، در اختیار عده ای خاص قرار می گیرد و یا اینکه برای دریافت این اطلاعات باید از سازمان ها و ارگان های خاص، استعلام و درخواست رسمی شود که در اکثر مواقع به نتیجه نیز نمی رسد. به عنوان مثال چه اشکال دارد که نقشه طرح جامع هادی روستایی یا نقشه طرح جامع و طرح تفصیلی شهری منتشر شود و در اختیار همگان قرار گیرد. در این حالت مثلا یک معمار می تواند برای ۲۰ ساله آینده خود بر اساس این نقشه ها و طرح ها برنامه ریزی کند. یک مثال دیگر می زنم امسال سازمان مالیاتی کشور با وجود اینکه ۲۶ هزار نفر ممیز مالیاتی دارد، درخواست ۶ هزار نفر نیروی جدید کرده است در صورتی که اگر تمام فرآیند دولت الکترونیکی در سازمان مالیاتی کشور پیاده سازی شود، نیازی به این تعداد نیرو نیست، اما ممیزی ها مقاومت می کنند و اجازه نمی دهند امور مربوط به آنها الکترونیکی شود. این مثال نمونه ای از ناکارآمدی در سیستم و امکان فساد در آن سیستم را نشان می دهد.

نبوی: یعنی شما معتقدید اگر برون سپاری به بخش های غیردولتی و خصوصی انجام شود و از سوی دیگر اطلاعات در اختیار همگان قرار بگیرد، به اندازه ای شغل های جدید ایجاد خواهد شد که ما مشکل بیکار شدن کارمندان بعثت استفاده از فناوری اطلاعات در سیستم ها را نخواهیم داشت.

باقری اصل: بلی. کاملاً درست است. به شرط اینکه ۱- آموزش لازم به افراد داده شود و آنها مهارت یاد بگیرند و ۲- دولت برون سپاری را به شکل واقعی انجام دهد و تا حد امکان از قانونگذاری در این حوزه و دسترسی اختصاصی به اطلاعات در اموری که اقدام به برون سپاری آنها کرده است، دست بردارد.

جهانگرد: یک مثالی می زنم که به فهم موضوع بیشتر کمک می کند. جالب است که بدانید ۹۵ درصد مالیات از ۶ درصد مردم ایران گرفته می شود. جالب تر اینکه کل درآمدی که واحدهای مستغلات مالیاتی دریافت می کنند، بسیار کمتر از حقوق کارمندان و هزینه های نگهداری این واحدهاست. طی جلسه ای ما به مسئولین سازمان مالیاتی کشور پیشنهاد دادیم که واحدهای مستغلات مالیاتی را تعطیل و نیروها را تعدیل کنند و نیروهای این واحدها را به بخش های دیگر منتقل کنند و دریافت مالیات در این بخش را به صورت کاملاً خوداظهاری از سوی مردم انجام دهند. مورد های بزرگ مالیات در این بخش نیز قابل شناسایی هستند. مسئولین سازمان از این پیشنهاد استقبال کردند اما تاکنون اتفاقی نیافتاده است. علت انجام نشدن این تغییرات نیز به حضور ممیزها در این بخش بر می گردد که به هیچ عنوان حاضر نمی شوند از قدرت آنها کاسته شود و به عنوان سیلوهای پر قدرت در سازمان عمل می کنند.

باقری اصل: دریافت مالیات شامل چهار فرآیند است؛ ۱- اظهار، ۲- ممیزی، ۳- پرداخت و ۴- دادرسی. در حال حاضر فقط مرحله اول بصورت الکترونیکی انجام می شود و سایر مراحل همچنان پرونده محور و ممیز محور است. این موضوع باز قدرت ممیزی ها را نشان می دهد و شخصی که می خواهد مالیات پرداخت کند، هم در مرحله پرداخت با مشکل مواجه است و هم اگر درخواست دادرسی کند، به اندازه ای فرآیند دشوار و پیچیده است که ترجیح می دهد با

ممیز به توافق برسد. بنابراین نظام مالیاتی ما سه مشکل اساسی دارد؛ ۱- پرونده محور است، ۲- ممیز محور است و ۳- IT نتوانسته است در سه مرحله ممیزی، پرداخت و دادرسی ورود پیدا کند و دولت الکترونیک در این سه فاز دریافت مالیات اجرا نشده است.

مورد دیگر مثال می‌زنم در برنامه ششم توسعه چهار نهاد از مجلس اجازه تبادل اطلاعات دریافت کرده اند؛ ۱- قوه قضائیه (بصورت کاملاً مستقل)، ۲- بانک مرکزی، ۳- سازمان امور مالیاتی و ۴- وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات (به صورت محوری). هر کدام از این نهادها هم می‌خواهند یک مرکز ملی تبادل اطلاعات داشته باشند! در صورتی که مرکز ملی که نمی‌تواند دوتا یا چهارتا باشد. مرکز ملی تبادل اطلاعات باید یکی باشد و چه اشکالی دارد که سایر نهادها به این مرکز ملی تبادل اطلاعات وصل شوند و از آن تغذیه کنند. در واقع می‌خواهم بگویم که تبادل اطلاعات مانع توسعه زمامداری الکترونیک نیست و باید این نکته را پذیرفت و از آن عبور کرد و نهادها نباید وقت خود را درگیر این موضوع کنند.

نبوی: با تشکر از آقای باقری اصل، از آقای شرافت می‌خواستم این سؤال را داشته باشم که برای کاربردی شدن فناوری اطلاعات و ارتباطات، فراهم آمدن چه اکوسیستم و محیطی ضروری است؟

شرافت: اکوسیستمی که در اینجا می‌خواهم توضیح دهم، شامل چهار عنصر است که به کاربردی شدن فناوری اطلاعات و ارتباطات کمک می‌کند؛ ۱- دولت (Government)، ۲- توانمندسازی عناصر (Enabling Elements)، ۳- مردم (People)، ۴- کسب و کارها (Businesses). این عناصر باید همراستا و در جهت کمک به یکدیگر حرکت کنند تا اکوسیستم به نتیجه برسد. این اکوسیستم نیز مشابه مثال چرخ دنده‌هایی است که باید با سرعت مناسب در هم درگیر شوند تا چرخ اصلی حرکت کند. هر کدام از این چهار عنصر خود شامل مواردی هست؛

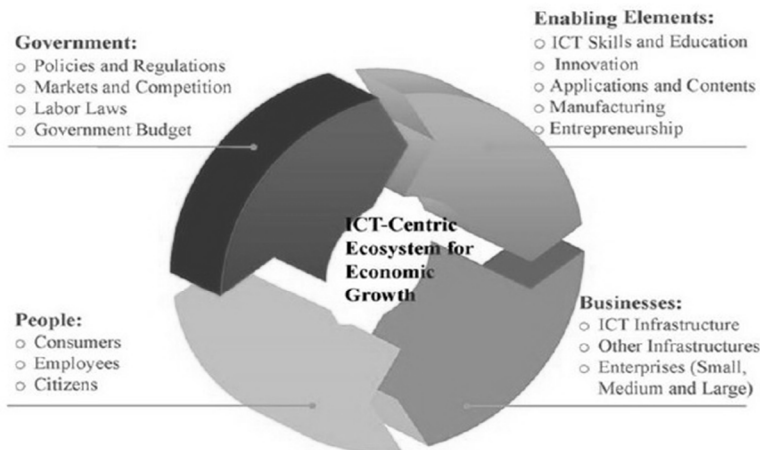
عنصر اول: دولت (Government)؛ در این بخش، سیاستها و مقررات (Policies and Regulations)، بازار و رقابت (Markets and competition)، قوانین کار (Labor

(Laws) و بودجه دولتی (Government Budget) را داریم. مورد سیاست ها و مقررات به سیاست ها و مقررات دولت اشاره دارد که نباید هر روز تغییر دهد تا کسب و کارها بتوانند بر اساس این مقررات، کار خود را انجام دهند.

عنصر دوم : توانمندسازی عناصر (Enabling Elements)؛ این بخش شامل مهارتها و آموزش فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT Skills and Education) ، نوآوری (Innovation) ، برنامه ها و محتویات (Applications and Contents) ، ساخت (Manufacturing) و کارآفرینی (Entrepreneurship) است.

عنصر سوم: مردم (People)؛ این بخش نیز شامل مصرف کنندگان (Consumers) ، کارکنان (Employees) و شهروندان (Citizens) است.

عنصر چهارم : کسب و کارها (Businesses)؛ در این بخش، زیرساخت فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT Infrastructure) ، سایر سازه ها و زیرساختها (Other Infrastructures) و شرکتها (کوچک، متوسط و بزرگ) ، Enterprises (Small , Medium and Large) را داریم.



ICT Ecosystem Representation

باقری اصل: وقتی درباره دولت الکترونیک یا زمامداری الکترونیک صحبت می کنیم باید سه وجه آن را در نظر بگیریم؛ ۱- وجه محلی (Local government)، ۲- وجه مرکزی و جامع آن (central government) و ۳- وجه فراملی (Transnational government). اگر بخواهیم بدانیم که در این سه وجه دولت الکترونیک، در کشور چه کارهایی انجام دادیم؟؛ مثالی می زنم تا موضوع کاملاً شفاف و روشن شود. ما یک پورتال طراحی کردیم و به استانها اعلام کردیم که استانها می توانند از این پورتال به صورت رایگان استفاده کنند. رئیس سازمان استخدامی کشور طی نامه ای به استانها دستور داد که به هیچ عنوان نباید از این پورتال استفاده کنند! علت این دستور را پرسیدیم، در پاسخ گفت: مگر ما خدمات استانی هم داریم؟ هر خدمتی اگر قرار باشد، ارائه شود باید از دیتا سنتر مرکز (پایتخت) ارسال شود. این مثال نشان می دهد که ما در وجه محلی دولت الکترونیک کار نکرده ایم. چه اشکالی دارد که در استانها نیز دیتا سنتر داشته باشیم و برخی خدمات از آن مرکز ارائه شود. یا وقتی وجه مرکزی دولت الکترونیک را بررسی می کنیم، مثالی که می توان زد، مربوط به شهر هوشمند است؛ از الزامات شهر هوشمند این است که حکمرانی الکترونیک آن دست شهردار باشد؛ شهری که نه آموزش الکترونیک آن دست شهردار است، نه سلامت آن دست شهردار است، نه راه و ... این شهردار چگونه می تواند شهر هوشمند ایجاد کند؟ وقتی می بینیم شهری مثل بارسلونا به عنوان یک شهر هوشمند رشد می کند، به این دلیل است که تمام عناصر قدرت دست شهردار شهر است. بنابراین وقتی سه وجه دولت الکترونیک را در کشور ارزیابی می کنیم، متوجه می شویم که در وجه محلی نتوانستیم یک دولت الکترونیک قوی داشته باشیم. در وجه مرکزی نیز موفق نبودیم و پایتخت تنها به فکر شیوه حکمرانی بوده است. در وجه فراملی نیز ما تعاملات بسیار ضعیفی با کشورهای جهان حتی با کشورهای همسایه داریم. در حالی که زمامداری الکترونیک بر اساس نظر جامعه اطلاعات شکل گرفته است که این نظریه جهانی شدن را در پی دارد؛ یعنی وقتی از شیوه حکمرانی الکترونیک استفاده می کنیم، دانش و کار نیروهای ما صرفاً در محدوده کشور خودمان محصور نمی شود و فراملی است و در واقع بازار کار جهانی شکل می گیرد؛ همچنان که این اتفاق در

هند افتاده است و از دانش و تجربه نیروی کار هند در حوزه دولت الکترونیک در سایر کشورهای جهان استفاده می کنند و آنها توانستند محدوده کسب و کار خود را در سرتاسر کشورهای جهان گسترش دهند. در صورتی که در کشور ما این اتفاق نیفتاده است.

نبوی: با توجه به مباحثی که تا اینجا میزگرد، مطرح شد اگر بخواهیم سیاست ها و رویکردهای کلی را در حوزه دولت الکترونیک، مشخص کنیم، آقای جهانگرد به نظر شما این سیاست ها و رویکردهای کلی چیست؟

جهانگرد: قبل از پاسخ به این سؤال، به موضوعی که آقای باقری اصل درباره شهر هوشمند داشت، اشاره کنم، در ادامه به سیاست ها و رویکردهای کلی نیز خواهم پرداخت. وقتی از هوشمندی و دیجیتالی شدن سخن می گوئیم، این موضوع از زاویه تکنولوژیکال مطرح شده است در حالی که در کشور ما امروز موضوع هوشمندی و دیجیتالی شدن به حوزه ICT تنزل پیدا کرده است. در حالی که ICT یک پیشران و ابزار است، اما هوشمندی در تمام حوزه ها مطرح است؛ مثلا در پزشکی، معماری و دیگر حوزه ها بویژه حوزه های اقتصادی. معتقدم که هوشمندسازی مسئولیت همگانی در کشور بویژه در بخش صنعت است. در مهم ترین سند توسعه صنعت کشور و در دیگر سند های مرتبط با حوزه صنعت، به این موضوع پرداخته ایم که چرا صنعت ما قدرت رقابت پذیری با صنعت کشورهای پیشرفته را ندارد؟ چون صنعت کشور را منطبق با تکنولوژی پیشرفته توسعه ندادیم. امروز در ایران دو برابر ظرفیت کشور صنعت ایجاد کرده ایم اما چرا در این بخش صادرات نداریم؟ اگر هم هست، بسیار محدود است.

معتقدم که در بخش سیاست های کلی باید به موضوع هوشمندی و نوآوری های تکنولوژی پرداخته شود و هوشمندی و نوآوری های تکنولوژی به عنوان گزاره های الزامی همه قوا در بخش های مختلف تعریف گردد. وقتی چنین رویکردی به مسائل کشور داشته باشیم، مثلا در بخش کشاورزی وقتی با مشکل کمبود آب مواجه می شویم، به کشت گلخانه ای روی می آوریم. یا بحث کشت فراسرزمینی مطرح می شود. جالب است بدانید در سفری که به آرژانتین داشتم، سفیر ایران تعریف می کرد که حدود ۳۰ درصد کشور آرژانتین مسکونی است

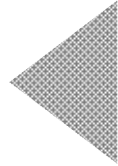
و بقیه خاک این کشور، مستعد کشت فراسرزمینی است و دولت چین بیش از ۵۰ میلیون هکتار از خاک های کشور آرژانتین را برای کشت فراسرزمینی خود اختصاص داده است. چه اشکالی دارد ایران از این فرصت استفاده کند. یا کشور ترکمنستان که در همسایگی ایران قرار دارد، برای کشت فراسرزمینی بسیار مناسب است. بنابراین وقتی موضوع هوشمندی و نوآوری های تکنولوژی مطرح می شود، فرصت های جدید برای تصمیم گیری درباره مسائل کشور دیده می شود. یا در بخش صنعت وقتی درباره خودروهای برقی صحبت می کنیم، چرا استفاده از این تکنولوژی در بخش خودروسازی ما در دستور کار قرار نمی گیرد؟ در حالی که اگر این هوشمندی و نوآوری های تکنولوژی در صنعت خودرو شکل بگیرد، بسیاری از مشکلات زیست محیطی، آلودگی هوا و مشکل سوخت در کشور حل می شود. بنابراین باید خط مشی و رویکرد وزرای ما، هوشمندی و نوآوری های تکنولوژی باشد.

نبوی: در اینجا باید به این نکته اشاره کنم که بعد از انقلاب اسلامی شاهد نوآوری های خوبی در کشور بودیم، شاید در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات، نوآوری های زیادی نداشته باشیم، اما در سایر حوزه ها جوانان ما نشان دادند که نوآوری های خوبی داشته اند. از سوی دیگر بحث قدرت نرم و قدرت هوشمند بدنبال انقلاب اسلامی مطرح شد. بنابراین در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز اگر سیاست ها و رویکردهای کلی تدوین گردد و ارتباط و همکاری میان دستگاه های اجرایی به شکل واقعی انجام شود، شاهد نوآوری های چشمگیر در این حوزه نیز خواهیم بود.

در پایان از حضور عالمانه همه عزیزان در این میزگرد تشکر می کنم.

مقالات

نهادها و توسعه اقتصادی: تئوری، سیاست و تاریخ^۱



هاجون چانگ

ترجمه: علی اصغر اژدري^۲

(تاریخ دریافت ۹۷/۶/۱۳ - تاریخ تصویب ۹۷/۸/۱۶)

چکیده

این مقاله می‌کوشد تا درک ما از اقتصاد نهادی را با بررسی انتقادی گفتمان حاکم و توسعه اقتصادی افزایش دهد.

اول، من استدلال می‌کنم که این گفتمان از چند جهت با مشکلات نظری روبرو است:

- غفلتش از علّیت که از توسعه نهادی نشأت می‌گیرد.

- ناتوانی‌اش در تشخیص عدم وجود یک بازار آزاد.

- باورهایی که می‌گویند بازترین بازار و قویترین حمایت از حقوق مالکیت خصوصی^۳ برای توسعه اقتصادی بهتر است.

دوم، من به این نکته اشاره می‌کنم که شواهد نشان می‌دهند، نهادهای آزاد برتر بیش از حد به

۱- این نوشتار ترجمه مقاله زیر است:

Institutions and economic development: theory, policy and history
Journal of Institutional Economics (2011), 7: 4, 473-498

۲- عضو هیات علمی مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی و دانشجوی دوره دکترای دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران
(a.a.ajdari@gmail.com)

۳ - private property rights

مطالعات اقتصادسنجی با داده‌های مقطعی متکی هستند که از مفاهیم ناقص، اندازه‌گیری‌ها و نمونه‌های ناهمگن رنج می‌برد. در نهایت من استدلال می‌کنم که گفتمان حاکم در زمینه نهادها و توسعه؛ درک ضعیفی از تغییرات در نهادها دارد که اغلب باعث می‌شود که این گفتمان نسبت به امکان‌پذیری اصلاحات نهادی، بی‌جهت خوش‌بین یا بدبین^۱ باشد.

مقدمه

نقش نهادها به یکی از محبوب‌ترین حوزه تحقیقاتی در اقتصاد توسعه در طول ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته تبدیل شده است. علاقه بیشتر به موضوع نهاد با ظهور اقتصاد نهادی نوین در دهه ۱۹۸۰ بوجود آمد. [نهادها] در اوایل دهه ۱۹۹۰ به عنوان یک توضیح دهنده تفاوت‌های بین‌المللی در توسعه اقتصادی حتی در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که تا حدی مخالف این ایده بودند، نیز مورد توجه قرار گرفت (Stein, 2008). با اینحال از اواخر دهه ۱۹۹۰ نهادها در مرکز مباحثات توسعه اقتصادی قرار گرفتند.

از اواخر دهه ۱۹۹۰ این دیدگاه که نهادهای با کیفیت پایین، دلیل اصلی مشکلات اقتصادی در کشورهای در حال توسعه هستند، گسترش یافت. بر این اساس، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بسیاری از شروط مرتبط را به حکومت‌ها تحمیل کردند که کشورهای استقرای کنند باید نهادهای بهتری را اتخاذ کنند تا حکمرانی^۲ را بهبود بخشند (Kapur and webber, 2000). دولت‌ها در بسیاری از کشورهای ثروتمند این شروط را در کمک‌های دوجانبه خود اعمال کردند. هیچ تعریف مورد توافق از نهادهای بهتر، وجود ندارد که اغلب آن را «نهادهای استاندارد جهانی»^۳ (GSIs) می‌نامند. با این حال آن‌ها نهادهایی هستند که بطور معمول در کشورهای انگلیسی-آمریکایی، بعنوان مدافع حداکثر سازی آزادی بازار و حمایت از حقوق مالکیت خصوصی، شناخته می‌شوند.

۱ - optimistic or pessimistic

۲ - governance

۳ - Global Standard Institutions(GSIs)

فشار برای اتخاذ GSIs توسط کشورهای درحال توسعه نیز از تجارت دوجانبه منطقه‌ای و چندجانبه توافقات سرمایه‌گذاری، که به‌طور قارچ‌گونه‌ای از اواسط دهه ۱۹۹۰ شروع شده بود. ایجاد شد. به‌عنوان مثال سازمان تجارت جهانی، کشورهای درحال توسعه را مجبور کرد تا قوانین مربوط به حقوق مالکیت معنوی^۱ (IPRs) را به سبک آمریکایی از طریق توافق‌نامه حقوق مالکیت فکری مرتبط با تجارت، تصویب کنند. به‌عنوان مثال فصل بدنام (فصل ۱۱)^۲ از توافق‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی، نفتا، بطور کامل نهاد را تغییر داده است که از طریق آن، دولت‌های کشورهای عضو، شرکت‌ها را کنترل می‌کردند. بطور بی‌سابقه‌ای این فصل ۱۱ توافق‌نامه نفتا به سرمایه‌گذاران خارجی اجازه می‌دهد که مستقیماً از دولت‌های میزبان شکایت کنند، در مواردی که آنها فکر کنند نه اینکه مستقیماً از طریق دولت متوقف شده‌اند بلکه حتی زمانی که کشورهای در حال توسعه بطور غیرمستقیم، از طریق مقررات کاهش سود علاوه بر وام و کمک‌های مالی مشروط و قوانین بین‌المللی بطور فزاینده‌ایی در معرض فشارهای غیررسمی تری برای پذیرش GSIs قرار گرفته‌اند.

نه تنها بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، بلکه سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OCED)، گروه هفت (G7)، مجمع جهانی اقتصاد^۳ و بسیاری از همفکران و مجامع سیاسی که تحت سلطه کشورهای ثروتمند هستند، این دیدگاه را ترویج داده‌اند که کشورهای درحال توسعه باید مؤسسات استاندارد جهانی را اتخاذ کنند. خبرگزاری‌های مالی بین‌المللی بطور معمول کشورهایی که - همراه با نهادهای غیرآمریکایی از جمله بسیاری از کشورهای توسعه یافته - فاقد کیفیت نهادی هستند را مورد هجمه تبلیغاتی قرار می‌دهند. این پیام‌های منفی توسط خبرگزاری‌های مالی توسط کشورهای درحال توسعه در دوره اخیر باید جدی گرفته شود

۱ - intellectual property rights (IPRs)

۲- نفتا (NAFTA) توافق‌نامه‌ای است میان کانادا، مکزیک و آمریکا که در سال ۱۹۹۴ و در زمان «بیل کلینتون» رئیس جمهور وقت آمریکا به امضای طرفین رسیده است البته پیش نویس اولیه این پیمان در سال ۱۹۸۷ و در دوران ریاست جمهوری «رونالد ریگان» تنظیم شد. نفتا تقریباً تمامی موانع گمرکی میان این سه کشور را از میان برداشته است و به آن‌ها این اجازه را داده که بدون پرداخت هزینه گمرکی و مالیات، میزان نامحدودی از اجناس و کالاها را از مرزهایشان انتقال دهند. فصل ۱۱ نفتا به این منظور طراحی شده است که به سرمایه‌گذاران اطمینان دهد وقتی در یک کشور خارجی به کسب و کار می‌پردازند در صورت پیدایش نزاع با دولت حاکم، بتوانند در یک دادگاه بیطرف دادخواهی کنند.

زیرا گشایش بازارهای سرمایه آنها بطور قابل توجهی قدرت سرمایه‌گذاران خارجی را افزایش داده است؛ سرمایه‌گذارانی که به شدت تحت تأثیر خبرگزاری‌های مالی بین‌المللی قرار دارند. البته بحث زیاد نیروهای خارجی این نیست که بگوئیم هیچ فشار داخلی برای اتخاذ GSIs در کشورهای درحال توسعه وجود ندارد. GSIs نهادهایی هستند که از ثروتمندان بیشتر از فقرا، از سرمایه بیشتر از نیروی کار و از سرمایه مالی بیشتر از سرمایه صنعتی حمایت می‌کنند. بنابراین بسیاری از مردم ثروتمند به‌خصوص سرمایه‌داران مالی در کشورهای درحال توسعه، مدافع GSIs بوده‌اند. همچنین برخی از ایدئولوگ‌های بازارهای آزاد در کشورهای درحال توسعه، متعصب‌تر از کشورهای ثروتمند بوده‌اند به‌گونه‌ای که آمریکایی‌های لاتین از آن بعنوان «کاتولیک‌تر از پاپ» توصیف می‌کنند.

نتیجه تشویق و تحریک افزایش تقاضا برای اصلاحات نهادی در کشورهای درحال توسعه، رشد انفجاری در تحقیقات آکادمیک در زمینه نقش نهادها در توسعه اقتصادی بود. برخی اوقات چنین تحقیقاتی از طریق سازمان‌هایی که چنین تقاضاهایی دارند، ارائه شده است. بهترین مثال، سری مقالات امور حاکمیت (مارک I که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد و مارک VIII منتشر شده در سال ۲۰۰۹ بوسیله گروه تحقیقاتی به رهبری دانیل کافمن، بینید کافمن و دیگران ۱۹۹۹-۲۰۰۹) و گزارش‌های سالانه تجارت که هر دو توسط بانک جهانی منتشر می‌شوند. با این حال بسیاری از این موارد توسط اقتصاددانان آکادمیک و گاهی در پاسخ مستقیم به خواسته‌های دنیای واقعی عرضه شده‌اند اما همچنین بوسیله روش‌های آکادمیک و توانایی انتشار بالا یک موضوع نسبتاً جدید، تحت تأثیر قرار گرفتند.

در این مقاله، تلاشم در ارزیابی انتقادی گفتمان حاکم در خصوص ارتباط بین نهادها و توسعه اقتصادی است، گفتمانی که استدلال می‌کند نهادهایی که بدنبال حداکثرسازی آزادی بازار هستند و به شدت از حقوق مالکیت خصوصی حمایت می‌کنند، برای توسعه اقتصادی بهترین هستند و بشدت معتقدند که بازارها و مالکیت خصوصی، نهادهای ضروری برای رونق اقتصادی هستند. من در ابتدای این مقاله اشاره کردم که درک روابط بین نهاد مالکیت خصوصی و بازارها از یک سو و توسعه اقتصادی از سوی دیگر که در گفتمان حاکم یافت می‌شود، نسبتاً ساده است. پس در ادامه استدلال خواهم کرد که شواهد تجربی پشت گفتمان حاکم ممکن است در نگاه اول بسیار تأثیرگذار باشد اما از موشکافی دقیق در این زمینه جان سالم به‌در نمی‌برد. بحث بعدی

بر سر این موضوع است که چگونه گفتمان رایج در زمینه نهادها و توسعه از یک تئوری ناقص درباره نحوه تغییر نهادها، رنج می‌برد.

۱- مسائل نظری گفتمان حاکم در ارتباط با نهادها و توسعه اقتصادی

در حال حاضر گفتمان حاکم در ارتباط با نهادها و توسعه از دو مقوله نظری رنج می‌برد. اول اینکه، که تقریباً بطور انحصاری فرض می‌کند که علّیت از نهادها به توسعه اقتصادی است و این امکان مهم را نادیده می‌گیرد که توسعه اقتصادی، نهادها را تغییر می‌دهد. دوم اینکه، حتی زمانی که بر روی نهاد در مقایسه با توسعه به عنوان بخشی از علّیت تمرکز کنیم، این رابطه در یک روش ساده، خطی و ایستا، تئوریزه شده است.

آیا نهادهای بهتر به توسعه اقتصادی موثرتر منجر می‌شوند؟

دیدگاه غالب فعلی این است که نهادها، تعیین‌کننده نهایی عملکرد اقتصادی هستند (آسموقلو و همکاران ۲۰۰۵، و شمال ۲۰۰۵). با این حال علّیت در جهت دیگر یعنی از توسعه اقتصادی به نهادها، معمولاً نادیده گرفته می‌شود. توسعه اقتصادی، نهادها را به چند طریق تغییر می‌دهد:

۱. ثروت افزایش یافته در نتیجه رشد، می‌تواند تقاضاهای بزرگتری برای نهادهای با کیفیت بالاتر ایجاد کند (به‌عنوان مثال تقاضا برای نهادهای سیاسی با شفافیت و پاسخگویی بیشتر).
۲. ثروت بیشتر، نهادهای بهتر را مقرون به صرفه‌تر می‌سازد. نهادها برای ایجاد و اداره کردن هزینه‌بر هستند و کیفیت آنها گران‌تر است.
۳. توسعه اقتصادی عوامل جدیدی از تغییرات ایجاد می‌کند و ایجاد نهادهای جدید را موجب می‌شود.

در قرن هجدهم، سرمایه‌داران صنعتی رو به رشد از توسعه بانکداری علیه مخالفان حمایت کردند درحالی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قدرت روبه رشد طبقه کارگر به افزایش وضعیت رفاهی و قوانین کار حمایتی منجر شد. در مقابل سرمایه‌داران فکر می‌کردند که این نهادها پایان تمدن را به ارمغان خواهند آورد.

در واقع شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد که علّیت در جهت دوم (از توسعه اقتصادی به نهاد) قوی‌تر از جهت علّیت از نهادها به توسعه اقتصادی است. کشورهای ثروتمند

امروزی بسیاری از نهادها را کسب کردند که در دیدگاه غالب امروزی پیش نیاز پس از توسعه اقتصادی هستند نه قبل از آن. توسعه اقتصادی شامل دموکراسی، بروکراسی مدرن، قانون ورشکستگی، بانکداری، بانک مرکزی، مقررات اوراق بهادار و غیره است.

بطور خاص کشورهای انگلیسی-آمریکایی، که امروزه نهادهای آنها بعنوان «نهادهای استاندارد جهانی» در نظر گرفته می‌شوند، خودشان بیشتر این نهادها را در مراحل اولیه توسعه خودشان نداشتند و بیشتر آنها را بعد از ثروتمند شدن، کسب کردند (چانگ، ۲۰۰۵).

اگر علیت در جهت توسعه به نهادها قوی‌تر باشد، منابع مالی و انسانی که کشورهای در حال توسعه برای بدست آوردن نهادهای استاندارد جهانی صرف می‌کنند، ممکن است برای سیاست‌های دیگری بکار گرفته شوند که بطور مستقیم توسعه اقتصادی را تحریک کنند- بوسیله مخارج آموزشی، سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی یا یارانه‌های حقیقی- بویژه در زمانی که آنها بطور مستقیم توسعه نهادی را ارتقاء می‌بخشند. علاوه بر این تصویر مربوط به علیت چیزی است که ممکن است اثر دیر-پدیدار (late-comer) نامیده شود (چانگ، ۲۰۰۲).

بنابراین کشورهای در حال توسعه امروزی تمایل دارند، نهادهایی داشته باشند که توسعه‌یافته‌تر از استانداردهای توسعه مورد درخواست باشند، که این شناسایی رابطه دقیق بین نهادها و توسعه را دشوار می‌سازد. با توجه به همه اینها تقریباً بطور انحصاری به یک جهت علیت، یعنی از نهادها به توسعه اقتصادی اشاره می‌شود. گفتمان کنونی در خصوص نهادها و توسعه تنها یک تصویر جزئی به ما می‌دهند ما باید به علیت در جهت دیگر نیز توجه کنیم. همچنین اگر درک کاملی از نحوه تعامل نهادها و توسعه اقتصادی با یکدیگر داشته باشیم به توصیه‌های سیاسی درستی دست پیدا می‌کنیم.

آیا نهادهای آزاد، برای توسعه اقتصادی مناسب‌ترند؟

حتی علاوه بر محدود کردن جهت علیت از نهادها به توسعه اقتصادی، نظریه‌ها درباره رابطه بین این دو که در حال حاضر گفتمان حاکم در زمینه نهادها و توسعه ارائه می‌کند؛ نسبتاً ساده است. این نظریه‌ها اساساً استدلال می‌کنند که نهادهای آزاد (یا چیزی که بیشتر اروپایی‌ها ممکن است لیبرال بنامند) که بشدت از حقوق مالکیت خصوصی حمایت می‌کنند و آزادی اقتصادی بیشتری را فراهم می‌کنند؛ بهترین ارتقاءدهنده سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد اقتصادی هستند (آسموقلو

و دیگران ۲۰۰۱، لاپرتا و دیگران (۲۰۰۸). بنابراین برای مثال سیستم حقوقی قانون مشترک^۱ (آنگلو-آمریکایی) عامل انگیزش بیشتر شرکت‌ها به دلیل حمایت بهتر از سرمایه‌گذاران و مؤسسات اعتباری و در نتیجه رشد اقتصادی نسبت به سیستم قانون مدنی^۲ به‌ویژه فرانسه بود، درحالی که مقررات دولتی را به حداقل می‌رساند. در مثال دیگر می‌توان استدلال کرد یک سیستم حاکمیت شرکتی سهام محور (اساساً انگلیسی - آمریکایی) با دادن تضمین به سرمایه‌گذاران که در آن شرکت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند، سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد را ارتقاء می‌دهد- در این سیستم؛ مدیران، کارگران و تأمین‌کنندگان، کسانی که صرف‌نظر از سودآوری شرکت‌ها، حقوق ثابت دریافت می‌کنند، در نتیجه هیچ انگیزه‌ای برای به حداکثر رساندن سود ندارند- به هر حال روابط بین نهادها و توسعه اقتصادی پیچیده‌تر از آن است.

آیا نهادهایی که آزادی اقتصادی بیشتری فراهم می‌کنند، به رشد سریع‌تر منجر می‌شوند؟

اجازه دهید ابتدا این موضوع را بررسی کنیم که نهادهایی که بالاترین درجه اقتصادی را تضمین می‌کنند، آیا بهترین راه برای توسعه و رشد اقتصادی خواهند بود؟ برای شروع، حتی اگر توافق کنیم که آزادترین بازار برای توسعه اقتصادی بهترین است، درواقع هیچ روش عینی برای تعیین حقیقت درباره موجودیت آزادترین بازار وجود ندارد (برای کشف تئوریک‌تری بیشتر این نظر رجوع شود به چانگ ۲۰۰۲، برای جزئیات تجربی مثال‌های زیر به چانگ ۲۰۰۲ مراجعه شود).

اگر شما آزادترین بازار مالی را می‌خواهید آیا ما باید به مردم اجازه دهیم با حداقل مقدار سرمایه، بانک راه‌اندازی کنند و پول خودشان را صادر کنند؟ پیروان مکتب بانکداری آزاد آمریکایی می‌گویند؛ بله. درحالی برخی دیگر از جمله بسیاری از اقتصاددانان مدافع بازار آزاد می‌گویند که ما نباید این اجازه را بدهیم.

۱ - common-law legal system

۲ - civil-law system

آیا کشوری که حداکثر درجه آزادی را در بازار کار دنبال می‌کند به کودکان اجازه کار می‌دهد؟ این همان چیزی است که اقتصاددانان بازار آزاد قرن نوزدهم فکر می‌کردند، اما امروزه تنها معدود مدافعان بازار کار آزاد در کشورهای ثروتمند، این را می‌گویند. اوایل قرن بیستم بسیاری از مردم فکر می‌کردند هیچ محدودیت قانونی برای ساعات کاری حداقل برای مردان بزرگسال توسط دولت قابل قبول نیست برای مثال در سال ۱۹۰۵ دیوان عالی آمریکا^۱ قانون ایالتی نیویورک، محدودکننده ساعت کاری تا ۱۰ ساعت نانوهارا به دلیل تعارض آن با قانون اساسی لغو کرد زیرا نانوهارا از آزادی کار تا زمانی که دوست داشتند، محروم می‌کرد (Garraty and Carnes, 2000). امروزه اکثر مردم این محدودیت‌ها را بصورت کاملاً طبیعی می‌پذیرند. در قرن نوزدهم بسیاری از اقتصاددانان بازار آزاد، فکر می‌کردند که حق ثبت اختراع (patents) بدلیل محدود کردن رقابت در بازار ایده‌ها، مخالف اصول بازار آزاد است. امروزه بسیاری از آنها از حق ثبت اختراع، دفاع می‌کنند.

این مثال‌ها نشان می‌دهند: اول اینکه، تعریف یک بازار آزاد بستگی به این دارد که آیا یک ناظر، ارزش‌های سیاسی و اخلاقی را در نهادهایی که بازار را تأمین می‌کنند، می‌پذیرد یا نه. به عبارت دیگر افراد مختلف با ارزش‌های مختلف، درجات مختلفی از آزادی را در همان بازار خواهند دید. اگر بخواهیم بطور عینی مرز بازار آزاد را تعریف کنیم، نمی‌توانیم بدانیم که کدام ترتیبات نهادی، آزادی اقتصادی را حداکثر خواهد کرد و در مورد آنچه که تأثیری بر رشد اقتصادی و توسعه دارند.

دوم اینکه، حتی صرف‌نظر از امکان‌پذیری تعریف بصورت عینی بازار آزاد، تئوری‌های مختلف به ما می‌گویند که یک ساختار نهادی که حداکثر آزادی تجارت را می‌دهد، بعید است که از دیدگاه اجتماعی، کاراترین باشد. این امر نه تنها توسط اقتصاددانان هترودکس بلکه توسط اقتصاددانان نئوکلاسیک در سنت شکست بازار هم گفته می‌شود. بر اساس یک مثال کلاسیکی پذیرفته شده توسط بسیاری از اقتصاددانان جریان اصلی، اجازه دادن به کسب و کار تا هر شرکتی را داشته باشد که بخواهد به درجه‌ای از انحصار دست‌یابد، ممکن است برای شرکت خوب باشد اما هزینه‌های اجتماعی را تحمیل می‌کند. به عنوان مثال دیگر، بحران مالی سال ۲۰۰۸

نشان داده است که دادن آزادی فردی بدون توجه به ریسک سیستماتیک آن، قطعاً برای کل اقتصاد خوب نیست.

سوم اینکه؛ بازار آزاد [با اطلاعات کامل] وجود ندارد. حتی اگر اعطای حداکثر آزادی به شرکت‌های تجاری خوب باشد حداقل برای بخش تجاری به عنوان یک کل، مقرراتی وجود دارد که ممکن است آزادی کسب و کار را در کوتاه مدت محدود کنند، اما ممکن است منافع بلندمدت همه شرکت‌ها را ارتقاء دهد. برای مثال شرکت‌های فردی ممکن است با استفاده از نیروی کار کودکان، بهره ببرند (و در نتیجه مقررات کار کودکان به ضرر آنها خواهد بود) اما این ممکن است به همه شرکت‌ها در طولانی مدت آسیب برساند، با آسیب رساندن به سلامت و آموزش کودکان و در نتیجه کاهش کیفیت نیروی کار در آینده. در این مثال حقیقتاً از دولتی طرفداری می‌شود که کار کودکان را قانونمند سازد و بسیاری از سرمایه‌داران از آن حمایت می‌کنند. عبارت دیگر محدود کردن آزادی تجارت فردی ممکن است به‌خصوص در طولانی مدت صرف‌نظر از تأثیر آن بر بقیه اقتصاد، برای خود بخش تجارت مفید باشد.

چهارم اینکه؛ بسیار بحث‌برانگیز است که آزادی بیشتر بازار، برای توسعه اقتصادی بهتر است. برای شروع همانطور که قضیه دومین بهترین (Second-Best) لیبسی و لنکستر نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم استدلال کنیم که آیا درجه بالاتر آزادی بازار، منجر به کارایی تخصیصی می‌شود مگر اینکه همه بازارها بطور کامل آزاد باشند (Lipsey and Lancaster, 1956). علاوه بر این حتی اگر یک اقتصاد آزاد، کارآمدتر هم باشد باز هم نمی‌توان استدلال کرد که چنین اقتصادی سریع‌تر رشد خواهد کرد- حتی اقتصاددانان برجسته نئوکلاسیک هم این را تأیید نمی‌کنند (به‌عنوان مثال کروگر، ۱۹۸۰).

بالاتر از آن نظریه‌های اقتصادی غیرنئوکلاسیکی بسیاری وجود دارد که می‌گویند بازار آزاد ممکن است در ایجاد رشد بدتر نسبت به بازارهای حمایت شده، تنظیم شده، مدیریت شده و یا انحصاری عمل کند- مانند استدلال صنعت نوزاد از الکساندر همیلتون (۱۷۸۹) و فریدریش (۱۸۴۱)، تئوری نوآوری جوزف شومپتر (۱۹۸۷) و...

آیا حمایت قویتر از حقوق مالکیت خصوصی، برای رشد بهتر است؟

در این مورد نیز می‌توان گفت که حمایت قوی‌تر از حقوق مالکیت خصوصی برای رشد بهتر

است. در حال حاضر گفتمان حاکم بر نهادها و توسعه فرض می‌کند که این قضیه بدیهی است اما چند دلیل برای پرسش از آن وجود دارد:

اول از همه، گفتمان حاکم فعلی نمی‌تواند به اشکال حقوق مالکیت به غیر از بخش خصوصی، دولت و دسترسی باز توجه کامل کند. برتری مالکیت خصوصی بر این موضوع تاکید دارد که مالکیت دولتی به دلیل محدودیت‌های موجود در رقابت و مشکل کارفرما-کارگزار ناکارا است. با این حال در واقع انواع گسترده‌ای از حقوق مالکیت دارایی در این طرح گنجانده نشده است. یک مثال آن، حق مالکیت اشتراکی بر منابع مشترک با مشخصات «کالای عمومی» است. تحقیقات خصوصاً به وسیله اسرم (Ostrom 1990, 2007) ممکن است شبیه به یک سیستم حقوق مالکیت باز (مثل روستای جنگلی) باشد در واقع اغلب شامل قواعد پیچیده بر روی این است که چه کسی می‌تواند چه کاری و کی انجام دهد. بحث اخیر روی اشتراک‌افزار همچنین نشان داده است که این چگونه مستلزم یک سیستم حقوق مالکیت اشتراکی است جایی که در چگونگی استفاده مردم از آن قواعدی وجود دارد (به عنوان مثال آنها نمی‌توانند از ویرایش‌های جدید نرم‌افزار که بهبود یافته، منافی به دست آورند).

همچنین انواع دیگری از حقوق مالکیت نیز وجود دارد. تعاونی کشاورزی که مالکیت خصوصی در برخی از نهادها (مثل زمین، دام) با حقوق اشتراکی در دیگران (مثل تراکتور، کارخانه لبنیات) یک نمونه کلاسیک است. به اصطلاح بنگاه‌های تعاونی شهر و روستا^۱ (TVE) کشور چین نیز یکی از نمونه‌های اخیر است. کنترل نهایی مالکیت TVEs با دولت‌های محلی (شهری و روستایی) است اما اغلب به نحوی توسط روسای سیاسی محلی و مدیران بنگاه اداره می‌شوند که گویا مالکیت خصوصی دارند.

دوم؛ نظریه‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهند که چرا دولت یا مالکیت اشتراکی ممکن است نسبت به مالکیت خصوصی در دستیابی به کارایی اجتماعی و رشد اقتصادی تحت یک سری از جریانات، برتری داشته باشد و شواهد نیز از آن حمایت می‌کند.

من قبلاً در مورد موضوع مالکیت اشتراکی صحبت کرده‌ام اما نظریه‌های مختلف شکست بازار به ویژه شکست بازار سرمایه، انحصار طبیعی و آثار خارجی نشان می‌دهند که مالکیت دولت در

برخی موارد خاص، کارآتر خواهد بود. در حقیقت بسیاری از نمونه‌هایی از شرکت‌های با مالکیت دولتی (SOEs) در کشورهایی مانند سنگاپور، فرانسه، فنلاند، نروژ، تایوان، منجر به فرآیند رشد اقتصادی از طریق پویایی تکنولوژیکی و موفقیت‌های صادراتی شد.

سوم؛ همانگونه که توسط هادسن (Hodgson, 2009) تاکید شد، مفهوم مالکیت - نه تصاحب کردن بلکه تصاحب نهادی - متکی به وجود طرف سوم است که می‌تواند قانون‌گذاری و مشروعیت بخشی کند، داوری یا قضاوت کند و حقوق مالکیت مرسوم را اجرایی کند. این بدین معنی است که رابطه بین صاحبان مالکیت خصوصی و دولت را نمی‌توان در تعارض هم قرار داد چراکه معمولاً در گفتمان غالب، این امر مفروض است. به عنوان مثال، مورد سنگاپور که به عنوان دولت قوی شناخته می‌شود که حقوق مالکیت خصوصی را به خوبی حمایت می‌کند. با این حال قدرت دولت سنگاپور به آن اجازه می‌دهد که چنین حمایت‌هایی را ارائه کند که در سطح بسیار بالایی از حاکمیت دولتی، بنیان نهاده شد. ابتدا اینکه قدرت دولت سنگاپور مدیون موقعیت مالی قوی او است که ناشی از شرکت‌های با مالکیت دولتی بسیار کارآمد می‌باشد که بیش از ۲۰ درصد تولید ناخالص ملی این کشور را تولید می‌کند. دوم یک مولفه مهم به خاطر مشروعیت سیاسی بالای دولت سنگاپور، توانایی آن در تأمین مسکن ارزان و با کیفیت بالا است. به خاطر مالکیت‌اش بر همه زمین‌های کشور، این امکان را فراهم می‌سازد که یک شرکت بزرگ مسکن عمومی را اداره کند که ۸۵ درصد از مسکن کشور را تأمین می‌کند. به عبارت دیگر میزان بالای مالکیت دولت در برخی موارد، دقیقاً همان چیزی است که کشور را در حمایت قوی از حقوق مالکیت خصوصی، قادر می‌سازد.

در نهایت و شاید مهمتر از همه دلایل حتی اگر ما تنها روی مالکیت خصوصی تمرکز کنیم؛ نمی‌توانیم بگوییم که حمایت قوی‌تر از حقوق مالکیت خصوصی به سرمایه‌گذاری بالاتر و در نتیجه به رشد بالاتر منجر خواهد شد. آن به انواع حقوق مالکیت که مورد حمایت هستند، بستگی دارد. برای مثال ثابت شده است که حمایت قوی از حقوق مالکیت مالکان زمین برای توسعه اقتصادی در بسیاری از کشورها (نه همه کشورها) مضر است. یک مثال دیگر، حمایت بیش از حد از صاحبان سهام شرکت‌ها و دیگر دارایی‌های سیال^۱ است که در حقیقت می‌تواند از

طریق فشار کوتاه‌مدت به مدیران که باید با بی‌صبری، دارایی سیال نسبتاً زیاد مالکان را تأمین کنند؛ سرمایه‌گذاری حقیقی را کاهش دهد. در مثال دیگر همان‌گونه که در بحران مالی اخیر دیده‌ایم، اگر انواعی از دارایی‌های مضر ایجاد شوند، حمایت قوی‌تر از حقوق سرمایه‌گذار در واقع می‌تواند برای رشد اقتصادی مضر باشد.

آیا رابطه بین نهادها و توسعه اقتصادی همیشه اینگونه است؟

در گفت‌وگو غالب علاوه بر ساده بودن روشی که آنها در اثرگذاری نهادها بر توسعه اقتصادی مطرح می‌کنند؛ درباره رابطه بین نهادها و توسعه، نمی‌تواند تشخیص دهد که رابطه خطی نیست. این رابطه در جوامع مختلف و تغییرات در طول زمان حتی در یک جامعه نیز، متفاوت است. اول اینکه؛ حتی اگر یک نهاد در همان مقداری که رشد را ارتقاء دهد، ممکن است در واقع مانع رشد اقتصادی در دُزها (Doses) یا مقادیر بالاتر شود. بنابراین درحالی که برخی حمایت از حقوق مالکیت کاملاً ضروری است که سرمایه‌گذاری و رشد در همه‌جا وجود داشته باشد، حمایت بسیار زیاد از حقوق مالکیت ممکن است رشد را کاهش دهد. این نکته در بحث اخیر روی حقوق مالکیت معنوی مورد توجه قرار گرفته است. بحث و جدل آشکار وجود دارد درحالی که برخی از حمایت‌ها از حقوق مالکیت معنوی، ممکن است برای انگیزه بخشیدن به شرکت‌ها در سرمایه‌گذاری در تولید دانش حداقل در صنایع مشخص لازم باشد (برای مثال صنایع شیمیایی، داروسازی و نرم‌افزار)، حمایت بسیار زیاد از حقوق مالکیت معنوی ممکن است برای جامعه بد باشد.

حمایت قوی‌تر از حقوق مالکیت معنوی، هزینه‌های مربوط به انحصار را افزایش می‌دهد که ممکن است بیشتر از منافی باشد که از طریق نوآوری بیشتر ممکن است به دست آید. (اما ممکن است این هزینه بیشتر نباشد اگر نوآوری دارای فرآیند ذاتاً نامطمئن باشد). علاوه بر این اگر این هزینه بیش از حد باشد، حمایت از حقوق مالکیت معنوی ممکن است خودش بوسیله انتشار تکنولوژی که بسیار پر هزینه است یا از طریق جلوگیری از باروری متقابل ایده‌ها و بوسیله افزایش وقفه تکنولوژیکی که ایجاد می‌شود و اختلاف بین صاحبان حق ثبت اختراع مرتبط درونی، بعنوان مانع نوآوری عمل کند.

دوم؛ حتی همان نهاد در همان مقدار یا دُز، ممکن است برای یک کشور خوب باشد اما برای

کشور دیگر بد باشد. بنابراین با استفاده مجدد از مثال قبل، یک سطح حمایت از حقوق مالکیت معنوی که می‌تواند سودآوری خالص برای یک کشور ثروتمند به‌همراه داشته باشد ممکن است برای یک کشور درحال توسعه، مضر باشد. سطح دقیق حمایت از حقوق مالکیت معنوی هر چه باشد، کشورهای درحال توسعه دارای تعداد اندکی از عوامل اقتصادی هستند تا مشوق‌های ارائه شده بوسیله حمایت از طریق نوآوری تکنولوژی قادر به پاسخگویی باشند.

درعین حال باید گفت؛ در مقادیر متناسب، هزینه‌های بالاتر حمایت از حقوق مالکیت معنوی (به‌عنوان مثال حق‌الامتياز یا رویالیتی) نسبت به کشورهای ثروتمند، باعث می‌شود که ثبت اختراع و دیگر مالکیت معنوی کمی را به‌همراه داشته باشد. بنابراین یک درجه بهینه حمایت از حقوق مالکیت معنوی برای یک کشور توسعه‌یافته ممکن است بیش از حد قوی، نسبت به یک کشور درحال توسعه باشد و بالعکس.

سوم؛ حتی در همان دُز و در همان کشور، یک نهاد می‌تواند رشد را در یک نقطه از زمان ارتقاء دهد اما نه در نقاط دیگر، به‌عنوان مثال در این توافق گسترده‌ای وجود دارد که مالکیت متمرکز زمین، توسعه کشاورزی در ژاپن را تا زمان جنگ جهانی اول گسترش داد، وقتی مالکان زمین شخصاً در کشت و سرمایه‌گذاری در آبیاری و بهبود تکنولوژی مشارکت داشتند اما پس از جنگ جهانی اول، مالکیت متمرکز زمین به مانعی برای توسعه تبدیل شد زیرا اکثر مالکان زمین، تمایلی به سرمایه‌گذاری با هدف افزایش بهره‌وری کشاورزی نداشتند (فائو، ۱۹۶۶).

این بدان معنا بود که لغو حقوق مالکیت مالکان در دوره اصلاحات ارضی پس از جنگ جهانی دوم به توسعه اقتصادی بعدی ژاپن کمک کرد درحالی که همان عمل در اواخر قرن نوزدهم منجر به پیامدهای اقتصادی منفی شد. نباید کسی مارکسیست باشد تا ببیند که نهادها (یا روابط تولید در اصطلاحات مارکسیستی) که زمانی توسعه توانمندی‌های تولیدی جامعه را (با نیروهای تولید در اصطلاحات مارکسیستی) ارتقاء می‌دهند؛ می‌توانند خود به مانعی برای توسعه تبدیل شوند.

ملاحظات نتیجه‌گیری

من نشان دادم که تئوری‌های نهادی جریان اصلی اقتصاد، درک بسیار پیچیده‌ای از رابطه بین نهادها و توسعه اقتصادی دارند.

اول اینکه؛ کمتر یا بیشتر بودن تأثیرات توسعه اقتصادی بر نهادها را نادیده می‌گیرند و منحصراً روی چگونگی تأثیرات نهادها بر توسعه تمرکز می‌کنند.

دوم اینکه؛ آنها بر این باورند که نهادهایی که درجه بالاتری از آزادی تجاری و حمایت قوی‌تری از حقوق مالکیت خصوصی را فراهم می‌کنند، منجر به رشد بالاتر می‌شوند. درحالی که تئوری‌های بسیاری وجود دارد از جمله برخی تئوری‌های نئوکلاسیک که غیر از این استدلال می‌کنند.

سوم اینکه؛ تئوری‌های نهادی جریان اصلی به اشتباه رابطه بین نهادها و توسعه اقتصادی را به‌صورت خطی و یکنواخت در طول زمان و فضا در نظر می‌گیرند. این یک کاستی جدی برای تئوری‌هایی هستند که به ارایه توضیح رشد و تغییر ساختاری در سراسر جهان و در طول دوره‌های طولانی می‌پردازند.

۲. شواهد چیست؟

تئوری مهم نیست، گفتمان غالب ممکن است استدلال کنند شواهد تجربی کافی وجود دارد که نشان دهند، نهادهایی که درجه بالاتری از آزادی قراردادها را فراهم می‌کنند، قدرت دولت را بیشتر محدود می‌کنند و از مالکیت خصوصی بهتر حمایت می‌کنند. یا چیزی که ممکن است نهادهای آزاد یا لیبرال نامیده شوند، در افزایش رشد بهتر هستند، تا آنجا که ما می‌دانیم این نهادها کار می‌کنند. ممکن است استدلال شود که چرا ما باید نگران باشیم حتی اگر ما بطور کامل درک نکنیم چرا آنها کار می‌کنند، چرا ما این نهادهای خوب را در بسیاری از کشورها اجراء نمی‌کنیم؟ درواقع درحال حاضر، حجم زیادی از مطالعات اقتصادسنجی با داده‌های مقطعی نشان می‌دهند که بین درجه آزادی نهادها و رشد اقتصادی در کشورها همبستگی وجود دارد. با این حال همانطور که در ادامه نشان می‌دهم شواهد بسیار فراتر از چیزی است که حامیان دیدگاه غالب می‌خواهند تا ما باور کنیم.

داده‌های مقطعی در مقابل سری زمانی

برای شروع، بیشتر شواهد ارائه شده در گفتمان غالب از مطالعات اقتصادی با داده‌های مقطعی می‌باشد مطالعات کمی به رابطه بین تغییرات نهادی و رشد در طول زمان در یک کشور

پرداخته‌اند. آیا این اهمیت دارد؟ فکر می‌کنم همینطور است. با توجه به این که رابطه بین نهادها و توسعه تقریباً در میان کشورها متفاوت است، شواهد سری زمانی ممکن است معناداری بیشتری نسبت به مطالعات یا داده‌های مقطعی داشته باشند.

در حال حاضر با توجه به اینکه رابطه پیچیده است، حتی شواهد سری زمانی نمی‌تواند به سادگی از نوع اقتصادسنجی باشد که نمی‌تواند پیچیدگی‌های حوزه نهادها را توصیف کند اما باید شامل روایت‌های تاریخی و مطالعات تطبیقی تاریخی باشد. شواهد سری زمانی نسبتاً قوی در برابر تئوری‌های حاکم بر نهادها و توسعه اقتصادی وجود دارد به خصوص اگر خودمان را به شواهد اقتصادسنجی محدود نکنیم.

اول اینکه؛ رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه صحرای آفریقا و آمریکای لاتین به شدت کاهش یافته است، تحت فشارهای خارجی زیاد است که به طور کامل نهادهای خود را در مسیر نئولیبرالی در طول سه دهه اخیر اصلاح کنند. آنها در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیار سریع‌تر رشد کرده بودند نسبت به زمانی که دارای نهادهای آزاد بوده‌اند.

به ویژه هنگامی که ما در نظر می‌گیریم این اصلاحات نهادی تقدم داشتند و با سیاست‌های خوب آزادسازی شده همراه بودند. اجتناب از این نتیجه‌گیری دشوار است که اصلاحات نهادی در امتداد خط نئولیبرالی ممکن است به رشد کمک نکند.

دوم؛ مورد کره را در نظر بگیرید. یکی از کشورهایی که با بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا مواجه شد، سیاست‌هایی که توسط صندوق بین‌المللی پول، خزانه‌داری ایالات متحده و دیگر اعطاء‌کنندگان اعتبار در جهت اصلاحات نهادی فراگیر و اتخاذ نهادهای استاندارد جهانی (GSIs) معرفی شده بودند، به ویژه در رابطه با تأمین مالی و حکمرانی شرکت‌ها.^۱ با این حال پس از این اصلاحات، روند نرخ رشد کشور بجای افزایش، کاهش پیدا کرده است. رشد درآمد سرانه از حدود ۶٪ در هر سال در چهار دهه گذشته، به کمتر از ۴٪ بعد از بحران کاهش یافته است.

سوم؛ بین اواخر جنگ جهانی دوم و ظهور نئولیبرالیسم در اواخر دهه ۱۹۷۰، کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری، میزان نهادهای نظارتی مقررات تجاری سخت؛ محدودیت‌های سنگین بر

فعالیت‌های مالی، ملی کردن صنعت و تأمین مالی، قوانین حمایت از کارگران، مالیات‌های سنگین‌تر (معادل سلب مالکیت خصوصی) دولت رفاه و غیره را شروع یا تقویت کرده بودند. با این حال در طول این دوره که عصر طلایی سرمایه‌داری^۱ شناخته می‌شود، آنها سه تا چهار برابر سریع‌تر از دوره لیبرالیسم کلاسیک (۱۸۲۰-۱۹۵۰) و دوبرابر سریع‌تر از دوره نئولیبرالی بعدی (۲۰۰۹-۱۹۸۰) رشد کردند. به عبارت دیگر بنظر می‌رسد بسیاری از شواهد سری زمانی در تضاد با نتایج اقتصادسنجی با داده‌های مقطعی هستند. با این حال این تناقض آشکارتر می‌شود اگر ما بپذیریم که نتایج داده‌های مقطعی خودشان خیلی مشکل آفرین هستند.

اندازه‌گیری کیفیت نهادها

باتوجه به ماهیت نهادها، اندازه‌گیری کیفیت یک نهاد بسیار دشوار است اگر برای کمی کردن، در مقابل بسیاری از متغیرهای سیاست مانند نرخ تعرفه‌ها یا نرخ تورم کاملاً غیرممکن نباشد. بنابراین کیفیت‌های نهادی اغلب به وسیله برخی از شاخص‌های بنا شده روی قضاوت‌های کیفی اندازه‌گیری می‌شوند. این شاخص‌ها اغلب توسط سازمان‌هایی ساخته شدند که متمایل به سیاست‌های بازار و نهادهای انگلیسی-آمریکایی مانند بانک جهانی، ارائه‌کنندگان اطلاعات تجاری، بنیاد هریتیج و مجمع جهانی اقتصاد هستند. آنها با توجه به تمایلاتی که دارند سعی می‌کنند نهادهایی را شناسایی و اندازه‌گیری کنند که ممکن است به رشد کمک کنند اما متناسب با تعابیر آزادسازی نیستند برای مثال دولت‌های رفاه و تا جایی که این نهادهای نظارتی که رشد را تبلیغ می‌کنند حداقل در برخی کشور مهم هستند و رها کردن آنها از دنیای نهادی منجر به یک تصویر جانبدارانه از این می‌شود که نهادها چگونه می‌توانند یا نمی‌توانند رشد و توسعه را ارتقاء دهند.

علاوه بر این بسیاری از این شاخص‌ها متکی به بررسی‌های میان‌تجار و متخصصان (به‌عنوان مثال دانشگاهیان یا تحلیل‌گران مالی) هستند که بسیاری از آنها در آمریکا آموزش دیدند. در نتیجه، این شاخص‌ها نسبت به سیاست‌های بازار آزاد و نهادهای آمریکایی-انگلیسی‌گرایش دارند. با توجه به این تعصبات احتمال دارد در قضاوت یا داوری، نهاد یک کشور آزادتر

تشخیص داده شوند و امتیازات کیفی بالاتر بیشتر از آنچه که واقعاً شایسته آن بودند را به آنها بدهند. اگر کشور مورد نظر خوب عمل کند برای بسیاری از آنها کشوری است که بر اساس تعریف نهادهای آزاد خوب انجام می‌دهد.

حتی بدون توجه به تعصبات سیاسی، نتایج نظرسنجی به شدت تحت تأثیر وضعیت کلی کسب و کار قرار دارد در حالیکه بجای بررسی کلی، کیفیت ذاتی نهادها باید اندازه‌گیری شود (رودریک، ۲۰۰۹) برای مثال بسیاری از مردمی که فکر می‌کردند، نهادها در کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا قبل از بحران ۱۹۹۷ کاملاً خوب عمل کرده و پیشرفت نمودند، اما ناگهان بعد از بحران، شروع به انتقاد از عدم کارایی نهادی این کشورها کردند (چانگ، ۲۰۰۰).

بنابراین به خاطر تمام این دلایل، داده‌ها از منبع اریب دارند. یک اجراکننده خوب (ضعیف) احتمالاً امتیازی بالاتر (کمتر) را در صفحه امتیاز نهادی، بالاتر از آنچه واقعاً باید باشد، کسب می‌کند. هنگامی که معیارهای کیفیت خودشان به طور ساختاری جهت‌دار می‌شوند یا اریب دارند ما باید در پذیرش نتایج مطالعات اقتصادسنجی با استفاده از این معیارها دقت کنیم. سنجش کیفیت نهادی زمانی دشوارتر می‌شود که اهداف اندازه‌گیری یک ترکیب مفهومی هستند که از نهادهای مختلف بتنی یا محکم ساخته شده‌اند.

برای مثال شامل نهادها، حکمرانی یا سیستم حقوق مالکیت

برای شروع، سوال این است که آیا می‌توانیم همه انواع نهادهای مختلف را به یک مفهوم ترکیبی اضافه کنیم و کیفیت آن را اندازه‌گیری کنیم. این چالش حتی برای مفاهیمی مانند نهادها و حاکمیت بیشتر است اما حتی سیستم حقوق مالکیت که از یک گستره وسیعی از نهادهای جزئی، قانون برنامه‌ریزی شهری، قانون مالیات، قانون ارث، قانون قرارداد، قانون شرکت‌ها، قانون ورشکستگی، قوانین مالکیت معنوی قرارداد و رسوم رایج در رابطه با مالکیت مشترک یا عمومی است که این موارد تنها از مهمترین آنها هستند. آیا واقعاً منطقی است که آنها را با هم جمع کرد؟ علاوه بر این در عمل این شاخص‌ها معمولاً متغیرهای ناسازگار را با هم ترکیب می‌کنند - آنها متغیرهایی را با هم ترکیب می‌کنند که تفاوت‌های موجود در شکل نهادها (مانند دموکراسی، قوه قضائیه مستقل، عدم وجود مالکیت دولتی) و وظائفی که آنها اجراء می‌کنند (مانند حاکمیت قانون، اقدام به مالکیت خصوصی، اثربخشی دولت، توانایی در اجرای قراردادها، حفظ ثبات

قیمت‌ها، محدود کردن فساد). با این حال مطلوب است که یک معیار جامع از کیفیت نهادی داشته باشیم. منطقی نیست که متغیرهای شکلی و متغیرهای عملکرد را باهم ترکیب کنیم. در نتیجه متغیرهایی که کیفیت کلی نهادی را اندازه‌گیری می‌کند نسبت به متغیرهایی که بیشتر کیفیت نهادهای بتونی یا اصلی^۱ مانند دموکراسی یا استقلال بانک مرکزی را اندازه‌گیری می‌کنند، قابل اعتمادتر هستند.

مسئله ناهمگنی نمونه

مطالعات اقتصادسنجی که از گفتمان غالب در خصوص رابطه بین نهادها و توسعه اقتصادی حمایت می‌کنند، فرض می‌کنند که همان روابط در سراسر کشور برقرار است. اگر مشکلی تشخیص داده شد؛ متغیرهای دامی (Dummy Variables) بویژه متغیرهای دامی منطقه‌ای تا حد زیادی در عمل مورد استفاده قرار می‌گیرد اما این اساساً یک رویکرد تئوریک است. با این حال اگر رابطه بین کشورها متفاوت باشد به عبارت دیگر شرایط همگنی نقض می‌شود. این باعث ناپایداری پارامترها و لذا نتیجه حساس به نمونه می‌شود.

من قبلاً در مورد مثال نهادی حقوق مالکیت معنوی که رابطه آن با رشد اقتصادی در کشورهای فقیر و غنی تفاوت دارد، صحبت کرده‌ام. به‌عنوان مثال یک بانک مرکزی مستقل ممکن است برای کشورهایی که در فاینانس تخصص دارند خوب باشد زیرا تضمین می‌کند که منافع مالی قبل از سایر بخش‌های اقتصاد به کار گرفته شود. (به‌عنوان مثال حفظ یک پول قوی، سخت‌گیری نسبت به تورم و در حالی که آن قدرت تنظیم‌گیری داشته باشد، یک رویکرد ملایم‌تر نسبت به مقررات مالی). در مقابل یک بانک مرکزی مستقل ممکن است برای کشورهای دیگر خوب نباشد به‌خصوص کشورهای در حال توسعه که به سرمایه‌گذاری‌های عظیم نیاز دارند و بنابراین یک رویکرد ملایم‌تری نسبت به تورم از یک سو و مقررات مالی سخت‌تر از سوی دیگر، ممکن است باعث شود بازارهای مالی سخت آنها به آسانی دستکاری شوند.

البته نقض شرط همگنی یک مشکل رایج در تمام مطالعات با داده‌های مقطعی است و نه تنها آنهایی که بر رابطه بین نهادها و رشد توجه می‌کنند اما مسئله ممکن است در مطالعات بعدی

دقیق‌تر باشد، رابطه ممکن است پیچیده‌تر و نامفهوم‌تر از دیگر روابط اقتصادی باشد. بنابراین احتمال ناهمگنی در نمونه بیشتر از این است.

۳. بازگشت به نظریه‌ها - نظریه‌های تغییر نهادی

وقتی که ناکارایی نهادی^۱ به‌عنوان توضیح کلیدی شناسایی شد یا حداقل یکی از توضیحات کلیدی - برای معمای سیاست‌های خوب (آزادسازی) - در کار نبود، حامیان چنین سیاست‌هایی در واقع می‌توانستند دو اقدام انجام دهند. یک دوره عملی که اتخاذ نشد، این بود که تشخیص دهیم سیاست‌هایشان در اقتصاد که نهادهای آزاد دارند خوب کار می‌کند (که خودش یک قضیه مورد تردید است اما اجازه دهید تا منافع تردید یا شک را برای لحظه‌ای ارایه دهیم) اما در اقتصادهای بدون این نهادها این چنین نیست. پس آنها می‌توانستند به اجرای سیاست‌های جهانی دارای ترجیح خود بپردازند و تنها سیاست‌های با ویژگی‌های نهادی مورد نظرشان (که در ذهن شان پروراندند) را تجویز کنند. متأسفانه این اقدام عملی نشد.

البته این اقدام برای تغییر نهاد، به جای سیاست‌هایی بود که به اصطلاح GSIs نامیده می‌شدند. بنابراین برای مثال بحث شد که مقررات‌زدایی از کار در بسیاری از کشورها شکست خورده است نه به این دلیل که یک سیاست اشتباهی بود بلکه به این دلیل که حقوق مالکیت خصوصی در آن کشورها ضعیف بود. در نتیجه اطمینان سرمایه‌گذاران بالقوه در بدست آوردن منافع کامل سرمایه‌گذاری‌هایشان کاهش می‌یابد. در چنین مواردی بحث شده بود که بهترین کار این خواهد بود که حمایت از حقوق مالکیت، تقویت شود به‌جای آنکه از مقررات‌زدایی استفاده شود. به‌همین ترتیب از همین دیدگاه می‌توان دید که خصوصی‌سازی برای دستیابی به نتایج مورد انتظار ناموفق بوده است نه به این دلیل که مالکیت خصوصی در موارد خاص مورد نظر کار نمی‌کند بلکه به این دلیل است که شرکت‌های خصوصی شده به‌دلیل نهادهای قانونی ضعیف به‌خصوص حمایت ضعیف از حقوق صاحبان سهام، بخوبی اداره نمی‌شوند. یک بار دیگر، پاسخ درست به بهبود نهادهای حکمرانی شرکتی و سپس فشار بیشتر همراه با خصوصی‌سازی به جای معکوس کردن یا توقف خصوصی‌سازی خواهد بود.

هزینه فرصت نهادها

مزایای نظر رویکرد GSIs به اصلاح نهادی هرچه باشد، آن به یک فرض حیاتی درباره دنیای واقعی نیاز دارد. این فرض این است که نهادها را می‌توان به راحتی تغییر داد. با این حال GSIs گفتمان حاکم، توصیه می‌کند «این تغییر نهادها ممکن است خوب باشد» بی معنی خواهد بود اگر GSIs را به کشورهای فاقد نهاد وارد کنیم (به عنوان مثال برخی از کشورها، قوانین حق ثبت را قبل از موافقت نامه تریپس (Trips) نداشته باشند) بسیار دشوار است. علاوه بر این اگر براساس برخی استانداردها مطلق، تغییر نهاد هزینه‌ای نداشته باشد - به گونه‌ای که برخی از سیاست‌های ارایه شده می‌توانند کارآمدتر شوند - ممکن است استراتژی بدی باشد اگر اتخاذ سیاست‌های متفاوت حتی کم هزینه‌تر باشد (البته با فرض اینکه منافع دو استراتژی یکسان هستند).

برای استدلال این نکته اجازه دهید از یکی از مثال‌های قبلی خود استفاده کنم. فرض کنید که شما دلایلی را شناسایی کرده‌اید که چرا خصوصی سازی به خوبی در کشوری کار نکرده است که نشان دهنده ضعف نهادهای حاکمیت شرکتی اش باشد. به عنوان کسی که به برتری مالکیت خصوصی اعتقاد دارم، ممکن است بخواهم کشور به خصوصی سازی ادامه دهد اما به عنوان یک اقتصاددانان آگاه از کمیابی که همیشه به هزینه فرصت اهمیت می‌دهد (حداقل با توجه به تعریف لیونل رابینز در مورد اقتصاد با عنوان یک علم که رفتار انسان را به عنوان یک رابطه بین اهداف و ابزار کمیاب که استفاده دیگری دارند مورد مطالعه قرار می‌دهد) به شما پیشنهاد می‌کنم که این عمل انجام شود فقط اگر ارزش خالص فعلی هزینه‌های تغییر دادن نهادهای حاکمیت شرکتی (هزینه‌های تغییر خودش به علاوه اثرات منفی آینده) از ارزش خالص فعلی منافع آن کمتر باشد. اما چگونه بسیاری از مردم در واقع تحلیل هزینه-فایده را قبل از توصیه اصلاح سیستم راهبری شرکتی یا برای آن موضوع، قبل از هر تغییر نهادی انجام می‌دهند؟ تعداد اندکی از تمایل برای اصلاح نهادی در کشورهای در حال توسعه سخن می‌گویند.

نکته‌ای که من سعی می‌کنم توضیح دهم این است که در تأسیس و اداره نهادهای جدید، هزینه‌هایی وجود دارد. برای مثال یک کشور ممکن است قانون ثبت اختراع و دیگر قوانین حقوق مالکیت معنوی ایالات متحده را کپی کرده و اعلام کند که اکنون نهادهای حقوق مالکیت خصوصی دارد اما این قوانین بطور خودکار خود را اجراء نمی‌کنند. آنها به نهادهایی نیاز دارند که بتوانند آنها را اجراء کنند. یک دفتر ثبت اختراع که می‌تواند کاربردهای ثبت اختراع را

ارزیابی و پردازش کند، و کلاهی ثبت اختراع که می‌توانند با اختلافات و دادگاه‌های ثبت اختراع سروکار داشته باشند و اختلافات را حل کنند، بازرسان می‌توانند ناقضان حق کپی‌رایت را بگیرند و غیره. همه اینها به منابع انسانی و مالی نیاز دارند. هنگامی که منابع مالی و انسانی به‌خاطر کاربردهای موجود و به‌منظور اداره کردن نهادهای جدید مجدداً بکار گرفته می‌شوند، رفاه اجتماعی در صورتی که این منابع به چیزهای ضروری بیشتری باید اختصاص داده می‌شد، آسیب خواهد دید. برای مثال اگر یک دولت کشورهای درحال توسعه، نهادهای استاندارد جهانی حقوق مالکیت معنوی را اتخاذ کند باید تعداد معلمان مدارس، پزشکان و پرستاران را کاهش دهد تا بازرسان بیشتری را برای جمع‌آوری دی‌وی‌دی (DVD) استخدام کند، بسیاری از مردم می‌گویند که هزینه فرصت چنین نهادهایی بسیار بالاست.

بنابراین حتی برای یک نهادی که ما مطمئن هستیم، سود زیادی خواهد داشت، ما باید هزینه‌های مورد نیاز برای تاسیس و اداره آینده آن را قبل از آنکه ما آن را توصیه کنیم، در نظر بگیریم. متأسفانه بسیاری از اقتصاددانان مسئله هزینه‌های فرصت اصلاحات نهادی را نادیده می‌گیرند درحالی که آنها می‌آیند تا نهادهایی را اجراء کنند که آنها دوست دارند.

دو دیدگاه اصلی درباره تغییرات نهادی: دیدگاه اصالت اراده^۱ در مقابل دیدگاه تقدیرگرایی یا اعتقاد به سرنوشت^۲

باید خاطر نشان کرد که، همه طرف‌های درگیر گفتمان غالب در خصوص نهادها و توسعه فکر می‌کنند که تغییر دادن نهادها، آسان است. در مقابل برخی از آنها فکر می‌کنند که تغییرات نهادی تقریباً غیرممکن است. آنها فکر می‌کنند که نهادها بوسیله‌ی چیزهای تغییرناپذیر مانند آب و هوا و فرهنگ تعیین می‌شوند. بنابراین آنها نمی‌توانند تغییر کنند به‌جز در برخی از شوک‌های خارجی مانند استعمار^۳. بنابراین به‌عنوان مثال آب و هوای معتدل آمریکا و مالکیت زمین در مقیاس کوچک نهادهای طبیعی مانند زمین را در نظر بگیرید که در آن زمان، به مطالبه بیشتری

۱ - Voluntarism

۲ - Fatalism

۳ - Colonization

برای دموکراسی و آموزش توسط مالکان کوچک زمین تبدیل شد؛ پس از آن ایالات متحده آمریکا با محدود کردن دامنه مالکیت دولت، ثروتمند شد. در مقابل انتظار می‌رود که آب و هوای مناطق گرمسیری در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین به کشاورزی مبتنی بر مالکیت منجر شود و نتایج متضاد را به وجود آورد.

به‌عنوان مثال دیگر، اروپایی‌ها نهادهای بدی را با خود آوردند با هدف استخراج منابع؛ زمانی که کشورهای گرمسیری را تحت استعمار خود قرار داده بودند. دلیل اش این بود که آنها نمی‌خواستند؛ به دلیل بیماری‌های استوایی در آن کشورها اقامت کنند. در حالی که آنها نهادهای بهتری را به مستعمرات در مناطق معتدل که ساکن شدند؛ با خود آوردند چون می‌خواستند در آنجا زندگی کنند. بحث می‌شود که، این نهادها مشخص کرده‌اند که چگونه مالکیت خصوصی در یک کشور حمایت شود؛ در نتیجه عملکرد رشد آن کشورها را تا امروز تعیین کردند (آسموقلو و همکاران ۲۰۰۱).

به‌عنوان مثال دیگر، فرهنگ سیاسی مبتنی بر اجماع عام بوتسوانا با نفوذ ریشه‌ای قوی قرار است بعد از استعمار خود را وادار به ایجاد یک سیستم حقوق مالکیت جامع کند؛ که به این کشورها اجازه دهد تا از نفرین منابع^۱ اجتناب کنند (بدلیل دارا بودن منابع زیاد الماس) و به توسعه اقتصادی موفق دست یابد (آسموقلو و همکاران، ۲۰۰۳). نتیجه این دیدگاه این است که سرنوشت یک کشور نوشته شده است. نهادها نقش دارند- نه تنها آنها نقش زیادی دارند، بلکه آنها مسلماً مهم‌ترین عامل هستند؛ در توضیح اینکه کدام کشور بهتر از دیگران عمل می‌کند. اما آنها واقعاً چیزی نیستند که ما بتوانیم تغییر دهیم؛ آنها محصولات تغییرناپذیر مانند آب و هوا و فرهنگ هستند و تنها تحت تاثیر شوک‌های بزرگ خارجی، مثل استعمار قرار دارند.

بنابراین بنظر می‌رسد که گفتمان حاکم بر نهادها و توسعه، هنگامی که به تغییرات نهادی می‌رسد؛ راه حل‌های گوشه‌ای را ترجیح می‌دهد. از یک سو ما نیاز شدید به اصالت اراده مکتب GSIs داریم که بر این باور است؛ اگر اراده سیاسی وجود داشته باشد، نهادها را می‌توان به راحتی تغییر داد. از سوی دیگر ما شدیداً دیدگاه اعتقاد به سرنوشت را در مورد مکتب فرهنگ و آب و هوا داریم که بر این باور است که الگوهای نهادی، عمیقاً تحت تأثیر عوامل تغییرناپذیر (یا

حداقل تقریباً تغییرناپذیر) مانند آب و هوا و فرهنگ است و بنابراین چیزی نیست که ما بتوانیم آن را تغییر دهیم.

اصالت اراده مکتب GSIs

با وجود آنکه ممکن است ما نخواهیم قبول کنیم که یک کشور نمی‌تواند از مسیر تاریخی‌اش که به لطف برخی از سنت‌های قدیمی و یا برخی وقایع در حال ساخت، خارج شود؛ مکتب اصالت اراده، شدیداً غیرقابل توجیه است. دلایل بسیاری وجود دارد، که چرا نهادها نمی‌توانند تغییر کنند.

حال در گفتمان منطقی GSIs، همه رهبران منطقی کشورها باید آن را اتخاذ کنند؛ زیرا ثابت شد که بهترین نهادها هستند - مگر اینکه بر اساس علایق شخصی انگیزه داشته باشند و بخواهند نهادهای ناکارآمد اجتماعی را حفظ کنند که به نفع شخصی آنها باشد. منافع مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد؛ برای مثال مالکیت متمرکز زمین، همانطور که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه امروزی یا ایدئولوژیک وجود دارد. برای مثال استاندارد طلا در ۱۹۲۰ یا ایدئولوژی مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی پیش از سقوط آن (روی نقش ایده‌ها در تغییرات نهادی، Blyth, 2003). با این حال این همیشگی نیست و یا حتی ضرورتاً بطور برجسته وجود ندارد، زیرا آنهایی که قدرت (مالی، سیاسی و ایدئولوژیک) دارند؛ دوست دارند این نهادها را حفظ کنند. اول اینکه به منافع خود کمک کنند و دوم اینکه تغییرات نهادی با خود مشکلاتی را به همراه می‌آورد.

اول؛ چارچوب انتخاب منطقی GSI ممکن است باعث شود که ما فکر کنیم که نهادها، محصول انتخاب‌های منطقی (و خودخواهانه) افراد هستند اما انسان‌ها، محصول نهادهای موجود هستند که ترکیبی از انتخاب‌های سنجیده عوامل و نهادهایی هستند که پیش از این وجود داشته‌اند و حداقل تاحدی آنها را تشکیل داده‌اند. این همان چیزی است که چانگ و ایوانز، آن را نقش بنیادی نهادها می‌نامند.

باتوجه به این موضوع، مفاهیم منافع محوری و عقلانیت به‌وسیله تاریخ تعریف می‌شوند. آنچه آنها می‌خواهند و اینکه چگونه فکر می‌کنند و اینکه به بهترین نحو به آن دست‌یابند؛ بستگی به نظر و خواست مردم دارد. بنابراین مشاهده شد که در امتناع از معرفی GSI ممکن است یک

کشور غیرمنطقی نباشد و یا با انتخاب منطقی حاکمان خودخواه همراه باشد؛ چرا که اقتصاددانان نهادی جریان اصلی، احتمالاً فکر می‌کنند این ممکن است بدنبال مفهوم خود از عقلانیت، کارایی و عدالت باشد. به این معنا وابستگی به مسیر^۱ به فرآیند تکامل نهادی در یک سطح اساسی تر از آنچه که به طور معمول فکر می‌کنیم، عمل می‌کند.

دوم؛ در جاهایی که برخی از نهادها به طور آگاهانه طراحی و تدوین شده‌اند، اغلب حاوی قوانینی هستند که تغییرات را دشوار می‌سازد. این نهادها قرار است ثبات داشته باشند- در غیر این صورت استفاده نخواهند شد. بنابراین اگر شما یک نهاد جدید طراحی می‌کنید، مطمئن خواهید شد که به راحتی نمی‌توان آن را تغییر داد و هر چه درجه‌ای که ساخت یک نهاد را برای تغییر دشوار می‌سازد بزرگ‌تر باشد، آن نهاد با اهمیت بیشتری در نظر گرفته می‌شود. بنابراین به طور معمول، تغییر قانون اساسی به مراتب دشوارتر از قوانین معمولی است. به عبارت دیگر نهادها اغلب مکانیزم‌های خودکار علیه تغییر دارند.

سوم؛ برخی اوقات، تغییرات نهادی بالقوه مفید حاصل نمی‌شود زیرا تنها تغییرات همزمان در نهادهای مکمل می‌تواند منافع کافی را به همراه داشته باشد. به عنوان مثال اصلاحات ارضی، تنها زمانی موثر خواهد بود که تغییرات در مالکیت زمین با همراهی نهادهایی باشد که می‌توانند نهادهای مناسب (به عنوان مثال اعتبارات، زیرساخت، کود) را برای شرکت‌های تازه تأسیس مانند تعاونی‌ها، شرکت‌های آبیاری عمومی، بانک‌های عمومی روستایی تأمین کند. همانطور که در موارد شرق آسیا و نمونه‌های ایالات متحده دیده می‌شود (چانگ ۲۰۰۹)، اگر حداقل به اندازه کافی نهادهای پشتیبانی آن به درستی شناسایی و ایجاد شده باشند؛ و گرنه شروع یک نهاد جدید ممکن است نتایج مورد نظر را به ارمغان نیاورد.

بنابراین به دلیل عدم شناخت و منافع شخصی آنهایی که کشورهای در حال توسعه را هدایت می‌کنند- که نهادها را کم ارزش فرض می‌کنند- و همچنین به دلیل نقش بنیادی نهادها؛ نهادهای ذاتاً مقام طراحی شده در مقابل تغییر و وابستگی متقابل بین نهادها، اصلاحات نهادی به راحتی اتفاق نمی‌افتد. درک گفتمان GSIs از تغییر نهادی، اساساً در تضاد با چیزی است که درباره

خصوصیات فرآیند تغییر نهادی می‌دانیم. ما باید نسبت به دیدگاه اصالت اراده افراطی^۱ بسیار محتاط باشیم.

دیدگاه تقدیرگرایی یا اعتقاد به سرنوشت^۲ از مکتب فرهنگ و آب و هوا

در حال حاضر انتقاد از مکتب GSIs بخاطر اتکای زیادش به اصالت اراده، بسیار آسان است. با این حال این بدان معنا نیست که ما باید به حد افراطی دیگر برویم و با کسانی موافق شویم که فکر می‌کنند تغییرات نهادی اساساً غیرممکن هستند. بنابراین ترتیبات نهادی که یک کشور به ارث برده، مسیر تاریخ خود را تعیین کرده است؛ مگر اینکه ما واقعاً با تغییرات بزرگی مواجه شده باشیم. مانند شوک‌های خارجی مثل استعمار.

تاریخ در حقیقت پر از نمونه‌هایی از تغییرات نهادی بزرگ است که از طریق اقدامات آگاهانه انسانی اتخاذ می‌شود نه کاملاً توسط ساختارهای نهادی موجود. این چگونه ممکن است؟ آیا من نگفتم که تغییر در نهادها بسیار دشوار است؟ گفتمان حاکم بر نهادها در سنت مکتب فرهنگ-آب و هوا، فکر می‌کند که همه نهادها در یک کشور، تحت نفوذ یک سنت قرار دارند. بنابراین برای مثال فرهنگ سیاسی و در نتیجه فرآیند تکامل نهادی در آمریکا توسط مردان فاقد قدرت برای حفاظت از خود در برابر نفوذ دولت مرکزی راه اندازی شد. درحالی‌که فرهنگ سیاسی مدرن بوتسوانا و در نتیجه تکامل نهادی کشور در دوره اخیر تا ابد با سنت مشارکت سبزه-ریشه^۳ و ایجاد اجماع مشخص شد.

با این حال در حقیقت مجموعه نهادی یک کشور شامل عناصر مختلفی است و بنابراین می‌تواند معمولاً به طرفدار توسعه‌ای، ضد توسعه‌ای یا به عناصر خاصی که ما برای برجسته کردن یا تأکید انتخاب می‌کنیم، بستگی داشته باشد. در این مفهوم، توضیحاتی که به فرهنگ و نهادها وابسته هستند (همانند تجسم ارزش‌های فرهنگی) می‌توانند به راحتی در درون توجیه‌های گذشته نگر، دچار انحطاط شود. اجازه بدهید به چند مثال اشاره کنم:

۱ - extreme voluntarism

۲ - Fatalism

۳ - Grass-roots participation

اول؛ کنفوسیونیسیم را در نظر بگیرید. امروزه بسیاری از مردم معتقدند که این فرهنگی است که ذاتاً طرفدار توسعه است. در واقع اگر تأکید ما بر آموزش است مفهوم آن از قیمومیت یا افتخارات آسمانی مورد تأکید است. تأکید آن به صرفه‌جویی باعث می‌شود که شما نتوانید فرهنگ بهتری برای توسعه اقتصادی داشته پیدا کنید. با این حال اگر ما بر طبیعت سلسله مراتبی‌اش (که قرار است خلاقیت را سرکوب کند) تأکید کنیم (کروگمن ۱۹۹۴) تمایل آن به دموکراسی، تنفر آن از صنعت‌کاران، و بازرگانان (مهندسين و تجار در دوره مدرن)، ما نمی‌توانیم فرهنگی بدتر از این برای توسعه اقتصادی پیدا کنیم. درحقیقت تا دهه ۱۹۵۰ بسیاری از مردم از جمله مردم شرق آسیا، معتقد بودند که کشورهای آسیای شرقی بخاطر کنفوسیونیسیم در حال توسعه نیستند.

اکنون تقابل با اسلام که امروزه به‌عنوان یک فرهنگ ضد توسعه‌ای شناخته می‌شود^۱ در نظر بگیرید. در واقع اگر ما فقط بر روی تأکید آن بر معاد و سرکوبی زنان (گرچه باید توجه داشته باشیم که بیش از ۶۰ درصد از دانشجویان دانشگاه‌های ایران، زن هستند و بیش از نیمی از کارمندان حرفه‌ای بانک مرکزی مالزی، زن هستند) و گرایش‌های جنگ طلبانه شان (به‌عنوان مثال در مفهوم جهاد) تمرکز کنیم، ما نمی‌توانیم به دورنمایی برای توسعه اقتصادی امیدوار باشیم. با

۱- بنظر می‌رسد در این فهم از توسعه در مبانی اسلام، برداشت سوء ای صورت گرفته است. از نظر اسلام با توجه به تعریفی که از توسعه ارائه شده، می‌توان گفت اعتقاد به توسعه امری فطری است؛ چرا که در توسعه، دست یافتن به یک وضعیت مطلوب مدنظر بوده و دست یافتن به یک وضعیت مطلوب بیان دیگری از مفهوم تکامل انسان است. بدین جهت انسان به طور فطری کمال طلب است و این کمال خواهی در همه ابعاد مطرح می‌شود و از نظر اسلام توسعه اقتصادی می‌تواند مقدمه این کمال باشد. بنابراین یک فرد مسلمان به طور طبیعی باید به توسعه به معنای وضعیتی که در آن امکان تکامل انسان وجود دارد، معتقد باشد. در دیدگاه اسلام، افراد از عنصر اختیار برخوردارند و این اولین نکته ای است که برای اعتقاد به توسعه و تحول و ایجاد دگرگونی‌های حساب شده توسط انسان، لازم و ضروری است. اگر افراد معتقد به جبر بوده برای خود انتخاب و اختیاری قائل نباشند، هرگز نمی‌توانند آفرینندگان بنای عظیم توسعه باشند. بنابراین چون اسلام، انسان را کمال طلب و مختار می‌داند و اعتقاد به توسعه از لوازم این دو محسوب می‌شود، در نتیجه خود به خود اعتقاد به توسعه و کمال مورد تأیید اسلام نیز می‌باشد. اسلام نه فقط مخالف توسعه نیست بلکه در درون خود دارای عناصری است که احیای آنها می‌تواند توسعه برانگیز باشد. به عبارت دیگر فرهنگ اسلام به بهترین نحو و در عالی‌ترین شکل خود، فرهنگ توسعه را داراست و این مسلمانان هستند که باید این فرهنگ را با تاسی از اسلام به صورت بالفعل درآورند. در آن صورت است که می‌توانند به همه جنبه‌های مثبت توسعه اقتصادی در غرب، نائل شده و نه تنها از همه جنبه‌های منفی آن به دور باشند، بلکه جامعه‌ای داشته باشند که در همه ابعاد انسانی الگو و نمونه باشند که البته اقتضای این فرهنگ نیز، همین است.

این حال ما توانستیم فقدان سلسله مراتب اجتماعی را تفکیک کنیم. احترام اسلام به تجارت (پیامبر اکرم (ص) خودشان یک بازرگان بودند) فرهنگ قرارداد در آن، سنت قانونی محکم آن (کشورهای مسلمان قرن‌ها قبل از کشورهای مسیحی، قضاوت را آموزش داده بودند) و تاکید آن بر یادگیری (جهان اسلام مرکز علوم جهانی و ریاضیات تا قرن دهم بود) باعث شد که اسلام حتی بیشتر از کنفوسیوس، مدافع توسعه بنظر رسد. با این حال جنبه های ضد توسعه‌ای نظام حقوقی اسلام مانند قانون وراثت (کارن، ۲۰۰۴) قابل بحث است. البته ما از این توصیف از اسلام استفاده نمی‌کنیم نه به این خاطر که این ویژگی‌ها در آن وجود ندارد [یا دارد] بلکه به این دلیل است که اغلب کشورهای مسلمان در توسعه اقتصادی، موفق نبوده‌اند. به عنوان مثال دیگر، کشور فرانسه حداقل از زمان ژان پاپ تیسته کالبرت، وزیر دارایی لویی چهاردهم، معمولاً به عنوان کشور پیشرو در فرهنگ و نهادها شناخته می‌شود. با این حال عدم مداخله دولت در امور اقتصادی نیز یک سنت قوی در فرانسوی بود. بین سقوط ناپلئون و جنگ جهانی دوم، کشور فرانسه در برخی از جنبه‌ها حتی از بریتانیا نیز در سیاست‌های اقتصادی‌اش، لیبرال‌تر شد. سنت جدید و پیشرو فرانسه در دهه ۱۹۵۰ بعد از یک قرن و نیم کما، در حال احیاء بود.

نکته این است که حتی زمانی که ما می‌پذیریم که نهادهای یک کشور (و فرهنگی که زیربنای آنها را می‌سازد) داده شده فرض شوند، باز هم انتخاب‌های آگاهانه اهمیت دارند چرا که همواره عناصری در مجموعه فرهنگی / نهادی کشور وجود دارند که جهت یا مسیر خود را بی‌تفاوت نشان می‌دهند؛ بسته به این که مردم چگونه سهم یا نقش خودشان را تفسیر می‌کنند - که جنبه‌هایی از آن را برای برجسته کردن انتخاب می‌کنند - و تفسیر آن در مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک یک کشور می‌تواند به جهات بسیار متفاوتی تکامل یابد. از همه مهمتر در بلندمدت، سنت‌ها تغییر پذیرند؛ فرهنگ‌ها و نهادها اغلب به طور چشمگیری تغییر می‌کنند.

برای مثال همانطور که در بالا اشاره شد، فرهنگ مسلمانان از صبر و بردباری بیشتر برخوردار بود، از لحاظ علمی دارای فکر بود و طرفدار تجارت نسبت به مسیحی‌ها، دست کم تا قرن شانزدهم بود. ناصبوری و گرایشات دنیوی اخیراً با رکود اقتصادی عمومی جهان اسلام برجسته شد. همانطور که در بالا اشاره شد جوامع کنفوسیوسی از جمله خود چین به تازگی، آنچه که زمانی یک فرهنگ ضد توسعه بود را تغییر داد و بزرگترین معجزه اقتصادی را در تاریخ بشر طی نیم قرن گذشته را مهندسی کرده است. یکی از دلایل چنین شیفت فرهنگی و نهادی (که

همانطور که در بالا اشاره کردم) این است که توسعه اقتصادی، تغییرات فرهنگی / نهادی را به ارمان می‌آورد همانطور که تغییرات اخیر باعث توسعه اقتصادی می‌شود. برای مثال صنعتی شدن، مردم را منطقی و منظم بار می‌آورد. این امر گواه بر این حقیقت است که آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها، پیش از آنکه کشورهايشان به درجه بالایی از صنعتی شدن دست یابند؛ از نگاه بازدیدکنندگان کشورهای پیشرفته‌تر، به عنوان مردمانی تنبل، غیرمنطقی و حتی ناتوان در زمینه ماشین‌آلات توصیف شده بودند. کاملاً با چارچوب رفتاری امروز و مدرن‌شان متفاوت است.

به عنوان مثال در سال ۱۹۰۳، سایدنی گالیک^۱، مبلغ امریکایی، مشاهده کرد که بسیاری از مردم ژاپنی بدلیل تنبل بودن، کاملاً بی‌تفاوت نسبت به گذر زمان هستند. گالیک یک شاهد عادی نبود او ۲۵ سال (۱۹۱۳-۱۸۸۸) در ژاپن زندگی کرد و به طور کامل به زبان ژاپنی تسلط داشت و در دانشگاه‌های ژاپن، تدریس کرد. پس از بازگشت به امریکا، او به یک قهرمان در مقابل تبعیض نژادی در امریکا تبدیل شد. با این حال حتی او محاسن زیادی در مورد رفتار فرهنگی ژاپنی‌ها مانند آسان گرفتن، عاطفی یا احساساتی بودن بیان کرد؛ مردمی که دارای ویژگی‌هایی چون رقت قلب، رها از همه اضطراب‌ها در آینده و اساساً بدنبال زندگی در شرایط حال هستند.

آلمانی‌ها، قبل از رشد اقتصادی شان در اواسط قرن نوزدهم، به طور معمول توسط انگلیسی‌ها به عنوان مردمی سنگین و ملال‌آور توصیف می‌شوند. مری شلی^۲ نویسنده فرانکشتاین، پس از یک مجادله ناامیدکننده با مربی آلمانی خود، نوشت «آلمانی‌ها هرگز عجله نمی‌کنند». این فقط انگلیسی‌ها نبودند اینگونه در مورد آلمانی‌ها می‌گفتند بلکه یک تولیدکننده فرانسوی که کارگران آلمانی را استخدام کرد؛ شکایت کرده است که آنها هر وقت مایل باشند، کار می‌کنند. سرآرتور بروک فالکتر، پزشکی که در ارتش بریتانیا خدمت می‌کرد، درباره عاطفی بودن زیاد آلمانی‌ها اظهار داشت که: «برخی از آنها به غم و غصه می‌خندند و دیگران را همیشه در غم و اندوه شریک می‌کنند».

یک دلیل دیگر و احتمالاً مهمتر، دلیل شیفت فرهنگی / نهادی این است که به نقل از مارکس این انسان‌ها هستند که نهادها را تغییر می‌دهند؛ البته نه در زمینه نهادی که خودشان انتخاب

۱ - Sidney Gulick

۲ - mary shelly

می‌کنند. در گفتمان نهادی غالب، این غیر ممکن است چون هیچ عامل واقعی انسانی وجود ندارد؛ منافع مادی است که به مردم انگیزه می‌دهد تا نهادها را تغییر دهند. بنابراین هیچ انتخاب واقعی در کاری که انجام می‌دهیم، وجود ندارد یا اینکه ما فقط حامل فرهنگ یا خاطره‌ها هستیم مانند فرهنگ سیاسی دموکراتیک بوتسوانایی یا اخلاق کاری کنفوسیوسی.

با این حال در حقیقت مردم انتخاب‌هایی که می‌کنند به طور کامل توسط منافع اقتصادی عینی‌شان تعیین نمی‌شوند. ایده‌ها و نهادهایی که آنها را تجسم می‌کنند، برچگونگی درک منافع‌شان تأثیر می‌گذارد (بنابراین چیزی به عنوان منفعت عینی در تحلیل نهایی وجود ندارد) و برخی اوقات مردم را وادار می‌کنند تا از منافع عینی‌شان دفاع کنند به دلیل ایده‌هایی که آنها درونی‌سازی کردند. ما قادر خواهیم بود از جبرگرایی فرهنگی / نهادی رهایی یابیم که در گفتمان جریان اصلی نهادی مرسوم است (مگر اینکه آنها خودشان با خوش‌بینی بی‌حد و حصر، GSI را به رسمیت بشناسند)؛ فقط در صورتی که از یک سو پیچیدگی طبیعت و تکامل فرهنگ و نهادها را بشناسیم و از سوی دیگر اهمیت عامل انسانی در تغییر نهادی را نیز بپذیریم.

نتیجه‌گیری

من گفتمان جریان اصلی اخیر در مورد نقش نهادها در توسعه اقتصادی را به روش انتقادی بررسی کردم. من نظریه‌هایی که گفتمان غالب در توضیح رابطه بین نهادها و توسعه اقتصادی استفاده کرد و محدودیت‌هایی را که مورد بحث قرار داد را، به طور انتقادی بررسی کردم. این نظریه‌ها؛ نه تنها تأثیر توسعه اقتصادی روی تغییرات نهادی را نادیده می‌گیرند، بلکه آنها همچنین تعصب دارند (به سمت راه‌حل‌های آزادسازی)، ساده و خطی هستند و توجه کافی به این حقیقت ندارند که رابطه توسعه و نهاد ممکن است در طول زمان و مکان متفاوت باشد.

شواهد ارائه شده توسط گفتمان غالب، در حمایت از این قضیه است که نهادهای آزاد که بیشترین آزادی کسب و کار و قوی‌ترین حمایت را از حقوق مالکیت خصوصی فراهم می‌کنند؛ برای توسعه اقتصادی بهترین هستند. همچنین به نظر می‌رسد که بسیار جزیی، به لحاظ مفهومی خطرناک و پر از مسائل کاربردی اندازه‌گیری هستند. شواهد عمدتاً ناشی از مطالعات اقتصادسنجی با داده‌های مقطعی و توجه اندک به داده‌های سری زمانی (در مفهوم گسترده) می‌باشد. مشکلات ذاتی با تعریف و اندازه‌گیری کیفیت نهادی به ویژه انواع ترکیبی (مانند حاکمیت، نظام حقوق مالکیت) نادیده گرفته می‌شوند و محدودیت‌های رگرسیون با داده‌های

مقطعی برای نمونه‌های بسیار ناهمگن، جدی گرفته نمی‌شود. گفتمان غالب کنونی در مورد نهادها و توسعه، یک درک خیلی ضعیفی از چگونگی تغییر نهادها دارد. اقتصاددانان نهادی جریان اصلی، به رغم تأکید معمول خود بر منابع کمیاب و هزینه‌های فرصت تقریباً به طور کامل، موضوع هزینه‌های ایجاد و اداره نهادها را نادیده می‌گیرند. در نتیجه پیشنهادات آنها برای اصلاحات نهادی جذاب‌تر از آنچه واقعاً هستند؛ به نظر می‌رسند. همچنین در اصطلاح روش‌شناسی آنها یا بی دلیل نسبت به چشم‌اندازهای تغییر نهادی (گفتمان GSI) خوش بین هستند یا به تقدیر گرایی یا سرنوشت اعتقاد دارند (مکتب فرهنگ - آب و هوا).

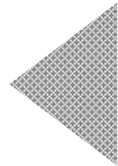
استدلال من این است که این راه‌حل‌های گوشه‌ای، نتایج بسیار ساده‌ای هستند؛ در مورد اینکه نهادها چه هستند و چگونه تغییر می‌کنند. فقط نظریه‌هایی که هر دو محدودیت ساختاری و عوامل انسانی واقعی را به طور جدی در نظر گیرند، می‌توانند به ما کمک کنند که یک مسیر میانه‌ای بین این دو دیدگاه افراط‌گرایانه بیهوده را در پیش گیریم. من می‌خواهم با این درخواست، نتیجه‌گیری کنم که اقتصاددانان نهادی باید توجه بیشتری به دنیای واقعی هم از زمان حال و هم روند تاریخی داشته باشند. اغلب تئوری‌های اقتصاد نهادی از جمله بسیاری از انواع غیرنئوکلاسیکی، براساس یک درک خاص از واقعیت توسعه یافته‌اند. با این حال همانطور که من در این مقاله سعی کردم نشان دهم؛ واقعیت اغلب عجیب‌تر از افسانه است.

بنابراین تئوری‌های ما، نیاز دارند که به وسیله تجارب دنیای واقعی - هم تاریخی و هم رویدادهای روز دنیا قوام گرفته باشند. تنها براین اساس ما قادر خواهیم بود تا تئوری‌هایی را توسعه دهیم که به اندازه کافی متفاوت باشند و این امکان را برای ما فراهم کنند؛ تا به نتیجه‌گیری‌های سیاسی دست یابیم که از مکتب اصالت اراده شیفته مکتب گفتمان GSI و جبرگرایی ساده‌لوحانه مکتب فرهنگ - آب و هوا، فراتر رود. نهادها به لحاظ سیاسی برای رهایی افرادی که به این مباحث ساده و افراطی اعتقاد دارند، بسیار حائز اهمیت هستند.

منابع

- CHANG, H.-J.(2011), Institutions and economic development: theory, policy and history, **Journal of Institutional Economics**, 7(4): 473-498.
- HA-JOON CHANG
- Faculty of Economics, University of Cambridge, Sidgwick Avenue, Cambridge CB3 9DD, UK

جایگاه سنت رزق در پیشرفت اقتصادی توحیدی از دیدگاه قرآن کریم



انسیه کاشانی^۱

محمد نقی نظر پور^۲

(تاریخ دریافت ۹۶/۱۲/۵ - تاریخ تصویب ۹۷/۱۰/۱۴)

چکیده

دو پیشرفت اقتصادی توحیدی و الحادی در قرآن مطرح شده که ماهیتی متفاوت دارند. این پژوهش به این سوال پاسخ می‌دهد که جایگاه سنت رزق در پیشرفت اقتصادی توحیدی از دیدگاه قرآن چیست. فرضیه این پژوهش این است که رزاقیت الهی مهمترین مبنای پیشرفت توحیدی است. از آنجا که نقش انسان در اقتصاد غرب اهمیت فراوان دارد و نقش خداوند مغفول مانده است، لذا پرداختن به مباحث قرآنی در این زمینه اهمیت ویژه ای دارد. این نوشتار از روش توصیفی - تحلیلی استفاده نموده و بیان می‌کند که سنت امداد موجب پیشرفت اقتصادی هر دو جامعه موحد و ملحد شده و سنت رزق موجب پیشرفت جامعه موحد می‌شود. یکی دیگر از نتایج مهم این مقاله مشکک دانستن سنت رزق است. مرتبه‌ی پایین و عام رزق شامل نعمات مادی می‌شود - متاع - که خداوند آن را به همه می‌دهد، ولی مراتب بالاتر و خاص آن که در آخرت هم شامل بندگان می‌شود، مختص اهل ایمان است. این مقاله موجب غنای مباحث مطرح شده در مبنای هستی‌شناختی، خداشناختی و جهان‌شناختی سند الگویی پیشرفت می‌شود.

۱- دانشجوی دکترای کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیثقم، (نویسنده مسؤل) ensiehkashani2002@gmail.com

۲- (مرحوم) نظر پور، دانشیار دانشگاه مفید، دکترای اقتصاد.

کلید واژه‌ها: پیشرفت اقتصادی، مبانی مبدأشناختی، پیشرفت توحیدی، امداد، رزق.

۱- مقدمه

در قرآن دو نوع پیشرفت اقتصادی بیان شده است. «پیشرفت اقتصادی الحادی» همان استدراج است که عذاب الهی است و برای جامعه‌ی ملحد ایجاد می‌شود؛^۱ در جهان‌بینی الحادی علم به وجود خداوند و صفات او وجود دارد، اما آنها به آنچه علم دارند، ایمان نداشته، آن را تکذیب کرده و به آن عمل نمی‌کنند. «پیشرفت اقتصادی توحیدی» خیر و برکت بوده و برای جامعه‌ی موحد یعنی جامعه‌ی ای که جهان‌بینی آن توحیدی بوده و عمل آنها نیز موحدانه است ایجاد می‌شود هر چند ظاهر هر دو پیشرفت استفاده از نعمات مادی است، اما ماهیت آنها به کلی با یکدیگر متفاوت است، آیات متعددی^۲ از قرآن پیشرفت اقتصادی توحیدی را بیان می‌کند؛ به اجمال باید گفت که در این پیشرفت مستمر (نور: ۳۸)^۳ نقش اصلی ایجاد را خداوند ایفا می‌کند. (رعد: ۲۶)^۴ علیرغم ضرورت تلاش انسان برای بهبود وضعیت اقتصادی، اما نقش او، فراهم کننده‌ی زمینه‌ی لازم برای این پیشرفت است. برای رسیدن به این پیشرفت، جامعه باید مقدماتی مانند ایمان، تقوا، (اعراف: ۹۶)^۵ استغفار، توبه (هود: ۵۲)^۶ و نوح: ۱۰- ۱۲)^۷ و استقامت (جن: ۱۶)^۱

۱- در مقاله دیگری به این موضوع با تفصیل بیشتر پرداخت شده است: نظریه‌ی محمدتقی کاشانی، انسیه. (۱۳۹۳). نقد تعریف توسعه اقتصادی رایج و تبیین مفهوم پیشرفت اقتصادی توحیدی و الحادی از دیدگاه قرآن کریم. مجموعه مقالات، همایش سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان ...).

۲- به طور نمونه اعراف: ۹۶: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.

۳- اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

۴- اللَّهُ يُبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ.

۵- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

۶- يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ

۷- قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۱۱) وَ يُعِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ

را به صورت جمعی (اعراف: ۹۶) فراهم کند. این پیشرفت پایدار، علاوه بر دنیا در آخرت نیز شامل بندگان می شود. (طه: ۱۳۱)^۲

مقاله حاضر جایگاه سنت رزق را در پیشرفت اقتصادی توحیدی بیان می کند. در غرب توسعه اقتصادی را حاصل ذکاوت انسان می دانند و جایگاهی برای خداوند قایل نیستند، اما در جهان بینی قرآنی، خداوند عامل اصلی پیشرفت اقتصادی انسانها است، لذا پرداختن به این موضوع اهمیت خاصی پیدا می کند.

۲- ادبیات و پیشینه موضوع

تحقیقاتی که مستقیماً به موضوع این مقاله پرداخته باشند ملاحظه نشد، اما منابع زیر را که عمدتاً از روش توصیفی و تحلیل محتوی به بررسی موضوع پرداختند رامی توان به عنوان پیشینه این موضوع مطرح کرد:

۱- حکیمی (۱۳۸۰)، با بیان آیات و روایات، نظام اقتصاد اسلامی را توضیح داده و جایگاه مال و منابع آن و مسوولیت حکوت در برابر آن را بیان می کند؛ مقاله پیش رو با تعریف جدیدی که از پیشرفت اقتصادی توحیدی بیان می کند، مبانی خداشناختی این پیشرفت را بیان می کند، که کار نوی نسبت به این کتاب انجام داده است.

۲- طباطبایی (۱۳۷۴)، با بیان تفاسیر آیاتی که موضوع پیشرفت را بیان می کنند، تعریفی عام از آن بیان می کند که پایه این مباحث قلمداد می شود.

۳- محمدی ری شهری (۱۳۸۲)، دیدگاه آیات و روایات را درباره پیشرفت و توسعه اقتصادی بیان می کند.

۴- هادوی نیا (۱۳۸۷) مبانی خدا شناختی، جهان شناسی، انسان شناختی و جامعه شناسی اقتصاد را بیان می کند و ارتباط این مبانی با اقتصاد را توضیح می دهد. این کتاب «مبانی اقتصاد» را بیان می کند، اما در این مقاله «مبانی مبدأشناختی پیشرفت توحیدی» به صورت جزئی تر و با نگاهی متفاوت، بحث می شود.

لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۲)

۱- أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا

۲- رَزَقْنِي رِزْقًا خَيْرًا وَأَبْقَى

۵- هادوی‌نیا (۱۳۸۶) در مقاله‌ی «جایگاه اقتصادی سنت رزق»، سنت رزق را به طور مبسوط شرح داده و بیان می‌کند که رزق الهی شامل همه‌ی موجودات و انسان‌ها می‌شود.

۳- «مبانی مبدأشناختی پیشرفت اقتصادی»

دو پیشرفت اقتصادی تبیین شده در قرآن، مبتنی بر «اصولی کلامی و اعتقادی» هستند که این اصول کلامی به عنوان «مبانی کلامی پیشرفت اقتصادی توحیدی و الحادی» خوانده می‌شوند که شامل مبانی مبدأشناختی، انسان شناختی، فرجام شناختی، راهنما شناختی، معرفت شناختی و ... می‌باشد، در این نوشتار فقط به مبانی مبدأشناختی پیشرفت توحیدی پرداخته می‌شود.

«توحید افعالی» مهمترین مبانی خداشناختی قرآن کریم است که بیشترین تأثیر را در بحث پیشرفت اقتصادی دارد؛ توحید افعالی به معنای درک و شناخت جهان با همه‌ی نظام و سنش به عنوان فعل خداوند است، البته با این اعتقاد که غیر خدا، هم در مقام ذات و وجود و هم در مقام تأثیر و علیت دارای استقلال نمی‌باشد. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۷، ۸۳). اکثر آیات بیان کننده پیشرفت مادی قرآن، ایجاد این پیشرفت را به عنوان فعل خداوند بیان می‌کنند، مثلاً می‌فرماید:

(وَيُؤْمِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيُبَيِّنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا) (نوح: ۱۲)

یعنی «او» به شما - با مال و فرزند - یاری می‌رساند و آیه‌ی «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (نور: ۳۸)، که روزی دادن را به خداوند نسبت می‌دهد. این افعال الهی، برای همه‌ی جوامع، در همه‌ی زمان‌ها عمومیت داشته و از آنها به سنن الهی نام می‌برند. سنن الهی، جریان ظهور صفات او بر طبق ضوابطی مخصوص بوده (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۵، ۲۳۷ و ۲۳۸) که تکوینی و حقیقی (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ۶) و غیر قابل تخلف^۱ هستند؛ مانند سنت امداد، رزق، استدراج، هدایت و ... (نصری، ۱۳۷۹، ۳۹۰) انسان با اختیار خویش زمینه‌ی اجرای این سنت‌ها را فراهم می‌سازد. (نصری، ۱۳۷۹، ۳۹۱)

«مبانی مبدأشناختی پیشرفت اقتصادی»، یعنی آن دسته از افعال و سنن الهی که موجب بروز پیشرفت اقتصادی می‌شود، این سنن الهی را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود، دسته اول برای هر دو پیشرفت توحیدی و الحادی مشترک است، دسته دوم، سنی است که منجر به پیشرفت

۱- احزاب/۶۲؛ سُنَّةُ اللَّهِ فِي الدِّينِ خُلُوفٌ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

توحیدی می شود و به عنوان "مبانی مبدأ شناختی پیشرفت اقتصادی توحیدی" بیان می شوند - در این مقاله این دو دسته بیان می شوند - و دسته سوم، سننی است که پیشرفت اقتصادی الحادی را نتیجه می دهد^۱.

مبنایی که در مقاله پیش رو بیان شده بر اساس استقرا از قرآن استخراج شده و حصر منطقی ندارد و موارد مهمتر بیان شده است.

۳-۱- سنت امداد، مبنای مبدأشناختی مشترک برای پیشرفت توحیدی و الحادی

قرآن بیان می کند که هر دو نوع پیشرفت اقتصادی که برای جامعه‌ی توحیدی و الحادی ایجاد می شود، به علت امداد الهی به هر دو گروه است، لذا در اینجا امداد الهی به عنوان سنت مشترک برای هر دو دسته بیان می شود.

عام‌ترین، کامل‌ترین و کلی‌ترین سنتی که خداوند در پی اعمال انسان‌ها اعمال می کند، سنت «امداد» است؛ بدین معنا که پروردگار، هم کسانی را که طالب دنیا و حرکت در راه باطل باشند و هم کسانی را که جویای آخرت و حرکت در طریق حق باشند کمک می کند، یعنی وسایل نیل به هدف را برای هر دو دسته فراهم می سازد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ۴۷۹)

«مد» در اصل به معنای کشیدن است، (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۴، ۲۱۰). امداد و مد هر چیزی به این است که از نوع خودش به آن اضافه گردد تا به این وسیله وجود و بقایش امتداد یابد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۳، ۹۱؛ هادوی نیا، ۱۳۸۷، ۱۷۴)

سنت امداد از سنت‌های مشروط است، زیرا مسبوق به رفتار آدمیان است، یعنی آنان ابتدائاً اراده دنیا یا آخرت می کنند و در راه آن می کوشند و آن‌گاه امدادهای الهی به آنان می رسد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ۴۷۹):

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا. وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا. كَلَّا نُمَدِّدُ هُوَ لَاءِ وَ هُوَ لَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا)؛ (اسراء/۱۸-۲۰)^۲

۱- برداختن به این قسمت نیاز به مقاله مستقل دیگری دارد.

۲- هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم، آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می داریم. و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد،

این آیات بیان می‌کنند که این سنت شامل کافران و مؤمنان می‌شود؛ یعنی سنتی فراگیر است. تقدم «کلا» که مفعول «نمد» است بر این فعل، عمومیت امداد نسبت به هر دو گروه را نشان دهد. (طباطبایی، ۱۳، ۱۳۷۴، ۹۲). البته امدادهای الهی به مؤمنان، به مراتب، بیش از کمک‌هایی است که به غیرمؤمنان می‌رسد و از اسباب عادی هم درمی‌گذرد و مددهای غیبی و فوق طبیعی را نیز شامل می‌شود.

مطابق آیه‌ی بیست اسراء، امداد خدای سبحان به این معناست که تمامی وسایل عمل را به انسان می‌دهد، از قبیل علم، اراده، ابزار بدنی و مواد خارجی که عمل روی آنها واقع می‌شود، اسباب مربوط به عمل، امور تکوینی هستند که آدمی خودش در خلقت آنها دخالت ندارد و خداوند به فضل خود آنها را افاضه فرموده است. (طباطبایی، ۱۳، ۱۳۷۴، ۹۱ و هادوی نیا، ۱۳۸۷، ۱۷۴). طبق این آیات سنت امداد، سنتی عکس‌العملی و مقید به اعمال انسان‌ها و فراگیر است. آیات دیگری نیز فراگیری امداد الهی را بیان می‌کنند، البته برطبق این آیات، امدادهای الهی به جویندگان دنیا، محدود به حدودی است (به تعابیری از قبیل «مَنْ شَاءَ لِمَنْ تُرِيدَ» توجه کنید)، درحالی که امدادهایی که به طالبان آخرت می‌شود حدی ندارد (تعبیر «كَانَ سَعِيَهُمْ مَشْغُورًا» دلالت می‌کند بر اینکه خدای متعالی شاکر آنان است و این سپاس الهی امری است که هیچ پاداشی با آن قابل مقایسه نیست). (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ۴۸۰)

سنت امداد جلوه‌ای از توحید افعالی است که در هر دو الگو از پیشرفت توحیدی و الحادی تأثیر دارد و خداوند هر دو گروه را برای رسیدن به پیشرفت اقتصادی امداد می‌نماید. در الگوی پیشرفت توحیدی خداوند می‌فرماید: اگر استغفار کنید، شما را با اموال و فرزندان یاری می‌کند.

(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ

آنانند که تلاش آنها مورد حق شناسی واقع خواهد شد. هر دو [دسته:] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است.

۱ - شوری/ ۲۰: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛
هود/ ۱۵ و ۱۶: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّا نَفْسًا لِيُنْفِقْ فِيهَا مِمَّا كَسَبَ وَهُوَ يَخْشَى اللَّهَ فَإِنَّا إِنَّمَا نُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُم بِمَا كَسَبُوا وَهُمُ يُعْمَلُونَ
إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا؛^۱

خداوند می‌فرماید در صورت استغفار و توبه‌ی جمعی، باران فراوان خود را بر مردم خواهد باراند و با مال و فرزند آنها را یاری خواهد کرد و باغ‌ها و نه‌رهای برای آنها پدید خواهد آورد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۰، ۴۵) که همه‌ی اینها موجب بهبود وضعیت اقتصادی و پیشرفت اقتصادی آنها می‌شود.

خداوند پیشرفتی که برای ملحدان ایجاد می‌کند، را نیز تحت سنت امداد یاد می‌کند:

(فَدَّرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ. أَيْ يَحْسُبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ. نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَّا يَشْعُرُونَ)^۲

خداوند در این آیات می‌فرماید: آیا اینان گمان می‌کنند که اگر در مدت مهلت، مال و فرزندان به ایشان دادیم، از این جهت بوده که خواسته‌ایم خیرشان را زودتر به ایشان برسانیم؟ نه، درک نمی‌کنند، زیرا حقیقت امر این است که ما ایشان را املاء و استدراج کرده‌ایم، یعنی اگر مال و فرزند بیشتری به ایشان می‌دهیم، می‌خواهیم در طغیان بیشتری فرو روند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۵، ۵۳)^۳

لذا خداوند با توسعه در مال و فرزندان کفار به آنها یاری می‌رساند؛ اما این یاری، به خاطر سنت فراگیر خداوند، در امداد مؤمن و کافر است و خیری برای آنها نیست، بلکه برای عذاب کردن بیشتر آنها است، اما آنها نمی‌فهمند و تصور می‌کنند خداوند با سرعت به آنها خیر رسانده است. یکی از مبانی مهم امداد الهی، مالکیت فراگیر، حقیقی و تکوینی خداوند نسبت به همه‌ی کاینات است که نتیجه پذیرش خالقیت او می‌باشد، (هادوی‌نیا، ۱۳۸۷، ۸۶ به نقل از هادوی تهرانی، ۱۳۸۱، ۱۲۳)

۲-۳- رازقیت، مبانی مبدآشناختی پیشرفت اقتصادی توحیدی

۱- نوح/۱۰-۱۲. و گفتیم: از پروردگارتان آموزش بخواهید که او همواره آموزنده است. [تا] بر شما از آسمان باران بی در پی

فرستند و شما را به اموال و پسران، یاری کند، و برایتان باغها قرار دهد و نه‌رها برای شما پدید آورد.

۲- مؤمنون/۵۴-۵۶. پس آنها را در ورطه گمراهی‌شان تا چندی واگذار. آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان

مدد می‌دهیم. [از آن روی است که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه،] بلکه نمی‌فهمند.

۳- و این همان مضمونی است که خدای تعالی در سوره اعراف آورده و می‌فرماید: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأُمْلِي

لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ)

مهمترین مبنای مبدأشناختی پیشرفت اقتصادی در جامعه‌ی اهل ایمان، رازقیت خداوند است، رازقیت یکی از افعال پروردگار است که قرآن کریم در موارد بسیاری از آن یاد کرده است.^۱ سنت رزق، یکی از سنن الهی درباره‌ی حیات انسان‌ها است. رزق به معنای بخشش مستمری است که با نیاز فرد جهت ادامه‌ی حیات مطابقت دارد. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۴، ۱۱۵) ابن خلدون با استشهاد به کلامی از حضرت رسول^۲ بیان می‌کند که اگر منافع درآمد و ثروت انسان به خودش برگردد، روزی نامیده می‌شود و اگر از دارایی خود به هیچ وجه در نیازهایش فایده‌ای نبرد، درآمد نامیده می‌شود. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ۸). رزق در قرآن کریم هم در امور مادی^۳ و هم در امور معنوی و آخرتی^۴ استعمال شده است. گاه به صورت اعم، (ذاریات/ ۵۸).^۵ هر چند غالباً در کالاهای مادی استفاده شده است. در آیات بسیاری خداوند روزی دادن به بندگان را به خودش نسبت می‌دهد (بقره/ ۵۷، ۳، ۶۰، ۲۵۴ و نور ۳۸، رعد ۲۶، ...)^۶ در چند مورد محدود هم روزی دادن را به انسان‌ها نسبت داده است؛ (نساء/ ۸ و ۵)^۷ توحید افعالی بیان می‌کند که اثر پروردگار در پیدایش رزق به صورت مستقل و اثر انسان به صورت وابسته است. به همین علت بررسی سنت رزق را با تکیه بر همین دو اثر، تحت عنوان‌های سنت تسخیر و کار و کوشش انسان دنبال می‌کنیم. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ۹)

۳-۲-۱- سنت تسخیر

اثر پروردگار در پیدایش پدیده‌ها با قانون علیت سازگاری کامل دارد و خداوند اثر خود را از مجاری اسباب محقق می‌سازد؛ درباره‌ی تحقق سنت رزق نیز مجاری خاصی وجود دارد که در برخی از آیها به آنها اشاره شده است. یکی از این مجاری، مربوط به «سنت تسخیر» است؛ پیام اصلی واژگان «سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ»، «سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ» و «سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ»، این است که تمام این پدیده‌ها به گونه‌ای سامان داده شده‌اند که وسیله‌ای

۱- مائده/ ۱۱۴؛ حج/ ۵۸؛ مؤمنون/ ۷۲؛ روم/ ۳۷؛ عنکبوت/ ۶۲؛ اسراء/ ۳۰.

۲- ملک/ ۱۵: (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ)

۳- حج/ ۵۸: (وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) و بقره/ ۲۵.

۴- إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ

۵- وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸) نور؛ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ ۲۶/ رعد و ...

۶- وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا نِسَاءً ۵؛ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ نِسَاءً ۸

برای نفع بردن مردم در مقاصدشان قرار گیرند. یک جنبه از مفهوم توحید افعالی این است که خدای تعالی یگانه سببی است که هر سبب دیگری به وی منتهی می شود. (قابلیت نفع رساندن پدیده‌های جهان، به انسان) مهمترین عنصر سنت تسخیر بوده و به واسطه همین عنصر با سنت رزق نیز مرتبط می شود، عبارت

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...)^۱

نیز، از باب ترقی دادن کلام، و عطف عام بر خاص است که در واقع عمومیت سنت تسخیر را نشان می‌دهد. بنابراین پیام سنت تسخیر این است که اجزای عالم مشهود همه بر طبق یک نظام جریان دارد و همه را با انسان متصل می‌سازد و روز به روز دامنه بهره‌گیری‌های جامعه‌ی بشری از آفریدگان زمینی و آسمانی گسترش می‌یابد و آنها را از جهت‌های گوناگون واسطه رسیدن به اغراض خود قرار می‌دهد، پس به همین جهت تمام این آفریدگان مسخر انسانند.^۲ اما این مهم فقط یک نیمه از آموزه توحید افعالی، در تحقق رفتارهای اقتصادی را نشان می‌دهد؛ نیمه دیگر مربوط به نقش انسان است. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ۱۱)

۳-۲-۲- کار و کوشش انسان برای کسب رزق

در قرآن به کوشش انسان برای کسب رزق نیز پرداخته شده، آیاتی که هماهنگی کوشش و پاداش را بیان می‌کنند، به طور ضمنی پیام تشویق به کار را با خود القا می‌کنند. همچنین قرآن تشویق به کار را نه در سطح تهیه ضروریات بلکه برای تهیه رفاهیات توصیه می‌کند:

(فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ...)^۳

فضل به معنای بیش از حد کفاف است؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ۶۳۹) آیه بر ارشاد مبتنی است به اینکه پس از پایان نماز جمعه جایز است به دنبال امور دیگر و تأمین مصالح و نیازهای خصوصی و عمومی رفت. این آیه انسان‌ها را به کسب روزی و محدود نشدن کوشش انسان به

۱ - لقمان / ۲۰: آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟...»

۲ - نحل / ۱۲؛ حج / ۶۵؛ لقمان / ۲۰؛ زخرف / ۱۲ و ۱۳.

۳ - جمعه / ۱۰؛ و چون نماز گزارده شد، در [روی] زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جويا شوید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که شما رستگار گردید.

ضروریات اولیه تشویق می‌کند و کار و کوشش به صورت یک وظیفه (اگرچه ارشادی)، پس از نماز مطرح می‌شود؛ به طور کلی تشویق به کار از بدیهیات فرهنگ اسلامی است. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ۱۳) از آنجا که تأثیر تلاش انسان برای به‌دست‌آوردن درآمد و پیشرفت اقتصادی، امری پذیرفته شده است و غرب نیز فقط همین جنبه از پیشرفت را می‌شناسد، سعی ما بر این است که بیشتر نقش مستقیم خداوند را در کسب روزی و پیشرفت اقتصادی بیان کنیم، لذا به همین مقدار از توجه اسلام به تلاش انسان برای کسب روزی بسنده می‌کنیم.

۳-۲-۳- ویژگی‌های رزق الهی

در قرآن ویژگی‌هایی برای رزاقیت پروردگار بیان می‌شود که تعدادی از آنها را اینجا بیان می‌کنیم:

۳-۲-۳-۱- پایداری رزق

رزق پروردگار پایدار است؛ خداوند به پیامبر می‌فرماید که متاع فراوانی که به عده‌ای از کافران دادیم زینت زندگی دنیاست و در مقابل آن رزق پروردگار بهتر و پایدارتر است، وقتی متاع کافران فقط برای دنیاست و رزق خدا پایدارتر از آن است نتیجه می‌دهد که رزق خدا علاوه بر دنیا شامل آخرت هم می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۴، ۳۳۴)

(وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)^۱

در آیه‌ای دیگر بیان می‌کند که وقتی از میوه‌های بهشتی به مؤمنان روزی داده می‌شود آنها می‌گویند: «مانند اینها قبلاً نیز به ما روزی داده شده بود.» و این نشان می‌دهد که رزق مادی پروردگار هم، پایدار است و برای مؤمنان شامل دنیا و آخرت می‌شود.

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ...)^۲

۱ - طه/۱۳۱: و زهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

۲ - بقره/۲۵: و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده ده که ایشان را باغهایی خواهد بود که از زیر [درختان] آنها جویها روان است. هر گاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود، می‌گویند: «این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده.» و مانند آن [نعمتها] برای آنها آورده شود.

۲-۳-۲-۳- افزایش و کاهش روزی با اراده‌ی الهی

خدا روزی هر کس را بخواهد افزایش می‌دهد و روزی هر که را بخواهد می‌کاهد و این مطلب در ۹ آیه با عبارتی نظیر «الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر» آمده است. خداوند می‌فرماید:

(و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء) (شوری/۲۷)

این آیه بیان می‌کند که اگر خدا روزی انسانها را گسترش دهد طغیان می‌کنند و از این آیه یکی از دلایلی که خدا روزی عده ای را گسترش داده و روزی عده‌ای دیگر را گسترش نمی‌دهد بیان می‌شود.

۳-۳-۲-۳- غیر قابل پیش بینی بودن روزی

مطلب دیگری که قرآن به آن اشاره می‌کند این است که هر کس تقوا داشته باشد خدا از جایی که گمان نمی‌برد و پیش بینی نمی‌کند به او روزی می‌دهد و می‌فرماید:

(و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب) (طلاق/۳ و ۲)

در روایات نیز این مطلب بیان شده، امام صادق (ع) می‌فرماید: «أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ یَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا یَحْتَسِبُونَ؛ خداوند می‌پرهیزد از این که مؤمنان را جز از جایی که گمان ندارند، روزی دهد.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵، ۸۳)

زیرا ایمان کامل اقتضا می‌کند که انسان به اسباب، اعتماد کامل نداشته باشد. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵، ۸۳)، این جمله توضیح مصحح کتاب کافی در ذیل این حدیث است) امام در حدیث دیگری علت این امر را چنین بیان می‌کنند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا یَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنْ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ یَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ؛ همانا خداوند روزی‌های مؤمنان را از جایی که گمان نمی‌برند قرار داده و این بدان جهت است که بنده هرگاه نداند روزی‌اش از کجا رسد، دعایش افزون گردد.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵، ۸۴)

بنابراین طبق این آیات و روایات ایمان و تقوا موجب کسب روزی پیش بینی نشده می‌شود و این یعنی آن نعمت خیلی فراتر از تلاش انسان بوده؛ زیرا نتیجه‌ای که متناسب با عمل انسان باشد برای او قابل پیش بینی است.

۳-۲-۳-۴- بی حساب بودن روزی

در پنج آیهی قرآن بیان شده که خداوند به هر که بخواهد روزی بی حساب می دهد، مثلاً می - فرماید:

(لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)^۱

این آیه می فرماید خدا پاداش عمل عده‌ای را بیش تر از عمل آنها، با فضل خود می دهد. مجمع البیان در معنای روزی بی حساب چند قول را بیان می کند:

۱- خداوند آن قدر زیاد می بخشد که در اثر زیادی به حساب نمی آید.

۲- خداوند در دنیا مردم را در برابر اعمالشان روزی نمی دهد بنابراین وسعت رزق دلیل بر منزلت شخص نزد خدا نیست و اگر بگوئیم که مراد از این «رزق» نعمت آخرت باشد در این وجه باید گفت: خداوند مؤمنان را به اندازه‌ی اعمالشان پاداش نمی دهد؛ بلکه به مراتب بیش از استحقاق اعمال آنها است.

۳- خداوند چیزی را که بخشید کسی از او سؤال نمی کند و حساب نمی خواهد و خود نیز انتظار جبران ندارد.

۴- اگر خداوند به مقدار محدود هم عنایت کند ولی از سرچشمه بی حساب لطف غیر منتهای اوست و از منبعی محدود نیست که با بخشش کم شود.

۵- خداوند به اهل بهشت آن قدر روزی می دهد که به حساب نمی آید و نامتناهی است.

مجمع البیان همه‌ی این وجوه را صحیح می داند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ۲، ۲۷۸، و ۲۷۹)

بی حساب بودن روزی خداوند به افراد با ایمان، بیان گر این است که هرگز مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست؛ بلکه مطابق کرم اوست و لطف و کرمش حدی ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲، ۹۲) پس روزی بی حساب الهی یعنی رزقی که مطابق با لطف اوست نه متناسب با اعمال بندگان.

۳-۲-۳-۵- استمرار روزی

خداوند برای بیان روزی دادن به بندگان از فعل مضارع «یرزق» استفاده می کند، مخصوصاً در مواردی که می خواهد فراوانی رزق، برای عده‌ای از بندگانش را بیان کند می فرماید:

۱ - نور/۳۸: تا خدا بهتر از آنچه انجام می داند، به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید، و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد.

(لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (نور/۳۸).
 فعل مضارع استمرار یک کار را نشان می‌دهد و می‌رساند که فعل روزی دادن به بندگان استمرار دارد، همچنین مطرح کردیم که روزی پروردگار پایدار است، لذا روزی دادن یک فرآیند است که در آن حرکت وجود دارد و یک فعل ایستا نیست.

۳-۲-۶- مشکک بودن روزی

صفات فعلی الهی مثل رحمت و رزق تشکیکی هستند و سلسله مراتبی دارند و از مراحل پایین تا بالا تغییر می‌کند. در آیاتی از قرآن بیان شده که خداوند به همه‌ی مخلوقات روزی می‌دهد:
 (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)^۱ و ...^۲

کلمه دابه به معنای هر موجودی است که حرکتی هر چند اندک داشته باشد، و بیشتر در نوع خاصی از جنیندگان استعمال می‌شود، اما قرینه مقام آیه که بیان وسعت علم خدای تعالی است، اقتضا دارد که عموم منظور باشد. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۶، ۱۰) همچنین پیامبر درباره‌ی روزی بندگان می‌فرماید:

«هیچ کس نیست، جز آنکه دری در آسمان دارد که روزی او از آن نازل می‌شود و عملش از آن بالا می‌رود، پس هرگاه که خداوند اراده فرماید که او را روزی دهد، آن در را می‌گشاید و روزی‌اش را فرو می‌فرستد و چون آن در بسته شود، هیچ کس نتواند آن را بگشاید، مگر آن‌گاه که خداوند خواهد آن را بگشاید.» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۲، ۲، ۵۲۵)

در این روایت تعابیر کنایی به کار رفته است و معقول را در چارچوب امور محسوس بیان کرده است. روزی انسان، به مشیت الهی است و وسیله‌های ظاهری در آن مؤثر است. از آنجا که استعدادها نهمفته هر کس متفاوت است، بعید نیست که مراد از «در روزی» در این روایت، گوناگونی راه‌های ظاهری روزی یافتن افراد باشد. (محمدی ری شهری، ۱۳۸۲، ۲، ۵۲۵)
 اما باید گفت در اکثر آیاتی که به صراحت از کافران و تمتع آنها سخن گفته، بهره‌مندی آنها از

۱- هود/ ۶: «هیچ جنینده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی وی بر خداست! وی قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند،

همه اینها در کتاب آشکاری ثبت شده است!»

۲- عنکبوت/ ۶۰: (وَكَأَيُّنُ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

مادیات را با تعبیر «متاع» بیان کرده و واژه‌ی رزق استعمال نشده، همچنین در آیاتی، متاع در مقابل رزق بیان شده است؛

وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ
أَبْقَىٰ.^۱

این آیه بیان می‌کند متاع فراوانی که به عده‌ای از کفار داده شده است موجب شگفتی شما نشود، بلکه رزق پرورگار بهتر و پایدارتر است و رزق در مقابل متاع آمده است. در آیه‌ای دیگر حضرت ابراهیم از خداوند می‌خواهد که به اهل شهر مکه از ثمرات رزق دهد، خداوند می‌فرماید به کافران متاع کمی می‌دهم و لغت رزق را برای کفار به کار نمی‌برد:

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)^۲
در آیات دیگری^۳ نیز بهره‌مندی کفار را با واژه متاع بیان کرده است. به طور نمونه می‌فرماید ما
کافران را کمی برخوردار می‌کنیم سپس آنها را عذاب می‌کنیم، اینجا نیز لغت رزق نیامده
است:

(وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ... نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ)^۴
قرآن به طور کلی می‌گوید که حیات دنیوی، در برابر آخرت «متاع» است:
(اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ)
رعد / ۲۶)

۱ - طه / ۱۳۱: و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زبور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

۲ - بقره / ۱۲۶: و چون ابراهیم گفت: «پروردگارا، این [سرزمین] را شهری امن گردان، و مردمش را - هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد - از فرآورده‌ها روزی بخش»، فرمود: «و [لی] هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش [دوزخ] می‌کشانم، و چه بد سرانجامی است.»

۳ - محمد / ۱۲: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ) و کسانی که کافر شده‌اند، [در ظاهر] بهره می‌برند و همان گونه که چارپایان می‌خورند، می‌خورند، و [لی] جایگاه آنها آتش است و ...

۴ - لقمان / ۲۳ و ۲۴: و هر کس کفر ورزد، نباید کفر او تو را غمگین گرداند. [ما] آنان را اندکی برخوردار می‌سازیم، سپس ایشان را در عذابی پر فشار درمانده می‌کنیم.

و نیز می‌فرماید متاع دنیا کم است:

(مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى) (نساء/۷۷).

و حتی بهره‌مندی‌های زیاد کفار را کم می‌داند:

(لَا يَغْرِبُكَ ثَقَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ) (آل

عمران/۱۹۶ و ۱۹۷)

پس قرآن آن بهره‌هایی که صرفاً مادی باشد و شامل معنویات نشود، منحصر به دنیا باشد و در آخرت امتداد نداشته باشد را با عبارت «متاع» به کار می‌برد؛ از این رو برای کافران هم در اکثر آیات واژه‌ی متاع را به کار برده است و این متاع را کم و اندک تلقی می‌کند؛ در حالی که رزق را «بی حساب» و فراوان توصیف می‌کند. خداوند به طور عموم فرموده به همه‌ی مخلوقات روزی می‌دهد، همچنین در اکثر آیات عبارت «رزق» را برای کافران به کار نبرده، با توجه به مطالبی که بیان شد، می‌توان گفت که مفهوم «رزق» مانند «رحمت» الهی یک مفهوم تشکیکی است و سلسله مراتبی دارد و هر کس با توجه به استعداد و کمالاتی که کسب کرده از مرتبه‌ای از آن بهره‌مند می‌شود، مرتبه‌ی پایین و عام آن شامل نعمات مادی می‌شود - متاع - که خداوند آن را به همه می‌دهد، ولی مراتب بالاتر و خاص آن که شامل هم نعمات مادی و هم نعمات معنوی می‌شود و پایدار است و در آخرت و بهشت هم شامل بندگان می‌شود، دیگر شامل کافران نمی‌شود و مختص اهل ایمان است؛ لذا با توجه به برخی از ویژگی‌های رزق الهی که نام برده شد، آن پیشرفت اقتصادی که شامل اهل ایمان می‌شود، تحت صفت رازقیت الهی قرار می‌گیرد؛ اما آن بهره‌مندی فراوان کافران که موجب خیره شدن چشم انسان می‌شود، طبق سخن قرآن، متاع این دنیا است، عذاب برای آنها بوده و از صفات جلالیه خداوند نشأت می‌گیرد.

۴- ارتباط این مقاله با الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و پیشنهادات

۱- در قرآن دو پیشرفت با ظاهری مشابه اما ماهیت متفاوت و مبانی متفاوت برای دو جامعه موحد و ملحد تبیین شده، اما در پیش نویس سند مبانی عام پایه‌ای الگوی پیشرفت، فقط یک پیشرفت در نظر گرفته شده است و بین جامعه موحد و ملحد فرقی گذاشته نشده، است. در حالی که لازم است مبانی هر دو پیشرفت تبیین شود تا به پیشرفت الحادی دچار نشویم.

۲- این پیش نویس به مبانی هستی‌شناختی، خداشناختی و جهان‌شناختی پرداخته است. اما مواردی که در این سند بیان شده کلی است و وارد جزئیات نشده است. اما در این مقاله جایگاه سنت امداد، رزق و تسخیر بیان شده که در این الگو می‌تواند استفاده شود.

۳- در این مقاله ۶ ویژگی برای سنت رزق الهی بر اساس آیات قرآن بیان شده، که یکی از آنها مشکک بودن این سنت است که بیان می‌کند مراتب پایین سنت رزق، عام است و شامل کفار هم می‌شود اما مراتب خاص آن که پایدار است مخصوص مؤمنان است. که نشان می‌دهد ایمان و کفر در پیشرفت اقتصادی تأثیر به‌سزایی دارند.

۴- پیشنهاد می‌شود در مقاله ای مستقل به سنت امداد پرداخته شود و جایگاه این سنت در پیشرفت اقتصادی تبیین شود.

۵- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱- «مبانی مبدأشناختی پیشرفت اقتصادی»، یعنی آن دسته از افعال و سنن الهی که موجب بروز پیشرفت اقتصادی می‌شود، این سنن به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، برای هر دو پیشرفت اقتصادی توحیدی و الحادی مشترک است، که سنت امداد در این گروه قرار می‌گیرد؛ دسته دوم، سننی است که منجر به پیشرفت توحیدی می‌شود که شامل سنت رزق می‌شود و به عنوان «مبانی مبدأشناختی پیشرفت اقتصادی توحیدی» بیان شده‌است و دسته‌ی سوم، سننی است که پیشرفت اقتصادی الحادی را نتیجه می‌دهد.

۲- سنت رزق، یکی از سنن الهی درباره‌ی حیات انسان‌ها است. رزق بخشش مستمری است که با نیاز فرد جهت ادامه‌ی حیات مطابقت دارد. رزق در قرآن کریم هم در امور مادی و هم در امور معنوی و آخرتی استعمال شده است.

۳- توحید افعالی بیان می‌کند که اثر پروردگار در پیدایش رزق به صورت مستقل و اثر انسان به صورت وابسته است لذا دو عامل مؤثر در رزق، «سنت تسخیر» و «کوشش انسان» است.

۴- «قابلیت نفع رساندن پدیده‌های جهان، به انسان» مهمترین عنصر سنت تسخیر بوده و به

- واسطه همین عنصر با سنت رزق نیز مرتبط می شود.
- ۵- ویژگی هایی که قرآن برای رازقیت خداوند بیان می کند عبارت است از: پایداری، افزایش و کاهش روزی با اراده الهی، غیر قابل پیش بینی بودن، بی حساب بودن، استمرار، مشکک بودن.
- ۶- خداوند به طور عموم فرموده به همه ی مخلوقات روزی می دهد، همچنین در اکثر آیات مربوط به کفار عبارت «رزق» را برای آنها به کار نبرده، لذا می توان گفت که مفهوم «رزق» مفهوم تشکیکی است و هر کس از مرتبه ای از آن بهره مند می شود.
- ۷- مرتبه ی پایین و عام رزق شامل نعمات مادی می شود - متاع - که خداوند آن را به همه می دهد، ولی مراتب بالاتر و خاص آن که پایدار است و در آخرت و بهشت هم شامل بندگان می شود، مختص اهل ایمان است. این تبیین از سنت رزق از نوآوری های این نوشتار است.
- ۸- آن پیشرفت اقتصادی که شامل اهل ایمان می شود، تحت صفت رازقیت الهی قرار می گیرد؛ اما آن بهره مندی فراوان و خیره کننده کافران، متاع این دنیا است، عذاب برای آنها بوده و از صفات جلالیه خداوند نشأت می گیرد.

منابع

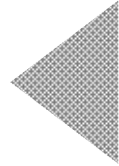
- راغب أصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق). **مفردات ألفاظ القرآن**. تحقیق و تصحیح صفوان عدنان داوودی. بیروت - دمشق: دار القلم - الدار الشامیة.
- (۱۳۷۴). **ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن**. ترجمه و تحقیق و تصحیح غلامرضا خسروی حسینی. تهران: مرتضوی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴). **ترجمه تفسیر المیزان**. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰). **ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تحقیق رضا ستوده. ترجمه ی مترجمان. تهران: فراهانی.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). **کافی**. تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۸۲). **توسعه اقتصادی بر پایه ی قرآن و حدیث**، با همکاری سید رضا حسینی، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

جایگاه سنت رزق در پیشرفت اقتصادی توحیدی از دیدگاه قرآن کریم ۸۱

- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱) **جامعه و تاریخ از نگاه قرآن**، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- نظرپور، محمدتقی. کاشانی، انسیه. (۱۳۹۳). نقد تعریف توسعه اقتصادی رایج و تبیین مفهوم پیشرفت اقتصادی توحیدی و الحادی از دیدگاه قرآن کریم. **مجموعه مقالات، همایش سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت** (واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان ...). تهران: دبیرخانه سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
- هادوی نیا، علی اصغر. (۱۳۸۶). «**جایگاه اقتصادی سنت رزق**»، فصلنامه‌ی اقتصاد اسلامی، شماره‌ی ۲۸. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
- (۱۳۸۷). **فلسفه اقتصاد** (در پرتو جهان‌بینی قرآن کریم)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

الگوهای جامعه‌شناختی

ساخت هویت در ایران معاصر



مهدی براتعلی‌پور^۱

(تاریخ دریافت ۹۷/۶/۸ - تاریخ تصویب ۹۷/۸/۲۹)

چکیده

ساخت هویتی ایران از یک سو، ویژگی‌های خاص تاریخی و فرهنگی ملیت ایرانی را در این نقطه ویژه جغرافیایی بازنمایی می‌کند و از دگر سو، انتخاب آگاهانه یا تاثیرپذیری انفعالی از فرهنگ‌های دیگر را نشان می‌دهد. به واقع، در تاریخ طولانی ایران راز تفاوت دو حرکت متفاوت جوشش فرهنگی و ریزش اندوخته‌های تاریخی چیست؟ چرا در یک زمان، باروری و شکوفایی هویت ایرانی را شاهد هستیم و در زمان دیگر، جایگاه فرودست آن را نظاره می‌کنیم؟ آیا می‌توان برای جذب‌ها و حذف‌های عناصر فرهنگی بیگانه سازوکاری تصور کرد که توأم با آن، از استقلال فرهنگی ایرانی خبر دهد؟ دوره‌های گوناگون تاریخی حکایت از تحولاتی بنیادین فرهنگی و هویتی داشته است که دو مسیر جداگانه را به تصویر می‌کشد: خودباختگی و انفعال فرهنگی و رشد و تعالی فکری. روشن است که فرهنگ بیگانه تسلیم‌پذیری تمام‌عیار را درخواست می‌کند، اما کدام ویژگی‌های انحصاری هویت ایرانی این هدف شوم را تسهیل بخشیده و کدام ویژگی‌ها در برابر آن با افتخار سر برافراشته است؟ در این نوشتار، در پی آنیم که نشان دهیم ساخت هویتی ایرانی در دوره پس از انقلاب اسلامی از دو سیاست‌گذاری متفاوت

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران Baratalipour@yahoo.com

برای حفظ و بقا، و تداوم و بالندگی تاثیر پذیرفته است. اما آیا هر دو این سیاست‌ها به این هدف دست یافته‌اند؟ ارایه تصویری دقیق از ویژگی های هویت ایرانی و تبیین نقش ساخت‌ها در گزینش آزاد افراد و گروه‌ها می‌تواند کمک ارزنده‌ای به کاهش رویارویی های فکری ایران کنونی کرده و اصول مسلم حاکم بر رفتار را به طور اندیشیده شده تعیین کند.

کلید واژه‌ها: ساخت هویت، سیاستگذاری کلان، ایران، کامیونیتاریانیسم، همکنشی نمادین.

مقدمه و بیان مسئله

چگونگی تکوین، تحول و تداوم فرهنگ عمومی همواره بخش وسیعی از مطالعات جامعه‌شناسی را به خود اختصاص داده است. قابل انکار نیست که در این میان، هویت جمعی که شکل ساختی فرهنگ عمومی را به نمایش می‌گذارد، از اهمیت ویژه‌ای بهره‌مند است. این ساخت‌ها در هر جامعه‌ای بر اندوخته‌ها و ذخایر تاریخی خاص خود تکیه دارد و رفتارهای فردی و جمعی را شکل می‌دهد. ساخت هویتی جامعه از یک سو با نظام ارزشی و بنیان های فکری حاکم بر جامعه و از دگر سو، با شیوه های رفتاری عناصر سازنده آن در ارتباط است. ویژگی تاریخت این ساخت‌ها و بازتولید و بازسازی آن بر نظام ارزشی و شیوه های رفتاری تاثیر تعیین کننده بر جامی گذارد و شکل های متفاوت زندگی جمعی را در گذار تاریخی به تصویر می‌کشد.

پرسش اصلی این نوشتار آن است که آیا تاکید بر گونه‌ای ویژه از ساخت‌های هویتی، به طور مشخص ساخت‌های هویتی ملی و اسلامی نمایانگر اقتدارگرایی در حوزه اندیشه و عمل سیاسی ایران کنونی است و این شکل از سیاستگذاری عمومی از پیش محکوم به شکست تلقی می‌گردد. در این جا، ما در صدد هستیم تا برای ساخت هویتی جدید در دوره پس از انقلاب اسلامی از دو رویکرد جامعه‌شناختی کامیونیتاریانیسم^۱ و همکنشی نمادین بهره ببریم و به طور ضمنی به این پرسش‌ها نیز پاسخ دهیم که امتیازها و کاستی های این امر چیست؟ و آیا در این فرض، ما دوباره

۱- این رویکرد جامعه‌شناختی اندیشمندی چون السدیر مک‌آینتایر (Alisdair MacIntyre)، مایکل ساندل (Michael Sandel)، چارلز تیلور (Charles Taylor)، و مایکل والزر (Michael Walzer) را در بر می‌گیرد.

با ساخت‌های هویتی متصلب و تغییرناپذیر روبرو خواهیم بود یا این امکان را می‌یابیم تا شرایط متحول فکری، اجتماعی و سیاسی جامعه را لحاظ نماییم و بر اساس نیازها و منطبق بر مطلوب‌ها گام برداریم؟ آیا این امر بدان معناست که با مطلق‌سازی های منابع هویتی، هر یک از ساخت‌های هویتی را در تقابل با یکدیگر تصویر کرده و تلاش کنیم تا ساخت هویتی اسلامی را جایگزین ساخت هویتی ایرانی کرده و با ساخت هویتی غربی به مبارزه برخیزیم؟

فرضیه پیشنهادی نیز آن است که به رغم ظرفیت بالای دو رویکرد کامیونیتاریانیسم و همکشی نمادین برای ارایه شکلی متصلب و بسته از ساخت‌های هویتی که بحران‌های متعددی را در عرصه سیاستگذاری کلان جامعه به نمایش می‌گذارد و چه بسا تاکنون نیز در برخی مقاطع زمانی از این شیوه بهره جسته‌ایم، مدل بازسازی شده این دو رویکرد توانایی آن را دارند تا با شرایط کاملاً متحول و جدید دوره پس از انقلاب اسلامی تطابق داشته باشند، زیرا قرائت‌هایی خاص از این دو رویکرد، به شکلی از ساخت هویت‌بخش اشاره دارند که امکان بازنگری‌ها و تغییرات جدی را در اندیشه و عمل اجتماعی - سیاسی فراهم می‌کند. در این فرض، نه تنها ساخت‌های هویتی موروثی، بلکه ساخت‌های هویتی نوبنیاد نیز امکان نقد درونی و بیرونی می‌یابند و از آسیب اقتدارگرایی در حوزه اندیشه و عمل سیاسی رهایی می‌یابند. بدین ترتیب، چگونگی جبران نقاط ضعف احتمالی در سیاستگذاری های کلان پس از انقلاب اسلامی مسیر خود را از درون امتیازهای ویژه ساخت هویتی درونی خود و افزون بر آن، ویژگی‌های برجسته تفکر ارزشمند بشریت در هر نقطه از جهان و ساخت‌های هویتی بیرونی پیدا می‌کند. این امر با نقد همزمان درونی و بیرونی امکان‌پذیر می‌گردد و راه برون رفت از بحران‌های هویتی را نشان می‌دهد.

بر اساس نگرش جامعه‌شناختی، می‌توان با توجه به پیشینه‌ی تاریخی، تحول مذهبی و دوره جدید فرهنگ عمومی و ساخت هویتی ایران را متشکل از سه لایه‌ی فرهنگی متفاوت و ناهمگون دانست. این سه لایه‌ی فرهنگی (یا تمدنی) عبارتند از: لایه‌ی ایرانی قبل از اسلام، لایه‌ی فرهنگی اسلامی و لایه‌ی فرهنگی غربی. دو لایه‌ی فرهنگی نخست چنان به هم گره خورده‌اند که چهارده سده همراهی آن دو با یکدیگر امکان‌ناپذیر است و تفکیک کامل عناصر آن دو را ناممکن ساخته است. با این وجود، افزون بر تنافی پاره‌ای از عناصر این دو لایه هویتی با یکدیگر و بالمآل لزوم جداانگاری این دو از هم، نمی‌توان از نقش و تاثیر عمیق فرهنگ غربی به ویژه در

یک صدسال اخیر بر فرهنگ و ذهنیت - حداقل بخش معتناهایی از مردم ایران - غفلت ورزید. بر این اساس، اگر بپذیریم که بسیاری از عناصر این لایه‌های فرهنگی آن چنان با همه در تقابل و تضاد بر سر می‌برند، که هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی هر گونه سازش و آشتی را منتفی می‌سازد، امید به برقراری آشتی و همزیستی میان این لایه‌های ناهمگون - اگر ناممکن نباشد، دست کم - بسیار سخت و دشوار است. بویژه در مسأله‌ی هویت سازی که از مهم ترین کارویژه‌های هر یک از این فرهنگ‌های ناهمگون است، ایجاد تلفیق و التقاط موجد هویت‌های چندگانه‌ای خواهد شد که به خودی خود تعارضات فردی و اجتماعی گسترده‌ای را در پی خواهد داشت. اما بدتر از این وضعیت، روشی است که در تقدم بخشیدن به یکی از لایه‌ها و تحمیل اجبار آمیز بر سایر لایه‌ها از سوی رژیم پهلوی اتخاذ گردید. اگر لایه فرهنگی غربی را به لحاظ آموزه‌ای به سه دیدگاه مجزا شامل لیبرالیسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم تقسیم نماییم، رژیم پهلوی در صدد بود تا لایه فرهنگی ایران باستان را از لایه فرهنگی اسلامی جدا ساخته و با مفهوم جدید ناسیونالیسم در آمیزد. آشکار است که این اقدام در جنبه ایجابی، نیازمند ایجاد رابطه‌ای بهینه در نظر و الگوی رفتاری بود. امری که گونه‌ای تضاد و آشتی ناپذیری در ذات آن نهفته بود. و در جنبه سلبی نیز، این اقدام به معنای نفی مفاهیم نظری و الگوهای عملی سه مکتب دیگر شامل لیبرالیسم، سوسیالیسم و اسلامگرایی بود. ماهیت استبدادی این رژیم و اقدامات آمرانه آن در حوزه فرهنگ شکست آن را از پیش قابل پیش بینی می ساخت. بدین ترتیب، در پس اقدامات تحول آمیز فرهنگی این رژیم می توان تناسب و یکدستی را با سایر اقدامات آن در سایر حوزه‌ها شامل سیاست، اقتصاد و اجتماع مشاهده کرد.

در یک بررسی مصداقی - تاریخی اجمالی می‌توان نهضت مشروطه را به عنوان نقطه‌ی عطف تقابل میان این لایه‌ها در یک صد سال اخیر ایران دانست که در نهایت با نادیده گرفتن لایه اسلامی، موجب حساسیت و مخالفت برخی از علما و روحانیون شد. با شکست انقلاب مشروطه و فرو پاشی خاندان قاجار و روی کار آمدن رضاشاه، بار دیگر این تقابل به طور جدی آشکار شد. در دوران پهلوی اول، او ابتدا به صورت ظاهر، لایه‌های فرهنگی و اسلامی را با هم آشتی داد، اما بعد از مدتی لایه‌ی ملی و سپس لایه‌ی غربی تقویت گردیده و لایه‌ی اسلامی با بی‌مهری و مخالفت روبرو شد. در دوران پهلوی دوم نیز با تداوم بخشیدن به رویه رضاشاه، بتدریج او فرهنگ متفاوت را در سطح جامعه ایجاد نموده و به دوگانگی فرهنگی دامن زد: یکی فرهنگ

رسمی که از سوی رژیم تبلیغ و اشاعه‌ی یافت. در این فرهنگ، ناسیونالیسم و تأکید بر عناصر ملی بیش از سایر لایه‌ها فعال بود. و دیگری، فرهنگ توده‌ی مردم که با توجه به خاستگاه مذهبی آنان، از درون مایه‌های قوی ایمان به اسلام بهره‌مند بود. انقلاب اسلامی ایران نیز، در پی تقابل باستانگرایی ناسیونالیستی و لایه فرهنگی غربی در مقابل لایه اسلامی ایجاد شد (بشیریه، ۱۳۷۶). تقریباً همه روحانیون از حکومت دلخور بودند؛ زیرا رژیم بر آموزش و پرورش، املاک موقوفه، دادگستری و وضعیت رفاه اعمال کنترل می‌کرد، توسعه شهری را به هزینه بازار به زور پیش می‌برد، سپاه دین به روستاها می‌فرستاد، تقویم شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلامی می‌کرد، بر انتشارات مذهبی نظارت داشت و حقوق خانواده را تغییر داده بود و این‌ها یک فرهنگ سیاسی دینی مخالف با دیکتاتوری و سلطه خارجی را فعال کردند (فوران، ۱۳۸۲: ۵۵۲؛ ۵۶۸).

بدین سان آشکار می‌گردد که تاریخ یک صد سال اخیر ایران شاهد رویارویی‌های فکری و سیاسی فراوانی بوده است که از منابع هویت بخش متعدد درون جامعه و نزد روشنفکران و فرهیختگان علمی حکایت دارد. این امر دوره بندی‌های تاریخی گوناگونی را به نمایش می‌گذارد که ذیلاً برای نمونه فهرست وار به نه دسته بندی اشاره می‌گردد:

اول: گسست با گذشته، تلفیق عرفان شرقی با انسان‌گرایی و سوسیالیسم شرقی و نوگرایی اسلامی (Boroujerdi, 1992: Chap. 2).

دوم: نسل‌های روشنفکری خواهان اصلاحات از بالا، تلفیق گرای ملیت و مفاهیم مدرن، مارکسیست‌های اسلامی و روشنفکران گفت‌وگو‌گرا. چهار نسل از روشنفکران؛ شامل نخبگانی که هدف و استراتژی آنان در نوسازی کشور، "اصلاحات از بالا" بود، روشنفکرانی که می‌کوشیدند تا میان ملی‌گرایی ایرانی و آگاهی مدرن، تعادل رضایت‌بخش بیابند، هواداران "نگرش تام‌گرا"ی مارکسیسم روسی که در پی تلفیق آن با اندیشه‌ها و مفاهیم بومی‌گرا و به مثابه منتقدان جدی برای غرب‌گرایی ظاهر شدند، و نهایتاً، "روشنفکران گفت‌وگو‌گرا" (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۳۲-۴۱).

سوم: دوره‌ی مشروطه، دوره‌ی تجربه و دوره‌ی رماتیکیک ضد مدرن (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۵۴-۶۴).

چهارم: گفتمان‌های پاتریمونیالیسم سنتی، مدرنیسم پهلوی، سنت‌گرایی ایدئولوژیک و جامعه مدنی (بشیریه، ۱۳۷۸: ۷۹-۸۸).

پنجم: دوره های نسخ، احیا و تجدید سنت (حجاریان، ۱۳۷۶: ۲۵-۳۱).

ششم: گفتمان‌های پیوندی، مرکزیت طلب و اسلام‌گرایی (تاجیک، ۱۳۷۶: ۵۴-۶۴).

هفتم: گفتمان‌های تصعید، تکامل و توسعه (حجاریان، ۱۳۷۹، ۱۷ فروردین؛ حجاریان، ۱۳۷۹، ۲۰ فروردین).

هشتم: گفتمان‌های لیبرالی اندیشه‌ی دینی، اصلاح طلب، نوسنت‌گرا، نولیبرال و رادیکال - انتقادی (آقاجری، ۱۳۷۹، ۲۶ مرداد؛ آقاجری، ۱۳۷۹، ۳ آذر).

نهم: پارادایم‌های احیا و اصلاح فکر دینی، انقلابیگری و عرفی‌گری (رزاقی، ۱۳۷۶: ۷۴-۹۴).

براستی این دوره ها، گفتمان‌ها و پارادایم‌ها از تحول در ساخت هویتی جامعه ایران در یک صد سال اخیر حکایت می‌کند یا نمایشگر رویارویی آشتی‌ناپذیر در کانون‌های هویت‌بخش جامعه ایرانی است که هر از چند گاهی به چیرگی یکی بر سایرین منجر می‌شود؟ آیا این چیرگی نشان از افول اندیشه‌ها و آرمان‌های سنتی و شکل‌گیری دوره‌ای جدید از حیات فکری - عملی دارد؟ مهم تر، آیا خطوط و محورهای رویارویی آن چنان قوی و قدرتمند است که هم‌نشینی مسالمت‌آمیز با یکدیگر و سر بر آوردن و بازتولید ساخت هویتی برتر را از رهگذر ترکیب عناصر سازنده هر یک و کنار گذاشتن عناصر ناهمخوان عصری منتفی می‌سازد؟ آیا نمی‌توان از شیوه‌ها و فرایندهایی بهره جست که رویارویی منطقی و مستدل آنها را نزد روشنفکران و فرهیختگان جامعه به دور از تنش‌های اجتماعی و بهره‌گیری از ثمرات این رویارویی تضمین کند. در این پژوهش در صدد هستیم تا با استفاده از دو رویکرد جامعه‌شناختی کامیونیتاریانیسم و همکنشی‌نمادین، نشان دهیم که در دوره پس از انقلاب اسلامی سیاستگذاری‌های کلان‌ناظر بر ساخت‌های هویتی ایران، نیازمند توجه کاملاً علمی و نظری به مساله است. به ویژه آن که تجربه دوره پیش از انقلاب اسلامی نیز فراروی ما قرار دارد. سیاستگذاری در آن دوره به گونه‌ای ویژه از ساخت‌های هویتی اتکا داشت و تلاش می‌کرد تا به شکل اجبارآمیز آن ساخت هویتی ویژه را بر سایر ساخت‌ها تقدم بخشد.

با اتکا به مفاهیم اندیشه کامیونیتاریانیسم، چه بسا بتوان ساخت‌های هویتی ایران را از دریچه سه ویژگی هویت تاریخی ایرانیان، فهم مشترک ایرانیان از زندگی خوب و سازواری اجتماعی ایرانیان توضیح داد.

ویژگی نخست: هویت تاریخی ایرانیان

در اندیشه کامیونیتاریانیسم، هویت شخص از دل‌بستگی‌ها و هدف‌هایش جدا نیست؛ بلکه افزون‌تر، این دل‌بستگی‌ها و هدف‌ها هویت او را شکل می‌دهند. هویت او از همان آغاز با نقش‌هایی که او به مثابه‌ی شهروند، عضو یک جنبش یا پرچمدار یک مرام بر عهده دارد، پیوند خورده است. در این برداشت روایت‌گونه از "خود"، او در میان دیگران به سر می‌برد. خیر او با خیر "جماعت"‌هایی که سرگذشت و تاریخی مشترک با او دارند، یکی است (ساندل، ۱۳۷۴: ۱۳؛ ۲۰). سرگذشت زندگی او در سرگذشت "جماعت"‌هایی رقم خورده که هویت او را شکل می‌دهند. و آنچه برای او خیر است، برای هر کسی هم که این نقش‌ها را ایفا می‌کند، خیر است (MacIntyre, 1981: 205).

در این نگرش، مفهوم «رفتار» و «ساخت‌های روایی زندگی انسان» با یکدیگر پیوند دارند، زیرا رفتار هر گونه عمل جمعی انسان درون یک سنت دانسته می‌شود که در فرایند تحقق بخشیدن به معیارهای کمال^۱ (فضایل)، خیر درونی آن تبلور می‌یابد (MacIntyre, 1981: 187). این سنت‌ها چارچوبی برای معنا بخشیدن به استدلال‌های معتبر ارائه می‌کنند و بسان ساخت‌های روایی زندگی انسان، تاریختی نوع رفتار را به نمایش می‌گذارند (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: مک‌آینتایر، ۱۳۹۲؛ وینستین، ۱۳۹۰؛ مال‌هال و سوئیفت، ۱۳۸۵).

فرد فارغ از موقعیت‌ها و روابط اجتماعی نمی‌تواند در جست‌وجوی خیر و کاربست فضایل باشد؛ زیرا معنای زندگی نیک با توجه به موقعیت‌های گوناگون افراد تفاوت می‌کند. بنابر مفهوم سنت، هر نظریه‌ی خاص یا مجموعه‌ی باورهای اخلاقی یا علمی تنها درون یک سلسله‌ی تاریخی معقول و توجیه‌پذیر است. وانگهی ما فراورده و محصول گذشته هستیم. بدین لحاظ، قادر نیستیم تا آن بخش از خود را که از طریق ارتباط با تاریخ شکل یافته است، حذف نماییم. انسانی که تلاش می‌کند خویشتن را از جایگاه معین تاریخی خود رها نماید، در واقع، برای نابودی خود اقدام کرده است (MacIntyre, 1981: 126;130;146).

در بیانی دیگر، انسان‌ها حیواناتی خود تفسیرگرا دانسته می‌شوند که هویت آن‌ها به مفاهیمی از

۱- Standards of Excellence.

خیر بستگی دارد که از بافت جامعه‌ی زبانی آن‌ها نشأت می‌گیرد (Taylor, 1985: 5). در این مفهوم، پاسخ به این پرسش که "من که هستم؟" در گروی آن است که بدانم "جایگاه من کجاست؟". هویت من توسط تعهدات و هویت‌یابی‌هایی تعریف می‌شود که فراهم‌آورنده‌ی محدوده‌ای است که تنها درون آن می‌توان دقیقاً تعیین کرد که چه کاری مفید، خیر یا ارزشمند است. تعریف هویت بر حسب تعهد به کلیسا یا حزب سیاسی یا عضویت در ملت، طبقه یا قبیله، بیانگر آن است که این هویت‌یابی‌ها چارچوبی ارزشگذار در اختیار می‌گذارند که اشیاء، رفتارها و آیین‌ها صرفاً از طریق آن اهمیت می‌یابند و افراد بدون آن، حیران و سرگردان خواهند بود. و بدین ترتیب، روشن می‌گردد که جهت‌گیری اخلاقی ما بخشی ضروری از احساس ما در باب هویت است. ما پرسش "شما که هستید" را با ارائه‌ی نام خود، روابط خویشاوندی خود یا دیگران، نقش اجتماعی خود و تعهدات و وفاداری‌های خود پاسخ می‌دهیم. بنابراین موضوع بالقوه‌ی این پرسش، کسی است که دیدگاه یا نقش خاص خود را دارا است و او می‌تواند برای خود سخن گوید؛ اما برای آن که او به این پرسش پاسخ دهد، باید بداند که کجا ایستاده است و به چه چیز اتکا دارد (Taylor, 1989: 25-29).

ویژگی دوم: فهم مشترک ایرانیان از زندگی خوب

نگرش کامیونیتاریانیستی سنت‌های اخلاقی را موجد فضائلی می‌داند که دست‌یابی به زندگی نیک را تسهیل بخشیده و این امکان را برای ما فراهم می‌آورند تا همواره برای تحقق آن تلاش نماییم؛ زیرا این فضائل هستند که امکان خودشناسی و درک عمیق از شخصیت و منش خود را ایجاد می‌کنند و درک روشن‌تری از زندگی نیک ارائه می‌نمایند (MacIntyre, 1981: 219). این هویت تاریخی مفاهیم مشترکی از زندگی خوب را برای ایرانیان تصویر می‌کند که در تمایز آشکار با هویت‌های سایر ملت‌هاست. بر این اساس، ملیت ایرانی با زندگی اخلاقی گره می‌خورد. با عضویت افراد در درون یک سنت، تنها گونه‌های خاصی از رفتار مجاز شمرده می‌شوند. بدین‌سان، انسان‌ها مستقلاً داستان زندگی خویش را نمی‌نویسند، بلکه آن‌ها تنها درون چارچوب‌ها و زمینه‌های از پیش مشخصی قرار دارند که تنها درون آن‌ها می‌توانند در مورد ادامه زندگی تصمیمات بهتر یا بدتری بگیرند. و دقیقاً درون این چارچوب‌ها و زمینه‌ها است که داوری‌های اخلاقی شکل می‌گیرند، استدلال اعتبار پیدا می‌کنند و امکان حصول توافق وجود

دارد. آنچه در این راستا اهمیت دارد، بنیان نهادن مفهوم و برداشتی مشترک از خیر است که مبنا و پایه‌ی هر گونه داوری اخلاقی قرار می‌گیرد. این امر به نوبه‌ی خود پیوند و همبستگی اجتماعی را در جامعه تامین و تضمین می‌کند. بر این اساس، بدون این مفهوم مشترک از خیر انسجام و سازواری اجتماعی فرو می‌ریزد (Mulhall and Swift, 1996: 84-85).

در این معنا، "خیرهای متفاوت اجتماعی به دلایل متفاوت، بر طبق روندهای متفاوت و به وسیله‌ی عوامل متفاوت باید توزیع شوند. و همه‌ی این تفاوت‌ها از برداشت‌های متفاوت از خود خیرهای اجتماعی نشات می‌گیرند؛ [یعنی] محصول اجتناب‌ناپذیر خاص‌گرایی^۱ تاریخی و فرهنگی‌اند" (Walzer, 1983: 6). بدین ترتیب، معنا و ارزشی که خیرها دارند، از جوامعی نشات گرفته که آن خیرها، خیرهای آن هستند. مهم‌تر آن که، اگر معانی خیرها ضرورتاً اجتماعی هستند، آن‌ها در جوامع متفاوت، معانی متفاوت خواهند داشت.

ویژگی سوم: سازواری اجتماعی ایرانیان

اگر بهره‌مندی از فضایل از طریق مشارکت در انواع رفتار حاصل می‌گردد، این مشارکت لزوماً با پذیرش و وفاداری نسبت به معیارها و الگوهای رایج آن نوع رفتار استلزام دارد. یک رفتار متضمن معیارهای کمال و تبعیت از قواعد است. ورود در یک رفتار به معنای پذیرش اعتبار آن ملاک‌ها و عدم کفایت رفتار به خودی خود است. بدین سان، برداشت‌ها، گزینش‌ها، ترجیح‌ها و دل‌بستگی‌های من در معرض این ملاک‌ها قرار می‌گیرند. البته رفتارها خود دارای تاریخ هستند. از این رو، خود ملاک‌ها نیز نقدناپذیر نیستند. با این وجود، ما نمی‌توانیم بدون این که اعتبار بهترین ملاک‌های شناخته شده تا آن زمان را بپذیریم، رفتاری را آغاز نماییم (MacIntyre, 1981: 190).

بدین سان، ارایه تصویری تاریخی از هویت، توأم با فهم مشترکی از زندگی خوب که از سنت‌های برجا مانده از گذشته حاصل آمده، می‌تواند اندیشه و رفتار افراد و گروه‌ها را در جامعه ما سامان بخشیده و از تعارضات اساسی جلوگیری به عمل آورد. آشکار است که تعریف مشترک از خود و رفتارهای مجاز در زندگی فردی و گروهی تاثیر شگرفی برجا می‌گذارد؛ به

۱- Particularism.

گونه ای که بسان قاعده های رفتاری، تندروی ها و کندروی ها را اصلاح می کند، اختلاف ها را حل و فصل می کند و معنا و هدف مشترکی را برای زندگی فرا روی همگان قرار می دهد. در این فرض، الگوهای رفتاری و ملاک های یکسان در زندگی نیک انسجام و سازواری اجتماعی را تضمین می کند و از حرکت های خنثی گر اجتماعی برحذر می دارد.

نقد و بررسی الگوی کامیونیتاریانیسم در ارایه ساخت های هویتی ایران

بهره گیری از این چهارچوب مفهومی برای ساخت های هویتی ایرانی و ارایه این تصویر از زندگی خوب نزد ایرانیان می تواند افزون بر مزایای پیش گفته الگوی کامیونیتاریانیسم، معایب این الگو را نیز نمایان سازد. ذیلاً به برخی از معایب بهره گیری از این الگو برای تبیین ساخت های هویتی ایران اشاره می کنیم:

اول: قیاس ناپذیری^۱ مقدمات و چارچوب های استدلال های عقلانی

پذیرش خاص گرایی ساخت های هویتی جامعه ایران، اندیشمندان حوزه های فکری را از بحث پیرامون شیوه ها و فرایندهای استدلال عقلانی بی نیاز کرده و اساساً این امر را عبث و بیهوده می سازد. در این فرض، اصل امکان دستیابی به نتایج معقول از طریق فرایند استدلال مورد انکار قرار می گیرد. اصل اساسی در این خاص گرایی هویتی آن است که در همه ی مباحثات عقلانی مشاهده می کنیم که مقدمات استدلال ها، خود بر اصول و ارزش های بنیادی تری متکی هستند. اما این اصول و ارزش ها به هیچ وجه به لحاظ عقلانی قابل اثبات یا انکار نیستند. این امر گواه آشکاری بر این امر است که چارچوب ها و مقدمات استدلال های رقیب نمی توانند مورد ارزیابی عقلانی قرار گیرند. براین اساس، هیچ گاه نمی توان امید داشت که این مباحثات با ارجاع به استدلالات و مقدمات عقلانی به توافقی عام و جهان شمول منجر شود. پس در هر چارچوبی می توان نظاره گر حصول نتایج از مقدمات بود و دقیقاً خود این مقدمات نیز امکان توجیه عقلانی را فراهم می سازند، اما این امر بدان معنا نیست که خود این مقدمات نیز عقلانی هستند. آیا بدین ترتیب، ارزش اعتبار همه اصول و مقدمات نسبی تلقی شده و صرفاً به میل و سلیقه ی افراد بستگی

۱- Incommensurable.

دارد؟ در پاسخ باید خاطر نشان ساخت که کامیونیتارین ها امکان وجود هر مبنا و اصل عام وجهها نشمولی را نفی نمی کنند. آن‌ها می گویند که اگر ما در چارچوب عقل بشری حرکت کنیم، این اصول جهان‌شمول، یعنی اصولی که همه‌ی انسان‌ها در هر زمان و هر مکان قبول داشته باشند، اگر هم قابل حصول باشند، به قدری نحیف هستند که نمی‌توان بر مبنای آن‌ها یک نظام اخلاقی بنا کرد. در حالی که نظام‌های اخلاقی خاص جوامع مختلف که هر جامعه‌ای مبتنی بر فرهنگ و فهم مشترک خود آن‌ها را تفسیر می‌کند، ماهیتاً فربه هستند. پس، جامعه‌گرایان طرفدار نسبی بودن مطلق اخلاق نیستند (بهشتی، ۱۳۷۷: ۳۲).

در این معنا، فیلسوف به جای آن که کوشش نماید تا خود را از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، جدا کرده و آن را از موضع و دیدگاهی فرای حوادث و پیشامدهای فرهنگ بررسی نماید، باید به دنبال بیان آن دسته معانی کاملاً مشترک باشد که آن فرهنگ را بنیان نهاده است. از این رو، افرادی که خود و خیرهای تشکیل دهنده‌ی جهان اجتماعی خود را کاملاً مبتنی بر فرهنگ پرمایه^۱ تصور می‌کنند، نباید آن خصوصیت فرهنگی را نادیده گرفته و هنگام تفکر درباره‌ی چگونگی اداره‌ی توزیع خیرها در جامعه‌ی خود، مفهوم کم مایه‌ای^۲ از عقلانیت را اتخاذ کنند. به نظر والزر، انتزاعی که نظریه‌ی راولز نیاز دارد، مستلزم بی‌توجهی به انتخاب‌هایی است که افراد تاکنون انجام داده‌اند و این انتخاب‌ها در برداشت‌های خاص فرهنگ آن‌ها از خیرهایی که باید توزیع شوند، تبلور یافته است (Walzer, 1983: 5-7).

دوم: رسمیت بخشیدن به همه نظام‌های خاص اخلاقی

روش شناسی جزئی گرایانه این الگو هیچ تفسیری را بهترین تفسیر تلقی نمی‌کند و نسبت به عقل بشری و فراگیری آن کاملاً بی‌اعتماد است. در این فرض، بسترها و پیش زمینه‌های فرهنگی جوامع رفتارهای خاصی را برای افراد و گروه‌ها مجاز می‌شمرد که خود به شکل‌گیری یک نظام اخلاقی خاص منجر می‌شود. این نظام صرفاً برای همان افراد و گروه‌های اجتماعی معنادار بوده و بدین ترتیب، بسامانی جامعه را در گروهی رسمیت بخشیدن به همه نظام‌های اخلاقی تضمین می‌کند. در این فرض، افراد و گروه‌ها نمی‌توانند به حوادث و رویدادها نگاه

۱- Culture – Laden

۲- Thin

مشترک داشته باشند و هر یک از منظر نظام اخلاقی خاص خود به حوادث و رویدادها می‌نگرند. این رویکرد چه بسا بتواند سامان اخلاقی را در یک جامعه خاص و همگون فرهنگی فراهم سازد، اما از ایجاد نظام فراگیر اخلاقی در چهارچوب یک حوزه جغرافیایی با نگرش‌های ناهمگون ناتوان است. آشکار است که رسمیت بخشیدن به همه نظام‌های اخلاقی بدون آن که مبنایی مشترک را بر روی رفتارها و سنت‌های اخلاقی بگشاید و از صحت و سقم ادعاهای رقیب سخنی به میان آورد، حل کردن منازعات فکری از طریق رها ساختن عقلانیت و استدلال‌های عقلانی و نومی‌دی از این فرایند است. بدین ترتیب، مفاهیم مشترک اخلاقی مانند عدالت (ر.ک: ساندل، ۱۳۹۴ الف؛ ساندل ۱۳۹۴ ب؛ ساندل، ۱۳۹۶) و حقوق بشر تفاسیری خاص و محلی پیدا می‌کند که نمی‌تواند سرپیچی‌ها و تخلف‌های احتمالی را مورد سرزنش قرار داد این روش‌شناسی جزئی‌گرایانه در آثاری چون فریه و نحیف: خاستگاه هنجارهای اخلاقی (۱۳۸۹)، تفسیر و نقد اجتماعی (۱۳۸۸) و حوزه‌های عدالت؛ در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری (۱۳۹۴) نیز دنبال شده است.

سوم: نفی اصول و ارزش‌های عام

اگر نتوان در مورد چهارچوب‌ها و مقدمات استدلال‌های رقیب ارزیابی عقلانی صورت داد و ضرورت دارد تا به همه نظام‌های اخلاقی رسمیت بخشید، بالمآل باید دستیابی به توافق عام و جهانشمول را نیز منتفی اعلام کرد. بر این اساس، فلسفه وجودی هر گونه گفت و گو برای دستیابی به نقاط اشتراک می‌تواند از پیش شکست خورده تلقی گردد. پیداست در این فرض، ضرورت می‌یابد تا گفت و گوها در چارچوب‌ها و بنیان‌های مشترک جریان پیدا کند و گروه‌های هم‌مسلك و مهم‌تر، نقد درونی را شامل می‌شود. این امر از هر گونه نقد بیرونی با استناد به ملاک‌های عام جلوگیری به عمل می‌آورد. با این وجود، امروزه پیامدهای جامعه‌شناختی این نگاه در پذیرش چندفرهنگ‌گرایی مورد توجه است (ر.ک: تیلور، هابرماس و ولف، ۱۳۹۲).

چهارم: بسندگی نقد درونی در دعاوی اعتبار

در اندیشه کامیونیتاریانیسم، تاریخت هویت انسان و پذیرش اعتبار معیارهای زندگی نیک، هرگز

به این معنا نیست که این معیارها را نتوان به هیچ وجه مورد انتقاد قرار داد، زیرا چه بسا چارچوب‌ها و الگوهای رفتاری مورد تردید واقع شوند و در معرض تغییر و اصلاح قرار گیرند. اما به هر ترتیب، این تحولات درون وضعیت و زمینه‌ی تاریخی خاصی به وقوع می‌پیوندد و از شرایط و قیود خاصی تبعیت می‌کنند. فرایند این مباحثات از قوانین مشترک و معینی که حاکم بر روابط اجتماعی در آن جامعه خاص است، پیروی می‌کند. استدلال‌های معتبر نیز درون چارچوبی که معیارهای انواع رفتار فراهم می‌سازند، ارائه می‌شوند. هیچ کس نمی‌تواند به تنهایی دست به گزینش و اصلاح بزند و فضیلتی نو برقرار نماید.

اکنون این مشکل روی می‌دهد که اگر ملاکی خارج از جامعه نداشته باشیم، چگونه می‌توانیم جامعه و روابط آن را نقد کرده و احیاناً ناعادلانه بخوانیم. کاملاً آشکار است که هیچ یک از گونه‌های رفتاری در جوامع متفاوت نمی‌تواند چارچوبی جامع و فراگیر ارائه نماید تا از این رهگذر، فرد بتواند به طور مستدل و عقلانی برخی از الزامات و تعهدات گونه‌های رفتاری را کنار نهد (Mulhall and Swift, 1996: 85). پاسخ کامیونیتارین‌ها به این مشکل این است که خردپذیر کردن یک رفتار مستلزم ایجاد پیوند میان آن رفتار و زمینه‌ای تاریخی است که آن رفتار درون آن به وقوع می‌پیوندد. ما این رفتار را به مثابه‌ی بخشی از داستان زندگی فرد در نظر می‌گیریم و خود بخشی دیگر از آن را می‌نگاریم. تاریخ زندگی او رفتارهای او را به شکل توالی پیچیده‌ای به نمایش در می‌آورد (MacIntyre, 1981: 208). از این منظر، نقد چهارچوب‌های رفتاری در هر جامعه‌ای صرفاً درونی بوده و بر معیارهای اخلاقی حاکم بر آن جامعه تکیه دارد. این گونه نقد به نوبه خود، ارزشمند بوده و تاثیرگذاری فزاینده و عمیقی را برجا می‌گذارد، با این وجود، ما را از دیگر منبع ارزشمند نقد، یعنی نقد بیرونی، محروم می‌سازد. دشمن ستیزی و بیگانه‌هراسی فرهنگ ایرانی، به ویژه در دوره پس از انقلاب اسلامی، امکان دارد در رویارویی‌های فکری نیز به شکل مخالفت با همه دستاوردهای نظری «دشمنان» و «بیگانگان» جلوه گر شده و موجب شود تا به نقدهای بیرونی احتمالی وقعی ننهیم. و به این ترتیب، جهان شمولی ارزش‌های ملهم از فرهنگ و هویت ایرانی را نیز شکل خاص و محلی دهیم.

چهارم: منازعات بی پایان و همه جانبه

انکار دستیابی به توافق عام و جهانشمول در این الگو یک نظام اخلاقی همگانی را میان بشریت منتفی می‌سازد و هر جامعه‌ای در صدد خواهد بود تا دنیای اخلاقی خود را به عنوان نظام برتر جلوه‌گر سازد. پیامد مستقیم این امر نه تنها در مباحثات فکری که تحتی در منازعات سیاسی و قومی نیز آشکار خواهد شد. اگر نگرش‌ها و رفتارهای قومی و محلی ارجحیت پیدا کند، چه مانع و رادعی برای انجام اعمال خشونت آمیز در برابر دیگران وجود نخواهد داشت. این درست است که در این الگو به نوعی مسالمت جویی طرفداران باورهای گوناگون فرا می‌خواند، اما چه تضمینی بر این امر وجود دارد. آیا این آرمان و آرزو ضرورتاً در جهان سرشار از منافع متضاد و نگرش‌های ناسازگار تحقق خواهد یافت؟ (برای کاربست‌های جامعه‌شناختی و سیاسی نظریه‌های اخلاقی کامیونیتاریانیسم، ر.ک: مدنی، ۱۳۹۰؛ ۱۳۹۶).

الگوی تکمیلی در ساخت هویتی ایران

چه بسا بتوان همکنشی نمادین را به مثابه الگوی تکمیلی برای اندیشه کامیونیتاریانیسم مطرح کرد تا در سیاستگذاری کلان فرهنگی ایران کنونی از کارایی بیشتری برخوردار باشد و افزون بر حفظ شکل ساخت‌مند هویت‌های مستقر و باثبات، سازوکار تحول آگاهانه در این هویت‌ها را نیز آشکار سازد. بر این اساس، در این جا تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از مفاهیم این الگو، نقاط ضعف تبیین هویت ایرانیان را بر اساس الگوی پیش‌گفته ترمیم کرد. از این منظر، ما به ویژگی چهارم در هویت ایرانیان بر می‌خوریم که با الگوی تکمیلی قابلیت تبیین می‌یابد.

ویژگی چهارم: آزادی عمل اجتماعی در بازتولید نظم پایدار

اگر هویت تاریخی است و در نتیجه از گذشته تاثیر پذیرفته است، همین مساله تعیین‌کننده این واقعیت غیر قابل انکار است که دوره معاصر همراه با همه الزامات و ضرورت‌های خود نیز بر ساخت‌های هویتی کنونی تاثیر می‌گذارد. بدین ترتیب، هرگز نمی‌توان هیچ هویتی را بسته و متصلب تلقی کرد؛ آن‌چنان که شواهد فراوانی از این دگردیسی هویتی را در سراسر تاریخ طولانی این مرز و بوم شاهد هستیم. مشکل نگرش کامیونیتاریانیسم در توجه فزاینده آن به نظامی است که از رهگذر هویت‌های یکسان و مفاهیم مشترک از زندگی خوب به دست می‌آید، زیرا زندگی جوامع بشری، افزون بر تداوم‌ها و یکسانی‌ها، از گسست‌ها و رویارویی‌ها نیز تشکیل

گردیده است. از این رو، ضرورت دارد تا هم زمان با توجه به عناصر پیوندی هویت ایرانی رمز و راز تحولات هویتی را نیز جست و جو کرد. این امر ما را به سرچشمه تحول راهنمایی می کند. آیا در گذشته تاریخی ایران هیچ گاه منازعات و ستیزهای فکری و اجتماعی کاملاً از بین رفته بودند؟ آیا دوره ای را می توان سراغ داشت که یک فکر و یک نظام اجتماعی شکل غالب و چیره را پیدا کرده باشد؟ و آیا اساساً هیچ تفکری می تواند از طریق منع ها و محدودیت ها برای سایر تفکرها و نظام های اجتماعی رقیب و به شکل عرضه انحصاری، سکه مقبولیت عمومی بخورد و در فکر و عمل دفاع اندیشمندان و صادقانه را داشته باشد؟

اما به همان میزان، پذیرش آزادانه چهارچوب های هویتی و نقش اندیشه و تاملات آزاد در گزینش زندگی خوب از اهمیت بسزایی برخوردار است. جامعه ای که نظام فکری خود را از سر تعقل و تدبیر به مثابه نظام برتر انتخاب نکرده باشد، چگونه خواهد توانست در کوران رویارویی ها و منازعات فکری - اجتماعی بدان پای بند بماند؟ آیا می توان تعصبات فکری - عقیدتی را دیرپا تصور کرد؟ روشن است که گزینش غیر آگاهانه تا زمانی تداوم می یابد که احساسات بر انسان حکمفرما باشد و او میان وجود عقلانی خویش و واقعیات جهان پیرامون گسست و فاصله ایجاد کند. اما آیا به واقع این گسست و فاصله جاودانه است؟ و بدین سان، زندگی احساسی و غیر عقلانی انسان در فرایند عقلانیت دچار آسیب می شود. اما گشودن عرصه عقلانیت بر باورها سازوکار مناسبی برای تداوم ها و گسست های هویتی و نظم اجتماعی فراهم می کند که احساسات و تمایلات غیر عقلانی را در کنترل خویش در می آورد.

به واقع، رویکرد کامیونیتاریانیستی به دلیل بی توجهی به فراگرد دگرگونی اجتماعی اساساً بینشی غیر تاریخی است و به ساخت های ایستا بسیار بیشتر از دگرگونی های اجتماعی باور دارد. درست است که همه ی عناصر تشکیل دهنده ی یک جامعه، همدیگر و همچنین کل نظام را تقویت می کنند، اما این رویکرد از تشخیص عناصر مؤثر در ساخت های دستخوش تحول و دگرگونی ناتوان است. این امر موجب می شود تا رویکرد کامیونیتاریانیستی با تمرکز بر مطالعه ی ثبات و نظم پدیده ها از مطالعه ی تحولات دور شده و در نهایت، صرفاً به هویت های پایدار بپردازد و از تنش ها و منازعات رویگردان باشد و آن را نیازمند آسیب شناسی و درمان تلقی کند.

در این رویکرد، توجه اندکی به عنصر اساسی قدرت و زور در اداره و کنترل جامعه شده است، زیرا وجود ثبات و تداوم جامعه حاکی از وجود اجماع و همبستگی واقعی بر مبنای نظام ارزشی

حاکم و در کل فقدان تضاد تلقی می‌شود. و دقیقاً به همین خاطر روابط میان اجزای نظام اجتماعی، روابطی صوری و عاری از هر گونه عنصر منفعت و قدرت دانسته می‌شود. در این رویکرد، ساخت‌ها و نهادهای اجتماعی به مثابه‌ی کارگزاران تمام عیار عرصه‌ی اجتماع و سیاست به شمار می‌آیند؛ به طوری که از عمل و پراکسیس گروه‌ها و نیروهای اجتماعی سخنی به میان نمی‌آید. و بدین‌سان، تأکید این رویکرد بر عوامل اجتماعی و فرهنگی برداشت انفعالی از کنش‌گران فردی است. در این نظریه آدم‌ها در قید و بند نیروهای فرهنگی و اجتماعی در نظر گرفته شده‌اند و هیچ‌گونه پویایی و خلاقیت در کنش اجتماعی آن‌ها تصویر نمی‌شود (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۵۱-۱۵۳).

نمود اجتماعی این نقد، وضعیتی است که آرنت از آن با عنوان ظهور انسان رفتارگرا - و نه کنش‌گرا - در دوران مدرن یاد می‌کند. در این معنا، کنش فرد تنها به منزله‌ی رفتار بر طبق نقش‌ها و هنجارها قابل بررسی بوده و از عمل آزاد و ابتکاری فرد سخنی به میان نمی‌آید. علوم رفتاری نیز بر این اساس بنا شد. در این علوم، از رفتارهای فرد قواعد اجتماعی کشف می‌شود. بدین ترتیب، فرد از متن روابط اجتماعی پیچیده تجرید می‌شود و به منزله‌ی دریافت‌کننده و مصرف‌کننده و رای‌دهنده ظاهر می‌گردد. بدین‌سان، هویت فردی در چارچوب کردارهایی همبسته از نو ساخته می‌شود. این همه، در جهت تسلط ادراکی و علمی بر جامعه صورت می‌گرفت. تصور جامعه همچون نظام، خود پیشاپیش متضمن هنجارسازی بوده است (بشیریه، ۱۳۷۸ الف: ۱۶۸).

آشکار است که هر جامعه در هر مقطعی دستخوش فراگردهای دگرگونی است. از این رو، عدم توافق و کشمکش در هر نقطه‌ای از نظام اجتماعی وجود دارد. افزون بر آن، به لحاظ تجویزی نیز می‌توان این گونه قایل شد که تداوم و تکامل جامعه بدون وجود هر دو جنبه‌ی کشمکش و توافق امکان ندارد. جامعه به طور همزمان دارای هر دو بعد کشمکش و توافق است و بنابراین، تبیین هویت ایرانی و ارایه سیاستگذاری‌های ناظر به آن، باید به هر دو بخش عناصر هویتی توجه کند و افزون بر یکپارچگی ارزشی، به کشمکش‌ها و تنش‌ها نیز بپردازد (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۵۹-۱۶۰).

بدین ترتیب، دوام هر جامعه‌ای به توان آن جامعه در اداره‌ی منازعات بستگی دارد. وجه مشترک منازعات، عامل مهمی در جامعه‌پذیرسازی افراد در اجتماع انسانی است، زیرا همان طور که هر

گونه کنش متقابل بین افراد جامعه حرکت به سوی جامعه پذیری تلقی می‌شود، به همین سان، منازعه که صورت سخت و متصلبی از یک کنش متقابل اجتماعی است، واجد ذخیره‌ی مهم و ارزشمند جامعه‌پذیری است. در این صورت، حذف انرژی‌های منفی که در قالب منازعه نمود پیدا می‌کند، نه تنها به بهبود زندگی اجتماعی کمک نمی‌کند، بلکه حتی می‌تواند انرژی‌های مثبت را که معطوف به همکاری و همبستگی اجتماعی است، تضعیف نماید. منازعه باعث می‌شود که تفاوت‌ها و مرزبندی‌های درون جوامع از بین نروند، زیرا با از بین رفتن آن‌ها جامعه دچار رخوت و وازدگی شده و مرزهای هویتی افراد و جوامع نابود می‌گردد. بدین ترتیب، منازعه بین گروه‌ها موازنه‌ای به وجود می‌آورد که برای بازتولید نظام اجتماعی کلی ضرورت دارد.

به هر رو، بی‌توجهی به یکی از دو بعد ثبات و بی‌نظمی اجتماعی ما را در تحلیل درست جامعه با مشکل مواجه می‌سازد. از این رو، اندیشمندان مکتب همکنشی درصدد بر آمدند تا به طور همزمان روابط اجتماعی صلح آمیز و منازعه آمیز را مدنظر قرار دهند. بر اساس این مکتب، جامعه نیاز به اتحاد و رقابت و گرایش‌های مطلوب و نامطلوب دارد. جامعه‌ی واقعی و مطلوب تنها از نیروهای مثبت و همگرا به وجود نمی‌آید، بلکه جامعه‌ای که ما می‌شناسیم، نتیجه جنبه‌های مختلف همکنشی است که به هر دو صورت مثبت و منفی نمایان می‌شود. بدین ترتیب، می‌تواند در یک گروه و یا یک جامعه شاهد ایجاد، تثبیت و یا تجدید وحدت و همبستگی از طریق ستیزه و نزاع اجتماعی بود. اما باید خاطر نشان ساخت که احتمالاً هر گونه ستیزه‌ای برای ساخت گروه سودمند نیست و نمی‌تواند کارکرد سودمندی برای همه گروه‌ها داشته باشد. اصولاً میزان سودمندی ستیزه‌ی اجتماعی برای ایجاد و رشد سازگاری و همبستگی بستگی به موضوعات و مسایل مورد مناقشه و نیز ساخت اجتماعی گروه یا جامعه خاص دارد که ستیزه در آن روی می‌دهد. بدین لحاظ، ضروری است تا پیش از سخن گفتن از مطلوبیت یا عدم مطلوبیت منازعه، آن‌ها را از هم تفکیک کنیم؛ برای مثال، به طور حتم منازعه بر سر اهداف یا منازعه بر سر وسایل و ابزار دستیابی به آن‌ها تاثیرات متفاوتی - دست کم در کوتاه مدت - بر همبستگی و انسجام جمعی بر جا می‌گذارد. لذا ستیزه‌های داخلی که در جهت متعادل ساختن مناسبات اجتماعی است و ادعاهای رقیبان را با هم سازگار می‌کند، با ستیزه‌هایی که ساخت‌های اجتماعی را به فروپاشی تهدید می‌کند، اساساً متفاوت است. در هر حال، به رغم آن که در همه ساخت‌های

اجتماعی شرایط وقوع ستیزه وجود دارد، گروه‌های بسیار منسجم که در آن‌ها کنش‌های متقابل فراوان بوده و شخصیت گروهی افراد بر هویت فردی آن‌ها فایق آمده، کمتر به ستیزه‌گرایی دارند. از این رو، پیوسته‌گرایی بر این است تا به جای دامن زدن به احساس دشمنی از بروز آن جلوگیری شود. اما در این گروه‌ها دقیقاً به این دلیل که همواره از بروز احساس دشمنی‌ها جلوگیری می‌شود، در هنگام ستیزه همواره اعتراض‌هایی که تا آن زمان امکان بروز نداشته‌اند، به نحو بنیان افکنانه‌ای وارد میدان شده و اساس ساخت‌های اجتماعی را مورد هدف قرار می‌دهند. بدین‌سان، هر چه همبستگی گروه بیشتر باشد، شدت ستیزه و ویرانگری آن بیشتر خواهد بود، زیرا در این صورت، اعضای گروه با تمام وجود در حفظ ساخت‌های موجود کوشش می‌نمایند و اگر ستیزه‌ای روی دهد، پایه‌های مناسبات اجتماعی را تهدید خواهد نمود. در مقابل، ستیزه در گروه‌هایی که اعضای آن مشارکت جزیی دارند، کمتر مخرب است، زیرا چنین گروه‌هایی شاهد بروز ستیزه‌های فراوانی در عرصه‌ی حیات اجتماعی هستند. از این رو، این وضعیت به خودی خود مانع از بین رفتن توافق می‌شود. بدین‌سان، توان اعضای گروه در جهت‌های مختلف به حرکت درآمده و صرفاً بر یک ستیزه متمرکز نمی‌ماند. از این رو، امکان متلاشی شدن گروه و مناسبات اجتماعی کاملاً منتفی است. در چنین گروه‌هایی، ستیزه معمولاً هنجارهای موجود را تقویت کرده و یا موجب پدید آوردن هنجارهای تازه می‌شود. بدین ترتیب، ستیزه اجتماعی سازوکاری برای سازگاری هنجارها برای تطبیق با شرایط جدید است. یک جامعه‌ی انعطاف‌پذیر از ستیزه سود می‌برد، زیرا این رفتار با آفرینش یا اصلاح هنجارها تداوم جامعه را در شرایط متحول شده تضمین می‌کند. در حالی که این گونه سازوکارها برای سازگاری مجدد هنجارها در نظام‌های انعطاف‌ناپذیر کمتر تحقق می‌یابد، زیرا با سرکوب ستیزه، که اختطاری آرام و سودمند است، خطر از هم پاشیدگی مصیبت‌بار را به حداکثر می‌رساند. اما در کل، نباید با یک سونگری از این نکته غافل ماند که نظام‌های اجتماعی به میزان متفاوتی ستیزه را تحمل می‌کنند. از این رو، جامعه‌ای وجود ندارد که ابراز هر گونه خواسته متعارض را بی‌درنگ اجازه دهد. جامعه سازوکارهایی در اختیار دارد که به وسیله‌ی آن‌ها نارضایتی‌ها و دشمنی‌ها را جهت می‌دهد و نیز مناسباتی را می‌پروراند که تعارض‌ها در آن چارچوب امکان بروز پیدا می‌کنند. چنین سازوکارهایی معمولاً از طریق نهادهای "دریچه اطمینان" عمل می‌کند. این نهادها عوامل جانشینی را شکل می‌دهد تا احساسات خصمانه و نیز ابراز مؤثر در بروز

گرایش‌های ستیزه جویانه را از بین ببرد. اما باید افزود که هر چه ساخت اجتماعی انعطاف‌ناپذیرتر باشد، نیاز به نهادهای دریچه‌ی اطمینان افزایش می‌یابد (کوزر، ۱۳۸۳: ۲۰۸-۲۱۵). بازسازی ساخت‌های هویتی ایرانی بر اساس رویکرد جامعه‌شناختی همکنشی نمادین (ر.ک: تنهایی، ۱۳۸۸)، سه پیامد مشخص شامل تصویری تدریجی، آهسته، بنیادین از تحولات اجتماعی، توصیف امر واقع، و ارایه‌ی برداشتی فعال از کنش‌گران فردی دارد که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

اول: تصویری تدریجی، آهسته، بنیادین از تحولات اجتماعی: این راهکار یک انقلاب ویرانگر نسبت به ارزش‌های کنونی جامعه به شمار نمی‌آید، بلکه گونه‌ای از تغییرات تدریجی در ساخت‌ها و رفتارها را به مثابه راهبرد اصلی خود مدنظر قرار می‌دهد که از طریق فرایندهای مسالمت‌آمیز و عقلانی قابلیت حصول دارد. در این صورت، برخوردهای خشونت‌آمیز، حذفی و اجبارآمیز در باب سیاست‌های کلان دولتی توجیه‌پذیر تلقی نمی‌شود. این شکل نامطلوب از سیاست نه تنها به تداوم هویت‌های کنونی کمترین کمکی نمی‌رساند، بلکه فزون‌تر، اعتماد عمومی را نسبت به آنها نیز تضعیف می‌کند. آشکار است که حمایت اجبارآمیز سلطه برتر خدشه‌ای جبران‌ناپذیر بر ساخت‌های هویتی کنونی وارد می‌کند. در برابر این سیاست، رویارویی نابودگر که در هجوم همه‌جانبه فکری صاحبان دیدگاه رقیب نمود پیدا می‌کند، می‌تواند به تشدید تنش‌های موجود در جامعه منجر شده و بیش از آن که به استدلال‌ها توجه شود، عرصه فکر و اندیشه را به معرکه بروز خشم و تعصب تبدیل کند.

دوم: توصیف امر واقع: این الگو با ارایه توصیفی دقیق از واقعیت موجود در جوامع افق جدیدی را بر روی سیاستگذاری اجتماعی می‌گشاید، زیرا افزون بر اهمیت بخشیدن به ساخت‌های فکری موجود در جامعه و تلاشی که برای حفظ و تداوم آن ارزش‌ها صورت می‌گیرد، به رشدیابندگی و تحول‌پذیری جامعه و عناصر اصلی سازنده آن، یعنی اندیشمندان و فرهیختگان، باور دارد. بر این اساس، از یک سو، هنجارها و ارزش‌های مشترک پایه و اساس نظم اجتماعی دانسته شده که فروپاشی آن آسیب‌های فراوانی را به کارکرد اجتماعی افراد و گروه‌ها وارد خواهد ساخت. و از دگر سو، به جست و جوگری عناصر جامعه جهت فراهم‌سازی آینده‌ای برتر برای همگان رسمیت می‌بخشد. وضعیت موجود جوامع در این الگو بیش از آن که نشانگر وجود نظم و تعادل مطلوبی باشد که ارزش‌های اخلاقی جامعه را تضمین

کند، به فرایندی اشاره دارد که رویارویی های فکری و اجتماعی را به سوی ارتقای جامعه در دستیابی به جایگاهی رفیع تر سوق می دهد. در این الگو، سازوکارهای تحول درونی در نظم موجود و ارزش های همگانی به بحث تحلیلی گذاشته می شود. و واقعیت فراگرد دگرگونی اجتماعی در برابر ساخت‌های ایستا و سیاست های حافظ روابط صوری و سطحی در جامعه به بهانه پاسداری از گذشته تاریخی و مطلوب ارجحیت می یابد.

سوم: ارایه‌ی برداشتی فعال از کنش گران فردی: این الگو جامعه را به مثابه یک نظام ساختی می نگرد که افراد در آن کارکردهای مشخص اجتماعی را ایفا می کنند، زیرا هویت آنان درون جامعه و روابط اجتماعی شکل می گیرد. اما این امر ابتدا بدان معنا نیست که خارج از این ساخت رفتاری از آنان متصور نیست. در این فرض، گرچه همبستگی اجتماعی اصالت پیدا می کند و افراد ضرورتاً در چهارچوب ساخت ها برای استحکام بخشیدن به آن تلاش می کنند، اما این مفهوم از همبستگی اجتماعی و هویت جمعی با استقلال فردی و آزادی آنان در تعارض دانسته نمی شود و میان فرد و ساخت‌های اساسی جامعه پیوندهای ناگسستگی تصویر می گردد. بدین ترتیب، به هیچ وجه نابودسازی فرد در جمع و اضمحلال شخصیت او در ساخت‌های متصلب اجتماعی رسمیت نمی یابد و فرد هم شخصی تر شده و هم با دیگران همبسته تر می گردد. به همین دلیل، وجدان جمعی به بخشی از وجدان فردی اجازه بروز استعداد‌های خاص خود را می دهد تا از ناحیه آن جامعه نیز بهره مند گردد. در این شکل جدید، همانندی های اجتماعی جای خود را به شکل های فعال تری از عمل آزاد می دهد. اما به هر ترتیب، «این مکتب فکری ... این خطر را هم دارد که در صورت تقویت نشدن هنجارهای لازم برای اجماع اجتماعی موجب از هم پاشیدگی اجتماعی و نابسامانی گردد» (آرون، ۱۳۸۷، ۴۲۷).

نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا با ارجاع به دو رویکرد جامعه شناختی کامیونیتاریانیسم و همکشی نمادین الگویی مناسب برای سیاستگذاری کلان در عرصه فرهنگ ارایه شود. بر اساس رویکرد نخست، آشکار گردید که ساخت‌های هویتی کنونی ایران با گذشته تاریخی ما پیوند ناگسستگی دارد و به یاری فهم مشترک ما از زندگی خوب، به سازواری اجتماعی منجر می شود. با این وجود، بر اساس رویکرد دوم، این ساخت‌ها متصلب و مناقشه ناپذیر تلقی نمی گردند و به آزادی

عمل اجتماعی در بازتولید نظم پایدار فرامی‌خوانند. در این صورت، همکاری و همبستگی اجتماعی عصری ناهمخوان با ستیزه‌های فکری - اجتماعی دانسته نمی‌شود و از این رو، ضرورت دارد تا هر دو عنصر، در سیاستگذاری‌های فرهنگی جایگاه مناسب خود را بیابد. درخواست‌های ناظر به نابودی عناصر هویتی تاریخی و سیاست‌های دولتی حفظ و تداوم قهرآمیز ارزش‌های به جا مانده از گذشته، در یک راستا به تشدید تنش‌های مخرب اجتماعی منجر خواهد شد و از تعالی و بالندگی فکری جامعه جلوگیری می‌کند، زیرا از یک سو، فضای ویرانگر ارزش‌های تاریخی امکان استناد و استدلال به اصول موضوعه را از ما سلب می‌کند و ما را در جهان پرتنش فارغ از منابع ارزشمند هویت تاریخی می‌کند، و از دگر سو، استناد غیر انتقادی به گذشته تاریخی می‌تواند به شکل‌گیری روابط سلطه‌آمیز فکری و ایدئولوژیک در جامعه کمک کند که بیش از خردورزی وفاداری را درخواست می‌کنند.

منابع

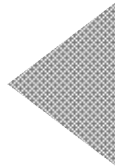
- آرون، ریمون (۱۳۸۷)، **مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی**، ترجمه باقر بهرام، انتشارات علمی و فرهنگی.
- آشتیانی، علی (۱۳۶۷)، «جامعه‌شناسی سه دوره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر»، **فصلنامه کنکاش**، دفتر دوم و سوم.
- آفاجری، هاشم (۱۳۷۹، ۲۶ مرداد)، «گرایش‌های روشنفکری دینی و نمایندگان آنها» (گفتگو)، **روزنامه‌ی ایران**.
- آفاجری، هاشم (۱۳۷۹، ۳ آذر)، «گرایش‌های روشنفکری دینی و نمایندگان آنها» (گفتگو)، **روزنامه‌ی ایران**.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی توسعه، سازمان برنامه و بودجه.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸الف)، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**، جلد دوم؛ لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸ب)، **جامعه‌مدنی و توسعه سیاسی در ایران؛ گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۷۷)، **پساتجدگرایی و جامعه امروز ایران**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۶)، زمستان، "کلمه‌ی نهایی: شکل‌گیری گفتمان‌های هویت در ایران"، **فصلنامه نامه پژوهش**، سال دوم، شماره‌ی ۷.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۸۸)، **هربرت بلومر و کنش متقابل گرایي نمادی (نگاه اول)**، تهران: بهمن برنا.
- تیلور، چارلز؛ یورگن هابرماس، سوزان ولف (۱۳۹۲)، **چند فرهنگ گرایي؛ بررسی سیاست شناسایی**، تهران: رخ دادنو.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۹)، امرداد و شهرپور، "روشنفکران ایرانی و مدرنیته"، ترجمه‌ی امیر یوسفی، **کیان**، سال دهم، شماره ۵۳.
- حجازیان، سعید (۱۳۷۶)، زمستان، "گونه‌شناسی جریان‌های روشنفکری ایران معاصر"، **فصلنامه‌ی نامه‌ی پژوهش**، سال دوم، شماره‌ی ۷.
- حجازیان، سعید (۱۳۷۹)، ۱۷ فروردین، "تحول گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی"، **روزنامه‌ی اطلاعات**.
- حجازیان، سعید (۱۳۷۹)، ۲۰ فروردین، "تحول گفتمان ترقی در اندیشه روشنفکران دینی"، **روزنامه‌ی اطلاعات**.
- رزاقی، سهراب (۱۳۷۶)، زمستان، "پارادایم‌های روشنفکری در ایران معاصر"، **فصلنامه‌ی نامه‌ی پژوهش**، سال دوم، شماره‌ی ۷، زمستان ۱۳۷۶.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، **نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ساندل، مایکل (۱۳۷۴)، **لیبرالیسم و منتقدان آن**، ترجمه احمد تدین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ساندل، مایکل جی. (۱۳۹۴ الف)، **عدالت: کار درست برای انجام دادن چیست**، ترجمه محمدرضا فرهادی پور، تهران: آشیان. این کتاب با مشخصات روبرو نیز چاپ شده است: مایکل ج. سندل (۱۳۹۴)، **عدالت: کار درست کدام است**، تهران: نشر مرکز. سندل، مایکل ج. (۱۳۹۶)، **عدالت چه باید کرد؟**، تهران: ناشر: فرهنگ نشر نو. سندل، مایکل ج. (۱۳۹۶)، **عدالت: کدام کردار ما نیک است؟**، ترجمه علی بازاری شوری، تهران: مهر.
- سندل، مایکل ج. (۱۳۹۴ ب)، **انسان بی نقص: اخلاق در عصر مهندسی ژنتیک**، ترجمه افشین خاکباز، تهران: نشر نو.
- سندل، مایکل (۱۳۹۶)، **آنچه با پول نمی‌توان خرید: مرزهای اخلاقی بازار**، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- فورن، جان (۱۳۸۲)، **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران**، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

- کوزر، لوئیس (۱۳۸۳)، **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 - مالهال، استفن و ادم سوئیفت (۱۳۸۵)، **جامعه گرایان و نقد لیبرالیسم: گزیده اندیشه های (سندل، مک اینتایر، تیلور، والزر)**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 - مدنی، سعید (۱۳۹۰)، **جماعت گرایی و برنامه های جماعت محور**، تهران: یادآوران.
 - مدنی، سعید (۱۳۹۶)، **جماعت گرایی: نظریه ای برای عدالت، توسعه و مشارکت**، تهران: صمدیه.
 - مک اینتایر، السدیر (۱۳۹۲)، **سه تقریر رقیب در پژوهش های اخلاقی: دائرة المعارف، تبارشناسی و سنت**، ترجمه حمید شهرباری، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 - والزر، مایکل (۱۳۸۸)، **تفسیر و نقد اجتماعی**، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
 - والزر، مایکل (۱۳۸۹)، **فربه و نحیف: خاستگاه هنجارهای اخلاقی**، ترجمه سیدصادق حقیقت و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
 - وینستین، راسل (۱۳۹۰)، **فلسفه مک اینتایر**، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران: نشر نی.
 - Boroujerdi, Mehrzad (1992), "Gharbzadegi: the Dominant Intellectual Discourse of Pre- and Post-Revolutionary Iran", in Samih K Farsoun & Mehrdad Mashayekhi (eds.), **Iran: Political Culture in the Islamic Republic**, London & New York: Routledge, 1992. Chap. 2.
 - MacIntyre, Alisdair (1981), **After Virtue: A Study in Moral Theory**, London: Duckworth.
- این کتاب با مشخصات روبرو به فارسی ترجمه شده است: مک اینتایر، السدیر (۱۳۹۳). **در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی**، ترجمه حمید شهرباری و محمدعلی شمالی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- Mulhall, S. and Swift, A. (1996). **Liberals and Communitarians**, Second Edition, Blackwell Publishers Ltd.
 - Taylor, Charles (1985), **Philosophical Papers**, 2 volumes; Human Agency and Language & Philosophy and the Human Sciences, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Taylor, Charles (1989), **Sources of the Self: The Making of the Modern Identity**, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Walzer Michael (1983), **Spheres of Justice: A Defense of Pluralism and Equality**, New York: Basic Books.

این کتاب با مشخصات روبرو به فارسی ترجمه شده است: والزر، مایکل (۱۳۹۴)، **حوزه های عدالت؛ در دفاع از کثرت گرایی و برابری**، تهران: نشر ثالث.

ارزیابی استحکام اثر توسعه مالی بر فقر و نابرابری



عبدالمجید آهنگری^۱

رضا علائی^۲

صدیقه بختیاری^۳

(تاریخ دریافت ۹۷/۸/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۷/۱۰/۱۹)

چکیده

در این مقاله به ارزیابی استحکام اثر توسعه مالی بر فقر و نابرابری با رویکرد مقایسه‌ای بین کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط و کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط پرداخته شده است. بدین منظور تعداد ۵۹ کشور طی دوره‌ی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ مورد بررسی قرار گرفت که جهت بررسی استحکام نتایج از یک طرف طول دوره به ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ و تعداد کشورها به ۴۹ کشور تقلیل یافته و از طرف دیگر سه شاخص تعهدات نقدی، اعتبارات بخش خصوصی و دارایی بانک مرکزی به عنوان شاخص توسعه مالی در نظر گرفته شده است. نتایج به دست آمده در رابطه با مدل‌های مربوط به شاخص فقر مبین حساسیت علامت و مقدار نتایج به دست آمده نسبت به نوع شاخص انتخابی توسعه مالی و استحکام نتایج آن‌ها نسبت به نوع نمونه انتخابی بوده است. در رابطه با تخمین مدل‌های مربوط به نابرابری، تنها شاخص تعهدات نقدی

۱- دانشیار و عضو هیات علمی گروه اقتصاد، دانشگاه شهید چمران اهواز

۲- دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه شهید چمران اهواز، نویسنده‌ی مسئول، rezaal66@gmail.com

۳- دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه شهید چمران اهواز.

از نظر علامت و معناداری نسبت به نوع نمونه انتخابی مستحکم بوده که مبین اثر مثبت توسعه مالی بر کاهش نابرابری است و اثر سایر شاخص‌های توسعه مالی بر نابرابری معتبر نمی‌باشد. با توجه به نتایج می‌توان گفت که علیرغم اثرگذاری توسعه مالی بر فقر و نابرابری بویژه در بین گروه‌های درآمدی مختلف، میزان و نوع اثرگذاری مبهم و به شاخص انتخابی توسعه مالی وابسته است.

کلیدواژه: توسعه مالی، فقر، نابرابری، استحکام

۱. مقدمه

مبارزه علیه فقر و نابرابری در طی دهه‌های اخیر به‌عنوان یکی از هدف‌های مهم سیاست‌ها و استراتژی‌های توسعه مورد توجه اقتصاددانان و سیاستمداران قرار گرفته است به‌طوری‌که در سال ۲۰۰۰ مبارزه علیه فقر به‌عنوان اولین آرمان توسعه هزاره (MDG) توسط سازمان ملل تعیین گردید. اهمیت ریشه‌کنی فقر و نابرابری در سطح جهان منجر به بررسی زوایای گوناگون آن، راه‌های رفع و عوامل اثرگذار بر آن از دید تئوریک و تجربی گردیده است. یکی از عوامل تاثیر گذار بر فقر از بعد تئوریک و تجربی مفهوم توسعه مالی^۱ است که در دهه‌های پس از دهه هفتاد توجه اقتصاددانان را به خود معطوف کرده است. طی چند دهه‌ی گذشته این موضوع در مطالعات بسیاری مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج یکی از مطالعات اخیر در زمینه توسعه مالی و کاهش فقر در مورد ۱۴ کشور منتخب عربی نشان داده که تلاش‌های انجام شده در زمینه آزادسازی‌های مالی و تجاری تاثیری بر کاهش فقر در این کشورهای نداشته و در مقابل بر اهمیت سیاست‌هایی که با توسعه بانکهای تجاری به منظور فراهم نمودن وام‌هایی ایجاد کننده فرصت‌های شغلی در کاهش فقر اقدام می‌کنند، تاکید کرده است (ایاد هیچام^۲، ۲۰۱۷).

معطوف شدن توجه اقتصاددانان به توسعه مالی منجر به افزایش بررسی رابطه‌ی توسعه مالی با شاخص‌های مختلف اقتصادی از قبیل رشد اقتصادی (لوین، ۱۹۹۳^۳، کورای، ۲۰۱۰^۴)، کارایی

۱- Millennium Development Goals

۲- Financial Development

۳- Ayad hicham, ۲۰۱۷

۴- Levine, 1993

مالیک و سایرین، ۲۰۱۶)، اقتصاد سایه‌ای (بندریو و سانوریس، ۲۰۱۶)، اثرگذاری سیاست پولی (ما و لین، ۲۰۱۶)، فقر (بوگاتم، ۲۰۱۵، آدنسون و سیلواستر، ۲۰۱۶) و نابرابری (هاموری و هاشیگوچی، ۲۰۱۲) گردیده است که در این میان حجم زیادی از تحقیقات، مربوط به بررسی رابطه‌ی توسعه مالی و رشد اقتصادی است و کارهای تجربی صورت گرفته در زمینه ارتباط توسعه مالی با سایر متغیرها و بالأخص کاهش فقر و نابرابری به نسبت اندک می‌باشند. مروری بر مطالعات صورت گرفته بر توسعه مالی و همچنین فقر و نابرابری مبین آن است که هر یک از این متغیرها دارای شاخص‌های متعددی می‌باشند که در هر مطالعه یک و یا چند شاخص خاص را به‌عنوان جانشین متغیرهای مذکور در نظر گرفته و در راستای اهداف مطالعه‌ی خویش پیش رفته‌اند. برخی مطالعه‌ی خود را به یک کشور محدود کرده و برخی دیگر دامنه نمونه خود را به مجموعه‌ای از کشورها و یا بلوک‌های خاصی که عمدتاً از نظر وضعیت فقر و توسعه اقتصادی ناهمگن می‌باشند گسترش داده‌اند و در واقع مطالعه‌ی جامعی که شامل بررسی شاخص‌های مختلف متغیرهای توسعه مالی و فقر بوده و بتواند تمایزی بین کشورهای ناهمگن از لحاظ اقتصادی قائل شود و اثر توسعه مالی بر فقر و توزیع درآمد را به‌صورت دقیق‌تر بررسی نماید صورت نگرفته است. به همین دلیل، به نظر می‌رسد کارهای تجربی موجود، نتایج غیر شفاف و ناسازگاری را نشان داده‌اند به‌طوری که نتوان قضاوتی در مورد اینکه آیا توسعه مالی واقعاً منجر به کاهش فقر در کشورهای مختلف می‌گردد یا نه انجام داد (آبوسدرا و سایرین، ۲۰۱۶)^۱. بنابراین، این مطالعه با توجه به محدودیت‌های داده‌ای موجود، بر آنست که اثر شاخص‌های متعدد توسعه مالی را بر شاخص‌های انتخابی فقر و توزیع درآمد، با توجه به نوع گروه درآمدی کشورها

۱- Cooray, 2010

۲-Mallick. et al, 2016

۳- Berdiev, Saunoris, 2016

۴-Ma And Lin, 2016

۵-Boukhatem, J., 2015

۶-Donou-Adonsou, Sylwester, 2016

۷-Hamori, Hashiguchi, 2012

۸-Abosedra .Et.Al, 2016

(کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط به‌عنوان یک گروه و کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط به‌عنوان گروه دیگر) سنجیده و با بررسی استحکام^۱ نتایج نسبت به تغییر نمونه موردبررسی، ارزیابی دقیق‌تری از اثر توسعه مالی بر کاهش فقر و توزیع درآمد به دست آورد. درواقع، مطالعه‌ی حاضر به بررسی دو فرضیه‌ی زیر پرداخته است:

(۱) اثر توسعه مالی بر فقر در بین کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط متفاوت از کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط است که نوع اثر بستگی به شاخص انتخابی برای توسعه مالی دارد.

(۲) اثر توسعه مالی بر نابرابری در بین کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط متفاوت از کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط است که نوع اثر بستگی به شاخص انتخابی برای توسعه مالی دارد. در ادامه، مقاله به ترتیب زیر سازمان‌دهی گردیده است. در بخش ۲ مبانی نظری رابطه‌ی توسعه مالی با فقر و نابرابری در دو بخش مجزا ارائه خواهد شد. بخش ۳ به مروری بر مطالعات تجربی و بخش ۴ به معرفی روش تحقیق و داده‌ها اختصاص داده شده است. بخش ۵ به تخمین مدل و نتایج آن اختصاص دارد و نهایتاً در بخش ۶ نتیجه‌گیری مقاله ارائه گردیده است.

۲. مبانی نظری

۲-۱ توسعه مالی و فقر

استیگلیتز (۱۹۹۸)^۲ سیستم مالی را به مغز اقتصاد تشبیه نموده است که وظیفه‌ی تخصیص منابع در بین زمان‌ها و مکان‌های مختلف را انجام می‌دهد. نقش توسعه مالی در تحرک رشد اقتصادی موضوع بحث‌ها و مناقشات گسترده‌ای در دهه‌های اخیر بوده است. بر اساس مباحث تئوریک توسعه مالی سازوکار مهم و بالقوه‌ای را برای دستیابی به رشد طولانی‌مدت شکل می‌دهد (هانوآ، ۲۰۰۴؛ لوین، ۲۰۰۴؛ بک، ۲۰۰۴)^۳. به لحاظ تئوریک می‌توان بیان کرد که یک سیستم مالی کارا

۱-Robustness

۲-Stiglitz, 1998

۳-Honohan, 2004; Levine, 2004; Beck, 2004

قادر به بهبود ریسک، تحرک پس انداز، ترغیب سرمایه گذاری مولد، گسترش تخصصی سازی^۱ و کاهش مبادلات و هزینه های اطلاعات و غیره است. این گونه دیدگاه های تئوریک حمایت های تجربی فراوانی را از مطالعات متعدد و برای گروه بزرگی از کشورها به دست آورده اند (برای مثال: لوین و زرواس، ۱۹۹۸؛ دارات، ۱۹۹۹؛ خان و سن حاجی، ۲۰۰۰).^۲

نقطه نظرات تئوریک قانع کننده ای نیز وجود دارد که بیان می کند توسعه بخش مالی، نقش مؤثری در کاهش فقر و نابرابری ایفا می کند. مروری بر ادبیات موجود در زمینه رابطه ی توسعه مالی و فقر نشان دهنده ی دو مسیر اثرگذاری غیرمستقیم و مستقیم توسعه مالی بر فقر است که به ترتیب به آن ها اشاره خواهیم کرد.

۲-۱-۱- مسیر غیرمستقیم اثرگذاری توسعه مالی بر کاهش فقر:

این دیدگاه تمایل به اثبات این موضوع دارد که سیستم مالی کارا و توسعه یافته، با گرایش به تسهیل فرایند انباشت سرمایه باعث افزایش سطح رشد اقتصادی و در نتیجه کاهش فقر می شود. در واقع این دیدگاه مبین یک مسیر دویخشی است که بگفته ی زوآننگ و سایرین (۲۰۰۹)^۳ بیانگر نقشی است که توسعه بخش مالی از طریق رشد اقتصادی در کاهش فقر ایفا می کند و در ادبیات به عنوان تئوری رخنه به پایین^۴ شناخته می شود. بر اساس این تئوری، رشد اقتصادی از طریق ایجاد شغل و سایر فرصت های اقتصادی از شدت فقر می کاهد. علاوه بر این، به نظر می رسد که رشد اقتصادی شرایط مورد نیاز برای توزیع گسترده تر منافع رشد را نیز فراهم می کند (تودارو، ۱۹۹۷).^۵ این تئوری به وسیله ی تعدادی از مطالعات تجربی نیز حمایت شده است که از جمله ی آن ها می توان به ملور (۱۹۹۹)^۶، راولیون و دات (۲۰۰۲)^۷ و دلار و فان و سایرین (۲۰۰۵)^۸ اشاره کرد.

۱-Specialization

۲-Levine And Zervos ,1998,Darrat 1999, Khan And Senhadji,2000

۳-Zhuang Et Al. ,2009

۴-Trickle -Down Theory

۵-Todaro, 1997

۶-Mellor ,1999

۷-Ravallion And Datt, 2002

۸-Fan Et Al. ,2005

مجرای مختلف این اثر را می‌توان به صورت‌های زیر بیان کرد (آبوسدرا و سایرین، ۲۰۱۶):^۱
اول) رشد اقتصادی قادر به ایجاد شغل برای فقرا است.
دوم) نرخ بالاتر رشد اقتصادی می‌تواند به فقرا منفعت برساند چراکه می‌تواند منتج به کاهش اختلاف دستمزد بین نیروی کار ماهر و غیر ماهر گردد (گالر و سیدان، ۱۹۹۶).^۲
سوم) درآمدهای مالیاتی بالاتر ناشی از رشد اقتصادی می‌تواند به افزایش مخارج اجتماعی دولت (سلامت، آموزش و مراقبت‌های اجتماعی) که به فقرا سود می‌رسانند، منجر شود (پروتی، ۱۹۹۳).^۳
چهارم) منابع مالی بیشتری را برای اهداف سرمایه‌گذاری در اختیار فقرا قرار می‌دهد که منجر به انباشت سرمایه و در نهایت افزایش درآمد آن‌ها خواهد شد (آقیون و بولتون، ۱۹۹۷).^۴

۲-۱-۲ - مسیر مستقیم اثرگذاری توسعه مالی بر فقر:

دیدگاه دوم مبتنی بر این استدلال است که توسعه بخش مالی می‌تواند منجر به توانمندسازی فقرا در دستیابی یا گسترش دستیابی آن‌ها به خدمات مالی از قبیل خدمات اعتباری و بیمه گردد. تقویت دارایی‌های مولد فقرا منجر به افزایش بهره‌وری آن‌ها و بالا رفتن پتانسیل‌های اقتصادی آن‌ها می‌گردد (بانک جهانی، ۲۰۰۱؛ جلیلیان و کیکپاتریک، ۲۰۰۲).^۵ به‌طور کلی، روش‌های تبیین این مسیر را می‌توان از طریق دو اثر توضیح داد (بوگاتم، ۲۰۱۵):^۶
الف) اثر مجرای مک کینون:^۷ اثر مجرای سرمایه که توسط مک کینون در سال ۱۹۷۳ توسعه یافته است بیانگر اقتصادی فاقد بازارهای مالی سازمان‌یافته و عدم وجود تمایز بین پس‌انداز کنندگان و سرمایه‌گذاران است. این ویژگی‌ها با اقتصاد بیشتر کشورهای در حال توسعه که در آن

۱ - Abosedra .Et.Al, 2016

۲ -Galor And Tsiddon ,1996

۳ -Perroti ,1993

۴ -Aghion And Bolton, 1997

۵ -World Bank, 2001; Jalilian And Kirkpatrick ,2002

۶ -Boukhatem, J, 2015

۷ -Mckinnon Conduit Effect

عمدتاً سرمایه‌گذاران، خود، پس‌انداز کنندگان نیز می‌باشند، سازگار است. مک‌کینون بیان کرده است که ذخایر پولی برای انباشت سرمایه ضروری هستند و لذا، پس‌انداز، نقدینگی و انباشت سرمایه در یک جهت تغییر می‌کنند. بنابراین، می‌توان به اهمیت یک سیستم مالی توسعه یافته در فراهم نمودن فرصت‌های ارائه سپرده‌ها و خدمات مالی برای همه‌ی کارگزاران به‌منظور تنوع بخشیدن به تسهیلات خود-تامین^۱ مالی، تأکید کرد. اگر فقرا دریابند که نگهداری پول جذاب‌تر است، هزینه فرصت پس‌انداز به‌صورت خودکار کاهش می‌یابد و بنابراین، مجرای سرمایه‌ی مک‌کینون تقویت شده و توسعه مالی در کاهش فقر نقشی نخواهد داشت.

ب) اثر آستانه^۲: این اثر از ارتباط مستقیم بین توسعه مالی و فقر بر اساس این فرضیه که "همان‌گونه که سیستم مالی توسعه می‌یابد ممکن است خدماتش را به افراد فقیر افزایش دهد" منتج می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، لازم است که سیستم مالی در راستای فراهم کردن خدمات به فقرا به سطح آستانه‌ای از کارایی و رقابت‌پذیری دست یابد. لازم به ذکر است که در این رابطه، محدودیت‌های مالی شکل گرفته به‌واسطه‌ی عدم تقارن اطلاعاتی برای فقرا غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد به‌طوری‌که آن‌ها را در تأمین مالی پروژه‌هایشان و یا تأمین وثیقه برای دستیابی به اعتبارات بانکی ناتوان می‌سازد (آقیون و بولتون، ۱۹۹۷؛ گالور و زیرا، ۱۹۹۳)^۳. ولی با این وجود، توسعه بخش مالی می‌تواند محدودیت اعتباری که فقرا با آن‌ها مواجه هستند را کاهش داده و توانایی‌هایشان را در عهده‌دار شدن سرمایه‌گذارها کارا بهبود ببخشد. دسترسی بهتر به اعتبارات به فقرا یک فرصت واقعی جهت شرکت در فعالیت‌های تولیدی و در نتیجه افزایش درآمد، بهبود مخارج مصرفی و در کل بالا بردن رفاه را خواهد داد.

علاوه بر دو اثر فوق‌روشن دیگری نیز وجود دارد که رابطه‌ی مستقیم توسعه مالی بر فقر را توجیه می‌کند. این روشن توسط راجان و زینگالس (۲۰۰۱)^۴ توسعه داده شد و مربوط به توانایی‌های واسطه‌گرهای مالی بزرگ و قدرتمندتر برای تحمل هزینه‌های مرتبط با اعتبارات کوچک است.

۱ -Self-Financing Possibilities

۲ -The threshold effect

۳ -Aghion and Bolton ,1997; Galor and Zeira ,1993

۴ -Rajan and Zingales ,2001

همان گونه که چیگوموریا و ماسیاندیما (۲۰۰۳)^۱ بیان می کنند، هزینه نهایی وام دهی به فقرا و بنگاه های کوچک و متوسط مقیاس (SMES) بیشتر از وام دهی به ثروتمندان و کسب و کارهای بزرگ است. بنگاه های کوچک و متوسط مقیاس (SMES) شکارگاه آشکاری برای کاهش فقر در کشورهای کمتر توسعه یافته هستند زیرا، آنها اشتغال محور هستند و ایجاد شغل برای کاهش فقر ضروری است.

۲-۲- توسعه مالی و نابرابری

از دهه ۱۹۹۰، رابطه بین توسعه مالی و نابرابری درآمد مورد توجه قرار گرفته و علاوه بر استنباط های غیرمستقیم مبانی نظری اثر توسعه مالی بر نابرابری که از رابطه ی توسعه مالی با فقر می توان برداشت کرد، پژوهش های نظری مربوط به آن را می توان در قالب سه فرضیه طبقه بندی نمود (زنک و چن، ۲۰۱۵)^۲.

الف) فرضیه U معکوس^۳: گرین وود و جونونویک (۱۹۹۰)^۴ مدلی را توسعه دادند که رابطه U معکوس بین توسعه مالی، نابرابری درآمد و توسعه اقتصادی را پیش بینی می کرد (فرضیه J-G). طبق مدل آنها، برای هر عامل اقتصادی دو فرصت سرمایه گذاری وجود دارد: اولین فرصت، بدون ریسک^۵ اما با بازده پایین و دومین فرصت دارای ریسک بیشتر ولی با بازدهی بالاتر است. در نهایت، بیشتر عوامل به خدمات مالی دسترسی دارند و اقتصاد از روند معکوس درآمد برخوردار می شود. بنابراین، توسعه مالی ممکن است نابرابری درآمد را در مراحل اولیه توسعه گسترش دهد اما، با افزایش متوسط درآمد تمایل به کاهش نابرابری را از خود نشان می دهد. بر اساس مدل J-G، متسویاما (۲۰۰۰)^۶ از طریق اثرات رخنه به پایین مدلهایی را برای تحلیل اثرات اولیه توزیع ثروت، توسعه بازار مالی بر روی نابرابری درآمد در بلندمدت توسعه داد که نتایجشان

۱- Chigumira and Masiyandima, 2003

۲- Zhang and Chen, 2015

۳- Inverted U-Hypothesis

۴- Greenwood & Jovanovic, 1990

۵- Safe

۶- Matsuyama, 2000

با فرضیه G-J سازگار است. با روش‌های تحلیلی و عددی، تاونسند و اودا (۲۰۰۶)^۱ نمونه اولیه از مدل‌های متعارف که موجب سادگی و بهبود مدل G-J می‌شوند را کالیبره کردند.

ب) فرضیه نابرابری - تنگنا^۲: این تئوری معتقد است زمانی که فقرا از فرصت‌های بیشتر برای خدمات مالی بهره‌مند می‌شوند، توسعه مالی شکاف درآمدی را کمتر می‌کند. گالور و زیرا^۳ (۱۹۹۳) نقش توزیع ثروت در اقتصاد را از طریق سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی بررسی کرده‌اند. به استناد پژوهش‌های ایشان، ثروت اولیه بر هردوی محصول کل و سرمایه‌گذاری در کوتاه‌مدت و بلندمدت باوجود یک بازار اعتبار ناقص و غیرقابل تقسیم بودن سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، اثر می‌گذارد. با توسعه بازار اعتباری، تعداد عوامل افزایش یافته^۴ در اقتصاد قادر هستند که وجوه کافی برای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را دریافت نموده و لذا، نابرابری درآمدی کاهش می‌یابد. موخرجی و رای^۵ (۲۰۰۳) استدلال کردند که وقتی انباشت سرمایه انسانی از طریق حرفه‌ای شدن یا تخصص صرفه‌های خارجی مالی تولید می‌کند و بازار سرمایه ناقص است، در تعادل، دوام نابرابری در مطلوبیت و مصرف اجتناب‌ناپذیر است و پایین بودن نابرابری اولیه توزیع ثروت، منجر به یک تعادل درآمد با نابرابری پایین‌تر می‌شود.

ج) فرضیه نابرابری - گسترش^۶: این دیدگاه به‌وسیله تعدادی از پژوهشگران استفاده شده است. گرگوریو^۷ (۱۹۹۶) مدل چرخه زندگی با رشد درون‌زا را به‌گونه‌ای بنا کرد که در آن افراد با محدودیت قرض گرفتن مواجه هستند و در دوران جوانی مجبورند تصمیم بگیرند که چه مقدار از زمانشان را به تحصیل اختصاص دهند. توسعه مالی، افراد با مواهب اولیه متفاوت را قادر می‌سازد که آن مقدار از سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را که لازم دارند، انتخاب کنند. زمانی

۱-Townsend, Ueda, 2006

۲-The Inequality – Narrowing Hypothesis

۳-Galor, Zeira, 1993

۴-An Increasing Number Of Agents Of Economy

۵-Mookherjee, Ray, 2003

۶-The Inequality – Broadening Hypothesis

۷-Gregorio, 1996

که افراد با مواهب اولیه بیشتر برای دریافت اعتبار در امر آموزش پیش قدم می‌شوند، توسعه مالی، نابرابری درآمدی را افزایش می‌دهد. بر اساس ریوهوری و همکاران^۱ (۲۰۰۵)، راه بردن بنگاه‌ها به سمت فناوری‌های بهره‌ور و سرمایه برتر برای بهبود زیرساخت‌های مالی، نابرابری درآمد را گسترش می‌دهد.

۳- مروری بر مطالعات تجربی

علیرغم وجود مبانی تئوریکی اثر توسعه مالی بر کاهش فقر، با توجه به نتایج مطالعات تجربی نمی‌توان در مورد اینکه آیا توسعه مالی واقعاً منجر به کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه می‌گردد یا نه قضاوتی را انجام داد (آباسدرا و سایرین، ۲۰۱۶)^۲.

پس از معطوف شدن توجه اقتصاددانان به مفهوم توسعه مالی، کارهای تجربی زیادی در رابطه با توسعه مالی صورت گرفت که عمده‌ی آن‌ها را می‌توان در قالب بررسی رابطه‌ی دوسویه توسعه مالی و رشد اقتصادی جای داد (به‌عنوان مثال: گلداسمیت، ۱۹۶۹^۳؛ کینگ و لوین، ۱۹۹۳^۴؛ الیوسفی، ۲۰۰۲^۵؛ آندرسن و تراپ، ۲۰۰۳^۶؛ کورای، ۲۰۱۰^۷) به طوری که کارهای تجربی صورت گرفته در زمینه ارتباط توسعه مالی با سایر شاخص‌های اقتصادی در مقابل آن اندک است. در بین شاخص‌های مختلف اقتصادی که رابطه‌ی توسعه مالی با آن سنجیده شده است می‌توان به کاهش فقر و بهبود توزیع درآمد اشاره کرد. مطالعات صورت گرفته در این زمینه را می‌توان در دو گروه جای داد:

گروه اول: مطالعاتی که به بررسی ارتباط توسعه مالی با کاهش فقر و یا نابرابری در یک کشور خاص و با توجه به داده‌های سری زمانی پرداخته‌اند. نتایج حاصل از مطالعات صورت گرفته در

۱- Ryo Horii et al ,2005

۲- Abosedra .Et.Al, 2016

۳- Goldsmith, 1969

۴- King And Levine, 1993b

۵- Al-Yousif, 2002

۶- Andersen And Trap, 2003

۷- Cooray, 2010

این گروه با یکدیگر متفاوت هستند. برخی وجود اثر دوسویه را تأیید کرده‌اند (اودین و سایرین، ۲۰۱۲)^۱. برخی مطالعات بر عدم اثرگذاری توسعه مالی بر کاهش فقر (فاوو و آیدوی، ۲۰۱۲)^۲ و برخی دیگر بر اثرگذاری توسعه مالی بر کاهش فقر (کار و سایرین، ۲۰۱۱)^۳، ها و آدهیامبو، ۲۰۱۱^۴، آدهیامبو، ۲۰۱۰^۵، آدهیامبو، ۲۰۱۳^۶، دریفی و مکتوف، ۲۰۱۳^۷، شهباز و سایرین، ۲۰۱۵^۸ صحه گذاشته‌اند. در مطالعات دیگر جهت تأثیرگذاری از کاهش فقر بر توسعه مالی (آدهیامبو، ۲۰۰۹^۹، پرادهان، ۲۰۱۰)^{۱۰} بررسی شده است. در این زمینه مطالعاتی نیز عدم ارتباط این دو متغیر (الاهی، ۲۰۱۱)^{۱۱} را تأیید کرده‌اند.

شهباز (۲۰۰۹)^{۱۲} با توجه به داده‌های کشور پاکستان اثر توسعه مالی و بی‌ثباتی مالی را بر کاهش فقر با استفاده از رویکرد ARDL مورد بررسی قرار داده است. وی برای بررسی ارتباط بلندمدت بین متغیرها، از متغیرهای کنترل رشد اقتصادی، تورم، رشد بخش کشاورزی، صنعتی و باز بودن تجارت استفاده کرده است. نتایج وی بیانگر هم‌انباشته بودن متغیرها طی دوره‌ی ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۵ است. به‌علاوه، نتایج وی نشان می‌دهد که توسعه مالی دارای رابطه‌ی منفی با کاهش فقر است این در حالی است که بی‌ثباتی مالی فقر را افزایش می‌دهد. به نظر می‌رسد که رشد بخش کشاورزی، صنعت و باز بودن تجارت فقر را کاهش می‌دهد ولی تورم منجر به افزایش فقر می‌گردد. لاو و تان (۲۰۰۹)^{۱۳} نقش توسعه مالی در تأثیرگذاری بر نابرابری درآمد را برای مالزی

۱-Uddin Et Al, 2012

۲-Fowowe And Abidoye, 2012

۳-Kar Et Al, 2011

۴-Ho And Odhiambo, 2011

۵-Odhiambo, 2010 a

۶-Odhiambo, 2013

۷-Dhrifi and Maktouf, 2013

۸-Shahbaz Et Al, 2015

۹-Ho And Odhiambo, 2011

۱۰-Pradhan, 2010

۱۱-Ellahi, 2011

۱۲-Shahbaz, 2009

۱۳-Law & Tan, 2009

در دوره ۱۹۸۰-۲۰۰۰ به‌طور تجربی بر اساس آزمون باند ARDL^۱ آزمون کردند. نتایج آن‌ها نشان داد که توسعه مالی به‌طور معنی‌داری شکاف درآمدی در مالزی را کاهش داده است. آدھیامبو (۲۰۱۰)^۲ ارتباط بین توسعه مالی و کاهش فقر را در کنیا مورد بررسی قرار داده است. نتایج وی مبین علیت یک‌طرفه از توسعه مالی به سمت کاهش فقر و همچنین اثر بازخوردی بین پس‌انداز داخلی و کاهش فقر است. همچنین وی بیان می‌کند که ارتباط بین توسعه مالی و کاهش فقر به شاخص‌های مورد استفاده برای توسعه مالی حساس است. برای مثال زمانی که شاخص توسعه مالی نسبت نقدینگی به تولید ناخالص داخلی باشد توسعه مالی علت گرنجری کاهش فقر است ولی زمانی که اعتبار داخلی اعطاشده به بخش خصوصی به‌عنوان شاخص توسعه مالی به کار گرفته شود کاهش فقر علت گرنجری توسعه مالی می‌گردد. پرادهان (۲۰۱۰)^۳ برای اقتصاد هندوستان، ارتباط بین توسعه مالی، رشد اقتصادی و کاهش فقر را توسط داده‌های سری زمانی طی دوره ۱۹۵۱ تا ۲۰۰۸ بررسی کرده است. نتایج وی حاکی از آن است که در کوتاه‌مدت، اثر بازخوردی بین رشد اقتصادی و کاهش فقر وجود دارد و کاهش فقر علت گرنجری توسعه مالی است. قاضی صلاح‌الدین و همکاران (۲۰۱۲)^۴، رابطه علی بین توسعه بخش بانکی و کاهش فقر برای کشور بنگلادش طی دوره ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۰ را با استفاده از رویکرد ARDL مورد بررسی قرار داده است. نتایج یک رابطه بلندمدت تعادلی را بین توسعه بخش بانکی و کاهش فقر در مورد بنگلادش را نشان می‌دهد. رحمان و شهباز (۲۰۱۴)^۵ ارتباط علی بین تعمیق مالی، رشد اقتصادی و کاهش فقر را با استفاده از رویکرد هم‌انباشتگی آزمون باند ARDL مورد بررسی قرار داده‌اند. آن‌ها بیان می‌کنند که هم‌انباشتگی بین متغیرها وجود داشته و نتایج علیت به استفاده از شاخص‌های مختلف فقر حساس است. زانگ و چن (۲۰۱۵)^۶ به مطالعه

۱- ARDL bounds test

۲- Odhiambo, 2010 a

۳- Pradhan, 2010

۴- Gazi Salah Uddin et. al, 2012

۵- Rehman and Shahbaz, 2014

۶- Financial Deepening

۷- Zhang, Chen, 2015

ارتباط توسعه مالی و نابرابری درآمد در چین و طی دوره‌ی ۱۹۸۷ تا ۲۰۱۳ با رویکرد خودرگرسیون برداری ساختاری (SVAR) پرداخته‌اند. نتایج آن‌ها تأیید کننده‌ی فرضیه‌ی U معکوس در ارتباط با توسعه مالی و نابرابری درآمد بوده است. جوینال ابدین^۱ (۲۰۱۶) مطالعه‌ای را با توجه به داده‌های ۱۹۷۴-۲۰۱۳ در کشور بنگلادش انجام داده است. نتایج وی نشان می‌دهد که توسعه مالی از طریق اثر مثبت و مستقیم بر درآمد فقرا و همچنین اثر غیرمستقیم بر رشد اقتصادی به کاهش فقر کمک می‌کند که البته اثر مستقیم از اثر غیرمستقیم بزرگ‌تر است. همچنین نتایج وی حاکی از آن است که اثر بی‌ثباتی مالی برخلاف اثر توسعه مالی است و به دلیل حذف تأثیر مثبت آن با کاهش فقر ناسازگار است. آباسدرا و سایرین (۲۰۱۶)^۲ به بررسی علیت بین توسعه مالی، رشد اقتصادی و کاهش فقر با استفاده از داده‌ها فصلی طی فصل اول ۱۹۷۵ تا ۲۰۱۱ در مورد کشور مصر پرداخته‌اند. علیرغم اکثر مطالعات، در این مطالعه از مدل علیت سه متغیره استفاده شده است. نتایج آن‌ها حاکی از آن است که توسعه بخش مالی نقش حیاتی در تسهیل رشد اقتصادی مصر ایفا می‌کند و همچنین توسعه بخش مالی به صورت مستقیم از کاهش فقر حمایت کرده و در واقع توسعه مالی به نفع فقرا عمل می‌کند.

در داخل کشور نیز دل‌انگیزان و سنجری (۱۳۹۲) به بررسی این فرضیه پرداخته‌اند که آیا توسعه بخش مالی منجر به کاهش فقر در ایران گردیده است یا خیر. آن‌ها در مطالعه‌ی خود به بررسی رابطه‌ی بلندمدت توسعه مالی و کاهش فقر و همچنین رابطه‌ی علی بین این متغیرها طی سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۸۶ پرداخته‌اند. نتایج آن‌ها نشان می‌دهد که وجود یا عدم وجود رابطه‌ی بلندمدت بستگی به نوع شاخص انتخابی برای توسعه مالی داشته و این در حالی است که بدون توجه به نوع شاخص انتخابی توسعه مالی، اثر توسعه مالی بر کاهش فقر بی‌معنا بوده و زمانی که شاخص توسعه مالی اعتبارات اعطایی به بخش خصوصی در نظر گرفته شود کاهش فقر علت گرنجری توسعه مالی می‌گردد.

گروه دوم: مطالعاتی را شامل می‌شود که به بررسی ارتباط توسعه مالی با کاهش فقر در نمونه‌ای شامل کشورهای مختلف و با استفاده از داده‌ها ترکیبی پرداخته‌اند.

۱- Joynal Abdin, 2016

۲- Abosedra . Et. Al, 2016

بر اساس نمونه‌ای از ۵۷۳ مشاهده از ۴۹ کشور، لی و همکاران (۱۹۹۸)^۱ مدل رگرسیونی را برای بررسی رابطه بین توسعه مالی و نابرابری درآمد تخمین زدند. بر اساس این پژوهش نابرابری عمدتاً توسط فاکتورهایی که به کندی داخل کشورها تغییر می‌کند اما بشدت بین کشورها متفاوت است تعیین می‌شود مادامی که، توسعه مالی یک اثر مثبت بر کاهش نابرابری دارد. جلیلیان و کیکپاتریک (۲۰۰۵)^۲ در مطالعه تجربی، پیوند علی بین توسعه مالی، رشد اقتصادی و فقر را بررسی کردند. آن‌ها در این مطالعه اثر غیرمستقیم توسعه مالی را بر فقر مورد توجه قرار داده‌اند. نویسندگان نتیجه می‌گیرند که یک درصد افزایش برون‌زا در شاخص‌های توسعه مالی منجر به بهبود ۰.۴ درصد در درآمد فقرا در کشورهای در حال توسعه می‌شود. علاوه بر اثر غیرمستقیم (از طریق رشد) توسعه مالی بر فقر، کپودار (۲۰۰۶)^۳ اثر مستقیم را مطالعه کرده است. نتایج وی، این فرضیه که توسعه مالی به‌طور مثبت بر کاهش فقر مشارکت می‌کند را تأیید می‌نماید. با بکار بردن داده‌های ترکیبی شامل ۹۱ کشور برای دوره ۱۹۶۰-۱۹۹۵، کلارک و همکاران (۲۰۰۶)^۴ این رابطه را آزمون کرده و شواهد قوی پیدا کردند که با توسعه واسطه‌گرهای مالی، نابرابری کاهش می‌یابد. این نتایج با نتایج پژوهش بنرجی و نیومن (۱۹۹۳)^۵ سازگار است. پریز-مورنو (۲۰۱۲)^۶، رابطه بین توسعه مالی و کاهش فقر را با استفاده از داده‌های ۳۵ کشور در حال توسعه تجزیه و تحلیل قرار نمود. مطالعه وی علیت یک‌طرفه از توسعه مالی به کاهش فقر را مورد تأیید قرار داده است. فاوو و آیدوی (۲۰۱۲)^۷ به بررسی اثر توسعه مالی، تورم و باز بودن اقتصاد بر کاهش فقر در نمونه‌ای از کشورهای آفریقایی پرداخته‌اند. نتایج آن‌ها مبین آن است که توسعه مالی فقر را کاهش نداده است ولی آن‌ها دریافتند که فقر منجر به کاهش درجه‌ی باز بودن اقتصاد و کاهش تورم گردیده است. هموری و هاشیگوجی (۲۰۱۲)^۸ به تحلیل اثر توسعه مالی بر

۱-Li et al.,1998

۲-Jalilian & Kirkpatrick,2005

۳-Kpodar,2006

۴-Clark et al.,1993

۵-Banerjee & Newman, 1993

۶-Perez-Moreno, 2012

۷-Fowowe And Abidoye ,2012

۸-Hamori & Hashiguchi,2012

نابرابری در نمونه‌ای شامل ۱۲۶ کشور برای دوره‌ی ۱۹۶۳ تا ۲۰۰۲ پرداخته‌اند. آن‌ها بیان کرده‌اند که توسعه مالی نابرابری را کاهش داده و رشد اقتصادی منجر به کاهش اثرات برابر ساز توسعه مالی می‌گردد که این اثرات نسبت به انتخاب متغیرهای توسعه مالی، شاخص نابرابری و تصریح مدل مقاوم بوده‌اند. تان و لائو (۲۰۱۲)^۱ مدل پنل پویا را برای بررسی پویایی پیوند بین مالی - نابرابری برای ۳۵ کشور در حال توسعه بکار برده و نتایج تجربی‌شان شواهدی جدیدی را فراهم نمود که رابطه غیرخطی U شکل بین توسعه مالی و نابرابری در آمد را روشن‌تر می‌کند. بوگاتم (۲۰۱۵)^۲ در مقاله‌ای به بررسی سهم مستقیم توسعه مالی در کاهش فقر ۶۷ کشور با درآمد پایین و متوسط در طی دوره‌ی ۱۹۸۶ تا ۲۰۱۲ پرداخته است. هدف اصلی وی شناسایی و تعیین تعداد کانال‌هایی است که از طریق آن توسعه مالی، فقر را متأثر می‌سازد. نتایج وی نشان‌دهنده‌ی آن است که بی‌ثباتی در زمینه توسعه مالی منجر به مجازات جمعیت فقیر شده و اثر مثبت توسعه مالی را حذف می‌کند. مدهو سحران و گری (۲۰۱۵)^۳ در مطالعه‌ای تحت عنوان "توسعه مالی، فقر و نابرابری در آمد شهری و روستایی: مستندی از کشورهای آسیای جنوبی" در پاسخ به این سؤال که آیا توسعه مالی می‌تواند به کاهش فقر در آسیا کمک کند؟ و با استفاده از داده‌های ۱۱ کشور آسیای جنوبی و رویکرد پنل به این نتیجه رسیده‌اند که نتایج کار تجربی وجود رابطه بلندمدت بین توسعه مالی و کاهش فقر را تأیید می‌کنند و آزمون علیت گرنجری رابطه کوتاه‌مدت بین رشد اقتصادی و توسعه مالی را در کاهش فقر از رشد اقتصادی به کاهش نابرابری بین شهرها و روستاها تأیید می‌کند. آدنسون و سیلواستر (۲۰۱۶)^۴ با به کارگیری رویکرد متغیر ابزاری و با توجه به داده‌های بدست آمده از ۷۱ کشور در حال توسعه طی دوره‌ی ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که تا چه حد بانک‌ها و مؤسسات تأمین مالی خرد، فقر را کاهش می‌دهند. آن‌ها نشان دادند زمانی که متغیر نسبت اعتبار به GDP به‌عنوان

۱ -Tan & Law, 2009

۲-Boukhatem, J., 2015

۳- Madhu Sehrawat & Giri, ۲۰۱۵

۴-Donou-Adonsou, Sylwester, 2016

۵-Microfinance Institutions

شاخص اصلی توسعه مالی است و فقر به وسیله‌ی نسبت تعداد افرادی که زیر خط فقر^۱ می‌باشند و شکاف فقر مورد سنجش قرار گیرد، بانک‌ها فقر را کاهش داده‌اند ولی بدون توجه به شاخص فقر به کار گرفته شده، مؤسسات تأمین مالی خرد هیچ اثری بر کاهش فقر نداشته‌اند. نتایج آن‌ها نسبت به زمانی که نسبت سرمایه به GDP به عنوان شاخص توسعه مالی در نظر گرفته شود نیز مقاوم است. یونال سون و نیر کاس کان (۲۰۱۶) رابطه بین توسعه مالی و کاهش فقر را برای ۴۵ کشور تازه استقلال یافته طی دوره ۱۹۸۷ تا ۲۰۱۱ با استفاده از رویکرد پنل دیتا پویا بررسی نموده و فرضیه تحقیق خود " توسعه بانک و بازار سرمایه نابرابری درآمد و فقر را در کشورهای تازه استقلال یافته کاهش می‌دهد " را با انتخاب ۷ مورد شاخص توسعه مالی از جمله شاخص‌های مرتبط با بانک‌ها و بازار سهام و ۳ مورد شاخص‌های فقر و چند متغیر کنترلی به بوت‌ه آزمایش گذاشته و نتیجه گرفته است که: "اگرچه توسعه مالی رشد اقتصادی را ارتقاء می‌دهد ولی ضرورتاً برای آن‌هایی که درآمد پایین دارند منفعتی ندارد. در خصوص رابطه بین توسعه مالی و کاهش فقر، برای بانک و بازار سهام نقش معنی‌داری در کاهش فقر دیده نشده است". ایاد هیچام^۳ ۲۱۰۷، روابط علی پویا بین کاهش فقر و توسعه مالی را برای ۱۴ کشور منتخب عربی برای دوره ۱۹۸۰-۲۰۱۴ و با استفاده از تکنیک پنل هم انباشته و رویکرد علیت گرنجر TYDL^۴ بدست آورده است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که مردم فقیر در کشورهای منتخب عربی از خصوصی سازی و رشد اقتصادی به دلیل اینکه سیستم مالی و تجاری منجر به فقر شده اند منتفع نگردیده اند. این مطالعه پیشنهاد می‌کند که سیاست گذاران با اتخاذ سیاست‌هایی به بانک‌های تجاری اجازه بدهند که با مقرر داشتن درصدی از وامها برای ایجاد فرصت‌های اشتغال به کاهش فقر کمک نمایند.

در مطالعات داخلی نیز، عصارى و همکاران (۱۳۸۷) به بررسی تأثیر توسعه مالی بر فقر و نابرابری در کشورهای عضو اوپک طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴ پرداخته‌اند. آن‌ها بیان می‌کنند که توسعه مالی از طریق تأثیر بر رشد اقتصادی می‌تواند سهم بسزایی در کاهش فقر و نابرابری در این

۱-Headcount Ratio

۲-Unal Seven & yener Coskun, 2016

۳-Ayad Hicham,2017

۴-Toda, Yamamoto, Do Lado and Lutkepohl

کشورها داشته باشد. گوهری و همکاران (۱۳۹۳) به بررسی اثر توسعه مالی بر کاهش فقر با تأکید بر بخش بانکی برای ۲۹ کشور در حال توسعه، طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۱ پرداخته‌اند. نتایج آن‌ها نشان می‌دهد که شاخص‌های توسعه مالی مورد استفاده اثر مثبت و معنی‌داری بر کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه منتخب داشته است. همچنین نتایج آن‌ها بیان‌کننده آن است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و درآمد سرانه نیز اثرات مثبت و معنی‌داری از خود نشان داده‌اند و این در حالی است که اثر باز بودن اقتصاد بر کاهش فقر منفی بوده است. با توجه به مرور مطالعات فوق و همچنین حجم عظیم مطالعات صورت گرفته در رابطه با توسعه مالی و کاهش فقر مشخص گردیده است که جواب قاطعی در مورد ارتباط بین این دو متغیر با یکدیگر به دست نیامده است. هرچند که در مطالعات اخیر، همان‌گونه که آباسدرا و سایرین (۲۰۱۶)^۱ بیان کرده‌اند به نظر می‌رسد اجماعی که مؤید اثر توسعه مالی بر کاهش فقر باشد، شکل گرفته است.

۴. داده‌ها و متدولوژی تحقیق

در مطالعه‌ی حاضر با توجه به هدف تحقیق و همچنین محدودیت‌های موجود برای انتخاب داده‌ها، به بررسی تأثیر شاخص‌های مختلف توسعه مالی بر شاخص فقر و توزیع درآمد در ۵۹ کشور طی دوره‌ی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ پرداخته شده که در راستای بررسی استحکام نتایج حجم نمونه به ۴۹ کشور طی دوره‌ی ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ تقلیل داده شده است.^۲

از آنجایی که مطالعه‌ی حاضر رویکرد مقایسه‌ای را بین کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط (گروه اول) با کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط (گروه دوم) در نظر گرفته است، لذا، به نظر می‌رسد به علت تفاوت اساسی توسعه بخش‌های مالی بین کشورهای گروه اول که در آن‌ها علاوه بر بخش بانکی، بازارهای سهام و اوراق قرضه و شرکت‌های بیمه نیز به خوبی توسعه یافته‌اند با کشورهای گروه دوم که عمدتاً نظام مالی آن‌ها بانک محور است (بوگاتم، ۲۰۱۵)^۳

۱-Abosedra. Et. Al, 2016/

۲- به دلیل وجود محدودیت شدید در وجود داده‌های فقر و نابرابری، دوره‌ی مورد بررسی و تعداد کشورها به صورت مذکور انتخاب گردیده است.

۳-Boukhatem, J., ۲۰۱۵

باید شاخصی را به کاربرد که بتواند این ناهمگنی را در خود لحاظ کند. از آنجاکه به علت عدم وجود آمار و ارقام کافی مربوط به بازارهای سهام، اوراق قرضه و شرکت‌های بیمه در کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط محاسبه‌ی شاخصی که دربرگیرنده‌ی همه‌ی آن‌ها باشد مشکل و تورش‌دار خواهد شد لذا در این مطالعه تنها از شاخص‌هایی که بیان‌کننده‌ی توسعه نظام پولی هستند مانند، شاخص تعهدات نقدی و اعتبارات اعطایی به بخش خصوصی و دارایی بانک مرکزی استفاده شده است. همچنین میانگین درآمد سرانه‌ی ۲۰ درصد فقیرترین افراد به‌عنوان شاخص فقر و ضریب جینی به‌عنوان شاخص توزیع درآمد در نظر گرفته شده است. مرور مطالعات صورت گرفته در رابطه با ارزیابی اثر متغیرهای مختلف بر فقر مبین تصریح مدل‌های مختلفی در این زمینه است. در مطالعه‌ی حاضر به پیروی از بوگاتم (۲۰۱۵) از مدل ۱ و ۲ برای بررسی اثر توسعه مالی بر فقر و نابرابری استفاده شده است:

$$Pov_{it} = \beta_0 + \beta_1 Pov_{it-1} + \beta_2 LGDP_{it} + \beta_3 FD_{it} + \beta_4 INF_{it} + \beta_5 TRADE_{it} + \beta_6 CATFD_{it} + u_i + \varepsilon_{it} \quad (1)$$

$$Gini_{it} = \beta_0 + \beta_1 Pov_{it-1} + \beta_2 LGDP_{it} + \beta_3 FD_{it} + \beta_4 INF_{it} + \beta_5 TRADE_{it} + \beta_6 CATFD_{it} + u_i + \varepsilon_{it} \quad (2)$$

که در آن Pov میانگین درصد سهم از درآمد مربوط به گروه جمعیتی متعلق به پایین‌ترین دهک یا پنجک تقسیم بر جمعیت آن کشور است که به‌عنوان شاخص فقر در نظر گرفته شده است. $Gini$ مبین ضریب جینی است که به‌عنوان شاخص توزیع درآمد است. $LGDP$ لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه، FD شاخص توسعه مالی است که در این مطالعه از سه شاخص تعهدات نقدی (مجموع سکه و اسکناس بعلاوه سپرده‌های دیداری و بدهی‌های بانک‌های بهره‌بردار و واسطه‌های مالی غیربانکی نسبت به GDP به صورت درصد)، اعتبارات بخش خصوصی (اعتبارات اعطاشده توسط واسطه‌های مالی به بخش خصوصی نسبت به GDP به صورت درصد) و دارایی بانک مرکزی (نسبت دارایی بانک مرکزی به GDP به صورت درصد) برای ارزیابی سطح توسعه مالی استفاده گردیده است. INF تورم محاسبه‌شده بر اساس شاخص

تعدیل کننده‌ی GDP، TRADE نسبت مجموع صادرات و واردات به GDP (درجه‌ی باز بودن اقتصاد)، CATFD برهم کنش متغیر دامی نشان‌دهنده‌ی طبقه‌بندی درآمدی کشورها (کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط مقدار صفر و کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط مقدار یک را به خود اختصاص داده‌اند) با شاخص توسعه مالی است. U_i اثرات مشاهده نشده‌ی بین کشوری، ε_{it} عبارت خطا، I بعد مقطعی داده‌های ترکیبی (کشور) و t بعد زمانی داده‌های ترکیبی است. همانند بک، دمیرگاک-کانت و لوین (۲۰۰۷)^۱ دلیل معرفی سطح اولیه شاخص فقر در مدل، آزمون وجود اثر همگرایی بالقوه در مدل است که در راستای ارزیابی اینکه کشورهای با سطوح فقر بالای اولیه احتمالاً فقر را با سرعت بیشتری نسبت به کشورهای با سطوح فقر پایین اولیه کاهش می‌دهند، مؤثر است.

در تخمین پنل باوجود رگرسیون‌های پویا و درون‌زا، هیچ‌یک از تخمین زن‌های اثرات تصادفی (RE)^۲ و اثرات ثابت (FE)^۳ قادر به تخمین‌های سازگار نمی‌باشند (بالتاجی، ۱۹۹۵)^۴. از این رو در این مطالعه از رویکرد تخمین زن روش گشتاوری تعمیم‌یافته‌ی (GMM)^۵ پنل پویای آرلانو و باند (۱۹۹۱)^۶ و آرلانو و بوور (۱۹۹۵)^۷ در جهت به حساب آوردن اثرات خاص مقطعی و کنترل درون‌زایی، خطای اندازه‌گیری و متغیرهای حذف شده در رگرسیون حداقل مربعات معمولی (OLS)^۸ استفاده شده است. رویکرد استاندارد در تخمین تصریح مدل ۱ و ۲ این است که ابتدا با تفاضل‌گیری از مدل فوق اثرات مقطعی حذف و سپس با استفاده از وقفه‌ی متغیرهای توضیحی به‌عنوان ابزار، مدل تخمین زده می‌شود. در برآوردهای مربوط به متغیرهای ابزاری، تعیین اعتبار ابزارهای به‌کاررفته حائز اهمیت است که در این راستا از آزمون سارگان برای

۱-Beck, Demirgüç-Kunt, And Levine, 2007

۲-Random Effect

۳-Fixed Effect

۴-Baltagi, 1995

۵-Generalized-Methods-Of-Moments

۶-Arellano And Bond , 1991

۷-Arellano And Bover, 1995

۸-Ordinary Least Square

آزمون محدودیت‌های فراشناسایی (OIR)^۱ با فرضیه‌ی صفر عدم همبستگی متغیرهای ابزاری با جزء خطاها (معتبر بودن ابزارها) استفاده شده است. آزمون همبستگی سریالی آرانو و بوند^۲ نیز با فرضیه‌ی صفر عدم وجود همبستگی سریالی مرتبه‌ی دوم نیز به کار گرفته شده است.

۵. تخمین مدل و تحلیل نتایج و یافته‌ها

قبل از ورود به تخمین مدل‌ها ابتدا مانایی متغیرها باید بررسی گردد. از آنجایی که در رویکرد استاندارد تخمین زن GMM برای حذف اثرات مقطعی ابتدا از مدل‌های ۱ و ۲ تفاضل گیری شده و سپس به روش گشتاوری تخمین زده می‌شوند لذا باید مانایی را بر روی متغیرهای تفاضل گیری شده انجام داد که بدین منظور از دو آزمون ایم، پسران و شین (IPS) و لوین، لی و چو (LLC) استفاده شده است. نتایج آزمون‌ها مبین رد فرض صفر مبنی بر وجود ریشه واحد مقطعی و مشترک است و لذا فرضیه‌ی مانایی همه‌ی متغیرها پذیرفته می‌شود (جدول (۱-۵)).

جدول (۱-۵) - نتایج بررسی مانایی تفاضل مرتبه اول متغیرها

تفاضل مرتبه اول متغیر	آماره‌ی آزمون IPS (P-Value)	آماره‌ی آزمون LLC (P-Value)
شاخص فقر	۴/۳۹ - (۰/۰۰)	۲/۴۴ - (۰/۰۰)
ضریب جینی	۵/۹۴ - (۰/۰۰)	۱۰/۸۳ - (۰/۰۰)
تمهدات نقدی	۳/۷۷ - (۰/۰۰)	۶/۰۳ - (۰/۰۰)
دارایی بانک مرکزی	۴/۵۹ - (۰/۰۰)	۱۷/۹۵ - (۰/۰۰)
اعتبارات بخش خصوصی	۲/۱۵ - (۰/۰۲)	۴/۰۹ - (۰/۰۰)
تورم	۱۰/۶۹ - (۰/۰۰)	۷/۱۲ - (۰/۰۰)
درجه‌ی باز بودن اقتصاد	۴/۴۷ - (۰/۰۰)	۳/۷۹ - (۰/۰۰)

منبع: نتایج تحقیق

اکنون مدل تصریحی ۱ و ۲ را در حالتی که نمونه مورد بررسی شامل ۵۹ کشور و دوره‌ی زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ باشد (مدل A) و حالتی که نمونه شامل ۴۹ کشور و دوره‌ی زمانی ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲

۱-Over-Identifying Restrictions/

۲ -Arellano And Bond Tests/

باشد (مدل B) با به کارگیری سه نوع شاخص توسعه مالی به صورت مجزا تخمین زده و نتایج آنها در جدول (۲-۵) و (۳-۵) ارائه گردیده است. با توجه به جداول مشخص است که در راستای بررسی استحکام نتایج نسبت به انتخاب شاخص و حجم نمونه، برای هر نوع متغیر وابسته انتخابی، سه مدل که هر یک دربرگیرنده‌ی یک شاخص توسعه مالی و برهم کنش آن است برای مدل‌های A و B تخمین زده شده است (در واقع در هر جدول نتایج برآورد ۱۲ مدل ارائه شده است). قبل از ورود به بررسی نتایج لازم به ذکر است که در کلیه‌ی مدل‌های تخمین زده شده نتایج آزمون سارگان و آرانو و بوند مبین پذیرش فرضیه‌های صفر می‌باشند و در واقع متغیرهای ابزاری انتخاب شده معتبر و خودهمبستگی مرتبه‌ی دوم وجود ندارد.

با توجه به جدول (۲-۵) مشخص می‌گردد که متغیرهای وقفه‌ی شاخص فقر، حجم تجارت، لگاریتم GDP سرانه و تورم از نظر علامت و معناداری در تمامی مدل‌ها مقاوم می‌باشند ولی علامت شاخص‌های توسعه مالی و برهم کنش آن‌ها نسبت به تغییر نمونه حساس هستند.

جدول (۲-۵) - نتایج تخمین مدل‌های A و B با متغیر وابسته شاخص فقر میانگین درآمد سرانه یک پنجم فقیرترین جمعیت

متغیرهای مستقل	مدل A -مقدار- (P-VALUE)	مدل B -مقدار- (P-VALUE)
وقفه‌ی متغیر وابسته	(۰.۰۰)۰.۲۵	(۰.۰۰)۰.۴۹
حجم تجارت	(۰.۰۰)۰.۰۰۶	(۰.۰۰)۰.۰۰۵
سرانه GDPنگاریم	(۰.۰۰)۰.۰۰۵	(۰.۰۰)۰.۰۰۰
تورم	(۰.۰۰)۰.۰۳۰	(۰.۰۰)۰.۰۰۵
دارایی بانک مرکزی	(۰.۰۰)۰.۰۰۹	(۰.۰۰)۰.۰۰۳
متغیر برهم کنش	(۰.۰۱)۰.۱۶	(۰.۰۰)۰.۰۰۵
وقفه‌ی متغیر وابسته	(۰.۰۰)۰.۱۷	(۰.۰۰)۰.۳۳
حجم تجارت	(۰/۰۰)۰/۰۰	(۰.۰۰)۰.۰۰۱
سرانه GDPنگاریم	(۰.۰۰)۰.۰۰۵	(۰.۰۰)۰.۰۹۹
تورم	(۰.۰۰)۰.۰۰۴	(۰.۰۰)۰.۰۰۹
تعهدات نقدی	(۰.۰۰)۰.۰۰۲	(۰.۰۰)۰.۰۳۶
متغیر برهم کنش	(۰.۰۰)۰.۰۰۳	(۰.۰۰)۰.۰۳۱
وقفه‌ی متغیر وابسته	(۰.۰۰)۰.۱۷	(۰.۰۰)۰.۲۴
حجم تجارت	(۰.۰۵)۰.۰۰۳	(۰.۰۰)۰.۰۰۹
سرانه GDPنگاریم	(۰.۰۷)۰.۰۴۶	(۰.۰۰)۰.۰۹۱
تورم	(۰.۰۲)۰.۰۰۳	(۰.۰۰)۰.۰۰۸
اعتبارات بخش خصوصی	(۰.۰۵)۰.۰۲۳	(۰.۰۰)۰.۰۳۵
متغیر برهم کنش	(۰.۰۰)۰.۰۲۱	(۰.۰۰)۰.۰۳۲

منبع: نتایج مطالعه

با توجه به نتایج، وجود همگرایی بالقوه در سرعت کاهش فقر تایید می‌شود، بدین معنا که وجود سطح فقر اولیه‌ی بالاتر منجر به افزایش فقر با سرعت کمتری می‌گردد. تولید سرانه و تورم بالاتر منجر به کاهش فقر در حالی که افزایش درجه‌ی باز بودن اقتصاد منجر به افزایش فقر می‌گردد. نتایج همچنین مبین آن است که اگر دارایی بانک مرکزی به‌عنوان شاخص توسعه مالی انتخاب شود، اثر توسعه مالی بر فقر معکوس می‌گردد به طوری که با افزایش شاخص مذکور به میزان ۱ درصد، شاخص فقر نیز به میزان ۰/۰۹ (مدل A) یا ۰/۰۳ (مدل B) درصد کاهش می‌یابد و در واقع

منجر به افزایش فقر می‌گردد. ولی، با افزایش درآمد کشورها و انتقال آن‌ها از کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط (گروه اول) به کشورهای با درآمد بالا و بیشتر از متوسط (گروه دوم) اثر شاخص دارایی بانک مرکزی منجر به کاهش فقر شده و در واقع با تغییر طبقه‌بندی کشورها از گروه اول به گروه دوم ضریب شاخص دارایی بانک مرکزی از $0/09$ - یا $0/03$ - به $0/07$ + و $0/02$ + تغییر می‌کند و اثر توسعه مالی بر شاخص فقر مثبت شده و منجر به کاهش آن می‌شود. در خصوص انتخاب تعهدات نقدی و اعتبارات بخش خصوصی به‌عنوان شاخص توسعه مالی نتایج اثرگذاری عکس حالت قبل است. به طوری که، در این حالت شاخص‌های توسعه مالی با شاخص فقر رابطه‌ی مستقیم دارد و در واقع افزایش توسعه مالی منجر به کاهش فقر می‌گردد و این در حالی است که با توجه به ضرایب متغیر برهم‌کنش این شاخص‌ها با طبقه‌بندی درآمدی، مشخص است که با انتقال کشور از گروه ۱ به گروه ۲ این اثر مثبت بسیار ناچیز می‌گردد و تنها در حالتی که شاخص توسعه، تعهدات نقدی باشد و مدل A تخمین زده شود مقدار اثر توسعه مالی بر شاخص فقر از $0/02$ + به $0/01$ - کاهش یافته و دارای اثر منفی بر شاخص فقر می‌گردد.

نتایج تخمین‌های مدل A و B در حالت بررسی اثر توسعه مالی بر نابرابری، در جدول ۳ ارائه گردیده است. با توجه به جدول ۳ مشخص است که ضرایب متغیرهای وقفه‌ی ضریب جینی، لگاریتم GDP سرانه، حجم تجارت و تورم از نظر علامت و معناداری در تمامی مدل‌های تخمین زده شده ثابت است و این در حالی است که علامت‌ها و معناداری دو متغیر توسعه مالی (دارایی بانک مرکزی و اعتبارات بخش خصوصی) و برهم‌کنش آن‌ها نسبت به نمونه انتخابی دارای حساسیت است. با مشاهده‌ی نتایج مشخص می‌شود که اگر متغیر دارایی بانک مرکزی به‌عنوان شاخص توسعه مالی در نظر گرفته شود، ضریب آن مثبت $0/14$ (مدل A) یا منفی $0/04$ (مدل B) برآورد می‌گردد و برخلاف حالتی که متغیر وابسته، درآمد سرانه‌ی یک‌پنجم فقیرترین افراد جمعیت باشد، از لحاظ علامتی نیز استحکام از خود نشان نمی‌دهد (در حالت قبل علامت ضریب متغیر نسبت به نوع نمونه مقاوم بوده است). ضریب متغیر برهم‌کنش شاخص توسعه مالی با طبقه‌بندی درآمدی نیز نسبت به تغییر نمونه مقاوم نیست و علیرغم ثبات نوع علامت، معناداری آن از مدل A به مدل B تغییر کرده است.

جدول (۵-۳) - نتایج تخمین مدل‌های A و B با متغیر وابسته
شاخص نابرابری توزیع درآمد (ضریب جینی)

متغیرهای مستقل	مدل A مقدار (P-Value)	مدل B مقدار (P-Value)
وقفه‌ی متغیر وابسته	۰/۴۳ (۰/۰۰)	۰/۶۴ (۰/۰۰)
حجم تجارت	۰/۰۲ (۰/۰۰)	۰/۰۱ (۰/۰۰)
لگاریتم GDP سرانه	-۰/۵۹ (۰/۰۰)	-۱/۰۰ (۰/۰۰)
تورم	-۰/۰۰ (۰/۰۰)	-۰/۰۹ (۰/۰۰)
دارایی بانک مرکزی	۰/۱۴ (۰/۰۰)	۰/۰۴ (۰/۰۳)
متغیر برهم کنش	-۰/۲۴ (۰/۰۰)	-۰/۰۲ (۰/۲۹)
وقفه‌ی متغیر وابسته	۰/۰۵ (۰/۰۰)	۰/۴۷ (۰/۰۰)
حجم تجارت	۰/۰۲ (۰/۰۰)	۰/۰۲ (۰/۰۰)
لگاریتم GDP سرانه	-۰/۵۱ (۰/۰۰)	-۰/۰۲ (۰/۰۰)
تورم	-۰/۰۳ (۰/۰۰)	-۱/۰۰ (۰/۰۰)
تعهدات نقدی	-۰/۳۹ (۰/۰۰)	-۰/۱۴ (۰/۰۰)
متغیر برهم کنش	۰/۰۴ (۰/۰۰)	۰/۱۱ (۰/۰۰)
وقفه‌ی متغیر وابسته	۰/۵۲ (۰/۰۰)	۰/۵۷ (۰/۰۰)
حجم تجارت	۰/۰۱ (۰/۰۰)	۰/۰۱ (۰/۰۱)
لگاریتم GDP سرانه	-۰/۵۷ (۰/۰۰)	-۱/۰۰ (۰/۰۰)
تورم	-۰/۰۲ (۰/۵۲)	-۰/۰۱ (۰/۰۰)
اعتبارات بخش خصوصی	۰/۰۰۸ (۰/۰۹)	۰/۰۱۰ (۰/۰۰)
متغیر برهم کنش	۰/۰۰۵ (۰/۴۹)	۰/۰۱۱ (۰/۰۰)

منبع: نتایج مطالعه

در حالتی که متغیر تعهدات نقدی به عنوان شاخص توسعه مالی در نظر گرفته شود علامت ضرایب نسبت به نوع نمونه انتخابی مقاوم می‌باشند و با افزایش یک درصدی در متغیر تعهدات نقدی، مقدار ضریب جینی به میزان $0/39$ - (مدل A) یا $0/14$ - (مدل B) درصد کاهش می‌یابد و در واقع اثر توسعه مالی بر کاهش نابرابری مثبت است. متغیر برهم کنش تعهدات نقدی با سطح درآمدی کشورها نیز در هر دو مدل مبین این است که با انتقال کشورها از گروه ۱ (کشورهای با درآمد پایین) به گروه ۲ (کشورهای با درآمد بالا) اثر توسعه مالی بر کاهش نابرابری به میزان $0/04$ (مدل A) یا $0/11$ (مدل B) کاهش می‌یابد. نتایج ارائه شده همچنین نشان می‌دهند که متغیر اعتبارات بخش خصوصی، هم از نظر علامت و هم از نظر معناداری به نوع نمونه انتخابی حساس است که متغیر برهم کنش آن با طبقه بندی درآمدی نیز از نظر معناداری به نوع نمونه انتخابی حساس است. در واقع، با توجه به نتایج تخمین مدل‌های مختلف، مشخص می‌گردد که برای ارزیابی اثر توسعه مالی بر نابرابری از بین سه شاخص دارایی بانک مرکزی، تعهدات نقدی و اعتبارات بخش خصوصی تنها شاخص تعهدات نقدی نسبت به تغییر نمونه مقاوم بوده است و می‌توان به ضرایب آن تکیه کرد. همچنین معناداری ضرایب وقفه‌ی متغیرهای وابسته نیز تأیید کننده وجود همگرایی بالقوه در توزیع درآمد است.

۶. نتیجه گیری

طی دهه‌های اخیر، فقر و نابرابری به عنوان معضل مهم اجتماعی و اقتصادی جوامع مختلف جزء اهداف مهم سیاست‌ها و استراتژی‌های توسعه و مورد توجه اقتصاددانان و سیاستمداران قرار گرفته است. یکی از عواملی که از بعد تنوریکی و تجربی به عنوان عاملی که فقر و نابرابری را متأثر می‌سازد و در مطالعات بسیاری مورد توجه قرار گرفته مفهوم توسعه مالی است. مفهوم توسعه مالی و فقر و نابرابری همانند برخی دیگر از مفاهیم اقتصادی دارای جایگزین‌های متعددی می‌باشند که در مطالعات تجربی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. از این رو وجود تعدد جایگزین‌های مختلف ممکن است منجر به نتایج مختلف و یا بعضاً متضاد گردد که البته درک و اثبات این مطلب نیازمند بررسی جامعی از این مفاهیم و جایگزین‌های متعدد آنها می‌باشد. لذا در مطالعه حاضر، به ارزیابی استحکام اثر شاخص‌های متعدد توسعه مالی بر فقر و نابرابری با رویکرد مقایسه‌ای بین کشورهای با درآمد پایین و کمتر از متوسط (گروه ۱) و کشورهای با درآمد بالا و

بیشتر از متوسط (گروه ۲) پرداخته شده است. در این راستا با توجه به محدودیت‌های داده‌ای شاخص‌ها، از سه شاخص دارایی بانک مرکزی، تعهدات نقدی و اعتبارات اعطایی به بخش خصوصی به‌عنوان شاخص‌های توسعه مالی، میانگین درآمد سرانه‌ی یک‌پنجم فقیرترین جمعیت به‌عنوان شاخص فقر و ضریب جینی به‌عنوان شاخص توزیع درآمد استفاده گردیده است و به‌منظور بررسی استحکام نتایج نسبت به حجم نمونه و دوره‌ی مورد بررسی، دو نمونه شامل ۵۹ کشور و طول دوره‌ی مورد بررسی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ و همچنین نمونه دیگری شامل ۴۹ کشور و طول دوره‌ی مورد بررسی ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ انتخاب و نتایج برآورد و ضرایب آن‌ها با یکدیگر مقایسه شده‌اند. نتایج برآورد مدل‌های مربوط به بررسی اثر توسعه مالی بر فقر مبین آن است که اگر شاخص توسعه مالی، دارایی بانک مرکزی در نظر گرفته شود، با افزایش توسعه مالی بر میزان فقر افزوده می‌شود که البته با تغییر گروه کشورها از درآمد پایین به کشورها با درآمد بالا این اثر عکس شده و درواقع افزایش شاخص توسعه مالی منجر به کاهش فقر می‌گردد که البته، این نتایج نسبت به نوع نمونه انتخابی نیز مقاوم می‌باشند. ولی زمانی که شاخص‌های تعهدات نقدی و اعتبارات اعطایی به بخش خصوصی را به‌عنوان شاخص توسعه مالی در نظر بگیریم آنگاه، نتایج اثرگذاری آن‌ها بر فقر عکس حالت قبل می‌شود به‌طوری‌که در این حالت شاخص‌های توسعه مالی با شاخص فقر رابطه‌ی مستقیم دارد و درواقع افزایش توسعه مالی منجر به کاهش فقر می‌گردد. این در حالی است که با توجه به ضرایب متغیر برهم‌کنش این شاخص‌ها با طبقه‌بندی درآمدی، مشخص است که با انتقال کشور از گروه ۱ به گروه ۲ این اثر مثبت بسیار ناچیز می‌گردد و در واقع نتایج مبین آن است که علیرغم اثرگذاری توسعه مالی بر فقر، نوع اثر آن مبهم و به نوع شاخص انتخابی برای توسعه مالی وابسته است و لذا فرضیه‌ی ۱ تأیید می‌گردد. نتایج تخمین مدل‌های مربوط به بررسی اثر توسعه مالی بر نابرابری نیز مبین آن است که علامت‌ها و معناداری دو متغیر توسعه مالی (دارایی بانک مرکزی و اعتبارات بخش خصوصی) و برهم‌کنش آن‌ها نسبت به نمونه انتخابی حساس است و نمی‌توان به ضرایب آن‌ها اطمینان کرد. این در حالی است که اگر متغیر تعهدات نقدی به‌عنوان شاخص توسعه مالی در نظر گرفته شود علامت ضرایب نسبت به نوع نمونه انتخابی مقاوم بوده و با افزایش متغیر تعهدات نقدی، مقدار ضریب جینی کاهش یافته و نشان می‌دهد که اثر توسعه مالی بر کاهش نابرابری مثبت است. متغیر برهم‌کنش تعهدات نقدی با سطح درآمدی کشورها نیز بدون توجه به نمونه انتخابی مبین آن

است که با انتقال کشورها از گروه ۱ (کشورهای با درآمد پایین) به گروه ۲ (کشورهای با درآمد بالا)، اثر توسعه مالی بر کاهش نابرابری، کاهش می‌یابد و با توجه به نتایج تخمین مدل‌های مختلف مشاهده می‌گردد که همانند بررسی اثر توسعه مالی بر فقر در اینجا نیز علیرغم اثرگذاری توسعه مالی بر نابرابری، اثر آن با توجه به نوع شاخص انتخابی توسعه مالی مبهم و نسبت به نمونه انتخابی متغیر است. در ارزیابی اثر توسعه مالی بر نابرابری از بین سه شاخص دارایی بانک مرکزی، تعهدات نقدی و اعتبارات بخش خصوصی تنها شاخص تعهدات نقدی نسبت به تغییر نمونه مقاوم بوده و می‌توان به ضرایب آن تکیه کرد.

به طور کلی نتایج مطالعه‌ی حاضر نشان‌دهنده‌ی حساسیت مدل‌های تخمین زده شده به نوع متغیر جایگزین توسعه مالی است و در واقع این دستاورد را دارد که در مطالعاتی که متغیرهای مورد استفاده در آنها دارای جایگزین‌های متفاوت هستند باید نسبت به جایگزین انتخابی محتاط بود که این احتیاط نسبت به مطالعاتی که نتایج آنها مورد استفاده‌ی سیاست‌گذاران قرار می‌گیرد بیشتر است و محققین باید نسبت به استفاده از جایگزین‌های دیگر و بررسی استحکام نتایج مبادرت داشته باشند تا بتوان به بر نتایج‌های به دست آمده اتکا کرد. همچنین نتیجه‌ی مطالعه‌ی حاضر بیان می‌کند که در رابطه با متغیرهایی از قبیل توسعه مالی که دارای جایگزین‌های متعدد هستند، ایجاد شاخص ترکیبی که نسبت به حجم نمونه انتخابی و دوره‌ی زمانی مقاوم باشد ضروری است و لذا مطالعات مختلف می‌توانند بر ایجاد اینگونه شاخص‌ها با استفاده از روش‌های آماری مختلف تمرکز کنند.

منابع

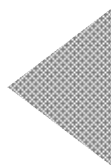
- دل انگیزان سهراب، سنجری فرهاد. (۱۳۹۲)، **بررسی رابطه بین فقر و توسعه مالی در اقتصاد ایران طی دوره ۸۶-۱۳۵۲**. فصلنامه پژوهشی های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار): سال سیزدهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲ ص ۶۵-۸۹
- گوهری فرشید، ابوترابی محمد علی، گوهری لیدا. (۱۳۹۴)، بررسی اثر توسعه مالی بر کاهش فقر با تاکید بر بخش بانکی (مطالعه موردی کشورهای منتخب در حال توسعه). **راهبرد توسعه**: شماره ۴۳، پاییز ۹۴
- عساری عباس، ناصری علیرضا، آقایی فوندابی مجید. (۱۳۸۸)، تاثیر توسعه مالی بر فقر و نابرابری در کشورهای عضو اوپک. **فصلنامه پژوهشهای اقتصادی**: سال نهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۸، ص

- Abosedra ,Salah .Et.Al.(2016)., Modelling Causality Between Financial Deepening And Poverty Reduction In Egypt. **Springer Science+Business Media Dordrecht** .Pp955-969
- Aghion, P., & Bolton, P.(1997). A Theory Of Trickle-Down Growth And Development. **Review Of Economic Studies**, 64, 151–172.
- Aziz N. Berdiev, James W. Saunoris. (2016). Financial Development And The Shadow Economy: A Panel VAR Analysis, **Economic Modelling**, 57, 197–207
- Beck, T., Levine, R., (2004). Stock Markets, Banks, And Growth: Panel Evidence. **J. Bank. Financ.** 28 (3), 423–442.
- Boukhatem, J. (2015). Assessing The Direct Effect Of Financial Development On Poverty Reduction In A Panel Of Low- And Middleincome Countries, **Research In International Business And Finance**, [Http://Dx.Doi.Org/10.1016/J.Ribaf.2015.11.008](http://Dx.Doi.Org/10.1016/J.Ribaf.2015.11.008)
- Cooray, A. (2010). Do Stock Markets Lead To Economic Growth?, **Journal Of Policy Modeling**, 32, 448-460.
- Dhriefi, A., & Maktouf, D. (2013). Financial Liberalization And Poverty: The Threshold Effect Of Financial Development. **International Journal Of Business And Management Invention**, 2(11), 1–10.
- Donou-Adonsou, F., Sylwester, K. (2016). Financial Development And Poverty Reduction In Developing Countries: New Evidence From Banks And Microfinance Institutions. **Rev. Dev. Finance**, [Http://Dx.Doi.Org/10.1016/J.Rdf.2016.06.002](http://Dx.Doi.Org/10.1016/J.Rdf.2016.06.002)
- Ellahi, N. (2011). How Development Of Finance Contribute To Poverty Alleviation And Growth: A Time Series Application For Pakistan. **African Journal Of Business Management**, 6, 12138–12143.
- Fan, S., Nyanga, D. & Rao, N. (2005). Public Investment And Poverty Reduction In Tanzania. In Development Strategy And Governance Discussion Paper 18. **Washington, DC: International Food Policy Research Institute**.
- Fowowe, B., & Abidoye, B. (2012). A Quantitative Assessment Of The Effect Of Financial Development On Poverty In African Countries. **Nigeria: University Of Ibadan, Department Of Economics**.
- Galor, O., & Tsiddon, D. (1996). Income Distribution And Growth: The Kuznets Hypothesis Revisited. **Economica**, 63, 103–117.
- Galor, O., Zeira, J., 1993. Income Distribution And Macroeconomics. **Rev. Econ. Stud.** 60, 35–52.
- Goldsmith, R. W. (1969). Financial Structure And Development. **Yale University Press, New Haven**.
- Hicham,A.(2017). Financial Development and Poverty Reduction Nexus: A Co-Integration and Causality Analysis in Selected Arabic Countries. **Academic Journal of Economic Studies** Vol. 3, No. 2, June 2017, pp. 28–35.

- Ho, S.-Y., & Odhiambo, M. N. (2011). Finance And Poverty Reduction In China: An Empirical Investigation. **International Business And Economics Research Journal**, 10, 103–114.
- Honohan, P. (2004). Financial Development, Growth And Poverty: How Close Are The Links?. **World Bank Policy Research**, Working Paper 3203, February 2004
- Jalilian, H., & Kirkpatrick, C. (2002). Financial Development And Poverty Reduction In Developing Countries. **International Journal Of Finance And Economics**, 7, 97–108.
- Khan, M. S., & Senhadji, A. S. (2000). Financial Development And Economic Growth: An Overview. In **IMF Working Paper** No. WP/00/209.
- King, R. G., & Levine, R. (1993a). Finance And Growth: Schumpeter Might Be Right. **Quarterly Journal Of Economics**, 108, 717–738
- King, R. G., & Levine, R. (1993b). Finance, Entrepreneurship, And Growth: Theory And Evidence. **Journal Of Monetary Economics**, 32, 513–542
- Levine, R., & Zervos, S. (1998). Stock Markets, Banks, And Economic Growth. **The American Economic Review**, 88, 537–558.
- Mellor, J. W. (1999). Faster, More Equitable Growth: The Relation Between Growth In Agriculture And Poverty Reduction. **Cambridge: Harvard University Press**.
- Odhiambo, M. N. (2010a). Is Financial Development A Spur To Poverty Reduction? Kenya's Experience. **Journal Of Economic Studies**, 37, 343–353.
- Perez-Moren, S. (2012). Financial Development And Poverty In Developing Countries: A Causal Analysis. **Empirical Economics**, 41, 57–80.
- Perotti, R. (1993), Political Equilibrium, Income Distribution, And Growth; **Review Of Economic Studies**, 60(4):775-76.
- Pradhan, R. P. (2010). The Nexus Between Finance, Growth And Poverty In India: The Cointegration And Causality Approach. **Asian Social Science**, 6, 114–122.
- Quanda Zhang, Rongda Chen, (2015), Financial Development And Income Inequality In China: An Application Of SVAR Approach, **Information Technology And Quantitative Management (ITQM 2015)**, Procedia Computer Science 55 (2015) 774 – 781
- Rajan, R. & Zingales, L. (2003), The Great Reversals: The Politics Of Financial Development In The 20th Century, **Journal Of Financial Economics**, 69, 5.50
- Ravallion, M., & Datt, G. (2002). Why Has Economic Growth Been More Pro-Poor In Some States Of India Than Others?. **Journal Of Development Economics**, 68, 381–400.

- Rehamn, I., & Shahbaz, M. (2014). Multivariate-Based Granger Causality Between Financial Deepening And Poverty: The Case Of Pakistan. **Quality And Quantity**, 48, 3221–3241.
- Shahbaz, M. (2009). Financial Performance And Earnings Of Poor People: A Case Study Of Pakistan. **Journal Of Yasar University**, 4, 2557–2572.
- Shahbaz, M., Loganathan, K., Tiwari, A. K. & Sherafatian-Jahromi, R. (2015). Financial Development And Income Inequality: Is There Any Financial Kuznets Curve In Iran?. **Social Indicators Research**. DOI 10. 1007/S11205-014-0801-9.
- Shigeyuki Hamori, Yoshihiro Hashiguchi, (2012), The Effect Of Financial Deepening On Inequality: Some International Evidence, **Journal Of Asian Economics**, 23 (2012) 353–359
- Stiglitz, J., (1993). The Role Of The State In Financial Markets. **In: Proceedings Of Theworld Bank Annual Conference On Development Economics**, Pp. 19–52.
- Sushanta Mallick, Roman Matousek, Nickolaos G. Tzeremes. (2016). Financial Development And Productive Inefficiency: A Robust Conditional Directional Distance Function Approach, **Economics Letters**, 145196–201
- Todaro, M. (1997). Economic Development (6th Ed.). **NY: Addison Wesley Longman Ltd.**
- Uddin, G. S., Kyophilavong, P., & Sydee, N. (2012). The Causal Nexus Between Financial Sector Development And Poverty Reduction In Bangladesh. **International Journal Of Economics And Financial Issues**, 2, 304–311.
- Yong Ma And Xingkai Lin. (2016). Financial Development And The Effectiveness Of Monetary Policy, **Journal Of Banking & Finance**, [Http://Dx.Doi.Org/10.1016/J.Jbankfin . 2016 .03.002](http://dx.doi.org/10.1016/j.jbankfin.2016.03.002)
- Zhuang, J., Gunatilake, H., Niimi, Y., Khan, M. E., Jiang, & Y., Hasan, R. (2009). Financial Sector Development, Economic Growth, And Poverty Reduction, **A Literature Review**. Oct. 2009.

امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران



هادی حکیمی^۱

حسین سعدلونیا^۲

علی میرزایی^۳

(تاریخ دریافت ۹۷/۷/۱۴ - تاریخ تصویب ۹۷/۸/۲۴)

چکیده

توانمندسازی که به‌عنوان راهبردی لیبرال در راستای ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی توسط بانک جهانی مطرح شده است؛ قابلیت اجرای آن در ایران با پرسش مواجه است، بنابراین، پژوهش حاضر در راستای این مسئله درصدد امکان‌سنجی اجرای ابعاد و شاخص‌های گوناگون توانمندسازی می‌باشد تا بر این اساس مشخص گردد که چه ابعاد و شاخص‌های توانمندسازی امکان بیشتر برای اجرا در کشور ایران برای ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی را دارند. بعد از استخراج شاخص‌های توانمندسازی از منابع مختلف، این شاخص‌ها و زیرشاخص‌های آن‌ها به شکل پرسشنامه در ساختار روش تحلیل سلسله‌مراتبی (AHP) وارد شد و این پرسشنامه در میان ۳۰ نفر از خبرگان دانشگاهی و متخصصین اجرائی در حوزه‌های مسکن، توانمندسازی،

۱- استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشکده برنامه‌ریزی و علوم محیطی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

Email: h.hakimi@tabrizu.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

۳- کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشکده برنامه‌ریزی و علوم محیطی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

برنامه‌ریزی اجتماعی، برنامه‌ریزی شهری توزیع شد. نتایج حاصل از پرسشنامه‌ها نشان می‌دهد که از ۶ بعد توانمندسازی، ابعاد تکنولوژیکی، زیست‌محیطی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و اجرایی دارای بیشترین امکان اجرایی شدن هستند. همچنین امکان اجرایی شدن زیر شاخص‌های هر بعد نیز به دست آمده است که زیر شاخص‌های ایجاد دسترسی گروه‌های مختلف به تکنولوژی‌های ارتباطی، آموزش اینترنت و رایانه به زنان، یادگیری تعاملی در آموزش زیست‌محیطی از طریق تجارب دست‌اول بیشترین امکان اجرا و اصلاح سازمان‌های مردم‌نهاد، توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد و ارتقا توانمندی شهروندان در اعمال نظارت بر روی مقامات کمترین امکان اجرایی شدن را دارا هستند.

واژگان کلیدی: توانمندسازی، سکونتگاه‌های غیررسمی، امکان‌سنجی، روش تحلیل سلسله مراتبی.

۱- مقدمه و بیان مساله

طبق گزارش دفتر اسکان سازمان ملل، سکونتگاه‌های غیررسمی دارای ویژگی‌هایی چون داشتن تراکم بالا، وجود مسکن غیراستاندارد، دسترسی ناکافی به آب و بهداشت و مالکیت نامطمئن هستند (Davis, 2006: 22-23). این سکونتگاه‌ها بعد از شروع انقلاب صنعتی پدید آمده‌اند و در نتیجه تغییر در ساختارهای کشورهای در حال توسعه به این کشورها نیز تسری پیدا کردند (حکیمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲؛ پیری و رضائیان، ۱۳۹۲: ۱). طبعاً اثرات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی این نوع از شهرنشینی بر کالبد شهرها غیرقابل کتمان است (فنی و بشیری، ۱۳۸۸: ۲). با توجه به این موضوع، تلاش‌های انجام‌شده جهت بهبود وضعیت زیستی این سکونتگاه‌ها در کشورهای در حال توسعه، ضعیف و نامتناسب با شرایط چنین جوامع ارزیابی می‌شود (UN-Habitat, 2003, Introduction section, Para.2). لذا با توجه به این موضوع که این نوع سبک زندگی، بخش قابل توجهی از زندگی جامعه شهری را تشکیل می‌دهد لذا در راستای اثربخش بودن و سودمندی سیاست‌ها و راهبردهای ساماندهی این سکونتگاه‌ها که از مجامع جهانی الگوبرداری شده‌اند، امکان‌سنجی و آسیب‌شناسی اجرای آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد.

طرح مسئله پژوهش. در تحلیل پدیده اسکان غیررسمی چهار رویکرد نو لیبرال، رادیکال،

محافظه‌کار و اصلاح‌طلب قابل طرح است (Sarraf, 2002, as cited in Mohammadi, 2010: 83). که دو راهبرد رادیکال و نولیبرال، بیشتر، توجه‌ها را به خود جلب کرده‌اند.

رویکرد محافظه‌کار به حذف این سکونتگاه‌ها اعتقاد دارد که مقاومت ساکنین را به همراه دارد. این دیدگاه، دیدگاه غالب در قبل از انقلاب اسلامی بوده است (Mohammadi, 2010: 85). که به دلیل شورش‌های اجتماعی و هزینه‌های انسانی، مالی، فرهنگی وارده بر دولت‌ها در نتیجه‌ی اعمال این دیدگاه به فراموشی سپرده شد (پیران، ۱۳۸۷: ۱۳).

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی سیاست‌های کلان اقتصادی نولیبرال خود در بخش مسکن کشورهای درحال توسعه را عرضه داشته‌اند. این دو سازمان بین‌المللی که به منابع درآمدی متنوع و دسترسی به زمین معتقد هستند فعالیت‌های اقتصادی متنوع را متضمن افزایش درآمدها و دارایی‌هایی می‌دانند که فقرا را در مقابل شرایط زیستی ناامن توانمند می‌سازد (Victor, 2009: 22-23). در این رویکرد، سکونتگاه‌های غیررسمی، پدیده‌ای میرا و فانی دانسته می‌شود که در نتیجه توسعه جوامع دیگر اثری از این جوامع باقی نخواهد ماند. نقدی که بر این رویکرد وارد است این است که بی‌اعتنایی به میلیون‌ها نفر به امید واهی حل خودکار مصائب آن‌ها غیرقابل قبول است (Mohammadi, 2010: 85).

رویکرد رادیکال در پی یافتن راه‌حل اساسی و تغییر بنیادین ساختارهای سیاسی و اقتصادی است. این رویکرد بر این باور است که نظام‌های خرد، بدون اصلاحات نظام‌های کلان قابل اصلاح نیستند. بدین ترتیب طرفداران این رویکرد اعتقادی به ارتقای سکونتگاه‌های غیررسمی نداشته و تمرکز خود را بر سازمان‌دهی اجتماعی جنبش‌های سیاسی قرار می‌دهند (Mohammadi, 2010: 93). بر اساس این رویکرد راه‌حل‌های مقطعی، موردی، تخریب محور برای حل مشکل سکونتگاه‌های غیررسمی، پاسخگو نمی‌باشند (پیران، ۱۳۸۵: ۶).

رویکرد اصلاح‌طلب، با وجود علاقه به عدالت اجتماعی و تعادل منطقه‌ای بیش از اصرار به تغییری ناگهانی در سطوح کلان به تحول تدریجی در سطوح خرد، تمایل نشان می‌دهد. بنابراین در این رویکرد نباید پرداختن به راه‌حل‌های ساختاری به معنی غفلت از رنج و فقر موجود باشد (دانشجو و اسلامی، ۱۳۸۹: ۶).

در اواخر دهه ۱۹۸۰، در اثر نقد سیاست‌های نولیبرال مسکن و به‌طور کلی سیاست‌های

آزادسازی، بانک جهانی و مرکز اسکان سازمان ملل متحد، راهبرد توانمندسازی^۱ را ارائه دادند (اطهاری، ۱۳۷۵: ۵ به نقل از پورمحمدی، ۱۳۸۵: ۱۳۲-۱۳۱). تأکید این روش بر این است که افراد و گروه‌های فاقد مسکن مناسب را در ساخت و بهبود مسکن قادر می‌سازد (پورمحمدی، ۱۳۸۵: ۱۳۲). در راهبرد توانمندسازی فقرا با وجود اهمیت توانمندسازی سیاسی و ظرفیت‌سازی مشارکتی، توانمندسازی اقتصادی محوریت می‌یابد که بر رشد از درون، دربرگیرنده و بهره‌مند کننده عادلانه تأکید دارد (صرافی، ۱۳۸۱: ۱۰) به نقل از (ایران‌دوست، ۱۳۸۷: ۶). این راهبرد بر ایجاد و گسترش بنگاه‌های کوچک، استفاده از تکنولوژی‌ها در این بنگاه‌ها، ایجاد فرصت ورود به بازار بنگاه‌ها، ایجاد انجمن برای بنگاه‌های کوچک و بازرگانان، آموزش فنی و حرفه‌ای، مدیریتی و رهبری مردم، حمایت و ارتقاء کشاورزی شهری، حمایت از یکپارچگی اجتماعی گروه‌های آسیب‌پذیر، بهبود دسترسی به منابع مالی، ایجاد انگیزه جهت خرید کالاها و خدمات بخش غیررسمی تأکید دارد (Jinchang, 1998: 40). چهارعنصر اصلی توانمندسازی، دسترسی به اطلاعات، برخورداری و مشارکت، ظرفیت سازمانی محلی و مسئولیت است (Narayan, 2002: 18). راهبرد توانمندسازی درواکنشی انتقادی به وضعیت اسف‌بار مسکن در شهرها، شامل دسترسی به تأمین منابع مالی و اعتباری، زیرساخت‌های پایه و خدمات و به رسمیت شناختن و حق مالکیت است (پیری و رضاییان، ۱۳۹۳: ۴). سیاست‌های تفویض اختیارات^۲، تمرکززدایی^۳ و مقررات زدایی^۴ مرتبط با این راهبرد، می‌باشند (UN-HABITAT, 2003: 131). در این راهبرد، قبل از این که طرح‌های مهندسی طرح شوند، فرایندهای ساختاری برای فعال کردن اجتماعات محلی طراحی شده و هرگز مردم را به صورت منفعلانه در برابر طرح‌هایی قرار نمی‌دهد که به آن‌ها بی‌توجهی می‌کنند (دانشجو و اسلامی، ۱۳۸۹: ۶).

در طول دهه ۱۹۹۰ هم شاهد تغییر نگرش از تمرکز فنی بر زیرساخت و محیط‌زیست به راهبرد کلی که شامل توسعه اجتماعی و ظرفیت‌سازی بودیم. این رویکرد بر ارتقای حکمروایی شایسته،

۱- Enabling Strategy

۲-Devolution

۳- Decentralization

۴- Deregulation

اشتغال‌زایی، ظرفیت‌سازی و تقویت نهادها از طریق پیوند میان بخش خصوصی، جامعه مدنی و دولت است. این دیدگاه که منتج از سیاست‌های شهری بانک جهانی است شامل چهار هدف است:

۱- افزایش شناخت از مسائل شهری؛

۲- افزایش قابلیت تولید شهری؛

۳- حذف فقر شهری؛

۴- حفاظت از محیط‌زیست (Codina, 2004: 66).

توانمندسازی در سطح جهانی توانسته است به بعضی موفقیت‌ها دست یابد ولی قابلیت اجرای آن در همه کشورها و شاید کشور ایران با علامت سؤال روبرو است. سؤالی که قابل طرح است؛ این است که راهبرد مذکور در ایران قابلیت اجرا را دارد؟ و اگر دارد کدام ابعاد و شاخص‌های آن قابلیت را بیشتر دارد؟

پرسش اصلی پژوهش. میزان اجرایی شدن ابعاد و شاخص‌های راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران وجود دارد؟

اهمیت و ضرورت پژوهش. با توجه به مسائل موجود در سکونتگاه‌های غیررسمی و گسترش سریع این سکونتگاه‌ها و احتمال نارضایتی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی در این مناطق، وجود سیاست، راهبرد و طرح‌های مؤثر برای ارتقاء این جوامع ضروری به نظر می‌رسد. یکی از این راهبردها همان‌طور که ذکر شد راهبرد توانمندسازی است. لذا امکان‌سنجی اجرای توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی، به‌عنوان راهبردی موفق در کشورهای دیگر لازم به نظر می‌رسد. به‌طورکلی امکان‌سنجی هر سیاست و راهبردی لازم به نظر می‌رسد. لذا در این صورت در روند اجرای آن با مشکل روبرو خواهیم شد. بر این اساس، با مطالعه امکان‌سنجی ابعاد و شاخص‌های توانمندسازی بهتر می‌توانیم موانع مربوط به عملیاتی شدن این ابعاد را رفع کنیم و اجرای آن را تسهیل کنیم

۲- ادبیات نظری و پیشینه موضوع

۱-۲- ادبیات نظری

۲-۱-۱- توانمندسازی

خاستگاه‌ها و منابع الهام از مفهوم توانمندسازی را در حوزه‌های مختلفی چون فمینیسم، روان‌شناسی فرویدی، الهیات، جنبش سیاهان و مدیریت بازرگانی می‌توان یافت (Simon, 1994:36; Cornwell and Brock, 2005:4; Lutterel&etal, 2009: 2). دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه قبل از به چاپ درآمدن کتاب «توانمندسازی سیاه‌پوستان: عمل اجتماعی در جوامع تحت ستم»^۵ در سال ۱۹۷۶ توسط باربارا سولومون^۶، به راهنما و هدایت‌گر پژوهش‌ها نبود، باین‌وجود این اصطلاح به‌صورت رسمی توسط تأمین‌کنندگان خدمات اجتماعی و پژوهشگران در زمینه وارد عرصه عمل گردید (Calves, 2009: 4).

در مدیریت که یکی از خاستگاه‌های توانمندسازی است، تقاضای بالا برای کیفیت زندگی در محل کار و محل زندگی، وسعت یافتن اقتصاد جهانی، نابرابری‌ها در نظام اقتصاد جهانی، تقاضا برای ارزش بالای پول و درنهایت رکود بین‌المللی مدیران را بر آن داشته است که با استفاده از خلاقیت، هوش و نوآوری در تمام سطوح و آموزش متحد ساختن کارگران جهت حل مشکلات مشترک به اهداف خود دست یابند (Nixon, 1994: 1). تعابیر و تعاریف متعددی از توانمندسازی به دلیل کاربردهای وسیع آن وجود دارد. باین‌وجود این اصطلاح، عمدتاً در حوزه مسائل توسعه به کار گرفته می‌شود و کمتر تعریفی از آن ارائه شده است (Oxaan& Baden, 1997: 4).

گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵ با تأکید بر مشارکت، بر توانمندسازی چنین می‌نگرد «توسعه می‌بایستی توسط مردم و نه فقط برای آن‌ها باشد. مردم می‌بایستی در تصمیمات و فرایندهایی که سازنده زندگی‌شان است، مشارکت داشته باشند» (UNDP, 1995:12).

۵- Black Empowerment

۶- Barbara Solomon

از دید آکسفام^۷ (۱۹۹۵) و سالومون^۸ (۱۹۷۶) توانمندسازی را چالشی بر اشکال ظلمی که میلیون‌ها انسان‌ها را وادار به انجام کارهای غیرمنصفانه می‌کند یا حقوق بشر آن‌ها را انکار می‌کند؛ می‌باشد (Saden, 1997: 73; Oxfam, 1995 as cited in Oxaan & Baden, 1997: 2).

تارنمای بانک جهانی چنین تعریفی از توانمندسازی ارائه می‌دهد: توانمندسازی، فرایند افزایش ظرفیت افراد و گروه‌ها برای انجام انتخاب‌ها، دگرگونی انتخاب‌هایشان به کنش‌ها و برآیندهای مطلوب است (World Bank, 2015). برخی از تعابیر توانمندسازی، آن را در ارتباط با تفویض اختیار^۹ مقایسه می‌کنند. نانسی فوی^{۱۰} (۱۹۹۴) با ارائه مثالی جالب توجه، تفاوت این دو را نشان می‌دهد. وی اظهار می‌دارد که اگر شما به دختر ۱۲ سالتان، مبلغی جهت خرید شلوار جین دهید، این کار شما تفویض اختیار کردن^{۱۱} است. ولی اگر به وی کمک‌هزینه خرید لباس دهید تا متناسب با انتخاب‌های خود، خرج نماید؛ این کار شما، توانمندسازی است (Lashley, 2001: 2).

۲-۱-۲- رویکردهای توانمندسازی

توانمندسازی، هدف اصلی بسیاری از سازمان‌هاست، اما این مفهوم همچون قدرت، می‌تواند معانی و تفاسیر متعددی از جنبه‌های مشارکت فردی و جمعی، ظرفیت، استقلال و آزادی داشته باشد (Pettit, 2006: 6). توانمندسازی در مفهوم عام خود سه جنبه کلی را در برمی‌گیرد: اول در چارچوب توانمندسازی بازار، که در تبعیت از سیاست‌های نئولیبرالیسم، دخالت فعال دولت در تخصیص و تولید کالا و خدمات و کنترل برای ایجاد اشتغال و استفاده از درآمدها و یارانه‌ها برای ایجاد رقابت فراگیر و دسترسی برابر به خدمات را به همراه داشت. در اینجا کنترل برنامه‌ریزی برای دستیابی اهداف توسعه در شهر و تأمین منافع ملی و حمایت از مصرف‌کننده در برابر بازار مورد توجه است. دومین شکل توانمندسازی، توانمندسازی سیاسی

۷- Oxfam

۸- Solomon

۹- Delegation of authority

۱۰- Nancy Foy

۱۱- Delegation

است که دگرگونی ساختار و کارکردهای محلی را در ارتباط با بازار و اجتماع دنبال می‌کند. توانمندسازی سیاسی از راه تمرکززدایی اداری - اجرایی، اصلاح نهادی و مدیریتی، به‌کارگیری سازمان‌های غیردولتی و نیز برگزیدن راهبردهای توانمندسازی بازار و اجتماع، در پی رفع موانع سیاسی و اجرایی است. توانمندسازی سیاسی عمدتاً با مفهوم حکمروایی خوب پیوند می‌خورد که از سوی بسیاری از مؤسسات بین‌المللی ترویج می‌شود. حکمروایی خوب نیز مستقیماً با برنامه‌هایی که کارایی و اثربخشی بیشتری در استفاده از منابع از طریق تعدیل ساختاری مدیریت دولتی دنبال می‌شود، در ارتباط است. سومین شکل توانمندسازی، توانمندسازی اجتماع محلی است که از سوی دولت‌های محلی و ملی برای هماهنگی و تسهیل کوشش‌های سازمان‌های اجتماع محلی و محله محور برای نوآوری، برنامه‌ریزی و اجرای طرح‌های آن‌ها از راه اصولی همچون تعیین هدف و مسیر توسط خوداجتماع^{۱۲}، سازمان‌دهی توسط خوداجتماع^{۱۳} و مدیریت فرایند توسط خوداجتماع^{۱۴} دنبال می‌شود (Burgess, et al, 1997: 144).

الف - توانمندسازی اجتماعی

توانمندسازی اجتماعی در پی تغییر جامعه (به‌طور مثال تغییر در هنجارهای جنسیتی) است تا افراد خود را در جایگاهی قرار دهند که مایل هستند، نه جایگاهی که به آن‌ها دیکته می‌شود. حس استقلال و کرامت انسانی برای مشارکت در سیاست‌ها، تقاضای دستمزد عادلانه، بهره‌برداری کامل از خدمات عمومی همچون سلامت و آموزش لازم است (Pettit, 2012: 5).

توانمندسازی به‌وسیله کیفیت مشارکت مردم در تصمیمات و فرایندهای تأثیرگذار در زندگی‌شان مشخص می‌شود. در نظریه، توانمندسازی و مشارکت دو روی یک سکه هستند (Oxfam, 1995: 1). رویکردی از توانمندسازی در زمینه سازمان‌های توسعه سلسله مراتبی ممکن است سخت به نظر برسد که در آن‌ها فرهنگ‌های سازمانی علیه مشارکت و

۱۲- Self Determination

۱۳- Self Organization

۱۴- Self Management

استقلال در تصمیم‌سازی هستند، از این منظر فرایند مشارکت به‌خودی‌خود می‌تواند توانمند ساز باشد (Oxall and Baden, 1997: 11). ارتقاء مشارکت در سیاست‌های رسمی جهت توانمندسازی نیازمند برنامه‌های فراگیر دموکراتیک کردن و حکمروایی خوب با تأکید بر جامعه مدنی در حال توسعه است.

اخیراً تلاش‌های معطوف به ارتقاء حکمروایی ناظر بر سازوکارهای عمودی، قابلیت اعتماد جهت تشویق مشارکت میان شهروندان علی‌الخصوص شهروندان ضعیف می‌شود. بدین منظور، نیازمند ایجاد سیاست عمومی مشارکتی، بودجه‌ریزی مشارکتی، پیش‌بینی هزینه عمومی و ارزیابی تحویل خدمات عمومی است (Beck and et al, 2007: 1).

حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد، رویکردی فراگیر برای ارتقاء توانمندسازی است که ابعاد مختلف توانمندسازی را تحت پوشش قرار می‌دهد (Beck and et al, 2007: 11). این سازمان‌ها به طرق مختلف از جمله اختصاص بودجه، دخالت در ارائه خدمات و ظرفیت‌سازی، آگاهی بخشی و ترویج خودسازمان‌دهی گروه‌های مختلف به کاهش آلام انسانی و توسعه کشورهای فقیر کمک می‌کنند (Nikkhah and Redzuan, 2010:1). همچنین این سازمان‌ها می‌توانند سکویی برای بیان منافع گروه‌های در حاشیه باشند.

مشارکت در سازمان‌های شبکه‌ای می‌تواند بر اساس منافع فردی یا کارایی تحریک شود. به‌طور کلی جامعه مدنی که در حوزه حل مسائل محلی است، سبب پیوند نهادهای سیاسی و جامعه، تقویت دموکراسی، شفافیت و پایش مردمی می‌شود (Amdam, 2011: 42-53).

اگر توانمندسازی به‌عنوان یک خط‌مشی اتخاذ شود، می‌بایستی به‌واسطه پروژه‌ها و برنامه‌ها انجام شود؛ می‌بایستی بین ملزومات توانمندسازی و ساختارهای نهادی ارتباط برقرار شود (Oxall and Baden, 1997: 11). همچنین، نوآوری در فناوری‌ها جهت مدیریت ارتباطات و اشتراک اطلاعات، پیش‌ران‌های قدرتمندی جهت تغییر اجتماعی بوده‌اند. فناوری همچنین ابزارهای نوآورانه برای سطحی وسیع‌تر از مشارکت و آگاهی‌سازی فراهم آورد (Dokeyniya, 2006: 1).

چهار جنبه اجتماعی توانمندسازی که مستلزم اصلاحات نهادی است:

دسترسی به اطلاعات: شهروندان آگاه، بهتر می‌توانند به فرصت‌ها و خدمات دست‌یافته، قدرت خود را اعمال کرده و پاسخگویی بازیگران دولتی و غیردولتی را سبب شود. نواحی مهمی که نیاز به اطلاعات در آن‌ها ضروری است، بخش دولتی و عمومی، بازار و قوانین و حقوق مرتبط با خدمات پایه می‌باشند.

مشارکت / بر خور داری: برای پایداری مشارکت و برخورداری فقرا نیاز به تغییر قوانین و فرایندهایی است که فضایی را برای انسان‌ها جهت بحث کشیدن مسائل، مشارکت در سطح محلی و ملی، ساماندهی بودجه و دسترسی به خدمات مالی و خدماتی فراهم می‌آورد.

پاسخگویی: مأموران دولتی، کارمندان بخش عمومی، سرمایه‌گذاران و کارمندان بخش خصوصی و سیاستمداران می‌بایستی در برابر سیاست‌ها و اقدامات خود که بر کیفیت زندگی شهروندان تأثیر گذار است، پاسخگو باشند.

ظرفیت سازمانی محلی: این امر به توانایی مردم در همکاری با یکدیگر، خودسازمان‌دهی و تجهیز منابع جهت حل مسائل مشترک برمی‌گردد. جوامع و گروه‌های سازمان‌دهی شده تمایل به شنیده شدن صداهایشان و رفع نیازهایشان دارند (Narayan, 2002:XX; Roy and Sideras, 2006: 12).

ب- توانمندسازی اجرایی

توانمندسازی اجرایی که ناظر بر برابری بازنمایی در نهادهای سیاسی و شنیدن آرای متفاوت و مشارکت دادن افراد در تصمیم‌سازی‌های مؤثر بر زندگی آن‌هاست. چنین تغییراتی نیازمند تغییر در گرایش‌های اجتماعی و فرهنگی در مورد مشارکت گروه‌های مختلف در مشارکت و مدیریت است (Pettit, 2012: 5). سازوکارهایی که می‌توان جهت افزایش مشارکت در زندگی سیاسی به کار گرفت شامل:

- اصلاح احزاب سیاسی دیگر اشکال کنش ایجابی؛

- آموزش جهت توسعه توانمندی‌های گروه‌ها؛

- توسعه سازمان‌های سیاسی (Oxall and Baden, 1997: 16).

انتقال قدرت به دولت محلی که بخشی از دموکراتیک کردن و دستور کار حکمروایی را شکل می‌دهد، فرصتی را برای بیان منافع گروه‌ها مستقل از سیاست‌های حزبی و دولتی پدید می‌آورد. افزایش تعداد گروه‌ها در مناصب قدرت به معنای سطح بالای توانمندی نیست (Oxfam)

(12: 1996).

ج- توانمندسازی اقتصادی

توانمندسازی اقتصادی ناظر بر ظرفیت افراد جهت کمک به فعالیت‌های اقتصادی و بهره‌بردن از آن به شکلی است که ارزش کارشان، کرامت انسانی‌شان و توزیع عادلانه‌تر درآمد را بازتاب دهد (Pettit, 2006: 5). در این مرحله، تأمین معاش پایدار از اولویت ویژه‌ای برخوردار است. فراهم نمودن زمینه اشتغال با توجه به شرایط محلی و بومی و فعال نمودن زنان می‌تواند مورد توجه قرار گیرد (مهندسین مشاور آمایشگران توسعه متوازن، ۱۳۸۴: ۲۸).

رشد اقتصادی به‌واسطه درآمدهای بالا می‌تواند، عاملیت را جهت دسترسی به خدمات و زیرساخت‌های گسترده توانمند سازد. توانمندی گروه‌های فقیر به‌واسطه افزایش در درآمد آنها می‌تواند قدرت چانه‌زنی‌شان را بالا ببرد (World Bank, 2012: 17-18). از نظر بانک جهانی، کنترل زنان بر منابع اقتصادی می‌تواند بر پویایی جنسیتی آنها تأثیر بگذارد (World Bank, 2012: 20).

برنامه‌های اعتباری خرد^{۱۵} که مدعی توانمندسازی هستند به‌شدت در میان خیرین و سازمان‌های مردم‌نهاد متداول شده‌اند. شاهد تغییر رویه از کمک‌های بلاعوض ملی هستیم که در آنها، مردم را با بخش رسمی بانکداری پیوند می‌دهد و آنها را در جریان توسعه وارد می‌کند (Oxall and Baden, 1997: 12).

تأکید بر ارتقاء بخش غیررسمی اقتصادی، ناتوان از مشاهده عوامل ساختاری است که موجب به حاشیه رانی اقتصادی فقرا می‌شود (Goetz and Gupta, 1996: 26).

برای تأمین مالی بهتر است، تغییرات نهادی را در بخش مادی جهت کاهش هزینه‌های تراکنش و تحویل اعتبار کوچک مقیاس صورت گیرد (Oxall and Baden, 1997: 23).

د- توانمندسازی حقوقی

مفهوم توانمندسازی حقوقی که از اوایل دهه ۲۰۰۰ ظهور پیدا کرد زمانی به وقوع می‌پیوندد که فقرا یا افراد در حاشیه مانده از قوانین، دستگاه‌های حقوقی و مکانیزم‌های عدالت برای ارتقا یا دگرگونی وضعیت اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی بهره ببرند (Domingo and O'Neil, 2014: 4). توانمندسازی حقوقی درصدد تقویت ظرفیت تمامی انسان‌ها برای استفاده از حقوق خود چه به‌عنوان افراد یا اعضا است. این نوع از توانمندسازی در مورد عدالت در ارتباط با توده‌ها است (Open Society, 2012: 1). کمیسیون توانمندسازی حقوقی فقرا سه قلمروی توانمندسازی و حقوق مرتبط ضروری زندگی فقرا که حقوق مالکیت، حقوق کار و حقوق خوداشتغالی و کسب‌وکار هستند تدوین نمود. مبنای این حقوق دسترسی به عدالت به‌منزله مؤلفه‌ای از حاکمیت قانون است (United Nations, 2009: 4,7).

در برخی از کشورها انتظاراتی از قوانین در راستای توانمندسازی وجود دارد که بدین ترتیب است:

تغییرات حامی فقرا در سیاست، قوانین و قاعده‌مند ساختن تخصیص منابع و ارائه خدمات در بخش‌های مختلف (همچون: بهداشت، آموزش و آب)؛

جبران تخطی در احقاق حقوق و نابرابری‌ها و دگرگون‌سازی روابط با توجه خاص به گروه‌های در حاشیه (همچون: زنان، جنبش‌های بومی)؛

مقابله با بی‌عدالتی یا توزیع غیرقانونی منابع (در ارتباط با زمین یا استخراج منابع ملی) و

ارتقا توانمندی شهروندان در اعمال نظارت بر روی مقامات (از جمله اشکال پاسخگویی اجتماعی به‌واسطه اقامه دعوی حقوقی) (Domingo and O'Neil, 2014: 4).

و- توانمندسازی زیست‌محیطی

مشارکت مردم محلی در تصمیمات مربوط به مسائل زیست‌محیطی حس مشارکت محلی را تقویت می‌کند که می‌تواند نتایج حائز اهمیتی را به بار بیاورد. یکی از مهم‌ترین بخش‌های

توانمندسازی آموزش است که از طریق آموزش جامعه می‌توانیم آگاهی زیست‌محیطی را افزایش دهیم. آموزش زیست‌محیطی امکان تغییر رفتارها و تصمیم‌گیری‌های عالمانه را در میان نوجوانان و جوانان را فراهم می‌کند (Bertin and et al. 2010: 8-9). در میان روش‌های تدریس، یادگیری تعاملی و افقی رویکردهایی هستند که می‌توانند موجب افزایش آگاهی زیست‌محیطی شوند. یادگیری تعاملی کسب دانش از طریق تجارب دست‌اول و به‌کارگیری ابزار و رایانه است (Beam, 2010: Para. 3).

ی- توانمندسازی تکنولوژیکی

تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی در تمامی جنبه‌های زندگی از رادیوهای محلی در اکثر روستاهای جهان تا تلفن‌های همراه در دستان زنان و مردان تمامی کشورها تا رایانه‌های در اغلب سازمان‌های متوسط و بزرگ نفوذ پیدا کرده است و یکی از نیازهای عمده جوامع بشری است. از تکنولوژی و به‌ویژه ICT می‌توان برای کاهش فقر، ایجاد اشتغال و به‌طور کلی توسعه اقتصادی و همچنین یکپارچگی اجتماعی بهره برد (Mathiason; Berkowsky, 2012: 1). با وجود این، هم‌اکنون ما با عدم دسترسی به این تکنولوژی‌ها، عدم داشتن آشنایی و سواد تکنولوژیکی، عدم طراحی نسبت به نیازهای برخی گروه‌ها و به‌ویژه زنان مواجه هستیم (Melhem and et al, 2009: 1). کوفی عنان دبیر کل سابق سازمان ملل در سخنرانی ۱۰ دسامبر ۲۰۰۳ این موضوع را شکاف دیجیتال می‌داند که شکافی است که در زیرساخت‌ها و همچنین محتوای وب‌سایت تبلور می‌یابد. اطلاعات وب‌سایت‌ها نیازهای واقعی مردم را تأمین نمی‌کنند. ۷۰ درصد وب‌سایت‌ها به زبان انگلیسی هستند و همچنین شاهد شکاف جنسیتی هستیم که زنان در دسترسی به اطلاعات با مشکل روبرو می‌شوند (United Nations, 2005: 2).

اهمیت تکنولوژی در توانمندسازی به‌اندازه‌ای است که مفهومی با عنوان توانمندسازی الکترونیکی توسط اتحادیه بین‌المللی مخابرات ارائه شد که اشاره به توانمند ساختن مردم به‌واسطه تکنولوژی‌های اطلاعاتی ارتباطی (ICT) دارد (United Nations, 2013: 1). از ICT می‌توان در تدوین دستور کار، آماده کردن سیاست‌ها، تصمیم‌گیری، اجرای سیاست‌ها و ارزشیابی آن‌ها بهره برد (Dijk, 2009: 12). سازمان یونسکو دارای استراتژی در مورد برابری جنسیتی است که تضمین‌گر دسترسی زنان و دختران به ICT و آموزش آن است که به زنان و

دختران امکان ورود به تخصص‌های مرتبط با تکنولوژی را فراهم می‌کند و همچنین کتابخانه‌های مختلفی در شهرهای جهان دسترسی و آموزش اینترنت و رایانه را برای زنان فراهم ساخته‌اند (Beyond Access, 2012: 1-2).

۲-۱-۳- توانمندسازی و سکونتگاه‌های غیررسمی

راهبردهای توانمندسازی سکونتگاه‌ها، بایستی پاسخی به دو چالش اساسی داشته باشد: چگونگی رسیدگی به مشکلات بر خواسته از میان جمع کثیر فقرا و همچنین چگونگی ارائه استقلال مؤثر برای گروه‌های اجتماع‌محور. پاسخ‌دهی به چالش اول، بدون اتخاذ رویکردی وسیع ممکن نیست و پاسخ به سؤال دوم نیز، در سطح محلی ممکن است. از این رو راهبرد توانمندسازی سکونتگاه‌ها، بایستی نوآوری‌های محلی را با راه‌حل‌های وسیع ترکیب کند (UN-Habitat, 1987: 44).

اهداف توانمندسازی در تطابق با اهداف توسعه پایدار انسانی است بدین شکل که کیفیت زندگی بهتر برای تمامی انسان‌ها به این معنی است که انسان‌ها به قدرت بیشتری دست می‌یابند. به‌منظور دستیابی به این امر مأموریت ناتمام شامل غلبه بر فقر، رسیدن به امنیت غذایی، افزایش اثربخشی اقتصادها و دولت‌ها، تشویق همیاری منطقه‌ای، افزایش مشارکت تمام آحاد مردم می‌شود (IDC, 1996 as cited in Lee, 2001:400).

نگرشی که تحت عنوان توانمندسازی دسته‌بندی شده است، شامل مجموعه نظریه‌هایی است که اصولاً با بنیادها، ریشه‌ها و عوامل دخیل در شکل‌گیری اسکان غیررسمی کاری ندارد؛ بلکه این پدیده را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته و به دنبال راهکارها و راه‌حل‌های بهینه‌سازی شرایط زندگی و سکونت در این مناطق هستند. این دیدگاه با مرور سه دهه تجربه‌های برخورد با این سکونتگاه‌ها و بازتاب‌های آن، اصولاً تغییر بنیادین در نظام اقتصادی-اجتماعی را ناممکن می‌داند و با چنین زاویه نگرشی متوجه راهکارها و راه‌حل‌هایی است که به‌صورت خودجوش و خودانگیخته از متن زندگی و سکونت اقشار کم‌درآمد برآمده است. این دسته نظریه‌ها، راه‌حل‌هایی مبتنی بر توانمندسازی و ساماندهی و بهسازی کانون‌های حاشیه‌ای را هدف قرار می‌دهد.

از جمله موارد مهم که در ارتقاء این گونه مساکن مهم می‌باشد عبارتند از:

سیاست خانه‌سازی با برنامه؛

بازنگری قوانین در بخش عرضه زمین شهری؛

ارتقاء کیفیت اعتبارات بخش خانه‌سازی؛

ایجاد خدمات و زیرساخت‌ها؛

اسکان مجدد در بخش داخلی شهرها و حمایت از ایجاد خانه‌های اجاره‌ای در این بخش از شهر؛

به حداقل رساندن اسکان مجدد (دادن مسکن در مکانی دیگر) اقشار کم‌درآمد؛

کمک‌ها و حمایت‌های هدفمند.

مشوق‌ها برای بخش‌های خصوصی تجاری و غیرتجاری جهت توسعه زیرساخت‌هاست که می‌تواند شامل طراحی، فعالیت‌های ساختمان‌سازی، تولیدات مصالح ساختمانی و اعتبارات خانه‌سازی باشد (Ernesto, 1994: 19-20).

۲-۲- پیشینه پژوهش

با بررسی پیشینه تحقیق به این نتیجه رسیدیم که تحقیقی در مورد امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در جغرافیای سکونتگاه‌های غیررسمی ایران انجام نشده است.

آبت^۶ (۲۰۰۱)، در تحلیل ارتقاء سکونتگاه‌های غیررسمی و نقد رویکردهای روش‌شناختی موجود به شناسایی سه رویکرد موضوعی که شامل مدل تدارک زیرساخت فیزیکی، خرد برنامه‌ریزی اجتماع محلی و گذار فیزیکی در طرح کل گراست، می‌پردازد. درنهایت با مقایسه این رویکردها به تحلیل نقاط ضعف و قوت آن‌ها می‌پردازد.

هوکزمایر^{۱۷} (۲۰۰۱)، در مقاله‌ای تحت عنوان مسکن برای نیازمندان: سیاست مسکن مورد مناقشه در آفریقای جنوبی در سیاست جدید مسکنی که از سال ۱۹۹۴، شکافی بین روند ساخت مسکن و گروه‌های هدف، منجر به این گشت که نیازمندان از دست‌یابی به مسکن محروم بمانند. این مقاله سعی در نشان دادن تضاد بین کالایی کردن مسکن توسط بخش خصوصی و رویه مردم مدار جنبش دموکراتیک دارد.

هوکزمایر^{۲۰۰۳}، در بررسی جنبه‌های سیاستی سکونتگاه‌های غیررسمی در آفریقای جنوبی؛ با توجه به تقاضا برای ارتقای سکونتگاه‌های غیررسمی در آفریقای جنوبی، این مقاله به بررسی

۱۶- Abbott

۱۷- Huchzermeyer

شکاف در پژوهش‌ها، سیاست‌های مسکن غیررسمی و موانع سیاسی را تبیین کرده و راه‌حل مقابله با آن‌ها را بیان می‌دارد.

ویکتور^{۱۸} (۲۰۰۹)، در مطالعه‌ای تحت عنوان چالش‌های حذف سکونتگاه‌های غیررسمی در آفریقا از سال ۲۰۱۴ به شناسایی موانعی که بر معیشت، حکمروایی خوب، امنیت مالکیت و پایداری اعضای اجتماع، تأثیر منفی بر جای می‌گذارد؛ می‌پردازد. نتایج تحقیق بر اساس مصاحبه، مشاهدات و بازدید از محل، حاصل شده است.

سوبوتوا^{۱۹} (۲۰۱۱)، در پژوهشی با عنوان چالش‌های فراروی توسعه مشارکتی در سکونتگاه‌های غیررسمی شهری؛ اقدامات صورت گرفته در مورد سکونتگاه‌های غیررسمی و عوامل مؤثر بر موفقیت این طرح‌ها را شناسایی کرده است.

فیهر^{۲۰} (۲۰۱۲)، در پژوهشی با عنوان مشارکت در ارتقاء سکونتگاه‌های غیررسمی: مطالعه موردی شهر پونه؛ که هدف این پژوهش، پاسخ به این است که رویکرد ذی‌نفعان به مشارکت در مناطق حاشیه‌نشین جهت ارتقای این سکونتگاه‌ها چگونه است و چگونه می‌توان این مشارکت را افزایش داد. برای پاسخ به این سؤالات از روش مصاحبه و مشاهده استفاده گردیده است.

خلیفه^{۲۱} (۲۰۱۵)، در ارزیابی استراتژی‌های ارتقای سکونتگاه‌های غیررسمی در مصر: از مسامحه تا توسعه مشارکتی به مطالعه پیش‌شرط کاربرد برنامه‌ریزی مشارکتی در سکونتگاه‌های غیررسمی پرداخته می‌شود. از روش مصاحبه با ذی‌نفعان و بررسی اسناد استفاده شده است. مهم‌ترین عوامل موفقیت پروژه‌های ارتقاء، دسترسی به بودجه و انگیزه سیاسی بوده است.

پیری و رضایان^{۱۳۹۳}، به امکان‌سنجی توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی بر بنیان سیاست‌های دارایی مبنای توسعه اجتماعی مطالعه موردی سکونتگاه‌های غیررسمی کلان‌شهر تبریز با استفاده از پرسشنامه و طیف لیکرت انجام شده نتایج حاکی آن است که مؤلفه‌های سیاست دارایی مبنای توسعه اجتماعات محلی (سرمایه اجتماعی، سرمایه کالبدی و سرمایه مالی) در

۱۸- Victor

۱۹- Sobotova

۲۰- Fyhr

۲۱- Khalifa

توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی تأثیر معنی‌داری دارد.

۳- روش‌شناسی و مدل تحلیلی پژوهش

۳-۱- روش‌شناسی

تحقیق حاضر از نظر هدف کاربردی- توسعه‌ای است که نتایج قابل‌استفاده برای حل مسئله است و از لحاظ ماهیت و روش توصیفی- تحلیلی است. منطبق با استفاده در تحقیق، منطق استقرایی است که بر اساس یافته‌های جزئی به نتایج کلی اقدام می‌کند ابزار پژوهش، پرسشنامه پژوهش ساخت در قالب روش تحلیل سلسله‌مراتبی است که شاخص‌های برگرفته از مبانی نظری در ساختار این روش وارد کرده است.

نتایج حاصل از مطالعه قابلیت اجرایی داشتن راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران بر اساس دیدگاه‌ها و نظرات صاحب‌نظران حوزه توانمندسازی با استفاده از تکنیک‌های تصمیم‌گیری چند معیاره با استفاده از نرم‌افزار Expert Choice 11 از روش بردا، تلفیق دیدگاه‌های کارشناسان خبره به تعداد ۳۰ نفر انجام گرفت، آنالیز شد. در مدل AHP استفاده شده؛ به منظور سنجش روایی پرسشنامه از روش مقایسه با معیار و هم‌چنین از نظرات متخصصین امر به‌ویژه اساتید خبره در مورد این موضوع استفاده شده است و برای سنجش پایایی پرسشنامه، از مناسب‌ترین روش؛ یعنی آلفای کرونباخ استفاده گردید که ضریب پایایی کل شاخص‌ها برابر ۰.۸۹ می‌باشد. قابل‌اجرا بودن راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران، به انجام مقایسات زوجی هر یک از ابعاد، شاخص‌ها و زیر شاخص‌ها، مقایسه و محاسبه وزن نسبی و نهایی آن‌ها نسبت به هدف نهایی پرداخته شد.

۳-۲- مدل تحلیلی پژوهش

معیارهای تصمیم‌گیری در این تحقیق مبتنی بر امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران، در شش ابعاد کلی بعد اجتماعی(تشویق مشارکت شهروندان، داشتن سیاست عمومی مشارکتی، داشتن بودجه مشارکتی، حمایت از جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد، ظرفیت‌سازی، آگاهی بخشی، ترویج خودسازمان‌دهی، تغییر در ساختار نهادی جهت تطبیق آن با توانمندسازی، پاسخگویی مسئولین دولتی)، بعد اجرایی(اصلاح سازمان‌های مردم‌نهاد در راستای توانمندسازی سکونتگاه‌های رسمی، آموزش جهت توسعه

توانمندی‌های گروه‌ها، توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد، انتقال قدرت به دولت محلی، افزایش تعداد افراد گروه‌ها در مناصب)، بعد اقتصادی (فراهم نمودن زمینه اشتغال با توجه به شرایط محلی و بومی، برنامه‌های اعتباری خرد، کنترل زنان بر منابع اقتصادی، تغییرات نهادی برای تحویل اعتبارات کوچک‌مقیاس)، بعد حقوقی (قاعده‌مند ساختن تخصیص منابع و ارائه خدمات در بخش‌های مختلف، تغییرات حامی فقرا در سیاست و قوانین، مقابله با بی‌عدالتی یا توزیع غیرقانونی منابع، ارتقا توانمندی شهروندان در اعمال نظارت بر روی مقامات، جبران تخطی در احقاق حقوق و نابرابری‌ها و دگرگون‌سازی روابط با توجه خاص به گروه‌های در حاشیه)، بعد زیست‌محیطی (افزایش آگاهی زیست‌محیطی از طریق آموزش، یادگیری تعاملی در آموزش زیست‌محیطی از طریق تجارب دست‌اول، استفاده از ابزار و رایانه در آموزش)، بعد تکنولوژیکی (ایجاد دسترسی گروه‌های مختلف به تکنولوژی‌های ارتباطی، آموزش اینترنت و رایانه به زنان، استفاده از ICT در تصمیم‌گیری، تدوین سیاست و اجرا) بررسی شدند.

شکل (۱) - مدل تحلیلی پژوهش در ساختار تحلیل سلسله مراتبی (منبع: یافته‌های تحقیق، ۱۳۹۶).



۴- یافته‌ها و بحث

با توجه به نتایج حاصل از این تحقیق ضریب ناسازگاری کل مقایسات برحسب هدف در نظر گرفته شده مقدار ۰/۰۰۹ به دست آمد که نشان از سازگاری قضاوت‌های انجام شده داشت. ضریب ناسازگاری تمامی ماتریس‌های مقایسات زوجی تمامی شاخص‌ها و زیر شاخص‌ها نیز کمتر از ۰.۱ بود که نشان از سازگاری و درستی تصمیمات گرفته شده در تمامی سطوح مدل بود. ضریب ناسازگاری و وزن‌های محاسبه شده هر یک از شاخص‌ها و زیر شاخص‌ها با توجه به ماتریس‌های مقایسات زوجی در جدول ۲ ارائه شده‌اند.

حده ۱۰۱- ضد بائاسازگاری، ارزش‌ها، نرسه نهاد شاخص‌ها و ایزد شاخص‌ها

نوع شاخص‌ها	ارزش و وزن شاخص‌ها	ارزش و وزن شاخص‌ها	نوع شاخص‌ها	ارزش و وزن شاخص‌ها	نوع شاخص‌ها
بعد اجتماعی	تشویق مشارکت شهروندان	۰/۱۳۶	۰/۱۳۲	۰/۰۸	۰/۰۶۴
	داشتن سیاست عمومی مشارکتی	۰/۳۹۸	۰/۳۳۵		
	داشتن بودجه مشارکتی	۰/۰۸۹	۰/۰۰۸		
	حسابت از جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد	۰/۰۴۷	۰/۰۰۴		
	عزیمت‌سازی	۰/۰۴۴	۰/۰۰۴		
	انگهی بخشی	۰/۱۲۲	۰/۰۱۶		
	ترویج خودسازمان‌دهی	۰/۱۰۸	۰/۰۱۰		
تکبیر و راسخاترانه‌ای جهت تشویق آن با توانمندسازی	۰/۰۳۷	۰/۰۰۳			
پاسخگویی مسئولین دولتی	۰/۰۲۴	۰/۰۰۲			
بعد اجرایی	اصلاح سازمان‌های مردم‌نهاد	۰/۰۶۰	۰/۰۰۲	۰/۰۸	۰/۰۳۸
	آموزش جهت توسعه توانمندی‌های گروه‌ها	۰/۵۲۵	۰/۰۱۶		
	توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد	۰/۰۷۴	۰/۰۰۲		
	انتقال قدرت به دولت محلی	۰/۲۳۷	۰/۰۰۷		
بعد اقتصادی	افزایش تعداد افراد گروه‌ها در مناصب	۰/۱۰۴	۰/۰۰۳	۰/۰۸	۰/۱۵۰
	فرایم نمودن زمینه انتقال با توجه به شرایط محلی و بومی	۰/۰۵۵	۰/۰۱۲		
	برنامه‌های اشتیاقی خرد	۰/۳۷۳	۰/۰۸۳		
	کنترل زمان بر منابع اقتصادی	۰/۳۷۱	۰/۰۸۳		
تکبیرت نهادهای برای تحویل اعتبارات کوچک‌مقیاس	۰/۲۰۶	۰/۰۴۵			
بعد حقوقی	قاعده‌مند ساختن تخصیص منابع و ارائه خدمات در بخش‌های مختلف	۰/۲۲۴	۰/۰۱۵	۰/۰۸	۰/۰۶۴
	تکبیرت حامی فقرادر سیاست و قوانین	۰/۰۹۸	۰/۰۰۶		
	مقایسه با بیندگانی یا توزیع غیرقانونی منابع	۰/۱۰۳	۰/۰۰۷		
	ارتقا توانمندی شهروندان در اشمل نظارت بر روی مقامات	۰/۰۳۸	۰/۰۰۲		
	جهان‌شمی در اشمل جنیول و نابرابری‌ها و دیگرگون‌سازی روابط با توجه خاص به گروه‌های در حاشیه	۰/۵۳۷	۰/۰۳۶		
	افزایش انگهی نسبت محیضی از طریق آموزش	۰/۱۹۶	۰/۰۴۹		
بعد زیست‌محیطی	یادگیری تمامی در آموزش زیست‌محیطی از طریق تجارب دستاویل	۰/۶۵۷	۰/۱۶۲	۰/۰۸	۰/۲۹۴
	استفاده از ابزار و رایانه در آموزش	۰/۱۴۷	۰/۰۳۶		
بعد تکنولوژیکی	ایجاد دسترسی گروه‌های مختلف به تکنولوژی‌های ارتباطی	۰/۶۳۵	۰/۲۲۰	۰/۰۸	۰/۳۹۹
	آموزش اینترنت و رایانه به زنان	۰/۲۸۷	۰/۱۰۰		
	استفاده از ICT در توسعه‌گیری- تدوین سیاست و اجرا	۰/۰۷۸	۰/۰۲۷		

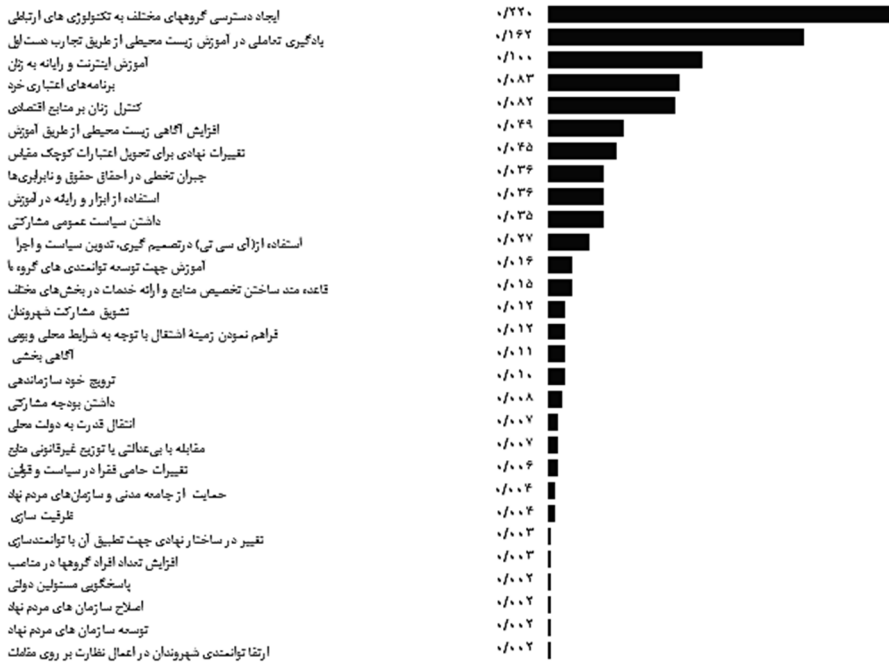
(منبع: یافته‌های تحقیق، ۱۳۹۶)

میزان تأثیر وزن نهایی هر یک از زیر شاخص‌ها در قابلیت اجرایی داشتن راهبردی توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران در نمودار شماره ۲ نشان داده شده است. همان‌طور که در نمودار به‌وضوح قابل مشاهده می‌باشد؛ ایجاد دسترسی گروه‌های مختلف به تکنولوژی‌های

ارتباطی با امتیاز(۰/۲۲۰)، یادگیری تعاملی در آموزش زیست‌محیطی از طریق تجارب دست‌اول با امتیاز(۰/۱۶۲)، آموزش اینترنت و رایانه به زنان(۰/۱۰۰) در رتبه‌های اول تا سوم قرار گرفته‌اند که نشان از قابلیت اجرایی داشتن زیاد در سکونتگاه‌های غیررسمی ایران می‌باشند و اصلاح سازمان‌های مردم‌نهاد(۰/۰۰۲)، توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد(۰/۰۰۲)، ارتقا توانمندی شهروندان در اعمال نظارت بر روی مقامات(۰/۰۰۲) در رتبه‌های آخر قرار گرفتند که نشان از اهمیت و تأثیر کمتر این عوامل در اجرایی بودن راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران از نظر صاحب‌نظران فعال در حوزه توانمندسازی است. برای درک بهتر میزان اهمیت هر زیر شاخص نسبت به سایر زیر شاخص‌ها، از نظر هر شاخص در رسیدن به هدف کلی امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی، تحلیل حساسیت آن‌ها در شکل شماره ۳ نشان داده شده است.

شکل (۲) - تأثیر وزن نهایی زیر معیارها در امکان‌سنجی راهبرد توانمندسازی در سکونتگاه‌های غیررسمی

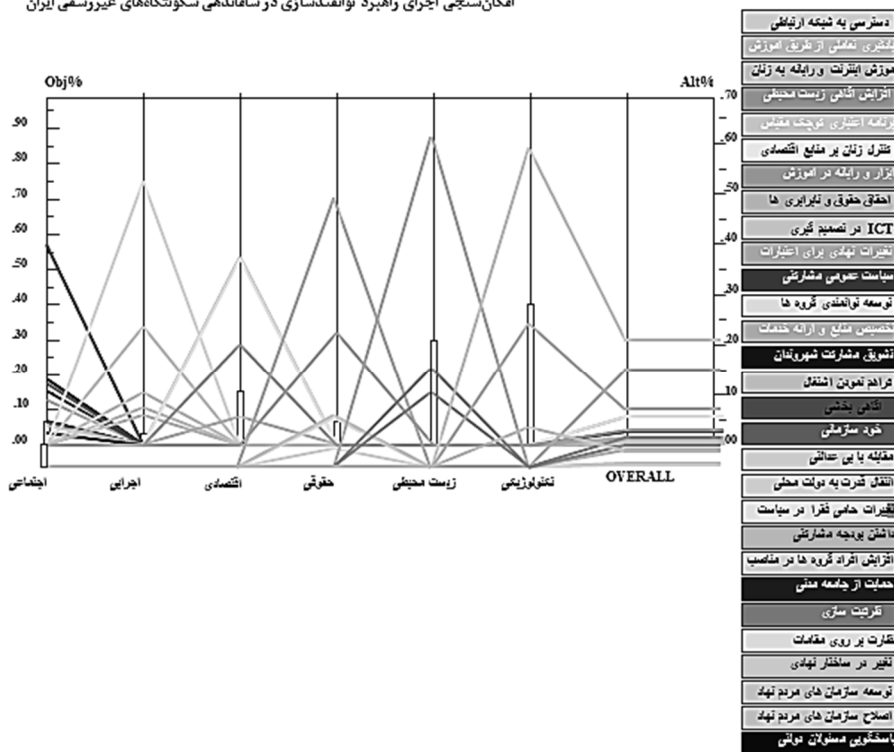
امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران
ضریب ناسازگاری (۲۰۰۹)



(منبع: یافته‌های تحقیق، ۱۳۹۶)

شکل (۳) - اهمیت نسبی هر یک از زیر معیار نسبت به سایر معیارها از نظر معیارهای اصلی

امکان‌سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران



(منبع: یافته‌های تحقیق، ۱۳۹۶)

در نهایت وزن نهایی هر یک از شاخص‌ها در قابلیت اجرایی داشتن راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران در نمودار شماره ۴ نشان داده شده است. همان‌طور که در نمودار قابل مشاهده می‌باشد؛ بعد تکنولوژی با وزن (۰/۳۹۹)، بعد زیست محیطی با وزن (۰/۲۹۴)، بعد اقتصادی با وزن (۰/۱۵۰)، بعد اجتماعی با وزن (۰/۰۶۴)، بعد حقوقی با وزن (۰/۰۶۴) و بعد اجرایی با وزن (۰/۰۲۸)، به ترتیب در رتبه‌های اول تا ششم قرار دارد. بنابراین با در نظر داشتن عوامل اصلی ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی، بر اساس امتیازات کسب شده هر یک از شاخص‌ها و زیر شاخص‌ها؛ راهبرد توانمندسازی آن گونه که باید امکان اجرایی شدن داشته باشد، وجود ندارند، چراکه معیارهای با تأثیرگذاری فراوان در رتبه‌های آخر قرار گرفته‌اند

و این عوامل از امکان اجرایی بودن راهبرد توانمندسازی در تمامی سکونتگاه‌های ایران می‌کاهد. بنابراین به نظر نگارندگان تنها ظرفیت‌ها و پتانسیل‌هایی که خود ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی دارند؛ در صورت فراهم نشدن امکان ظهور و بروز این توانایی‌ها، نمی‌تواند در بهبود وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سایر شرایط مؤثر باشد. چتر حمایتی اولیه دولت، می‌تواند با زیر معیارهایی که برای ابعاد حقوقی و سیاسی اشاره گردید؛ شرایط را برای بروز این توانایی‌های مردم و با فراهم ساختن پیش‌شرط‌ها، قواعد و منابع لازم جهت اجرای این راهبرد در ساختار مدیریتی کشور، بتواند قابلیت اجرایی به خود بگیرد و یا اینکه سیاست‌ها و راهبردهای مؤثر و مناسب و بومی شده را جهت ارتقای این جوامع به کاربرد.

شکل (۴) - اولویت نهایی معیارهای اجرای راهبرد توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی با توجه به تأثیر تمامی زیر معیارها

امکان سنجی اجرای راهبرد توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ایران



Inconsistency = 0.08

With 0 missing judgments

(منبع: یافته‌های تحقیق، ۱۳۹۶)

۵- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به مسائل موجود در سکونتگاه‌های غیررسمی و گسترش سریع این سکونتگاه‌ها، وجود راهبرد، سیاست و طرح‌های مؤثر برای ارتقاء این جوامع ضروری به نظر می‌رسد. یکی از این راهبردها همان‌طور که ذکر شد راهبرد توانمندسازی است. پس از بررسی دیدگاه‌ها و رویکردها

و ملاحظات پیشین از راهبرد توانمندسازی که در پژوهش حاضر به صورت کامل بدان پرداخته شد، ذکر گردید که توانمندسازی در سطح جهانی توانسته است به موفقیت‌هایی دست یابد ولی قابلیت اجرای آن در کشور ایران با علامت سؤال روبرو است. لذا امکان‌سنجی اجرای توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی، به‌عنوان راهبردی موفق در کشورهای دیگر؛ لازم به نظر رسید، در کشور ایران نیز سنجیده شود تا بتوان با فراهم ساختن پیش‌شرط‌ها و منابع لازم جهت اجرای این راهبرد، ساماندهی و برنامه‌ریزی این سکونتگاه‌ها را تسهیل کرده و باعث افزایش کیفیت زندگی، رفاه انسان‌های ساکن در جغرافیای فرودستان شود یا اینکه سیاست‌ها و راهبردهای مؤثر و مناسب و بومی شده را جهت ارتقای این جوامع به کاربرد.

گریز به پیشینه تحقیق پژوهش حاضر و سایر مطالعات و پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی در ایران، حاکی از پذیرفتن این راهبرد به‌عنوان راهبردی موفق و لازم‌الاجرا برای حل مسائل اقشار آسیب‌پذیر و تهی‌دست جامعه می‌باشد اما بدون شناخت امکان عملیاتی‌سازی ابعاد و شاخص‌های توانمندسازی اجرای توانمندسازی با دشواری مواجه می‌شود و همچنین با این شناخت می‌توانیم آسیب‌شناسی و شناخت عوامل مؤثر بر امکان پایین ابعاد و شاخص به‌طور مؤثرتری می‌توانیم فرایند توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی را به‌پیش ببریم.

نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که ابعاد تکنولوژیکی، زیست‌محیطی، اقتصادی، اجتماعی و شاخص‌های حقوقی و اجرایی به ترتیب بیشترین امکان عملیاتی شدن را در زمینه کشور ایران دارا هستند. می‌توان علت امکان بالای اجرای بعد تکنولوژیکی را کمتر زمان‌بر بودن این بعد، اتکا بیشتر بر ابزار نسبت به نیروی انسانی در این بعد، اولویت دادن دولت و مردم به رشته‌های فنی و مهندسی (به‌طور مثال ر.ک به ماده ۲۱ برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران) و تلقی حاکم از توسعه به‌عنوان امری فنی در جامعه دانست که اینکه نشان از حاکمیت تکنوکراسی در جامعه می‌تواند داشته باشد. که برای اهمیت دادن بیشتر بعد اجتماعی و اقتصادی در روند توسعه می‌توانیم با تحول در نظام آموزشی مبتنی بر حافظه محوری و همچنین کاربردی کردن علوم انسانی و اجتماعی، آگاهی بخشی به شهروندان از طریق رسانه‌ها نسبت به نقش و جایگاه آن‌ها در جامعه و تقویت اهمیت به بعد اجتماعی در مدیریت شهری امکان عملیاتی‌سازی بعد اجتماعی توانمندسازی را تقویت کنیم. اگر بر اساس یک تحلیل ساختار شکنانه بر

اساس دیدگاه ژاک دریدا عمل کنیم ریشه هر بنایی را که نگاه کنیم در خارج از آن بناست و با یک شبیح یعنی عامل یا عوامل آن بنا روبرو هستیم؛ بنابراین، در حوزه توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی در بعد اجرایی علت امکان کم اجرای این بعد را می‌توانیم در کم‌رنگ بودن فرهنگ کار جمعی و مشارکت در میان مردم، ضعف و تأخیر در توسعه اقتصادی ایران اشاره کرد. برای موانع در خصوص بعد حقوقی نیز می‌توان به جایگاه نه‌چندان ملموس حکمروایی خوب شهری در قوانین خردی همچون قوانین شهرداری‌ها و قانون شوراها، حاکم نبودن پارادایم و فرهنگ مردم محوری در میان مدیران و مسئولان اجرایی که هم موانع اجرایی و هم موانع حقوقی توانمندسازی نیازمند آموزش طولانی‌مدت نسل‌ها، برگزاری کارگاه‌های آموزشی برای مدیران بر اساس رویکرد مردم محور، ایجاد تغییر در قوانین قدیمی جهت انطباق با پارادایم مردم محوری و مشارکت پذیر کردن و تقویت بنیان‌های عدالت گرایانه در این قوانین ذکر کرد. پس‌ازاین تغییر در قواعد حاکم بر جامعه نیاز است تا منابعی نیز در این خصوص اختصاص یابد پس از آن بر اساس طرح آجیل^{۲۲} تالکوت پارسونز برای نیل به هدف توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی لازم است با انطباق^{۲۳}، هدف‌گذاری^{۲۴}، انسجام^{۲۵} و حفظ الگو^{۲۶} توسط مدیران و ذی‌نفعان راه را برای اجرای بهتر توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی تسهیل کرد.

منابع

- ایران‌دوست، کیومرث (۱۳۸۷)، «جایگاه بخش غیررسمی در توانمندسازی اجتماعات فقیر»، **هفت شهر**، شماره ۲۳ و ۲۴، ۴۰-۴۹.
- حکیمی، هادی؛ محمدرضا پورمحمدی، اکبر پرهیزکار، ابوالفضل مشکینی، مهدی پور طاهری (۱۳۹۰)، «ارزیابی شاخص‌های کمی و کیفی مسکن در سکونتگاه‌های غیررسمی ایران: مطالعه موردی جمشیدآباد خوی»، **جغرافیا و برنامه‌ریزی محیطی**، سال بیست و دوم، شماره ۴، ۱۹۷-۲۱۰.

۲۲- AGIL

۲۳- Adaptation

۲۴- Goal Attainment

۲۵- Integration

۲۶- Latency

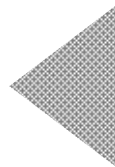
- دانشجو، خسرو و غلامرضا اسلامی (۱۳۸۹)، اسکان غیررسمی و راهبرد توانمندسازی درونی (توسعه درون‌زا)، **هویت شهر**، شماره سیزدهم، سال هفتم.
- پورمحمدی، محمدرضا (۱۳۸۵)، **برنامه‌ریزی مسکن**، چاپ چهارم، انتشارات سمت، تهران.
- پیری، عیسی و مهدی رضاییان (۱۳۹۳)، «امکان‌سنجی توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی بر بنیان سیاست‌های دارایی مبنای توسعه اجتماعات محلی مطالعه موردی: سکونتگاه‌های غیررسمی کلان‌شهر تبریز»، **مطالعات شهری**، دوره ۳، شماره ۱۰.
- پیران، پرویز (۱۳۸۷)، «از اسکان غیررسمی تا اسکان نایابی: در جستجوی راه‌حل»، **هفت شهر**، شماره ۲۳ و ۲۴-۱۴-۲۹.
- مهندسین مشاور آمایشگران توسعه متوازن (۱۳۸۴)، **طرح ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی و اقدامات توانمندسازی اجتماعات آن‌ها با تأکید بر بهسازی شهری در شهر یزد**، یزد.

- Amdam, R. (2011). *Planning health promotion work: An empowerment model*. Routledge, New York.
- Beam, J. (2010). Retrieved Aug/29, 2017, from <http://www.wisegeek.com/what-is-interactive-learning.htm>
- Beck, L., Mendel, T., Thindwa, J. (2007). *The enabling environment for social accountability in Mongolia*. World Bank.
- Beyond Access (2012). *Empowering women and girlrd through ict in libraries, Issue brief*, Retrieve Aug/30, 2017, from <https://digital.lib.washington.edu/researchworks/handle/1773/20926>
- Burgess, R., Marisa ., D. (1997). *Contemporary spatial strategies and urban policies in developing countries*: Borgess Rod & et al.
- Cornwall, A., Brock, K. (2005). *Beyond buzzwords: Poverty reduction, participation, an empowerment in development policy*. UNRISD 10.
- Davis, M. (2006), *Planet of slums*, Verso, Newyork.
- Dijk, J. (2009). *Participation in public policy making*. Second draft complete report, University of Twente.
- Dokeniya, A., (2007). *Enabling open government*. World Bank.
- Domingo, P., O'Neil, T. (2014). «The politics of legal empowerment: Legal mobilization strategies and implication of development», *Overseas Development Institute*, London, Uk.
- Goetz, A., Sen Gupta, R. (1996). «Who takes the credit? Gender power and control over loan use in rural credit programs in Bangeladesh», *World Development*, 24(1), Netherlands.

- Jinchang, L. (1998). «Urban employment guidelines: Employment-intensive participatory approaches for infrastructure investment», *International Labour Organization*, Geneva.
- Lachley, C.(2001). *Empowerment: Hr strategies for service excellence*, Elsevier.
- Lee, J, A, B,. (2001). *The empowerment approach to social work practice: Building the beloved communities*, Columbia University Press.
- Lutterel, C. Quiroz, S. Scrutton, C. Bird ,K. (2009). «Understanding and operationalizing of empowerment», *Overseas Development Institue*.
- Melhem, S., Morrel,C., Tandon, N. (2009). *Information and communication technologies for women's socioeconomic empowerment*, World Bank (working paper NO. 176).
- Mohammadi, H. (2010). «*Citizen participation in urban planning and management: Th Case of Iran*», Shiraz city , Saadi community. Unpublished PhD dissertation, University of Kassel.
- Narayan, D.(2002). *Empowerment and poverty reduction: A source book*, World Bank.
- Nikkhah, H., Redeuzan, M. (2010). «The role of NGOs in promoting empowerment for sustainable community development», *The Journal of Human Ecology*, 30 (2), 85-92.
- Nixon, B. (1994). «Facilitating empowerment in organizations, Leadership & Organization», *Development Journal*, 15, 4, 3-11.
- Open Society Foundation. (2012). **Legal empowerment: An integrated approach to justice and development (Draft working paper)**.
- Oxfam. (1995). *The Oxfam handbook of relief and development*, Oxfam, Oxford.
- Oxall, Z., Baden, S. (1997). «Gender and empowerment: Definitions, approaches and implications for policy». *Institute of Development studies*, Brighton, Uk.
- Pettit, J. (2012). «Empowerment and participation: Bridging the gap between understanding and practice». *Institute of Development Studies*.
- Roy, K., Sideras, J. (2006). *Institutions, globalization and empowerment*. Edward Elgar, Uk.

- Simon, B. L. (1994). *The empowerment tradition in american social work: A History*. New York: Columbia University Press.
- Victor, T. (2009). *The challenges of eradicating informal settlements in south africa by 2014: The case of seraleng sustainable human settlement, Rustenburg local municipality, nort west Province*, unpublished MA thesis, University of the Witwatersrand.
- UNDP (1995). Human development report, Retrived Jan, 2017 from http://hdr.undp.org/sites/default/files/reports/256/hdr_1995_en_complete_nostats.pdf
- UN-Habitat (1987), Executive summary for the global report on human settlements, Aug/28, 2017, from <http://mirror.unhabitat.org/pmss/getElectronicVersion.aspx?nr=1462&alt=1>.
- United Nations (2005). *Gender equality and empowerment of women through ICT*, issue of women 2000 and Beyond.
- United Nations (2009). *Legal Empowerment of the poor and eradication of poverty* Report number A/64/133.
- United Nations. (2013). Report of the Expert Group Meeting on ‘E-Participation: Empowering People through Information Communication Technologies (ICTs)’. United Nations Department of Economic and Social Affairs Division for Social Policy and Development, www.un.org/esa/socdev/egms/docs//2013/ict/final-report-egm-geneva-july2013.pdf.
- World Bank. (2002). *Women’s economic empowerment in latin America and the Carribean*: Policy lessons from the world bank gender action

تأثیر توسعه بازارهای مالی بر ریسک بازار سهام (منتخبی از کشورهای D8)



شیرین اربابیان^۱

زهرا زمانی^۲

نگین صادقی محمدی^۳

(تاریخ دریافت ۹۷/۸/۲ - تاریخ تصویب ۹۷/۹/۵)

چکیده

یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصاد هر کشور، بازار سرمایه است و آزادسازی مالی و تقویت بازارهای مالی نقش مهمی در رشد اقتصادی ایفا می‌کنند. تأثیر بخش مالی بر اقتصاد آن‌چنان مهم است که امروزه اعتقاد بر این است که بدون داشتن یک بخش مالی کارا نمی‌توان به رشد اقتصادی دست یافت. همچنین به دلیل وجود ریسک در بازار سهام و از آن‌جا که موفقیت هر اقتصاد بستگی به عملکرد بازار مالی دارد، مطالعه عوامل مؤثر بر ریسک این بازار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در این مطالعه تأثیر توسعه بازار مالی بر ریسک بازار سهام منتخبی از کشورهای D8 (مالزی، ترکیه، مصر، ایران، اندونزی و پاکستان)، طی دوره (۲۰۱۵-۲۰۰۵) بررسی شده است. برای برآورد الگوی پژوهش از روش داده‌های تابلویی استفاده شده است.

۱- استادیار اقتصاد و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی (نویسنده مسئول)، arbabian_sh@yahoo.com

۲- دکتری اقتصاد دانشگاه اصفهان

۳- کارشناسی ارشد دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی

نتایج یافته‌ها نشان می‌دهد اثر متغیرهای توسعه مالی بر ریسک بازار سهام با توجه به شاخص به-کار رفته برای نسبت سرمایه‌ای شدن بازار سهام منفی و معنادار و برای دیگر شاخص توسعه مالی مبنی بر تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس مثبت و معنادار بوده است. همچنین تولید ناخالص داخلی و نوسان نرخ ارز تأثیری منفی و معنادار و باز بودن مالی تأثیری مثبت و معنادار بر ریسک بازار سهام داشته‌اند.

کلید واژه: ریسک، بازار سهام، توسعه بازارهای مالی، داده‌های تابلویی

۱- مقدمه

بازارهای مالی، دارای نقش کلیدی در تجهیز و هدایت وجوه موجود در اقتصاد به سمت بخش‌های تولیدی و صنعتی و به تبع آن بهبود رشد اقتصادی هستند. تا حدی که به عقیده برخی اقتصاددانان، گسترش بازارهای مالی، موتور محرک رشد اقتصادی کشورها می‌باشد. سرمایه-گذاری و تشکیل سرمایه از ابزارهای توسعه و پیشرفت در سطوح خرد و کلان است. در واقع وجود و کارکرد اصلی بازارهای مالی و واسطه‌های مالی، ایجاد زمینه برقراری ارتباط میان پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذاران است. در این راستا، سیستم‌های مالی کارآمد می‌توانند از طریق کسب اطلاعات درباره فرصت‌های سرمایه‌گذاری، تجمع و تجهیز پس‌اندازها، نظارت بر سرمایه‌گذاری‌ها، تسهیل مبادله کالاها و خدمات و توزیع و مدیریت ریسک، با کاهش هزینه‌های مبادله و کسب و تحلیل اطلاعات، موجب تخصیص بهتر منابع و در نهایت، افزایش رشد اقتصادی شوند. سیستم مالی یک کشور از بازارها، ابزارها و محصولات مالی متنوعی تشکیل شده است. بر این اساس توسعه مالی یک مفهوم چندوجهی است که علاوه بر توسعه بخش بانکی، ابعاد دیگری چون توسعه بخش مالی غیربانکی، توسعه بخش پولی و سیاست‌گذاری پولی، مقررات و نظام بانکی، باز بودن بخش مالی و محیط نهادی را در بر می‌گیرد (دادگر و نظری، ۱۳۹۲).

با گسترش بازارهای مالی، امکان و زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری شکل می‌گیرد و بخش خصوصی قادر است انواع راهکارهای متناسب با نیازهای خود برای پس‌انداز در شرایط با ریسک کمتر را انتخاب کند. ریسک و مدیریت آن در ادبیات مالی و بانکی بسیار مورد توجه است. به بیان دیگر نظام مالی و بانکی با انواع گوناگونی از ریسک روبرو است که مدیریت آن‌ها

در جای خود بسیار اهمیت دارد. توسعه مالی از یک طرف سبب نقدشوندگی بازار مالی می‌شود و از طرف دیگر می‌تواند باعث شود که مؤسسات مالی ریسک بالاتری را پذیرفته، یک دوران سرخوشی وام‌دهی، یک رونق شدید اعتباری و شاید یک بحران مالی را تجربه کنند. در اصل تصور می‌شود توسعه بازارهای مالی منجر به رشد اقتصادی از طریق فراهم کردن دسترسی بهتر شرکت‌ها به تأمین سرمایه می‌شود، که بدین وسیله سرمایه‌گذاری‌های داخلی را افزایش می‌دهد. توسعه بازارهای مالی نسبت جمع‌آوری سرمایه یک اقتصاد را بهبود بخشیده، که این مسئله سبب کاهش ریسک بازارهای مالی می‌شود (ویتسونتی^۱، ۲۰۱۴).

در مطالعات بسیاری به موضوع توسعه مالی پرداخته شده است. در اغلب این مطالعات به بررسی اثر توسعه بازارهای سهام بر رشد اقتصادی پرداخته شده و مربوط به بازارهای سرمایه‌ای کشورهای توسعه یافته است. از آنجائی که در دهه‌های اخیر افزایش فعالیت‌های بازارهای سهام در کشورهای حوزه D8 چشمگیر بوده است و به دلیل وجود ریسک در بازار سهام و از آنجا که موفقیت هر اقتصاد بستگی به عملکرد بازار مالی دارد، مطالعه‌ی عوامل مؤثر بر ریسک بازار این کشورها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین هدف از نگارش این پژوهش، بررسی تأثیر توسعه بازارهای مالی بر ریسک بازار سهام منتخبی از کشورهای D8 می‌باشد. ویژگی کشورهای مورد مطالعه این است که گروهی از کشورهای مسلمان هستند و در تمام این کشورها معامله اوراق قرضه در بازار بورس قانوناً ممنوع است.

در بخش اول و دوم مقاله، مبانی نظری پژوهش و پیشینه مطالعات انجام شده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش سوم، الگوی پژوهش معرفی و سپس برآورد و تحلیل می‌شود و در نهایت نتیجه‌گیری و پیشنهاد ارائه می‌شود.

۲- چارچوب نظری پژوهش

۲-۱- بازار مالی و توسعه

بازار مالی، بازاری است که دارایی‌های مالی در آن خلق و مورد معامله و دادوستد واقع می‌شوند. اگرچه وجود بازار مالی، تنها شرط ایجاد و مبادله دارایی مالی نیست، اما در اقتصاد

بیشتر کشورها، دارایی‌های مالی در بازارهای مالی، خلق و سپس مبادله می‌گردند اولین کارکرد بازار مالی، انتقال وجوه مازاد افراد علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری به افراد نیازمند وجوه و دومین کارکرد آن، توزیع ریسک بین ارائه‌کننده وجوه و گیرنده وجوه است که اصطلاحاً به این جنبه از بازار مالی بازار تأمین اطمینان گفته می‌شود. سومین کارکرد این است که معاملات بین خریداران و فروشندگان در بازار مالی، قیمت دارایی مبادله شده را تعیین می‌کند و به عبارتی، نرخ بازده دارایی مالی معین می‌شود. این کارکرد، به فرآیند کشف قیمت معروف است. کارکرد چهارم آن است که بازار مالی، سازوکاری را برای سرمایه‌گذار، به‌منظور فروش دارایی مالی وی فراهم می‌کند. به دلیل همین ویژگی گفته می‌شود که بازار مالی دارای ویژگی نقدینگی است و در صورت نبود آن، مالک دارایی مالی مجبور است اوراق قرضه یا مشارکت خود را تا سررسید آن نگه دارد (به دلیل سررسیددار بودن این ابزارها) یا سهام خود را تا زمانی که مشتری مناسب پیدا شود حفظ کند. درجه نقدینگی و نقدشوندگی، یکی از معیارهایی است که بازارهای مختلف را از یکدیگر متمایز می‌کند. پنجمین کارکرد بازار مالی، کاهش دادن هزینه‌های جستجو و گردآوری اطلاعات است. هزینه‌های جستجو، بیانگر هزینه‌های آشکاری است که به‌صورت صرف پول برای تبلیغات فروش یا خرید دارایی مالی نشان داده شده و یا هزینه‌های ضمنی است که به‌صورت ارزش زمان صرف شده خود را نشان می‌دهند. هزینه‌های اطلاعاتی نیز به ارزیابی کارایی سرمایه‌گذاری دارایی مالی و جریان‌های نقدی مورد انتظار آن مربوط می‌شود. در بازار مالی کارآمد، قیمت‌ها، کل اطلاعات گردآوری شده توسط طرف‌های مختلف در بازار را منعکس می‌کنند (شبان، ۱۳۹۱).

توسعه بازارهای مالی در دنیای امروز از اهمیت بالایی برخوردار است و همچنین تأثیری مثبت بر فعالیت‌های اقتصادی از طریق افزایش کارایی خدمات مالی، مدیریت ریسک، اختصاص سرمایه و تجهیز منابع دارد. گرچه، در کوتاه مدت، توسعه مالی باعث می‌شود که بر مؤسسات مالی ریسک بالاتری تحمیل شود (ویتسونتی و تونگورای^۱، ۲۰۱۵)، گسترش واسطه‌گری‌های مالی از جمله عواملی است که می‌تواند بر رشد اقتصادی اثرگذار باشد. هر نظام اقتصادی از دو بخش حقیقی و مالی تشکیل شده است. بخش مالی به‌عنوان مکمل بخش واقعی، دربرگیرنده‌ی فعالیت-

هایی است که توسط پول و سایر اوراق بهادار انجام شده و از بازارهای مالی (بازار پول و غیرپول) که وظیفه‌ی اصلی آن انتقال وجوه قابل وام دادن از وام‌دهندگان یا واحدهای دارای مازاد پس‌انداز که بیشتر خانوارها هستند، به قرض‌گیرندگان یا واحدهای دارای کسری پس‌انداز که بیشتر شرکت‌های تجاری هستند تشکیل می‌شود.

بنابراین بازارهای مالی نقش کلیدی در تجهیز و هدایت وجوه موجود در اقتصاد به سمت بخش‌های تولیدی و صنعتی و به تبع آن رشد اقتصادی دارند (ختایی و همکاران، ۱۳۷۸). توسعه مالی به مفهوم توسعه بازارهای مالی با شاخص‌های مختلفی سنجیده می‌شود، استفاده از شاخص واحد برای اندازه‌گیری توسعه بازار و رتبه‌بندی کشورها براساس آن، دید یک‌جانبه و محدود ایجاد می‌کند. لذا هدف اصلی آن است که کشورها با توجه به شاخص‌های مختلف که دربردارنده وجوه متفاوتی از توسعه بازار است رتبه‌بندی شوند. میلر^۱ (۲۰۰۲) توسعه بورس اوراق بهادار را از طریق سه مشخصه اصلی عمق، عرض و خبرگی توصیف می‌کند. عوامل بسیاری در تعیین سطح توسعه مالی (توسعه بازار مالی) کشورها دخالت دارند، این عوامل عبارت‌اند از: عوامل تاریخی شامل مؤلفه‌های قانونی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و جغرافیایی و عوامل سیاستی شامل محیط سیاسی و اقتصاد کلان، زیرساخت‌های نهادی، قانونی و اطلاعاتی، مقررات و نظارت، رقابت و کارایی، آزادسازی مالی و تسهیل دسترسی به خدمات مالی و غیره (جهانگرد و علی‌عسگری، ۱۹۳۰). بسیاری از اقتصاددانان بر این باور بوده‌اند که توسعه مالی شرط لازم برای دسترسی به نرخ بالای رشد اقتصادی است. این دیدگاه اولین بار توسط "جوزف شومپتر"^۲ بیان شد و "پاتریک"^۳ این دیدگاه را دیدگاه عرضه‌ی توسعه‌ی مالی نامید. ساختارگرایان^۴ به پیروی از گلداسمیت^۵ بر این باورند که توسعه‌ی مالی به‌طور مستقیم پس‌انداز را به شکل دارایی‌های مالی افزایش می‌دهد و بنابراین منجر به تشویق شکل‌گیری سرمایه و رشد اقتصادی می‌شود (شاگری و خسروی، ۱۳۸۳).

۱- Miller

۲ - Joseph Schumpeter

۳ - Patrick

۴ - Gupta & Spear

۵- Goldsmith

۲-۲- بازار مالی و ریسک

ریسک دارای تعاریف مختلفی است. ریسک در لغت به مفهوم امکان یا احتمال بروز خطر یا روبه‌رو شدن با خطر، صدمه دیدن، خسارت دیدن، کاهش درآمد و زیان دیدن است. در واقع هر عاملی که موجب محقق نشدن پیش‌بینی‌های آینده گردد، تحت عنوان عامل ریسک در نظر گرفته می‌شود. از نظر بانکداری، ریسک به معنی عدم قطعیت در رابطه با یک اتفاق است (روس^۱، ۱۹۹۹). به عبارت دیگر، ریسک شرایطی مرکب از خطر و فرصت است، شاید این تعریف را بتوان از جمله کامل‌ترین تعاریف ریسک به حساب آورد. زیرا نه تنها دنیای سرمایه‌گذاری، بلکه جهان طبیعت نیز تهدیدات و فرصت‌ها در کنار یکدیگر قرار داده است و موجودات به مقتضای سطح شعور و آگاهی‌های خود از این فرصت‌ها در کنار شناخت تهدیدات، استفاده می‌کنند (محرابی، ۱۳۸۹).

بازارهای مالی، ریسک سرمایه‌گذاری را تقسیم می‌کنند. اگر سرمایه‌گذاران مجبور باشند که خودشان در پروژه‌ها سرمایه‌گذاری کنند، قدرت تنوع‌سازی آن‌ها به شدت کاهش می‌یابد. حال آن‌که نقدشوندگی بالاتر در بازار سهام و امکان خرید سبد متنوعی از سهام، این امکان را فراهم می‌سازد تا سرمایه‌گذاران خود را در برابر ریسک شرکتی، مصون کنند. این ویژگی تمایل برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های مرتبط با توسعه فناوری یا محصولات نوآورانه را که به گونه‌ای طبیعی با ریسک بالا همراه هستند افزایش داده، در نهایت به رشد فناوری در جامعه کمک می‌کند. از طرف دیگر نهادهای مالی که ماهیت بین نسلی دارند (مثل صندوق‌های بازنشستگی) این امکان را فراهم می‌کنند تا ریسک‌های ناشی از تحولات اقتصاد کلان که ممکن است تأثیرات منفی روی یک نسل خاص بر جای گذارد، به یک نسل ویژه منتقل نشود و بدین گونه تمامی نسل‌ها از جریان مالی هموارتری برخوردار شوند (برومندفر، ۱۳۸۷).

توسعه و تعمیق بازار مالی در یک کشور از طریق افزایش باز بودن مالی و تسهیل شرایط جابه‌جایی و نقل‌وانتقال سرمایه باعث ایجاد ثبات در بازار سرمایه و کاهش ریسک بازار موصوف می‌گردد از همین‌رو در کشورهای توسعه‌یافته توجه جدی به بازار سرمایه و افزایش درجه باز بودن مالی صورت می‌پذیرد. نکته قابل تأمل در توسعه بازار و کاهش ریسک از طریق

افزایش درجه باز بودن مالی، افزایش امکان جابه‌جایی سرمایه و در نتیجه افزایش سرعت واکنش بازار به اخبار و رویدادهای سیاسی و اقتصادی می‌باشد (در نقطه مقابل کاهش ریسک) که در مواقع بحرانی نوسان‌های شدیدتری را در این‌گونه بازارها (بازارهای باز) به دنبال دارد (نظیر کاهش سریع ارزش سهام شرکت فولکس واگن در پی افشای عدم رعایت استانداردهای زیست‌محیطی در سال ۲۰۱۶ در بازار بورس وال استریت). اما علی‌رغم واقعیت فوق در سطح کلان اثرات کاهش ریسک بازارهای سهام در نتیجه افزایش باز بودن مالی پذیرفته‌تر می‌شود.

توسعه بازارهای مالی با ایجاد تنوع در سرمایه‌گذاری، افزایش قدرت نقدشوندگی و توزیع عادلانه اطلاعات باعث کاهش ریسک سرمایه‌گذاران می‌شود. بازارهای مالی علاوه بر تفکیک ریسک اشتغال و سرمایه‌گذاری، افراد را قادر به ایجاد تنوع در سرمایه‌گذاری می‌کنند. ایجاد تنوع در سبد دارایی منجر به کاهش ریسک می‌شود. کل ریسک به این علت کاهش می‌یابد که زیان در بعضی از سرمایه‌گذاری‌ها توسط منافع ناشی از سایر سرمایه‌گذاری‌ها جبران می‌شود. بازارهای مالی همچنین ریسک عدم نقدشوندگی را کاهش می‌دهند. نقدشوندگی، عبارت است از سهولت تبدیل دارایی‌ها به قدرت خرید در قیمت‌های مورد توافق است. هزینه‌های مبادلاتی و عدم تقارن اطلاعاتی باعث کاهش نقدشوندگی شده و ریسک را افزایش می‌دهد. بازارهای مالی از طریق انتشار اطلاعات و تسهیل داد و ستدها به کاهش ریسک عدم نقدشوندگی کمک می‌کنند. ایجاد تنوع در سرمایه‌گذاری و افزایش تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بازار و در نتیجه آن افزایش توان مالی بازار سرمایه (بورس) امکان ایجاد پرتفوی متنوع‌تر و کاهش ریسک سرمایه‌گذاری را فراهم نموده و در نتیجه جذابیت بازار سهام را نسبت به بازارهای مشابه افزایش می‌دهد ضمن آن‌که با افزایش سرمایه پایه در بازار بورس شاخص کل سهام به عنوان داماسنج بازار از ثبات بالاتری برخوردار گردیده و با تغییر ارزش سهام یک یا چند شرکت در گستره بازار تلاطم و نوسان ایجاد نخواهد شد و در نتیجه ریسک بازار سهام کاهش می‌یابد (کاراکادیچ و همکاران^۱، ۲۰۰۳).

۳- پیشینه پژوهش

اموتلو و همکاران^۱ (۲۰۱۰) در دوره ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۵ و با استفاده از روش داده‌های تابلویی به بررسی اثر آزادسازی مالی برنوسان‌های بازار سهام پرداختند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که افزایش درجه آزادسازی بازارهای مالی به کاهش نوسان‌های بازار سهام منجر می‌شود.

اسکیودا و همکاران^۲ (۲۰۱۲) به مطالعه نوسان‌های بازار سهام با استفاده از روش داده‌های تابلویی پویا در سال‌های ۱۹۹۵-۲۰۰۷ پرداخته‌اند. پس از بررسی اندازه، حجم معاملات بازار سهام و رشد تولید واقعی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که افزایش یکپارچگی مالی به کاهش نوسان‌های بازدهی سهام کشورهای در حال توسعه منجر می‌شود، اما تأثیری بر اقتصادهای صنعتی ندارد.

ویستوتی و تونگورای (۲۰۱۵)، در مطالعه‌ای به بررسی اثر توسعه بازارهای مالی بر ریسک بانکی در شرایط در شرایط بحران‌های بانکی یا چرخه‌های تجاری پرداخته‌اند. برای این منظور از داده‌های ۳۷ بانک در ۷ کشور آمریکای جنوبی، طی بازه زمانی ۲۲ ساله بین سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۱۲ و از سه روش برآورد پانل رگرسیون، رگرسیون پانل پویا و رگرسیون پانل چندکی استفاده کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد به صورت متوسط توسعه اقتصادی بازارها باعث کاهش ریسک بانکی می‌شود. به علاوه، به نظر می‌رسد بحران‌های مالی و چرخه‌های اقتصادی اثر توسعه مالی بازارها روی ریسک بانکی را کاهش می‌دهند.

کریم^۳ (۲۰۱۷)، در پژوهشی به بررسی تأثیر توسعه بازار سهام بر رشد اقتصادی دو منطقه آسیایی یعنی جنوب آسیا و شرق آسیا پرداخته است. وی از سرمایه بازار، نسبت معامله به ارزش کلی و نسبت گردش به عنوان شاخص‌های توسعه بازار سهام استفاده کرده و از نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی استفاده کرده است. روش داده‌های پانل خطی بر روی داده‌های سال‌های ۲۰۱۵-۱۹۹۶ برای مطالعه این پدیده استفاده شده و سپس این اثر در کشورهای سراسر این دو منطقه مقایسه شده است. یافته‌های تجربی نشان می‌دهد که توسعه بازار سهام تا حدودی در رشد اقتصادی منطقه آسیای جنوبی تأثیر می‌گذارد اما تأثیر آن در منطقه

۱- Umutlu et al

۲- Esqueda et al

۳- Karim

آسیای شرقی ناچیز است.

ابریشمی و همکاران (۱۳۸۸) در مطالعه‌ای به بررسی اثرات ادغام مالی بر نوسانات کلان اقتصادی در گروهی از کشورهای در حال توسعه‌ی صادرکننده‌ی نفت در دوره زمانی ۱۹۶۰-۲۰۰۵ پرداخته‌اند. برای این منظور از یک مدل استاندارد نوسانات اقتصادی استفاده کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که این کشورها در توزیع ریسک به کمک ادغام مالی موفق نبوده‌اند، همچنین ادغام مالی عامل مؤثری در بوجود آوردن نوسان‌های اقتصادی در این کشورها نبوده است.

احسانی و همکاران (۱۳۹۳) در مطالعه‌ای به بررسی اثر توسعه بازار سهام بر رشد اقتصادی در کشورهای عضو D8 طی دوره ۱۹۸۸-۲۰۱۱ پرداخته‌اند. برای این منظور از داده‌های تابلویی استفاده کرده‌اند. نتایج حاکی از آن است که برخی شاخص‌های توسعه بازار سهام (نسبت سرمایه‌ای شدن بازار، نسبت کل ارزش سهام مبادله شده به تولید ناخالص داخلی و نسبت حجم معاملات) بر رشد اقتصادی تأثیر مثبت و معناداری دارند.

صادقی و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی عوامل مؤثر بر ریسک بازار سهام کشورهای تولیدکننده نفت منطقه خاورمیانه در سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۱۱ و با استفاده از روش داده‌های تابلویی پویا پرداخته‌اند. نتایج نشان می‌دهد جهانی شدن مالی در کشورهای مورد مطالعه، به کاهش نوسان‌های بازار اوراق بهادار منجر نمی‌شود.

۴- روش پژوهش

در مطالعه‌ی حاضر، ابتدا جهت بررسی موضوعات مربوط به توسعه بازارهای مالی و ریسک بازار سهام، روش اسنادی و تحلیل محتوایی مورد استفاده قرار گرفته است. سپس با استفاده از اطلاعات و آمار جمع‌آوری شده به عنوان الگوی اقتصادسنجی از روش توصیفی جهت شرح و توضیح متغیرها و از روش تجربی و رگرسیون به منظور بررسی تأثیر توسعه بازارهای مالی بر ریسک بازار سهام و ارتباط بین این دو استفاده شده است. داده‌های مورد استفاده در قالب داده‌های مبتنی بر سری زمانی (۲۰۰۵-۲۰۱۵) برای منتخبی از کشورهای D8 (مالزی، ترکیه، مصر، ایران، اندونزی و پاکستان) می‌باشد. به منظور جمع‌آوری داده‌ها و مطالب از شاخص‌های توسعه جهانی WDI و همچنین سایت داده‌های اقتصادی فدرال رزرو استفاده می‌شود.

۴-۱- الگوی پژوهش

الگوهای مورد بررسی در این پژوهش بر اساس الگوی ویتسونتی و تونگورای (۲۰۱۵) بنا شده است که تصریح فرم ساختاری آن به صورت زیر می‌باشد:

$$Stock\ risk_{it} = F(SMD_{it}, MCON_{it}) \quad (۱)$$

$LStockrisk_{it}$ (LSR)، ریسک بازار سهام کشور i است.

SMD_{it} و $MCON_{it}$ به ترتیب متغیرهای بازار سهام و متغیرهای اقتصادی هستند. بنابراین فرم تابعی الگوها در قالب داده‌های تابلویی بصورت زیر تصریح می‌شود:

$$LStockrisk_{it} = \beta_1 + \beta_2 LSMD_{1it} + \beta_3 LGDP_{git} + \beta_4 LEXV_{it} + \beta_5 LKA_OPEN_{it} + \beta_6 TURNV_{it} + \varepsilon_{i,j} \quad (۲)$$

$$LStockrisk_{it} = \beta_1 + \beta_2 LSMD_{2it} + \beta_3 LGDP_{git} + \beta_4 LEXV_{it} + \beta_5 LKA_OPEN_{it} + \beta_6 TURNV_{it} + \varepsilon_{i,j} \quad (۳)$$

در رابطه فوق:

$LSMD_{it}$ لگاریتم شاخص توسعه بازار سهام می‌باشد. برای شاخص توسعه بازار سهام شاخص-های متعددی به کار می‌رود که در این پژوهش لگاریتم شاخص نسبت سرمایه ای شدن بازار^۱ ($LMKTCAPGDP$) و در الگو مختصراً با $LSMD_1$ نشان داده می‌شود و همچنین لگاریتم تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس^۲ ($LLDCT$) از دیگر شاخص‌های توسعه بازار سهام به حساب می‌آید و با $LSMD_2$ نشان داده خواهد شد.

$LMCON_{it}$ بردارهای متغیرهای اقتصادی که شامل لگاریتم نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ($LGDP_g$)، لگاریتم نوسان نرخ ارز ($LEXV$)، لگاریتم نوسان حجم معاملات^۳ ($LTURNV$) و لگاریتم باز بودن مالی (LKA_OPEN) می‌شود. $\varepsilon_{i,j}$ جمله اخلاص می‌باشد.

۱ - Market Capitalization of Listed Companies (% of GDP)

۲- Listed Domestic Company Total

۳ - Turnover Ratio

۴-۲- متغیرهای پژوهش

متغیرهای مورد استفاده در این پژوهش متغیرهای بازار سهام و متغیرهای اقتصادی می‌باشند: LStockrisk نشان‌دهنده لگاریتم ریسک بازار سهام در کشورهای منتخب D8 و متغیر وابسته است که برای محاسبه ریسک بازار سهام هر کشور از انحراف معیار بازدهی استفاده شده است و از این پس به صورت اختصار (SR) نوشته خواهد شد. می‌توان انحراف معیار (Stockrisk) هر کشور مورد مطالعه با رابطه زیر محاسبه نمود:

$$StockRisk_{it} = \left[\frac{\sum (r_i - \bar{r})^2}{n-1} \right]^{1/2}_t \quad (5)$$

رابطه (۵) برگرفته از پژوهش اسگیودا و همکاران (۲۰۱۲) به نام جهانی شدن مالی و ریسک بازار سهام است که در آن Γ_i نشان‌گر بازدهی اوراق بهادار، \bar{r} میانگین بازدهی کل بازار و n تعداد بازدهی اوراق بهادار هر یک از کشورهای مورد مطالعه است. ریسک بازار سهام توسط انحراف معیار تخمین زده می‌شود. به منظور داشتن متغیر وابسته‌ای که تقریباً دارای توزیع نرمال باشد، از لگاریتم نوسان‌ها استفاده شده است.

داده‌های مربوط به این شاخص مربوط به کشورهای پاکستان، مصر، اندونزی، مالزی و ترکیه از سایت FRED و داده‌های مربوط به کشور ایران از کارگزاری بورس تهران به صورت سالیانه جمع‌آوری شده است. TEDPIX و TEPIX شاخص‌های در نظر گرفته شده برای محاسبه ریسک ایران است. در واقع TEDPIX هم تغییرات قیمتی سهام و هم سود نقدی شرکت‌ها را لحاظ می‌کند در صورتی که TEPIX فقط تغییرات قیمتی سهام را لحاظ می‌کند و ارتباطی با سود نقدی ندارد.

ریسک تحت تأثیر دو گروه متغیر SMD و MCON می‌باشد که هر کدام در ذیل اختصاراً توضیح داده شده است:

SMD_{it} شاخص توسعه بازار سهام یک متغیر توضیحی اصلی برای کشور Γ در زمان t است که در این پژوهش برای متغیر توسعه بازار سهام دو شاخص شامل نسبت سرمایه‌ای شدن بازار و تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس، معرفی می‌شود. داده‌های ذکر شده مربوط به این شاخص از سایت WDI جمع‌آوری شده است.

- نسبت سرمایه ای شدن بازار^۱ (MKTCAPGDP) شاخصی برای توسعه بازار سهام است که با تقسیم ارزش سهام شرکت‌های داخلی حاضر در بورس بر تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید. در ادامه این شاخص مختصراً (SMD_{1it}) معرفی خواهد شد.
- تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس^۲ (LDCT) از دیگر شاخص‌های توسعه بازار سهام به حساب می‌آید. در ادامه این شاخص مختصراً (SMD_{2it}) معرفی خواهد شد.
- MCON_{it} نشان‌دهنده متغیرهای اقتصادی است که شامل:
- نرخ رشد تولید ناخالص ملی (Gdpg) که بر پایه مدل سیکل‌های تجاری، ریسک بانک‌ها در دوران رونق کاهش و در دوران رکود افزایش می‌یابد. زیرا در مرحله رونق با افزایش درآمد کل و تولید، خانوارها از جریان درآمدی کافی برای تأمین بازپرداخت تسهیلات برخوردارند (کیوتاکي و مور^۳، ۱۹۹۵).
- نوسان نرخ ارز (Exv)^۴: افزایش تجارت جهانی و حرکت سرمایه موجب شده که نرخ ارز به عنوان یکی از مهمترین عوامل تعیین‌کننده سودآوری شرکت‌ها و قیمت سهام آن‌ها مورد توجه قرار گیرد. یکی از مهمترین ریسک‌های بازارهای مالی، ریسک نرخ ارز است. زیرا نوسانات نرخ ارز ریسک سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی را افزایش می‌دهد. شدت نوسان‌های نرخ واقعی ارز، نشان‌دهنده بی‌ثباتی و نااطمینانی در روند قیمت‌های نسبی بین کشورهاست. این نوسان‌های سبب ایجاد فضایی بی‌ثبات و نامطمئن در اقتصاد می‌شود. نوسانات نرخ ارز هم خطا در پیش‌بینی حاشیه سود ناخالص بازارهای مالی را افزایش می‌دهد و هم موجب افزایش خطا در پیش‌بینی ارزش دارایی‌ها و بدهی‌های ارزی می‌شود (میرزائی و همکاران، ۱۳۹۱). در این مطالعه نوسان نرخ ارز با استفاده از محاسبه انحراف معیار نرخ ارز به دست می‌آید.
- نوسان حجم معاملات (Turnv)^۵ که نشان‌دهنده فعالیت بازار سهام است و به وسیله تقسیم کل معاملات انجام شده به ارزش سهام شرکت‌های داخلی حاضر در بورس محاسبه می‌شود.

۱- Market Capitalization of Listed Companies (% of GDP)

۲- Listed Domestic Company Total

۳- Kiyotaki, & Moore

۴- Official Exchange Rate

۵ - Turnover Ratio

- آزادسازی مالی که با نماد (KA_OPEN) نشان داده می‌شود.

امروزه آزادسازی مالی به عنوان یکی از ابزارهای تقویت سیستم مالی و ایجاد تحول در ساختار مالی کشورها از طریق رقابت‌پذیرتر کردن آن مورد توجه قرار گرفته است (پراساد و همکاران، ۲۰۰۳). برای اندازه‌گیری باز بودن مالی از شاخص‌های مختلفی نظیر: گردش روزانه ارز خارجی، ذخائر اعتبارات بانکی فرامرزی، دارایی‌های بانکی فرامرزی و خالص جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و نیز خالص جریان سرمایه خصوصی به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی می‌توان استفاده نمود. شاخص آزادسازی مالی توسط چین و ایتو^۱ (۲۰۰۶) ساخته و پیشنهاد شده است و براساس متغیرهای صفر و یک که با استفاده از گزارش IMF تهیه شده است. تا سال ۱۹۹۶ متغیرهای دارای چهار گروه محدودیت بر حساب خارجی را به شرح زیر شامل می‌شود:

K1: وجود نرخ ارز چندگانه (چند نرخ ارزی)

K2: وجود محدودیت در مبادلات حساب جاری

K3: وجود محدودیت در مبادلات حساب سرمایه

K4: وجود الزامات واگذاری درآمد صادراتی

افزایش شاخص آزادسازی مالی بیانگر آزادی بیشتر در مبادلات سرمایه بین‌مرزی است. از سال ۱۹۹۶ به بعد با توجه به تغییر روش طبقه‌بندی در (AREAER)^۲ انسجام این چهار گروه برای انعکاس پیچیدگی کنترل حساب سرمایه از دست رفت لذا از روش مدی و مشید^۳ (۲۰۰۵) استفاده شد. افزایش این شاخص بیانگر آزادی بیشتر مبادلات سرمایه بین‌مرزی است، هر چه اقتصادی به لحاظ مالی به سمت اقتصاد جهانی بازتر باشد شرایط استفاده از جریان‌های سرمایه ارتقاء می‌یابد. به منظور تمرکز به تأثیر آزادسازی مالی، مقادیر یک و صفر به ترتیب تعریف شده‌اند که در صورت نبود محدودیت در حساب سرمایه عدد یک و در صورت وجود محدودیت عدد صفر در نظر گرفته شده است. در ضمن برای کنترل حساب سرمایه K3 از سهم ۵ سال (شامل سال جاری t و چهار سال قبل از آن) که کنترل وجود نداشت استفاده شده

1 - Chian and Ito

2 - Annual Report Exchange Restriction arrangement and Exchange Restriction

3 - Mody and Mushid

است:

$$SHAREK_{3,t} = \frac{K_{3,t} + K_{3,t-1} + K_{3,t-2} + K_{3,t-3} + K_{3,t-4}}{5} \quad (6)$$

۵- برآورد الگوی پژوهش

با توجه به این که مطالعه حاضر برای منتخبی از کشورهای D8 و از نظر گستره زمانی نیز در طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ صورت می‌گیرد، داده‌ها به صورت تابلویی مورد استفاده قرار می‌گیرند. پیش از برآورد الگوهای مورد نظر ابتدا باید متغیرها را از نظر مانایی مورد آزمون قرار داد. چون نامانایی آن‌ها چه در مورد داده‌های سری زمانی و چه در مورد داده‌های تابلویی باعث بروز رگرسیون کاذب می‌شود (طیبی و همکاران، ۱۳۹۰). در مورد آزمون مانایی داده‌های تابلویی از آزمون ریشه واحد جمعی از قبیل آزمون لوین، لین و چو^۱ استفاده می‌شود. همان‌طور که در جدول (۱) تمامی متغیرهای تحقیق در سطح مانا هستند.

جدول (۱)- نتایج آزمون ریشه واحد

متغیرهای الگو	آماره‌ی محاسبه شده	سطح احتمال	نتیجه‌ی آزمون
LSR	۴/۶۹	۰/۰۰۰	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود
SMD _{1it}	۲/۵۹	۰/۰۰۴۷	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود
SMD _{2it}	۳/۲۵	۰/۰۰۰۶	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود
LGDP _g	۷/۶۵	۰/۰۰۰	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود
LEX _v	۶/۸۹	۰/۰۰۰	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود
LKA_OPEN	۱/۶۹	۰/۰۴۵۴	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود
TURN _v	۲/۵۹	۰/۰۰۴۷	فرضیه‌ی صفر مبنی بر نامانایی رد می‌شود

منبع: یافته‌های پژوهش

قبل از برآورد الگوهای مذکور ضروری است مشخص شود که آیا باید از داده‌های تابلویی یا داده‌های ترکیبی استفاده شود. برای تصمیم‌گیری در این زمینه از آزمون F لیمر استفاده می‌شود. نتایج حاصل از آزمون فوق در جدول (۲) آورده شده است.

جدول (۲) - نتیجه آزمون F لیمر

الگو	آماره محاسبه شده	احتمال	نتیجه
اول	۲۰/۰۸	۰/۰۰۱۲	داده های تابلویی
دوم	۷/۴۷	۰/۰۲۱۱	داده های تابلویی

منبع: یافته‌های پژوهش

به منظور انتخاب میان روش ثابت و تصادفی در داده‌های تابلویی، آزمون هاسمن مورد استفاده قرار می‌گیرد نتایج حاصل از آزمون فوق در جدول (۳) مشاهده می‌شود.

جدول (۳) - نتایج آزمون هاسمن

الگو	آماره محاسبه شده	احتمال	نتیجه
اول	۲۶/۴۱	۰/۰۰۰۱	اثرات ثابت
دوم	۷/۶۸	۰/۱۷۴۵	اثرات تصادفی

منبع: یافته‌های پژوهش

به منظور بررسی واریانس همسانی از آزمون LR استفاده می‌شود. به این صورت که فرض H_0 در این آزمون نشان‌دهنده همسانی واریانس می‌باشد و در صورتی که مقدار احتمال این آزمون کمتر از ۰/۰۵ باشد این فرض رد شده و مدل دارای ناهمسانی واریانس است. بنابراین همان‌طور که مشاهده می‌شود نتایج در الگوی اول نشان می‌دهد که آماره آزمون LR برای این الگو زیر ۰/۰۵ بوده، بنابراین فرض H_0 رد شده و ناهمسانی واریانس وجود دارد. برای رفع این مشکل از روش GLS استفاده خواهد شد. در الگوی دوم آماره آزمون LR بیش از ۰/۰۵ بوده، بنابراین فرض H_0 رد نمی‌شود، بنابراین همسانی وجود دارد.

جدول (۴) - نتایج آزمون LR

الگو	آماره محاسبه شده	احتمال	نتیجه
اول	۱۲/۰۸	۰/۰۰۰۵	عدم همسانی
دوم	۲/۹۱	۰/۰۸۷۹	همسانی واریانس

منبع: یافته‌های پژوهش

آزمون والد جهت بررسی عدم معناداری کلی رگرسیون و همچنین معادله‌ای استفاده می‌شود. براساس آزمون والد در جدول (۵) الگوها معنادار است.

جدول (۵) - نتایج آزمون والد

الگو	آماره محاسبه شده	احتمال	نتیجه
اول	۱۷۳/۱۳	۰/۰۰۰	معناداری رگرسیون
دوم	۱۶۹/۲۶	۰/۰۰۰	معناداری رگرسیون

منبع: یافته‌های پژوهش

پس از انجام آزمون‌های مورد نیاز الگوهای پژوهش در این قسمت الگوها مورد برآورد قرار می‌گیرند. در الگوهای (۲) و (۳) شاخص‌های رشد نسبت سرمایه‌ای شدن بازار، تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس سهام، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی، نوسان نرخ ارز، درجه باز بودن مالی و نوسان حجم معاملات، متغیرهایی هستند که به وسیله آن‌ها سعی می‌شود نحوه‌ی تأثیرگذاری توسعه بازارهای مالی بر ریسک بازار سهام منتخبی از کشورهای D8 مورد بررسی قرار گیرد. نتایج تخمین این معادلات در جداول (۶) و (۷) آمده است.

جدول (۶) - نتایج برآورد الگوی (۲)

$$LSR_{it} = \beta_1 + \beta_2 LSMD_{1it} + \beta_3 LGDP_{git} + \beta_4 LEXV_{it} + \beta_5 LKA_OPEN_{it} + \beta_6 TURNV_{it} + \varepsilon_{ij}$$

متغیر	ضریب	خطای استاندارد	آماره‌ی t	احتمال
CONS	۵/۴۳	۰/۹۱۱	۵/۹۶	۰/۰۰۰
LSMD _{1it}	-۰/۴۴	۰/۲۳	-۱/۸۹	۰/۰۵
LGDP _g	-۰/۲۳	۰/۱۴	-۱/۶۶	۰/۰۹
LEXV	-۱/۸۸	۰/۲۵	-۷/۳	۰/۰۰۰
LKA_OPEN	۰/۱۶	۰/۳۳	۰/۵۱	۰/۶۱
turn _v	۰/۸۵	۰/۲۸	۲/۹۸	۰/۰۰۳

منبع: یافته‌های پژوهش

جدول (۷) - نتایج برآورد الگوی (۳)

$$LSR_{it} = \beta_1 + \beta_2 LSMD_{2it} + \beta_3 LGDP_{git} + \beta_4 LEXV_{it} + \beta_5 LKA_OPEN_{it} + \beta_6 TURN_{it} + \varepsilon_{ij}$$

متغیر	ضریب	خطای استاندارد	آماره‌ی t	احتمال
CONS	-۹/۲۰	۴/۴۶	-۲/۰۶	۰/۰۳۹
LSMD _{2it}	۲/۳۱	۰/۷۹	۲/۹۱	۰/۰۰۴
LGDP _g	-۰/۳۸	۰/۱۶	-۲/۴۰	۰/۰۱۶
LEXV	-۱/۳۹	۰/۲۹	-۴/۸۰	۰/۰۰۰
LKA_OPEN	۱/۳۴	۰/۴۲	۳/۱۸	۰/۰۰۱
turn _v	-۰/۲۱	۰/۲۹	-۰/۷۴	۰/۴۶۰

منبع: یافته‌های پژوهش

نسبت سرمایه‌ای شدن بازار، تقسیم ارزش شرکت‌های داخلی حاضر در بورس بر تولید ناخالص داخلی است که از شاخص‌های توسعه بازار سهام به حساب می‌آید. بر مبنای نتایج برآورد الگوی، شاخص رشد نسبت سرمایه‌ای شدن بازار اثرات منفی معنی‌دار بر ریسک بازار سهام می‌گذارد. افزایش یک درصدی در رشد نسبت سرمایه‌ای شدن بازار، منجر به کاهش ۰/۴۴ درصد ریسک بازار سهام می‌شود. زمانی که سرمایه‌ای شدن بازار افزایش می‌یابد به این معناست که سهم ارزش بنگاه‌های داخلی از تولید ناخالص داخلی افزایش می‌یابد، بنابراین تأمین مالی

بنگاه‌ها تسهیل می‌شود و چون اطلاعات بنگاه‌ها در دسترس است، این موجب کاهش ریسک بازار سهام می‌شود. تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس سهام دیگر شاخص استفاده شده برای توسعه بازار سهام در این پژوهش است. بر مبنای نتایج از برآورد الگو، اگر ریسک بازار سهام مجموع ریسک شرکت‌های پذیرفته شده در نظر گرفته شود، به طوری که افزایش تعداد شرکت‌های پذیرفته شده احتمال خطر ریسک بازار سهام را افزایش می‌دهد. همچنین باید توجه داشت در حالتی که افزایش تعداد شرکت‌های پذیرفته شده با افزایش منابع مالی همراه نباشد نیز می‌تواند احتمال بروز ریسک بازار را افزایش دهد. بنابراین افزایش یک درصدی تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس منجر به افزایش ۲/۳۱ درصدی ریسک بازار سهام شده است. رشد تولید ناخالص داخلی از متغیرهای اقتصادی محاسبه شده در این پژوهش است که در الگوی اول معنی دار نیست و در الگوی دوم منجر به کاهش ۰/۳۸ درصدی ریسک بازار سهام شده است. افزایش تولید ناخالص داخلی و رشد نرخ آن نشان‌گر ایجاد شرایط رونق اقتصادی در یک کشور می‌باشد لذا در شرایطی که مجموعه بنگاه‌های اقتصادی در حال رشد و پویایی می‌باشند، بدیهی است بازار سهام آن‌ها نیز شرایط رو به رشد و کم ریسک را تجربه نماید. نوسان نرخ ارز از متغیرهای اقتصادی محاسبه شده در این پژوهش است که اثرات منفی و معنی داری بر ریسک بازار سهام داشته است. بازار سرمایه و سهام نیز همانند بازارها و کالاهای دیگر دارای بازارها و کالاهای جانشین و مکمل می‌باشد. در این میان افزایش نوسان در بازار ارز، این بازار را دارای جذابیت سفته‌بازی می‌نماید و با خروج سفته‌بازی از بازار سرمایه (جهت ورود به بازار ارز) ریسک این بازار کاهش می‌یابد. البته باید توجه داشت با توجه به این که بازدهی شرکت‌های پذیرفته شده در بازار سرمایه نیز تحت تأثیر نوسان‌های نرخ ارز (حسب میزان وابستگی وارداتی و صادراتی شرکت‌های پذیرفته شده) قرار دارد، شاهد یک اثر مستقیم نیز از تلاطم در بازار ارز در بازار سرمایه خواهد بود و قدر مطلق این تأثیرات را باید در نظر گرفت. به عبارت دیگر نوسان در نرخ ارز لزوماً منجر به کاهش ریسک بازار سرمایه نخواهد شد و نوسان‌های شدید نرخ ارز می‌تواند باعث ورشکستگی و کاهش بازدهی شرکت‌ها و افزایش ریسک در بازار سرمایه گردد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود براساس نتایج، افزایش نوسان نرخ ارز منجر به کاهش ریسک بازار سهام شده است.

درجه باز بودن مالی دیگر متغیر اقتصادی به کار رفته در این پژوهش است. همان‌طور که مشاهده

می‌شود در الگوی اول معنادار نیست و در الگوی دوم به صورت مثبت معنادار شده است. به این گونه که افزایش یک درصدی در درجه باز بودن مالی منجر به افزایش ۱/۳۴ درصدی ریسک بازار سهام شده است. از آنجا که درجه باز بودن مالی به معنای پتانسیل و قابلیت ورود و خروج منابع مالی در یک اقتصاد می‌باشد، هر چه درجه باز بودن مالی و امکان نقل و انتقال منابع مالی در بین بازارهای مختلف (در یک کشور و نیز سطح بین‌المللی) برای یک کشور افزایش یابد، بازار سهام آن کشور نیز ریسک بالاتری را تجربه می‌نماید زیرا در صورت بهبود شرایط بازدهی در یکی از بازارهای جانشین و یا مشابه، امکان جابه‌جایی منابع مالی فراهم بوده و لذا منابع مالی موجود در بازار سرمایه از کشور موصوف به سمت بازارهای رقیب حرکت می‌نمایند که این خود به معنای افزایش درجه ریسک و آسیب‌پذیری بازار سهام در کشور مورد نظر می‌باشد.

نوسان حجم معاملات سومین متغیر اقتصادی استفاده شده است که در الگوی اول به لحاظ آماری معنادار و به صورت مثبت تأثیرگذار بوده است در صورتی که در الگوی دوم به لحاظ آماری معنادار نیست. افزایش یک واحدی نوسان حجم معاملات در الگوی اول، منجر به افزایش (۰/۸۵) واحدی ریسک بازار سهام خواهد شد. افزایش حجم معاملات در بازار سرمایه نشانگر تغییر رویه سرمایه‌گذاران از سرمایه‌گذاری بلندمدت به سوی سرمایه‌گذاری احساسی، کوتاه مدت و نوسان‌گیری (سفته‌بازی) می‌باشد. در این شرایط مدیران شرکت‌ها قدرت برنامه ریزی بلندمدت را به دلیل عدم اطمینان از تأمین منابع مالی در آینده از دست می‌دهند و با از بین رفتن ثبات برنامه‌ریزی، ریسک بازار سهام افزایش می‌یابد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

این پژوهش با هدف بررسی تأثیر توسعه بازارهای مالی بر ریسک بازار سهام انجام شده است. در این پژوهش شاخص‌های توسعه بازار سهام، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی، نوسان نرخ ارز، نوسان حجم معاملات و آزادسازی مالی متغیرهای مستقلی هستند که تأثیر آن‌ها بر ریسک بازار سهام مورد بررسی قرار گرفت. بنابر نتایج حاصل از این پژوهش، بین توسعه بازارهای مالی و ریسک بازار سهام از جنبه‌های مختلف ارتباط معناداری وجود دارد. نتایج اندازه‌گیری توسعه بازارهای مالی از طریق شاخص سرمایه‌ای شدن بازار نشان می‌دهد با ایجاد تنوع در

سرمایه گذاری، افزایش نقدشوندگی و توزیع عادلانه اطلاعات باعث کاهش ریسک سرمایه گذاران می شود و همچنین بازارهای مالی علاوه بر تفکیک ریسک اشتغال و سرمایه گذاری، افراد را قادر به ایجاد تنوع در سرمایه گذاری می کنند که ایجاد تنوع در سبد دارایی منجر به کاهش ریسک می شود زیرا زیان بعضی از سرمایه گذاری ها توسط منافع ناشی از سایر سرمایه گذاری ها جبران می شود. بازارهای مالی هم چنین ریسک عدم نقدشوندگی را کاهش می دهد. نتایج اندازه گیری توسعه بازارهای مالی از طریق شاخص تعداد شرکت های پذیرفته شده در بورس، بیانگر این است که با افزایش تعداد شرکت های پذیرفته شده، ریسک بازار سهام را افزایش می یابد. به این صورت که اگر ریسک (ورشکستگی، کاهش بازدهی) بازار سهام را مجموع ریسک شرکت های پذیرفته شده در نظر گرفته شود، مسلماً افزایش تعداد شرکت های پذیرفته شده قدر مطلق عددی ریسک بازار سهام را افزایش می دهد.

نتایج بیانگر اثرگذاری مثبت باز بودن مالی بر ریسک بازار سهام است. درجه باز بودن مالی به معنای پتانسیل و قابلیت ورود و خروج منابع مالی در یک اقتصاد می باشد، هر چه درجه باز بودن مالی و امکان نقل و انتقال منابع مالی در بین بازارهای مختلف (در یک کشور و نیز سطح بین المللی) برای یک کشور افزایش یابد، بازار سهام آن کشور نیز ریسک بالاتری را تجربه می نماید. در این زمینه زیرساخت های اقتصادی نقش مهمی ایفا می کند، بنابراین اگر زیرساخت ها قبل از باز بودن مالی فراهم نشود و قوانین و مقررات لازم در این خصوص در نظر گرفته نشود، باز بودن مالی سبب افزایش ریسک می شود. براساس نتایج پژوهش نوسان نرخ ارز اثرگذاری معنادار و در جهت عکس بر ریسک داشته است. با افزایش نوسان در بازار ارز (در نقش یک بازار جانشین برای بازار سهام)، بر افزایش سفته بازی در بازار مذکور می افزاید و بخشی از منابع مربوط به فعالیت های سفته بازی در بازار سرمایه (جهت ورود به بازار ارز) از بازار مذکور به سوی بازار ارز منتقل می گردند که این فرآیند در مجموع باعث کاهش ریسک در بازار سهام می شود. براساس نتایج پژوهش نوسان حجم معاملات اثرگذاری معنادار و در جهت مستقیم بر ریسک داشته است. بنابراین این در بازار سرمایه نشانگر تغییر رویه سرمایه گذاران از سرمایه گذاری بلندمدت به سوی سرمایه گذاری احساسی، کوتاه مدت و نوسان گیری (سفته بازی) می باشد در این شرایط مدیران شرکت ها قدرت برنامه ریزی بلندمدت را به دلیل عدم اطمینان از تأمین منابع مالی در آینده از دست می دهند و با از بین رفتن ثبات برنامه ریزی ریسک بازار سهام

افزایش می‌یابد.

بر اساس نتایج پژوهش پیشنهادات زیر ارائه می‌شود: با گسترش رشد نسبت سرمایه‌ای شدن بازار، ریسک بازار سهام کاهش می‌یابد. پیشنهاد می‌شود، عمده سیاست توسعه بازار سهام بر توسعه بازار بدهی قرار گیرد و توسعه بازار از طریق توسعه بازار مشتقه محدود و به صورت کنترل شده انجام پذیرد. بدین ترتیب بازار سهام به سوی سرمایه‌ای شدن پیش‌رفته و ریسک آن نیز کاهش خواهد یافت. همچنین با توجه به تعریف سرمایه‌ای شدن بازار سهام (ارزش بازده شرکت‌های داخلی پذیرفته شده در بورس بر تولید ناخالص داخلی) پذیرش تعداد بیشتری از شرکت‌های داخلی، تأکید بر پذیرش شرکت‌های دارای بازدهی بالاتر و نیز تسریع در پذیرش شرکت‌های دارای سرمایه (سهام) بیشتر همگی از راهکارهای افزایش ضریب سرمایه‌ای شدن بازار و در نتیجه کاهش ریسک بازار سرمایه است.

- با افزایش تعداد شرکت‌های پذیرفته شده در بورس سهام، ریسک بازار سهام افزایش می‌یابد. پیشنهاد می‌شود در پذیرش شرکت‌ها برای ورود به بازار بورس، بر بازده مالی شرکت‌ها در طی سال‌های قبل و توانایی مالی حاضر آن‌ها تأکید مضاعف صورت پذیرد، زیرا ورشکستگی یا کاهش بازدهی هر کدام از شرکت‌ها می‌تواند با ایجاد شرایط عدم اطمینان، ریسک بازار سهام را افزایش دهد.

- با افزایش باز بودن مالی، ریسک بازار سهام افزایش می‌یابد. علی‌رغم مطلوبیت ظاهری، تسهیل در جریان‌های مالی بین‌المللی به دلیل فراهم نمودن امکان جذب سرمایه‌های خارجی و افزایش تولید ناخالص داخلی و نیز افزایش تولید ناخالص ملی به دلیل بهره‌بردن از عایدات بیشتر حاصل از سرمایه‌گذاری در سایر کشورها، توصیه می‌گردد در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی به درجه وابستگی مالی و اقتصادی نیز توجه شود، به عبارت دیگر تسهیل در جریان‌های مالی بین‌المللی باید مبتنی بر زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی صورت پذیرد، زیرا در صورتی که زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در یک کشور جهت سرمایه‌گذاری فراهم نباشد با ایجاد شرایط تسهیل در جریان‌های مالی بین‌المللی امکان خروج سرمایه و منابع از کشور فراهم گردیده و در نتیجه ریسک ایجاد بحران در بازار سهام افزایش می‌یابد و به طریق مشابه در صورت فراهم بودن زیرساخت‌های لازم جهت سرمایه‌گذاری و توسعه، افزایش درجه باز بودن مالی با ورود منابع مالی، توسعه بازار سهام و کاهش ریسک بازار مذکور همراه خواهد شد.

- با افزایش نوسان نرخ ارز، ریسک بازار سهام کاهش می‌یابد. با توجه به تأثیر غیر قابل اجتناب نوسان‌های نرخ ارز بر بازار سهام پیشنهاد می‌گردد، نهادهای سیاست‌گذار در خصوص نرخ ارز ضمن ایجاد شرایط ثبات در بازار مزبور در هنگام اجرای سیاست‌های ارزی وضعیت بازار سهام را نیز مدنظر قرار دهند. بدیهی است در شرایطی که بازار سهام با بحران نقدینگی مواجه گردیده باشد، نوسان‌های نرخ ارز می‌تواند بیش از پیش باعث خروج نقدینگی از بازار سهام و در نتیجه گسترش دامنه بحران بازار مزبور گردد. همچنین از آنجا که ثبات نرخ ارز و اجرای سیاست کنترل نرخ ارز میزان ریسک و فشار بر بازار سرمایه را افزایش می‌دهد (با توجه به رابطه معکوس بین آن‌ها) پیشنهاد می‌گردد، با کاهش دخالت دولت و اتخاذ سیاست آزادسازی نرخ ارز، احتمال بروز بحران در بازار سهام را کاهش داده و اجازه داده شود ریسک و سفته‌بازی در بین دو بازار موصوف توزیع گردد.

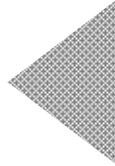
منابع

- ابریشمی، حمید؛ مهرآرا، محسن و سید خشایار شکری. (۱۳۸۸). ادغام مالی و اثرات آن بر نوسانات اقتصادی در گروهی از کشورهای در حال توسعه صادرکننده نفت، **فصلنامه مطالعات اقتصاد انرژی**، ۲۳(۶)، صص ۱۳۵-۱۲۱.
- احسانی، محمدعلی، ایزدی، رضا و حسین کردتبار. (۱۳۹۳). بررسی اثر توسعه بازار سهام بر رشد اقتصادی: مطالعه موردی در کشورهای D8. **فصلنامه سیاست‌های مالی و اقتصادی**. سال دوم. شماره ۶. صص ۱۲۲-۱۰۵.
- برومندفر، پرستو. (۱۳۸۷). جهانی شدن و بازارهای مالی. **ماهنامه تدبیر**. شماره ۱۹۳. خرداد.
- جهانگرد، اسفندیار و سارا علی‌عسگری. (۱۳۹۰). بررسی توسعه مالی بر کارایی سیاست پولی در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه. **فصلنامه تحقیقات و مدل‌سازی اقتصادی**. شماره ۴. صص ۱۶۹-۱۴۷.
- ختایی، محمود. (۱۳۷۸). **گسترش بازارهای مالی و رشد اقتصادی**. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. تهران. مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.
- دادگر، یدالله و روح‌الله نظری. (۱۳۹۲). ارزیابی شاخص‌های توسعه مالی در ایران. **ششمین کنفرانس توسعه نظام مالی در ایران**. تهران. گروه مالی و سرمایه‌گذاری مرکز مطالعات دانشگاه صنعتی شریف.
- شاکری، عباس و حسن خسروی. (۱۳۸۳). آزمون نظریه مکینون-شاو در اقتصاد ایران. **پژوهش‌های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)**. شماره ۱۴. صص ۱۲۶-۱۰۹.

- شبانی، محمد. (۱۳۹۱). **بازارهای پولی و مالی بین المللی**. چاپ چهارم. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها. نشر سمت.
- صادقی، سید کمال، باقرزاده آذر، فاطمه و سها موسوی. (۱۳۹۵). بررسی عوامل مؤثر بر ریسک بازار سهام با تأکید و جهانی شدن مالی در قالب رفتار پویای بازار سهام. **فصلنامه علمی - پژوهشی مدیریت دارایی و تأمین مالی**. سال چهارم. شماره اول. صص ۱۰۰-۸۷.
- طیبی، کمیل، حاجی کرمی، مرضیه و هما سریری. (۱۳۹۰). تحلیل مالی و تجاری بر روی توسعه مالی ایران و شرکای تجاری. **فصلنامه تحقیقات اقتصادی راه اندیشه**. ۱ (۴). صص ۴۹-۴۱.
- محرابی، لیلا. (۱۳۸۹). مدیریت ریسک در نظام بانکداری بدون ربا (تأکید بر ریسک اعتباری). **تازه‌های اقتصاد**. پژوهشکده پولی و بانکی. شماره ۱۳۰. دوره هشتم. صص ۷۷-۷۰.
- میرزائی، حسین، فلیحی، نعمت و محمدرضا مشهدی یان ملکی. (۱۳۹۱). تأثیر ناطمینانی متغیرهای کلان اقتصادی (نرخ ارز و تورم) بر روی ریسک اعتباری مشتریان حقوقی بانک تجارت، **فصلنامه علوم اقتصادی**، سال ششم، شماره هجدهم، صص ۱۱۳-۱۳۷.
- Chinn, M. D., and Ito, H (2012). What Matters for Financial Development? Capital Controls, Institution, and Interaction. **Journal of Development Economics**, 31(1): 123-192
- Esqueda, O. A. , Assefa, T. A., & Mollick, A. V. (2012). Financial Globalization and Stock Market Risk. **Journal of International Financial Markets. Institutions & Money**. 22, 87-102.
- Karacadage, C., Sundararajan, V and Elliott, J. (2003). Managing Risks in Financial Market Development: The Role of Sequencing. **IMF Working Paper**.
- Karim, S. (2017). Effect of Stock Market Development on Economic Growth of Major South Asian and East Asian Economies: A Comparative Analysis. **Journal of Business Studies Quarterly**. Vol 8. No 3. ISSN 2152-1034.
- Kiyotaki, N., & Moore, J. (1995). Credit cycles. **Journal of Political Economy**, 105(2), 211-248.
- Mckinnon, R. I. (1973). **Money and Capital in Economic Development**. Washington, DC. Brookings Institution.
- Rose, Peter. S. (1999). **Commercial Bank Management**, Edition: Mc Graw- Hill.
- Umutlu, M., Akdeniz, L., & Altay-Salih, A. (2010). The Degree of Financial Liberalization and Aggregated Stock-Return Volatility in Emerging Markets. **Journal of Banking & Finance**. 34, 509-521
- Vithessonthi, C. (2014). The Effect of Financial Markets Development on Bank Risk: Evidence From Southeast Asian Countries. **International Review of Financial Analysis** (35). 249-260.
- Vithessonthi, C., Tongurai, J. (2015). Financial Markets Development, Business Cycles, Bank risk in South America. **International Business and Finance**, (36). 427-484.

سوادآموزی

عنصر کلیدی توسعه پایدار



اسماعیل برقی^۱

(تاریخ دریافت ۹۷/۹/۲ - تاریخ تصویب ۹۷/۱۱/۱۳)

چکیده

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که آرایه آموزش‌های پایه و سواد، در افزایش توانمندی و سلامت جسمانی، روانی و اجتماعی و بهره‌مندی از شاخص بهتر برای زندگی افراد جامعه، موثر است. پیشرفت و توسعه پایدار، مفهومی فراگیر و گسترده است که تمامی ابعاد و عوامل آن شامل توسعه انسانی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی در هم تنیده بوده و باید به صورت متناسب و متوازن برنامه‌ریزی و هدایت شوند. نیروی انسانی به عنوان اساسی‌ترین عامل توسعه محسوب می‌شود، بنابراین برای رسیدن به توسعه باید آموزش افراد را در اولویت قرار داد. آموزش و توانمندسازی از عناصر کلیدی توسعه و اساس یادگیری مادام‌العمر است و سرمایه‌گذاری در این حوزه، کلید فرایند توسعه محسوب می‌شود. سوادآموزی به عنوان فرصتی مناسب برای کسانی است که در زمان مقرر از آن محروم بوده‌اند، می‌تواند زمینه‌ساز رشد، پیشرفت و توسعه جامعه باشد. مطالعات مختلف نشان داده است که سوادآموزی علاوه بر پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی و فرهنگی، نقش مهم و موثری در کاهش مرگ و میر کودکان،

۱- دانشجوی دکتری تخصصی روان‌شناسی و آموزش کودکان استثنایی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

رشد کشاورزی، بهبود وضعیت روستاییان و کاهش مهاجرت به شهرها، بهبود محیط کسب و کار، مشارکت فعال تر مردم در مسایل اجتماعی و ارتقاء سلامت عمومی داشته و همه این عوامل، رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به همراه دارد. در این مقاله ضمن تبیین مفاهیم توسعه و پیشرفت، ابعاد آن تشریح شده و نقش آموزش و سواد در توسعه انسانی مورد بررسی قرار می گیرد و با ارایه نتایج مطالعات مختلف بین المللی و ملی، بر نقش موثر و اساسی سوادآموزی در توسعه پایدار تاکید شده و بر اساس این مطالعات، توصیه های عملی برای کشور عزیزمان ارایه می شود.

واژگان کلیدی: توسعه، توسعه پایدار، ابعاد توسعه، سوادآموزی، آموزش بزرگسالان

مقدمه

بر طبق آمار یونسکو در حدود ۷۷۵ میلیون بزرگسال فاقد حداقل مهارت های سواد در دنیا زندگی می کنند. این افراد از هرگونه آموزش محروم اند و در بی سوادی مطلق به سر می برند. دو سوم این عده را زنان تشکیل می دهند. از طرفی در حدود ۲۵۰ میلیون کودک و نوجوان به مدرسه نمی روند، یا بسیاری از آنان حضور نامنظمی در مدرسه دارند و یا مدرسه را رها کرده اند. با توجه به گزارش جهانی "آموزش برای همه" که اخیراً یونسکو منتشر کرده است، جنوب و غرب آسیا کمترین میزان سواد بزرگسالان را دارد و پس از آن کشورهای جنوب صحرائی آفریقا، و کشورهای عربی هستند. کشورهای با کمترین میزان سواد در جهان: بورکینافاسو (۱۲.۸٪)، نیجریه (۱۴.۴٪) و مالی (۱۹٪) هستند. این گزارش نشان می دهد که ارتباط روشنی میان بی سواد و فقر شدید در کشورها، و بین بی سواد و تبعیض علیه زنان وجود دارد. (یونسکو، ۲۰۱۶).

افراد بی سواد با اوضاع نامناسبی در جامعه خود رو به رو هستند، اغلب مورد تبعیض قرار می گیرند و با توجه به رشد فناوری، در زندگی اجتماعی با مشکلاتی رو به رو می شوند. این افراد دارای سطح اقتصادی پایین و میزان بیکاری در آنها بیشتر از افراد باسواد است. به طور وسیعی از فعالیت های مدنی و سیاسی کنار گذاشته می شوند و به طور کلی به دلیل بی سواد بودن، مشارکت کاملی در جامعه خود ندارند. مطالعات نشان می دهد که هرگاه افراد بی سواد

تشویق به سوادآموزی شوند، میزان فعالیت های اجتماعی آنان افزایش می یابد و نه تنها خود، بلکه افراد جامعه ای که در آن به سر می برند، نیز بهره مند می شوند.

سواد یک حق انسانی و پایه و اساس آموزش و یادگیری مادام العمر است. سواد زندگی افراد را تغییر می دهد. به توانمندی های افراد می افزاید، تا شانس بهتری برای زندگی داشته باشند. سوادآموزی به عنوان راهبردی اساسی در ارتقای سطح سلامت جسمانی، روانی و اجتماعی نیز مطرح است. سوادآموزی در تقویت حس مسئولیت اجتماعی، قدرت تصمیم گیری و ابتکار، افزایش اعتماد به نفس نقش بسزایی دارد و افرادی که به دلیل محدودیت های موجود نتوانسته اند از نظام آموزشی کافی و به موقع استفاده کنند، از طریق سواد می توانند احساس کفایت، ارزشمندی و شایستگی را در خود تقویت کنند و در زندگی شخصی و اجتماعی موفق تر باشند.

سوادآموزی و آموزش بزرگسالان در تلاش های رشد و توسعه حایز اهمیت است. در دنیای کنونی که تأکید جامعه جهانی بر توسعه است، دستیابی به توسعه پایدار نیازمند برنامه ریزی در هر یک از سطوح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی است. انسان به عنوان یکی از مؤلفه های توسعه پایدار در مرکز توجه است و نیاز به آموزش دارد و با توجه به اینکه آموزش نیز از مؤلفه های توسعه پایدار به شمار می رود، آموزش به طور عام و سوادآموزی و آموزش بزرگسالان به طور خاص، می تواند نقش مؤثری در توسعه پایدار داشته باشد. بی سوادی نیز به عنوان پدیده ای بین المللی، چالشی برای توسعه پایدار است. باید سوادآموزی به عنوان یک سیاست اساسی و راهبردی در اولویت برنامه های زمینه ساز توسعه کشورها و به ویژه کشورهای در حال توسعه قرار گیرد. گسترش و تعمیم آموزش عمومی و فراهم کردن امکانات سوادآموزی، یکی از وظایف دولت هاست که علاوه بر پاسخ گویی به نیازهای اجتماعی و فرهنگی، می تواند زمینه ساز رشد و پیشرفت جامعه شود و در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به دنبال داشته باشد. برای تبیین موضوع، توسعه، توسعه پایدار و ابعاد آن را مورد بررسی و موشکافی بیشتری قرار می دهیم.

توسعه

برای توسعه^۱ هم از نظر مفهوم آن، و هم با توجه به اهداف و ابعاد گسترده اش تعریف های متنوعی ارائه شده است و هر کسی کوشیده از زاویه یا زوایای خاصی به تعریف و تبیین آن بپردازد. از طرف دیگر مفهوم توسعه به هیچ عنوان مسئله ای سهل و ساده نیست. مسائل مختلفی که پایه و اساس این مفهوم را تشکیل می دهند، طی سال ها، بر اساس بحث های مفهومی همچنین با توجه به پیش های حاصل از کار تجربی، شفاف تر و آشکارتر شده اند.

در فرهنگ لغات، توسعه به معنای رشد تدریجی با توجه به پیشرفته تر شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگ تر شدن است. توسعه، تغییر هدف دار برای حصول به هدفی خاص است و به مجموعه ای از تحولات فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می گویند که به رشد توانایی ها و ظرفیت های کلی یک جامعه در همه ی ابعاد منجر می شود.. توسعه حرکتی پویا و مستمر است، محرک اصلی در توسعه جامعه، دانش های نوین و ایده های تازه و نو است (موسایی و احمدزاده، ۱۳۸۸). توسعه، روندی خلاق و نوآور برای ایجاد تغییرات زیربنایی در سیستم اجتماعی است. به عبارت دیگر، توسعه، به معنای حرکت یک دست اجتماعی به سمت جلو و ارتقای مستمر کل جامعه و نظم اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی تر است و به عبارتی بهتر، تحولی تاریخی در جمع جنبه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه است.

"توسعه" به معنای بازسازی جامعه بر اساس اندیشه‌ها و بصیرت‌های تازه است. این اندیشه‌ها و بصیرت‌های تازه در دوران مدرن، شامل سه اندیشه علم‌باوری، انسان‌باوری و آینده‌باوری است. به همین منظور باید برای نیل به توسعه، سه اقدام اساسی درک و هضم اندیشه‌های جدید، تشریح و تفصیل این اندیشه‌ها، و ایجاد نهادهای جدید برای تحقق عملی این اندیشه‌ها صورت پذیرد (عظیمی، ۱۳۸۲).

برخی دیگر از صاحب نظران، نیز از طریق بیان شاخص ها و ملاک های توسعه، خواسته اند تعریفی از آن ارائه کنند. برخی از مهم ترین این شاخص ها و ملاک ها، عبارت اند از: درآمد سرانه و درآمد ملی بالا، توزیع نسبتاً عادلانه ثروت، بخش مهم و فعال صنعتی، رفاه اجتماعی و

ارائه خدمات، مصرف زیاد (مصرف فولاد، انرژی، کالاهای ضروری، رادیو و تلویزیون، مطبوعات، ماشین و...)، آموزش مناسب و پیشرفته، اشتغال، تعادل بین جمعیت و اقتصاد، حمل و نقل مناسب، امنیت فردی و اجتماعی، آزادی سیاسی، بهداشت، تغذیه کافی، برنامه های حمایتی، تولید انبوه (در زمینه های گوناگون)، صادرات متنوع و فراوان، امید به زندگی بالا، اشتغال زیاد در بخش صنایع، بازار فعال، تقسیم کار، همبستگی ملی، فرهنگ اقتصادی و کار و روحیه مشارکت در مردم. بر این مبنای توسعه، فرایندی است که تولید با استفاده از ابزارهای پیشرفته جدید، از وضعیت سنتی، به روش نوین متحول شده، انسان ها تخصص و مهارت لازم و فرهنگ مناسب با توسعه را کسب کرده اند و روند انباشت و به کارگیری سرمایه در جامعه، همراه با توسعه اقتصادی بر مبنای تولید بیشتر و پدید آمدن تحول در چگونگی تولید است. در این مفهوم، توسعه به معنای کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، صنعتی شدن بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و افزایش مشارکت مردم در امور سیاسی است (ازکیا، ۱۳۸۸). توسعه به معنای کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، صنعتی شدن بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظم اجتماعی و فرهنگ است.

به طور کلی، توسعه جریانی است که در خود تجدید سازمان و سمت گیری متفاوت کل نظام اقتصادی-اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر اینکه بهبود میزان تولید و درآمد را دربردارد، شامل دگرگونی های اساسی در ساخت های نهادی، اجتماعی-اداری همچنین دیدگاه های عمومی مردم است. توسعه در بسیاری از موارد، حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز دربرمی گیرد.

توسعه فرایندی مشارکتی است که مردم در آن نقش مؤثری دارند. در جامعه ای که انرژی های نهفته در محیط به حداکثر مطلوبیت برسد، سطح توسعه یافتگی بالاتر است. جامعه ای پیشرفته است که انرژی های نهفته محیط خود را مهار کردن، از آن استفاده کند. به همین دلیل توسعه امری سازماندهی شده است؛ یعنی خود به خودی نیست و باید مدیریت شده، شروط لازم و کافی آن بیان شود و روابط میان عناصر آن را تنظیم و ترسیم کرد.

توسعه فرایندی شدنی و تحقق یافتنی است که مدار و محور آن انسان است و کشف و شکوفا کردن استعدادهای انسان ها هدف مهم آن است.

در فرایند توسعه باید کیفیت زندگی ارتقا پیدا کند. مثلاً احساس رضایت فرد از زندگی با همسر و فرزندان و محیط کار، در روستا یا شهر و کشور افزایش یابد. در فرایند توسعه به شادابی روانی و سلامت اجتماعی و سلامت جسمانی توجه می شود. سلامت اجتماعی یعنی انسان‌ها مسیر جامعه را برای تحقق اهدافشان هموار ببینند.

از تعاریف مزبور درباره توسعه، چند چیز روشن شده است:

نخست اینکه توسعه دارای عواملی است که مهم ترین آن‌ها عبارت‌اند از: رشد علمی، فرهنگی و سیاسی از راه ریشه کنی جهل و بی سواد، فقرزدایی و تولید ثروت، پیشرفت صنعتی و ابزار تولید، زدودن نابرابری‌ها و برقراری عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه، کار و کوشش مولد و مفید، همکاری و تعاون و مشارکت عمومی.

دوم اینکه توسعه دارای ابعاد گوناگونی است که می توان آنها را در پنج دسته کلی تقسیم بندی کرد: توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی و توسعه زیست محیطی.

سوم اینکه توسعه علاوه بر چند بعدی بودن، به دست انسان و در نهایت برای انسان صورت می گیرد و اهداف توسعه، بهبود زندگی انسان و ارتقای کیفیت آن با توجه به آرمان‌ها و ارزش‌های مورد قبول آنهاست.

و چهارم اینکه توسعه جریانی چند بعدی است که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی، باورهای عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری‌ها و ریشه کن کردن فقر مطلق است.

رشد، توسعه و پیشرفت

به رغم اینکه مفاهیمی مانند رشد، توسعه و پیشرفت باهم همسانی‌ها و هم پوشی‌هایی دارند، اگر با دقت نظر و به صورت علمی نگریسته شوند، تفاوت‌های عمیقی در مصادیق هر کدام با دیگری وجود دارد. حتی به گونه‌ای که در این نوشته خواهد آمد، میان مفهوم توسعه و توسعه پایدار نیز تمایز وجود دارد.

بزرگ ترین تفاوت میان رشد و توسعه آن است که توسعه امری چند بعدی است، در حالی که رشد، بیشتر گویا و متضمن پیشرفت تنها در یک حوزه است. برای مثال وقتی سخن از رشد

اقتصادی در میان باشد، منظور آن است که تنها پیشرفت هایی در بعد اقتصادی صورت گرفته است، همین طور رشد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. اما توسعه همان گونه که متذکر شد، به رشد چند بعدی و هماهنگ در چندین حوزه به ویژه در بخش های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع اطلاق می شود. به بیان دیگر وقتی به صورت هماهنگ میان بخش های سیاست، فرهنگ، اجتماع و اقتصاد نوعی توازن به سمت پیشرفت وجود داشته باشد، توسعه نامیده می شود.

توسعه پایدار

توسعه پایدار^۱ مفهومی است فراگیر با بار معنایی بسیار گسترده و همین ویژگی آن باعث شده است که گروه های مختلف اجتماعی با اهداف کاملاً متفاوت آن را به کار برند. امروزه تعریف توسعه که تا به حال صرفاً جنبه اقتصادی داشت تغییر کرده و به نوعی جامع نگری با ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زیست محیطی روی آورده است که هدف اصلی آن "توسعه انسانی پایدار" است. تحقق پایداری توسعه در مقیاس ملی و جهانی را باید در اذهان و اندیشه های نیروی انسانی جوامع جست و جو کرد و دستیابی به آن بدون سرمایه گذاری در امر آموزش نیروی انسانی، غیرممکن است. شاید باور این حقیقت که فرایند توسعه پایدار و تحقق همه ابعاد آن، همان تربیت نیروی انسانی است، که ریشه در آموزش دارد، هنوز برای بسیاری از کشورها مشکل باشد (رفیعی و لطفی، ۱۳۸۹).

مفهوم توسعه پایدار مفهومی آرمانی است که در هیچ جای جهان محقق نشده است و متأسفانه هنوز هم به وسیله سازمان های بین المللی مثل بانک جهانی در زمینه چشم انداز رشد و توسعه مورد استفاده قرار می گیرد و تلاش به منظور تحقق این مهم دغدغه ای جهانی است. از آنجایی که مؤلفه های عدیده ای در این امر تأثیرگذار است، دستیابی به توسعه پایدار نیازمند برنامه ریزی و سیاست گذاری های درست در هر یک از ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. از آنجا که انسان مهم ترین مؤلفه توسعه پایدار است، آموزش نیروی انسانی در مرکز توجه واقع است، به طوری که از مهم ترین شاخص های توسعه محسوب می شود. وقتی از توسعه پایدار صحبت می شود، منظور توسعه ای است که به بقای بشر و رفاه کامل و همه جانبه آن می نگرد.

توسعه پایدار با همه ی زنجیره ها، فرایندهای پویا، منابع انسانی، منابع طبیعی و نظام سخت افزاری جامعه در یک شکل تعاملی است و درصدد ایجاد تعامل بین حال و آینده، انسان و طبیعت و عدالت و رفاه بین و درون نسل هاست.

توسعه پایدار توسعه‌ای است که نیازهای اکنون جامعه را تأمین می‌کند بدون اینکه توانایی نسل‌های آتی را در برآوردن نیازهای خود به مخاطره اندازد. توسعه‌ی پایدار فرایند تغییر در استفاده از منابع، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها اعم از سرمایه‌گذاری روی منابع انسانی از طریق آموزش یا سرمایه‌گذاری برای توسعه تجهیزات و فناوری، سمت‌گیری توسعه‌ی فناوری و تغییر نهادی است که با نیازهای حال و آینده سازگار باشد.

عوامل پیشرفت و توسعه پایدار

توسعه پایدار نیازمند برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های درست در هر یک از ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی است. از آنجا که انسان مهم‌ترین مؤلفه توسعه پایدار است، آموزش نیروی انسانی در مرکز توجه قرار دارد. به طوری که از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه، توسعه انسانی محسوب می‌شود.

توسعه انسانی^۱

سرمایه همیشه محور اصلی بخش‌های توسعه بوده است. اگر چه سالها تنها سرمایه مادی بود که عامل توسعه به شمار می‌رفت، با مشخص شدن نقش نیروی انسانی در توسعه، گونه‌ی دیگری از سرمایه یعنی سرمایه انسانی نیز به تدریج جای شایسته خود را در تحلیل‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه یافت. سرمایه به مفهوم سرمایه مادی و سرمایه انسانی از عوامل اصلی توسعه شناخته می‌شود و بسیج این هردو است که اهداف توسعه را تحقق می‌بخشد (ساخاروپولس و وودها، ۱۹۸۵).

با گذشت زمان در دهه‌ی ۱۹۹۰، مقوله‌ی توسعه وسعت جدیدی پیدا کرد. توجه به ابعاد انسانی توسعه، موجب شده است سازمان ملل متحد از سال ۱۹۹۰ شیوه‌ی جدیدی را برای اندازه‌گیری

سطح توسعه ارائه دهد که شاخص توسعه انسانی نام دارد. این شاخص به منظور اندازه‌گیری، توانمندسازی و گسترش دامنه‌ی انتخاب انسان محاسبه می‌شود. تحقق توسعه پایدار بیش از هر منبعی به انسان آموزش دیده وابسته است. انسانی که بتواند با تولید علم و دانش به عدالت اجتماعی و اقتصادی کمک کند و موجب بهبود زندگی بشر در حال و آینده و در سطح جهان شود.

توسعه انسانی مستلزم ایجاد محیطی است که مردم را قادر می‌سازد استعدادهای خود را به صورت کامل بارور کنند. بنابراین می‌توان گفت توسعه‌ی انسانی، گسترش انتخاب انسان‌هاست و اساس گسترش انتخاب‌ها، ایجاد دانایی و توانایی است.

شاخص توسعه انسانی از متغیرهای آموزشی، بهداشتی و اقتصادی تشکیل شده است. اهمیت آموزش به عنوان شاخص مهم در توسعه انسانی موجب شده است میزان باسوادی بزرگسالان (بر اساس دو سوم ارزش کل) و نیز میزان خام ثبت‌نام تحصیلی در دوره‌های آموزشی (ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و عالی) بر اساس یک سوم ارزش کل، مورد استفاده قرار گیرد. متغیر دیگر توسعه، امید به زندگی است که سطح سلامت و بهداشت افراد جامعه را نشان می‌دهد. بسط و گسترش استعدادهای و نیز انتخاب‌های انسانی در گرو عمر طولانی همراه با سلامت است. همواره شاخص درآمد پس از تنزیل در محاسبه‌ی شاخص توسعه‌ی انسانی به کار گرفته می‌شود. توسعه‌ی انسانی بر رشد ظرفیت‌های مادی در کنار پرورش استعدادهای ذهنی تأکید می‌کند اما، رشد اقتصادی را به عنوان ابزاری در خدمت زندگی بهتر انسانی به کار می‌گیرد (قلعه بانی، ۱۳۹۲).

توسعه انسانی به مفهوم تغییرات متوالی و پویا در آن دسته از شرایطی است که موجبات زندگی آزاد و رضایت بخش را برای افراد یک منطقه یا کشور فراهم می‌آورد. برای این نوع زندگی می‌توان ویژگی‌هایی چون کیفیت فیزیکی زندگی، دسترسی به مسائل امرار معاش، آزادی انتخاب، توسعه خودآتکایی و پیشرفت اجتماعی و سیاسی را در نظر گرفت.

توسعه انسانی یعنی پیشرفت همگام در ابعاد پنج گانه فوق و حاصل ترکیب عواملی چون سیاست‌های دولت، ساختار اجتماعی- اقتصادی جامعه، منابع طبیعی منطقه و تاریخچه فرهنگی است.

تأمین سرمایه انسانی، مستلزم انجام فعالیت های آموزشی است. بنابراین انجام هر گونه سرمایه گذاری آموزشی، سرمایه گذاری برای تأمین سرمایه انسانی تلقی می شود. بدون شک سرمایه گذاری های آموزشی، هم سبب ایجاد سرمایه های انسانی می شود و هم شرایط بهبود کیفیت این سرمایه ها را فراهم می آورد. از اینجاست که کشورهای جهان و به ویژه کشور های در حال توسعه مقادیر معتابھی از بودجه خویش را به سرمایه گذاری در آموزش اختصاص می دهند و نیز به همین دلیل است که وقتی دولت ها اقدام به سرمایه گذاری آموزشی نمی کنند، خود افراد مستقیماً اقدام می کنند، زیرا سرمایه گذاری های آموزشی هم از نظر جامعه وهم از نظر فرد بسیار سودآور است (محمدی، ۱۳۹۶).

توسعه فرهنگی^۱

یکی از ابعاد بسیار مهم توسعه ملی، توسعه و باروری فرهنگی حاکم بر جامعه است، چنان که پیش شرط هرگونه توسعه ای، توسعه فرهنگی است. توسعه بدون دستیابی به فرهنگ خاص آن امکان پذیر نیست. توسعه در همه ی ابعاد آن به شدت تحت تأثیر باورهای فرهنگی است. از این رو باید فرهنگ را محور همه برنامه های توسعه قرار داد (رفیعی و لطفی، ۱۳۸۹).

توسعه اجتماعی^۲

در مباحث توسعه، سرمایه، معنای گسترده ای دارد. سرمایه، فقط شامل مال و ثروت و پول و دارایی نمی شود، بلکه توانایی ها، استعدادها، علاقه مندی ها و حتی بینش فردی نیز جزو سرمایه های اوست؛ سرمایه هایی که برای یافتن آنها باید درکی عمیق و بینشی وسیع داشت. یکی از سرمایه های مهم هر جامعه ای که از مؤلفه های اساسی و مؤثر در توسعه و ثبات آن کشور محسوب می شود، سرمایه اجتماعی است؛ سرمایه ای که زیر بنای توسعه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی یک کشور است. اهمیت این سرمایه، به میزانی است که از آن به عنوان ثروت نامرئی یک کشور یاد می کنند و از رهگذر این سرمایه حیاتی است که انسجام، اعتماد متقابل و حسن اطمینان و همبستگی در جامعه فراهم می شود و هر گونه کاهش در آن، به کاهش

۱- Cultural development

۲- Social development

مشارکت های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شهروندان منجر خواهد شد همچنین رشد آسیب ها و جرایم اجتماعی، بی اعتمادی، یأس و ناامیدی و احساس محرومیت و بسیاری از ناهنجاری ها، نتیجه تقلیل سرمایه اجتماعی است.

توسعه اقتصادی^۱

توسعه اقتصادی به فرایندی اشاره می کند که هدفش رفاه جامعه از طریق افزایش تولید، استفاده بهینه از منابع طبیعی، بالا بردن سطح اشتغال و درآمد، توزیع عادلانه درآمد، مهیا کردن موقعیت بهتر مصرف کالا و خدمات است (رفیعی و لطفی، ۱۳۸۹).

توسعه سیاسی^۲

توسعه سیاسی، یعنی تغییر مردم از شکل اطاعت کنندگان صرف، به صورت افرادی که امور سیاسی جامعه برایشان دارای اهمیت است و نسبت به اصل برابری و پذیرش قوانین و حقوق جهانی حساسیت نشان می دهند. عناصر و مؤلفه های اصلی توسعه سیاسی شامل مردم، حکومت و جامعه می شود.

توسعه زیست محیطی^۳

برای رسیدن به توسعه ای پایدار، یعنی توسعه ای موزون و با حفظ ارزش های زیست محیطی باید به تحول فرهنگ زیستی جوامع اندیشید تا مردم تشکیل دهنده جوامع، منش خود را با پایداری و پویایی طبیعت تطبیق دهند. توسعه پایدار وقتی تحقق می یابد که اطلاعات زیست محیطی در میان مردم گسترش یابد و مشارکت مردم در حفظ و حراست آن، دو چندان شود. چون بدون حمایت مردمی، جهش به توسعه نیز مشکل آفرین خواهد بود (رفیعی و لطفی، ۱۳۸۹).

از آنجا که بین اقتصاد و محیط زیست ارتباط تنگاتنگ برقرار است، سیاست‌هایی که هدف آنها نیل به مقصود اجتماعی یا اقتصادی است، محیط زیست را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اگر علل تخریب محیط زیست، ریشه در کارکردهای اقتصادی باشد، بی شک راه حل نیز در همان

1- Industrial development

2- Political development

3- Environment development

جاست. حفظ محیط زیست و ذخیره منابع طبیعی به منزله شالوده و اساس تأمین سلامت و رفاه انسان‌هاست. بدین ترتیب آنجا که کیفیت آب پایین است، بدون تردید به بروز بیماری خواهد انجامید. بنابراین حل مشکلات زیست محیطی با ایجاد تعادل بین توسعه اقتصادی و اجتماعی و محیط زیست میسر خواهد بود (قلعه بانی، ۱۳۹۲).

آموزش و توسعه^۱

از آنجا که نیروی انسانی یکی از اساسی‌ترین عوامل مؤثر در توسعه هر کشوری است، تجهیز نیروی انسانی به مهارت‌ها و تخصص‌های روزافزون شغلی و حرفه‌ای به لحاظ ضرورت اساسی به منظور پیشرفت اقتصادی یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به اهداف توسعه موردنظر است. آموزش، فرایندی است که در جریان آن دانش، اطلاعات و میراث فرهنگی و سنن به فرد منتقل می‌شود. شخص در این فرایند خود را از نظر فکری برای زندگی اجتماعی آماده می‌کند. به عبارت دیگر محور اصلی آموزش، گسترش و تکامل معرفت، علم، اطلاعات و دانش انسان است. آموزش صرف نظر از اینکه کدام جنبه از توسعه مدنظر است، ریشه‌ی همه‌ی ابعاد توسعه است و موجب ارتقای کیفیت و بهبود مهارت‌های انسانی و استعداد‌های او می‌شود که این خود سبب توسعه‌ی انسانی می‌شود و روند پیشرفت و توسعه‌ی اقتصادی، سرمایه اجتماعی جامعه را تسریع می‌کند. به عبارت دیگر آموزش، مانند دیگر انواع سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، می‌تواند به توسعه اقتصادی کمک کند و همانند سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی نظیر حمل و نقل و ارتباطات، نیرو و آبیاری، درآمد گروه‌های فقیر را افزایش دهد (ساخاروپولس و وودهال، ۱۹۸۵).

در اوایل دهه ۱۹۶۰، آموزش به عنوان "حق اساسی بشر" شناخته می‌شد که بیشتر جنبه مصرفی داشت، اما ارزش آموزش به عنوان سرمایه‌گذاری که می‌تواند ظرفیت تولیدی آینده را افزایش دهد، به تدریج شناخته شد، به طوری که اکنون وقتی که اولویت‌ها برای تخصیص منابع تعیین می‌شود، هردو این اهداف مورد توجه است. در تعیین تعادل میان سرمایه‌گذاری در

"سرمایه انسانی" (به خصوص آموزش و کارآموزی) و سرمایه گذاری در سرمایه فیزیکی و زیربنایی، سیاست گذاری به دو مسئله مهم توجه می کنند:

- آیا آموزش به رشد اقتصادی کمک می کند؟
- در مقایسه با سرمایه گذاری های فیزیکی، کمک آموزش به توسعه اقتصادی چگونه است؟

مطالعات مختلف نشان داده که آموزش به طور مستقیم از طریق اصلاح مهارت ها و ظرفیت های تولید نیروی کار به رشد درآمد ملی کمک می کند (ساخاروپولس و وودهاال، ۱۹۸۵).

آموزش از منابع حیاتی توسعه است که به منظور توانمندسازی هر انسانی باید در دسترس او باشد. در زمان ما آموزش به عنوان مؤثرترین ابزار جوامع برای ورود به چالش های آینده مورد توافق قرار گرفته است و اصولاً پذیرفته شده است که در پرتو آموزش امروز، دنیای فردا شکل خواهد گرفت. درباره ی اهمیت آموزش و تربیت، هیچ تردیدی وجود ندارد و مفهوم آموزش به مهم ترین مشخصه جهان امروز تبدیل شده است. امروزه معیار اصلی منزلت کشورها و اقتدار آنها در عرصه نظام بین الملل میزان بهره مندی از دانش و آموزش است. سایر مؤلفه های توسعه پایدار نظیر صنعت، فناوری و دولت وابسته به توانمندی و ظرفیت علمی کشور است. به هر اندازه کشوری در بعد دانش و اندیشه، قوی و نیرومند باشد، در سایر بخش ها نیز از قدرت و توانایی بیشتری برخوردار خواهد بود. تحقق توسعه پایدار بیش از هر منبعی به انسان آموزش دیده وابسته است انسانی که بتواند با تولید علم و دانش به توسعه عدالت اجتماعی و اقتصادی کمک کند و موجب بهبود زندگی بشر در حال و آینده و در سطح جهان شود.

آموزش یکی از مهم ترین راههای کمک به توسعه اجتماعی شناخته شده است و نه تنها از حقوق اولیه و اصلی انسانی است، بلکه جزء اصلی توسعه اقتصادی و اجتماعی نیز هست و در صورتی که برنامه ریزی آن به شایستگی انجام شود، بازده اقتصادی زیادی به ویژه در کشورهای فقیر خواهد داشت (ساخاروپولس و وودهاال، ۱۹۸۵). هموار کردن راه آموزش برای همگان، در واقع هموار کردن مسیر رفاه و موفقیت برای فرد در سطح خرد و برای جامعه در سطح کلان است. موفقیت و رفاه نیز به رشد پایدار و همراه با صلح برای پیشرفت منجر می شود.

در توسعه پایدار نیز، مؤلفه آموزش جایگاه ویژه ای یافته است و در تحلیل ها و پژوهش های سال های اخیر، بسیاری از برنامه ها و راهبردهای توسعه، به خصوص برای قرن بیست و یکم به

گونه ای ریشه ای به توفیق در امر آموزش پیوند خورده است. پیشرفت، به گونه ای روزافزون به تولید ذهن های تعلیم یافته در عرصه های پژوهش، نوآوری و نظایر اینها بستگی خواهد داشت. بنابراین آموزش نه فقط در پژوهشکده ها و آزمایشگاه ها که در عرصه های زندگی حضوری فعال دارد و عاملی است که مردم را در جوامع مختلف هشیارتر، باسوادتر، آماده تر و مسئول تر می کند. از این رو حامل برترین آرمانهای بشری است و حیاتی ترین ابزار در مسیر نیل به توسعه پایدار تلقی می شود (رفیعی و لطفی، ۱۳۸۹).

آموزش، عنصر کلیدی برای تقویت توسعه پایدار و اساس یادگیری مادام العمر است. سرمایه گذاری برای آموزش، عاملی کلیدی در فرایند توسعه است (ساخاروپولس و وودهال، ۱۹۸۵). به عبارت دیگر، توسعه پایدار و همه جانبه، الزاماً باید از بستر نیروی انسانی بگذرد و پیش شرط توفیق، تثبیت و تداوم هرگونه توسعه و تحول، سرمایه گذاری در توسعه انسانی به منزله رکن و هسته اصلی و محوری آن است. صاحب نظران می گویند، آموزش پایدار به مفهوم وسیع، در دهه های آینده، این توانمندی را خواهد داشت تا به مثابه ابزاری قابل اعتماد، پل مستحکمی میان کلاس درس و اجتماع و نیز کلاس درس و بازار بنا کند.

آدام اسمیت اقتصاددان معروف کلاسیک، معتقد است آموزش افراد در واقع نوعی سرمایه گذاری برای آنان است. با آموزش، افراد تواناتر خواهند شد و رشد قابلیت های آنان سبب می شود که نه تنها خود به درآمد بیشتری نایل شوند، بلکه جامعه نیز از سرمایه گذاری بهره مند شود. به عقیده اسمیت، انسان ها با آموزش به سرمایه مبدل می شوند و جامعه می تواند از توان تولید آنان به صورت بهتری بهره مند شود.

تئودر شولتز که از مهم ترین اقتصاددانان معاصر است و به پدر نظریه سرمایه انسانی معروف است، نیز بر اهمیت و ضرورت توجه به سرمایه انسانی در تحلیل های اقتصادی تأکید فراوان دارد. بنابر عقیده شولتز توانایی های اکتسابی انسان ها مهم ترین منبع رشد بهره وری و توسعه اقتصادی سال های اخیر به حساب می آید و آموزش و پرورش به عنوان مهم ترین سرمایه گذاری در انسان، دارای مؤثرترین نقش در رشد و توسعه جوامع است.

جهان امروز دریافته است که آموزش افراد، نوعی سرمایه گذاری ملی است و هر کشوری که در این راه تلاش بیشتری کند، بدون شک در آینده از رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیشتری برخوردار خواهد شد. سرمایه انسانی که از نتیجه آموزش حاصل می شود،

از مهم ترین منابع عوامل رشد و توسعه اقتصادی به شمار می آید. در این زمینه "هاریسون" اظهار می دارد انسان، پایه های اصلی ثروت ملت ها را تشکیل می دهد. سرمایه و منابع طبیعی، عوامل تبعی تولیدند در حالی که انسانها عوامل فعالی هستند که سرمایه ها را متراکم می کنند، از منابع طبیعی بهره مند می شوند، سازمان های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را متراکم می کنند و توسعه ملی را به پیش می برند. به وضوح کشوری که نتواند مهارت ها و دانش مردمش را توسعه دهد و از آن در اقتصاد ملی به نحو مؤثری بهره برداری کند، قادر نخواهد بود هیچ چیز دیگری را توسعه دهد. آموزش و پرورش، نیروی کار را قادر می سازد که از ماشین آلات، تجهیزات و فناوری پیشرفته، بهتر استفاده کند. سرمایه گذاری در آموزش و پرورش و تربیت نیروی انسانی نوعی سرمایه گذاری بلند مدت محسوب می شود، زیرا از آغاز سرمایه گذاری موقع بهره برداری از آن، زمان زیادی مورد نیاز است؛ اما سرمایه گذاری در امر آموزش و پرورش به ویژه برای جوامع در حال توسعه، بسیار سودآور است. در خصوص با جنبه های گوناگون و حساس هم نظیر فرهنگ، ظرفیت تولید، توزیع درآمد و رشد جمعیت می تواند نقش مهمی در رشد و توسعه اقتصادی جوامع داشته باشد بر اثر آموزش و پرورش، افراد جامعه مهارت و تخصص خاصی کسب می کنند که این امر باعث ارتقا و بهبود ظرفیت تولید افراد و نیز سبب افزایش توانایی نیروی کار آنان می شود. به علاوه آموزش و پرورش باعث می شود درآمد افراد به دلیل مهارت ها و تخصص هایی که کسب کرده اند، در سطح بالاتری قرار گیرند و زندگی بهتری داشته باشند. بنابراین قابل درک است که آموزش و پرورش می تواند وسیله ای مناسب برای سیاست های توزیع مجدد درآمدها به کار رود، یعنی در حل مسائل و رفع مشکلات کمک کننده باشد که معمولاً یکی از مشکلات مهم جوامع در حال توسعه (توزیع ناعادلانه درآمدها)، در مسیر رشد و توسعه آنها مطرح است. همچنین آموزش و پرورش با ایجاد نظم فکری در افراد، سبب افزایش توانایی انتخاب بهتر، افزایش توانایی ابداع و نوآوری می شود. همچنین از لحاظ روانی، سبب تغییر نگرش به زندگی یا افزایش احساس لذت بردن بیشتر از زندگی خواهد شد (عمادزاده، به نقل از موسایی و احمدزاده، ۱۳۸۸).

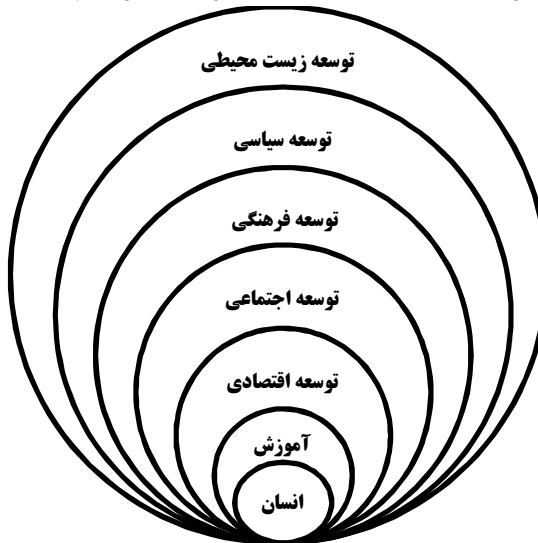
رفیعی و لطفی (۱۳۸۹) در مطالعه ای موردی به بررسی تأثیر آموزش های شهروندی در تحقق و دستیابی به توسعه پایدار شهری در ابعاد مختلف آن (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست

محیطی) پرداخته و به این نتیجه رسیده اند که توسعه باید دقیقاً در مرکز برنامه های آموزش شهروندی قرار گیرد و به دلیل اینکه زیربنای توسعه شهری و به تبع آن توسعه ملی، توسعه در هریک از بخش های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی است، لذا برای رسیدن به توسعه در هر یک از این بخش ها، نیاز به آموزش، ضرورت دارد؛ و از آنجایی که انسان محور توسعه محسوب می شود، نیاز به آموزش برای انسان بیش از پیش ضروری به نظر می رسد.

اما در مورد این سؤال که آیا سرمایه گذاری در زمینه "انسان" سودمند تر است یا در "ماشین" نمی توان به سادگی پاسخ داد. بعضی از دیدگاه ها گواه بر این است که در کشورهای درحال توسعه متوسط میزان بازدهی سرمایه انسانی از میزان بازدهی سرمایه فیزیکی بالاتر است. در حالی که در کشورهای پیشرفته عکس این امر صادق است (ساخاروپولس و وودهال، ۱۹۸۵). از طرف دیگر هزینه های فرصت از دست رفته در سرمایه گذاری آموزشی، نیز موضوعی است که باید به آن توجه قرار کرد.

از آنجایی که منابع محدود است هنگامی که در زمینه ی سرمایه گذاری تصمیم هایی اتخاذ می شود، فرصت هایی چند از دست خواهد رفت. این فرصت های از دست رفته را می توان بخشی از هزینه سرمایه گذاری دانست که گفته می شود در برگیرنده هزینه های فرصت از دست رفته است. برای مثال، اگر منابعی در آموزش سرمایه گذاری شود، دیگر برای سرمایه گذاری در بهداشت، صنعت یا کشاورزی موجود نخواهد بود. وقتی تصمیم به ساختن مدرسه ی جدیدی گرفته می شود، باید توجه داشت که فرصت ساختن یک سد، یک جاده، یا یک کارخانه یا فراهم آوردن مراقبت های بهداشتی پایه از دست می رود (ساخاروپولس و وودهال، ۱۹۸۵). هزینه فرصت از دست رفته یک طرح شامل ارزش کلیه منابع در بهترین کاربرد بعدی آنهاست.

نمودار شماره (۱) - ارتباط میان آموزش و توسعه پایدار



منبع: رفیعی و لطفی، (۱۳۸۹)، مجله ارتباط علمی، آموزش و توسعه پایدار، دور دهم، شماره اول، دی ماه ۱۳۸۷ (به نقل از نظرزاده ۱۳۸۷)

سوادآموزی، آموزش بزرگسالان و توسعه

یکی از مسایل مهم اجتماعی که حکایت از پیشرفت جامعه دارد، مسئله سواد و سوادآموزی است، امروزه پیشرفت هر کشوری را با میزان باسوادان آن می‌سنجند. گسترش و تعمیم آموزش عمومی و فراهم کردن موجبات سوادآموزی، یکی از وظایف دولت‌هاست که علاوه بر پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی و فرهنگی، می‌تواند زمینه‌ساز رشد و پیشرفت جامعه باشد که توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به دنبال دارد. اصولاً یکی از شاخص‌ها برای بررسی وضع توسعه یافتگی کشورها، توجه به آموزش و پرورش آن جامعه است. همچنین یکی از شاخص‌های ارزیابی میزان توسعه‌ی آموزش و پرورش، میزان اهمیتی است که کشورها به سوادآموزی و آموزش بزرگسالان می‌دهند، بنابراین آموزش بزرگسالان به عنوان بخش مهمی از نظام تعلیم و تربیت از اهمیتی زیادی برخوردار است. امروزه همه کشورهای جهان به آموزش بزرگسالان به عنوان فرصتی برای توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌نگرند و بسیار زیادی از امکانات آموزش و پرورش عمومی خود را به آموزش بزرگسالان اختصاص می‌دهند.

آموزش بزرگسالان فعالیتی است سازمان یافته به منظور ایجاد جامعه ای در حال یادگیری از طریق انتقال دانش و مهارت روز آمد به بزرگسالان تا بتوانند درجهت تکامل و تعالی حرکت کنند و در سرنوشت جامعه خود از لحاظ اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مشارکت فعالانه داشته باشند (ابراهیم زاده، ۱۳۸۵).

آموزش بزرگسالان فعالیتی گسترده است که سوادآموزی بخشی از آن است. به همین منظور دفتر بین‌المللی تعلیم و تربیت در ژنو "IBE" برای آموزش بزرگسالان چنین تعریف هایی را ذکر کرده است: "آموزش بزرگسالان جانشین آموزش پایه برای کسانی است که آنرا از دست داده‌اند، و برای کسانی که از آموزش ابتدایی و حرفه‌ای بهره‌ی کافی نگرفته‌اند، مکمل آموزش مقدماتی یا حرفه‌ای است. برای اشخاصی که آموزش به آنان کمک می‌کند تا به تقاضاهای تازه محیط پاسخ گویند، آموزش بزرگسالان تمدید آموزش است. کسانی نیز که دارای تحصیلات بالاتری هستند، می‌توانند با بهره‌گیری از آموزش بزرگسالان بر معلومات خود بیفزایند. می‌توان گفت که آموزش بزرگسالان وسیله‌ی پیشرفت فردی برای همه است."

از نظر یونسکو آموزش بزرگسالان دلالت دارد بر "مجموعه فرایندهای آموزشی منظم با هر محتوا، سطح و روشی که باشد، خواه رسمی یا گونه‌ای دیگر، خواه این فرایندها آموزش مقدماتی در مدارس سطوح مختلف حتی در دانشگاه‌ها باشد یا دوره‌های کارآموزی را طولانی‌تر کند یا اینکه جایگزین آنها شود، به طوری که به کمک آن افرادی که از نظر جامعه بالغ تلقی می‌شوند بتوانند توانائی‌های خود را افزایش دهند، دانش خویش را غنی سازند، تخصص‌های فنی یا حرفه‌ای خود را کامل تر کنند یا اینکه توانایی‌ها و تخصص‌ها را در مسیر تازه به کار بندند و در دو جنبه رشد کامل فردی و مشارکت در رشد متعادل و مستقل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تغییراتی در نگرش‌ها یا رفتارشان ایجاد شود" از نظر یونسکو سواد، توانایی تبیین، تغییر، خلق، ارتباط و محاسبه با استفاده از منابع خواندنی و نوشتنی است و سوادآموزی مجموعه‌ای است از زنجیره‌های یادگیری که فرد را در تحقق هدف هایش یاری رسانده، دامنه‌ی معلومات او را افزایش می‌دهد و زمینه ارتباط مؤثر او را در اجتماع فراهم می‌آورد، بنابراین برداشت یونسکو از سواد فراتر از مفهوم عام دارا بودن مجموعه‌ای از مهارت‌های خواندن، نوشتن و محاسبه کردن

است. یونسکو درباره ی سواد رویکرد کاربردی را مدنظر دارد که شامل توانمندی فردی در کاربرد داده‌های آموخته شده در پاسخ گویی به تحولات اجتماعی، اقتصادی و فناوری است. بررسی ها نشان می دهد، هیچ جامعه بی سوادى تاکنون به پیشرفت های مهم اقتصادی نایل نشده و هیچ جامعه باسوادى نیز از لحاظ اقتصادی عقب مانده نیست. کشورهایی که از درآمد سرانه بسیار بالایی برخوردارند اما فاقد نیروی انسانی متخصص و تحصیلکرده هستند، به پیشرفت واقعی اقتصادی نایل نشده اند. در حالی که کشورهایی مانند ژاپن و دانمارک با وجود آنکه منابع طبیعی ندارند با استفاده از نیروی متخصص و ماهر و با به کارگیری درست آن ها توانسته اند در مدت زمان کوتاهی به پیشرفت های اقتصادی شگرفی دست یابند و از سطح زندگی بالاتری برخوردار شوند (موسایی و احمدزاده، ۱۳۸۸).

بانک جهانی مطالعه ای ده ساله بر روی ۸۸ کشور در حال توسعه انجام داده و نتیجه گرفته است که اگر باسوادى از ۲۰ به ۳۰ درصد رسانده شود، رشد تولید ناخالص دو درصد افزایش خواهد داشت. همچنین چهار سال آموزش ابتدایی به کشاورزان، رشد کشاورزی را ۸ تا ۹ درصد افزایش داده است. به علاوه سوادآموزی به کاهش میزان مرگ و میر کودکان نیز منجر می شود (ساخاروپولس و وودهاال، ۱۹۸۵). مرگ و میر کودکانی که مادران بی سواد دارند دو برابر مادران باسواد است. این مسئله توجه به آموزش و سوادآموزی زنان را دو چندان می کند. سوادآموزی و رشد باسوادى نقش مؤثری در پیشرفت امور مربوط به روستاها و بهبود اوضاع روستاییان و در نتیجه کاهش مهاجرت آنان به شهرها دارد. از بعد عدالت اجتماعی نیز سوادآموزی توجیهی منطقی می یابد، چرا که آموزش سواد همیشه بخشی از آموزش محرومان است. در اعلامیه حقوق بشر، آموزش حقّ مسلم انسانها فرض شده است و هیچ کشوری نمی تواند به بی سوادى مردمانش بی توجه باشد. سواد و آموزش، دانش و مهارت‌هایی را برای زندگی بهتر ارائه می دهد و فرصت‌هایی را برای تقویت مهارت های حرفه ای و ایجاد شغل با درآمد بیشتر فراهم می کند. سوادآموزی عامل مهم توسعه انسانی و مبارزه با فقر و تبعیض است. از جنبه شخصی فرد را قادر می سازد تا ارتباط و تعامل مناسب و سازنده ای با دیگران، حتی با اعضای خانواده خود داشته باشد و طرز تفکر صحیح، سبک زندگی سالم و شیوه های تربیتی مناسب را برگزیند و در مسائل اجتماعی، مشارکت فعال تری داشته باشد. سواد و آموزش، استعداد های افراد را پرورش داده، باعث بهبود محیط کسب و کار می شود، همچنین از طریق

افزایش آگاهی عمومی در پیشگیری از بیماری‌ها و حفظ سلامت عمومی، استفاده بهینه از منابع، حفاظت از محیط زیست و کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی مؤثر است.

تحقیقات بسیاری نشان داده‌اند ارتباط بسیار زیادی میان کسب علم و موفقیت و حفظ سلامت در سوادآموزان وجود دارد (بالدری، ۲۰۱۴؛ ۲۰۱۵؛ کونتی و هکمان، ۲۰۱۰؛ روس و میروسکی، ۲۰۱۱؛ اسپان، ۲۰۱۴؛ مونتر و فریدمن، ۲۰۱۵). به عنوان نمونه آندرسون و واگهان (۲۰۱۷) در پژوهش خود به این نتیجه رسیده‌اند که در ایالات متحده ارتباط مثبتی بین سلامت و تحصیلات افراد بالغ به ویژه برای کسانی که از دوران کودکی از تحصیل محروم بوده‌اند، وجود دارد. حتی سطوح بالای آموزش و کسب علم در سوادآموزان از شدت یا نشانه‌های افسردگی می‌کاهد. به طور کلی در سراسر جهان، افرادی که سطح بالاتری از تحصیلات دارند، از سلامت بهتری برخوردار هستند تا افرادی که سطح تحصیلات پایین‌تری دارند، این افراد درصدد حفظ سلامت و دوری از بیماری‌ها و افسردگی همچنین افزایش طول عمر با زندگی صحیح و اصولی هستند (محمدی، ۱۳۹۶). گزارش پایش جهانی آموزش برای همه که در سال ۲۰۱۴ منتشر شده است، نشان می‌دهد، آموزش و سوادآموزی، حتی در حد دوره ابتدایی، فقر را کاهش می‌دهد، بهداشت و سلامت را تضمین می‌کند و مشارکت افراد را در توسعه جامعه افزایش داده، دموکراسی را تقویت می‌کند (باقرزاده، ۱۳۹۵).

براساس یافته‌های ویلر (۱۹۸۰) به طور متوسط افزایش به میزان ۲۰ تا ۳۰ درصد در میزان سوادآموزی سبب می‌شود تا محصول ناخالص داخلی بین ۸ تا ۱۶ درصد افزایش یابد. به طور کلی کارکردهای سوادآموزی در جنبه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی زمینه بروز و ظهور دارد. بر این اساس در بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا آموزش بزرگسالان با کیفیت بالا به صورت هدفی مهم و تصمیمی قابل توجه است. در واقع یادگیری و آموزش بزرگسالان به شیوه‌های مختلف آموزشی صورت می‌گیرد. همچنین به منظور بهینه‌سازی آموزش و یادگیری‌ها از روش‌ها و فنون مختلفی همچون روش مقابله با اضطراب و نگرانی، کسب مهارت‌های یادگیری، حمایت خانواده‌ها استفاده می‌شود (پوزدنیکوا و پوزدنیکوا، ۲۰۱۷ به نقل از محمدی، ۱۳۹۶).

نتیجه گیری و ارایه توصیه های عملی

عامل انسانی مهم ترین عامل در فرایند توسعه و تحول یک ملت است، نیروی اصلی پیش برنده توسعه، مردم هستند. توسعه فرایندی است و نیاز به برنامه دارد. از سویی اجرایی شدن این برنامه در هر کشوری به مشارکت مردم نیاز ندارد. مشارکت مردم هم مستلزم آمادگی درونی، همراهی فکری و همکاری رفتاری آنان است و در نهایت این آمادگی، همراهی و همکاری جزاز طریق آموزش و تربیت میسر نمی شود، از همین رو توسعه یافتگی با عقب ماندگی یک کشور مستقیماً به باور و نگرش یک ملت مربوط است. از سویی نهاد آموزشی، اساساً نهادهای نگرش ساز است و می تواند ملتی را به جریان توسعه یافتگی نزدیک یا دور کند. پس به موازات اینکه از توسعه ی انسانی سخن می گوئیم باید به تغییر، اصلاح، بهبود و با سازگاری باورها و نگرش های یک جامعه نیز برای تسریع فرایند توسعه ی انسانی بیندیشیم. امروزه نیروی انسانی، به ویژه نیروی انسانی متخصص و ماهر سرمایه ی ملی تلقی می شود که قدرت بازتولید دارد، و در هر کشوری که نظام تجهیز و بهسازی نیروی انسانی و حفظ و نگهداری آن به شکل جامع و پویا عمل کند و شکوفایی استعدادهای نیروی انسانی را و وجهه همت خود قرار دهد و نظام تأمین نیازمندی های مادی و معنوی افراد، از کارایی مطلوبی برخوردار باشد، رشد و توسعه اقتصادی در آن بروز خواهد کرد.

توسعه وقتی تحقق می یابد که نیروی انسانی به طور رسمی و قانونی به اشتغال دسترسی پیدا کند و در آن سهم داشته باشد. بُعد انسانی توسعه در این خلاصه نمی شود که برای انسان حق بهره مندی از نتایج توسعه را قایل باشیم؛ این انسان ها هستند که با فعالیت ها و حرکت های گسترده ی خویش و با تلاش طاقت فرسا، جامعه خویش را در مسیر توسعه اقتصادی-اجتماعی به پیش می برند، انسان ها به جای اینکه در حاشیه ی توسعه و به مثابه ابزار و وسیله های آن قرار گیرند، هدف و موضوع اصلی توسعه خواهند بود و به صورت واقعیت زنده تلقی خواهند شد. توسعه را قبل از اینکه مسئله ای اقتصادی یا فناوری بدانیم، باید مسئله ای انسانی تلقی کنیم. برای توسعه ی جامعه، وجود نیروهای شایسته و برنامه ریز، دانشمند و محقق و مدیران لایق و نیروهای فنی از امور اساسی است. تربیت چنین انسان هایی با برنامه ریزی درازمدت و دقیق بخش آموزشی امکان پذیر است. وظیفه ی اساسی آموزش عبارت از انسان سازی و تأمین ابزار و وسایل لازم برای نسل های آینده است. برای افرادی که به هردلیلی از

آموزش های رسمی در زمان مقرر بهره مند نبوده اند، باید آموزش بزرگسالان و سوادآموزی را فراهم کرد. رسالت بخش آموزش عبارت است از انسان سازی و تأمین ابزار و وسایل لازم برای نسل های آینده که برای نیل به این مقصود به محتوای آموزشی، اجتماعی و فنی نیاز دارد. بنابراین توصیه های عملی مبتنی بر پویای های جهانی برای سوادآموزی، معاهدات و بیانیه های بین المللی و بررسی های انجام شده برای کشور عزیزمان به شرح زیر ارائه می شود:

توصیه های ارائه شده در این بخش، برگرفته از درس های آموخته شده از سراسر جهان و در نظر گرفتن پیچیدگی کار سوادآموزی است و سیاست گذاران را در رسیدن به اهداف برنامه های سوادآموزی و پرداختن به چالش های سوادآموزی از چشم انداز آموزش بزرگسالان کمک خواهد کرد. این کار مستلزم گره زدن سوادآموزی به تغییرات و بسیج اجتماعی، تضمین سرمایه گذاری کافی، تلفیق سوادآموزی در نظام آموزشی جامع، استفاده نظام مند از فناوری اطلاعات و بهبود کیفیت داده های سوادآموزی است.

در توصیه های عملی برای موفقیت برنامه های سوادآموزی، مشارکت همه عوامل دخیل در موضوع همیشه مورد تاکید بوده است. درک این موضوع که سوادآموزی یک فرآیند ادامه دار است و در تمامی سنین و نسل ها به وقوع می پیوندد و جای دادن و یا ترکیب مهارت سوادآموزی با توسعه سایر مهارت ها و تلفیق آن با دیگر برنامه ها و فعالیت های توسعه ای اجتماع و همچنین حصول اطمینان و تضمین این موضوع که سوادآموزی بخشی از نظام آموزشی ملی بوده و در راهبرد های توسعه ای جامع دیده شده است، به عنوان توصیه های اساسی مطرح است. سوادآموزی باید در دستور کار ملی قرار گرفته و به ایجاد یک فضای اجتماعی تقویت کننده انگیزه و مشارکت کمک کند، تا از این طریق باعث افزایش ماندگاری فراگیران در دوره های سوادآموزی شود. ظرفیت های بالقوه قدرتمندی در بسیج متولیان متنوع برای مشارکت و تقویت تعهد برای همکاری و تشریک مساعی در تلاش های ملی سوادآموزی وجود دارد، مثلا اگر معلمان و دانش آموزان نظام آموزش رسمی به عنوان نیروهای داوطلب در برنامه بسیج شوند، منافع و اثرات آن می تواند دو جانبه باشد و نه تنها آموزش غیر رسمی، بلکه به تقویت نظام آموزش رسمی نیز منجر شود.

باید تصدی گری دولت در آموزش بزرگسالان را بر اساس شرایط خاص، ساختار حاکم و قانون اساسی ارتقا داده و آموزش شامل تقویت و یا ایجاد ساختارهای همکاری و فرآیندهای مشارکتی

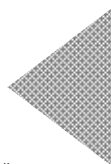
مانند مشارکت متولیان در سطح بومی، منطقه ای و ملی باشد. ایجاد یک رویکرد بین بخشی در اتخاذ سیاست برای برنامه ریزی و سرمایه گذاری از طریق تقویت همکاری و هماهنگی میان وزارت خانه های مرتبط و درگیر در آموزش مانند وزارت بهداشت، کار و رفاه اجتماعی، صنعت و کشاورزی همچنین جامعه مدنی، بخش خصوصی و شرکای دو جانبه و چند جانبه و پشتیبانی از رویکرد تمرکز زدایی، در عمل نقش تعیین کننده دارد (باقرزاده و حسن نژاد، ۱۳۹۵). باید از اینکه برنامه های آموزش سواد بر اساس مکانیزم های ملی از کیفیت بالایی برخوردار بوده و جوابگوی نیاز های مخاطبان است و همچنین آموزش ها مبتنی بر دانش قبلی فراگیران بنا گذاشته شده اطمینان حاصل کرد. این امر مستلزم پرداختن به فرهنگ، زبان، مسایل اجتماعی و فعالیت های اقتصادی با تاکید ویژه بر گروه های آسیب پذیر است. این برنامه ها باید ارتباط و یکپارچگی زیادی با توسعه مهارت ها برای بدست آوردن کار متناسب و معیشت به عنوان اجزای کلیدی آموزش مادام العمر باشد. و در نهایت، به منظور تضمین اثربخشی سیاست گذاری و اجرای اثر بخش برنامه ها باید به وسیله ی پایش های دوره ای و ارزشیابی آموزش بزرگسالان و سوادآموزی، نسبت به ایجاد سازوکار ها یا ساختار هایی که از معیار های کیفی و استاندارد های متناسب برای بررسی دوره ای اهداف و برنامه های استفاده می کند، اقدام کرد.

منابع

- ابراهیم زاده، عیسی (1385) "آموزش بزرگسالان"، دانشگاه پیام نور
- ابراهیم زاده، عیسی؛ محمد داودی، امیرحسین (۱۳۸۸) "بررسی مولفه های اصلی آموزش بزرگسالان به منظور ارائه مدل مناسب در کشور" فصلنامه رهبری و مدیریت آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، سال سوم، شماره 4، زمستان 88
- ارائی، سید محمد مهدی و همکاران (۱۳۸۴) "آرمان ها و اهداف توسعه هزاره (تعاریف، دلایل، مفاهیم، منابع)"، گروه توسعه سازمان ملل متحد
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۸) "جامعه شناسی توسعه"، انتشارات کیهان، چاپ هشتم
- باقرزاده، علی؛ حسن نژاد، مصطفی (۱۳۹۵) "مروری بر پویا ها و برنامه های سوادآموزی سال ها ی 2000 تا 2015" سازمان نهضت سوادآموزی
- باقرزاده، (۱۳۹۵) "سوادآموزی نیاز توسعه پایدار"، سایت وزارت آموزش و پرورش به نشانی www.medu.ir
- برقی، اسماعیل (۱۳۹۶) "سوادآموزی، فرصتی برای عدالت و توسعه پایدار"، سایت سازمان نهضت سوادآموزی به نشانی www.lmoiran.ir

- تودارو مایکل، (۱۳۶۷)، "توسعه اقتصادی در جهان سوم" ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: سازمان برنامه و بودجه
- دهقانی، مرضیه؛ محمدعلیخانی، علی اکبر (۱۳۹۳) "نقش آموزش بزرگسالان در توسعه فرهنگی جامعه" **نخستین همایش ملی علوم تربیتی و روان شناسی**، تهران
- رفیعی، کامبیز، لطفی، حیدر (۱۳۸۹) "آموزش شهروندی و نقش آن در تحقق و دستیابی به توسعه پایدار شهری، مطالعه موردی: منطقه ۵ شهر تهران" **فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی**، سال دوم، شماره چهارم
- ساخاروپولس و وودهاال، (۱۹۸۵). "آموزش برای توسعه"، ترجمه پریدخت وحیدی و حمید سهرابی (۱۳۷۰)، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، تهران،
- صباغیان، زهرا (۱۳۷۱)، "شناخت بزرگسال و روشهای سوادآموزی"، دفتر تحقیق و تالیف سازمان نهضت سوادآموزی، تهران
- پژوهشکده تعلیم و تربیت (۱۳۸۲) "نقش آموزش و پرورش در توسعه از دیدگاه زنده یاد دکتر حسین عظیمی"، پژوهشکده تعلیم و تربیت، بهار ۱۳۸۲
- قلعه بانی، ربابه (۱۳۹۲) "نقش آموزش (بالا بردن دانش نیروی انسانی) در توسعه پایدار" مقاله استخراج شده از پایان نامه ی کارشناسی ارشد باموضوع "بررسی میزان اثربخشی دوره‌های آموزش حین کار در صنعت خودرو برگزار شده توسط شرکت خدمات علمی صنعتی تهران از دیدگاه کافرمایان و شرکت کنندگان "
- کاشانی، مجید؛ رستم پور، مجید (۱۳۹۲) "آموزش و پرورش، حیاتی ترین ابزار در مسیر توسعه ی پایدار" **مجله علوم اجتماعی**، شماره ۶۷، مهر ماه ۱۳۹۲
- محمدی، مهدی (۱۳۹۶) "طراحی نظام کاربردی توسعه و شتاب بخشی به نهضت سوادآموزی و آسیب شناسی نهضت سوادآموزی در استان فارس" سازمان نهضت سوادآموزی
- موسایی و احمدزاده، (۱۳۸۸) آموزش توسعه ای و توسعه پایدار، **مجله راهبردی**، شماره ۱۸، تابستان ۸۸
- Oxford English Dictionar. (2008)
- Goldstein, I (1993). **Training in organizations: needs assessment, development &. evaluation**. Monterey, ca: brooks-cole.
- Aijaz Ahmed Gujjar, Muhammad Rashid Hafeez (2002) "Lecturers. **Federal College of Education**", Islamabad, Pakistan
- UNESCO "Theme for International Literacy Day 2016"

تحلیل ماهیت شناختی منشاء بروز اختلاف در قراردادهای اداری ایران در راستای بهبود مدیریت اداری (مطالعه موردی: قراردادهای مقاطعه کاری، مناقصه و مزایده، عاملیت، اوراق قرضه و مشارکت)



محمدجواد حیدریان دولت آبادی^۱

رسول مظاهری کوهانستانی^۲

(تاریخ دریافت ۹۷/۸/۴ - تاریخ تصویب ۹۷/۱۱/۱۲)

چکیده

دولت بزرگ‌ترین شخص حقوق عمومی است و درعین حال همانند اشخاص حقوق خصوصی می‌تواند با دیگران وارد معامله شود، تا تأسیسات عظیم زیربنایی خود را با انعقاد قرارداد با پیمانکاران به‌روزرسانی نماید. اعمال دولت از نظر موضوع به اعمال حاکمیت و اعمال تصدی گرایانه و از نظر لحاظ صوری به اعمال یک‌جانبه (ایقاع) و دوجانبه (عقد) تقسیم می‌شود. از جمله‌ی اعمال دوجانبه‌ی دولت «قرارداد اداری» است. بدیهی است که این اعمال برای طرفین قرارداد و همچنین برای افراد ایجاد حق و تکلیف ایجاد می‌نماید. در حقوق خصوصی چون اصل در برابری حاکمیت اراده‌ی افراد (دو طرف) اصل است، اراده کسی به‌تنهایی نمی‌تواند الزام و تکلیفی علیه دیگری به وجود آورد. اما در حقوق عمومی و اداری، با توجه به حاکمیتی دولت، در روابط حقوقی، اصل بر اعمال و تصمیمات یک‌جانبه یعنی ایقاع استوار است؛ به‌این ترتیب مقامات اداری و اجرایی در حدود وظایف و صلاحیت‌های خود تصمیماتی می‌گیرند و اعمالی انجام می‌دهند که اصولاً نیازی به توافق با افراد نیست؛ ولی برای افراد ایجاد حق یا تکلیف

۱- کارشناسی حقوق دانشگاه اصفهان، mj.heydarian@ui.ac.ir

۲- دکتری حقوق و هیئت علمی گروه حقوق دانشگاه اصفهان

می‌نماید. در این رهگذار محتمل است اختلاف‌هایی میان طرفین قرارداد ظهور و بروز نماید؛ به این جهت شناسایی علل و منشأ بروز این اختلاف‌ها در قراردادهای اداری به‌منظور کاستن این اختلافات از اهمیت بسزایی برخوردار است. براین اساس مقاله حاضر، با هدف ارائه شیوه حل و فصل اختلافات و راهکارهای پیشگیری از آنها و جبران خسارت ناشی از آن، با روش تحلیلی و توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و آرای مراجع شبه قضائی در این رهگذر، به این نتیجه دست یافته است که در عمل می‌بایست الگوی حل اختلافات در حقوق عمومی به جهت نداشتن اراده‌های برتر، و اینکه لزوماً اراده‌ای حالت قهقرایی پیدا خواهد نمود، تقویت حقوق و آزادی‌های فردی در راستای برقراری نظم عمومی است.

واژگان کلیدی: رقابت اقتصادی، شرایط عمومی پیمان، بهبود مدیریت، عمل تصدی‌گری، فسخ قرارداد اداری

مقدمه

بیان مسئله: قرارداد اداری، گروهی از قراردادهاست که سازمان‌ها، موسسات، شرکت‌ها و نهادهای دولتی و عمومی مرکزی و محلی برای اجرای طرح‌های عمرانی، انجام خدمات عمومی و اداره و بهره‌برداری از منابع، ثروت‌ها و اموال عمومی منعقد می‌کنند که منافع و سود آن عاید اشخاص خاص نمی‌شود، و تامین نیازها و منافع عمومی مردم یک منطقه یا کشور هدف اول این قراردادها می‌باشد. این امور در کشور ما غالباً و در درجه‌ی اول، وظیفه‌ی دولت و موسسات تابعه آن می‌باشد. به همین جهت ایجاد یک موازنه فی مابین نظم عمومی و حقوق و آزادی‌های فردی در راستای کارآمدی، سهولت و چابکی سیستم اداری ایجاد می‌نماید تا این مسئله به طور جدی‌تر برخورد شود.

بررسی و تحلیل مفاهیم حقوقی در نظام‌های حقوقی نوشته، در گام نخست با توجه به قوانین و مقررات حاکم بر آن موضوع صورت می‌پذیرد. پرسش این است که چه قوانین و مقررات خاصی بر قراردادهای اداری ایران حاکم است؟ به طور کلی، هیچ قانون عامی برای تدوین اصول، قواعد و احکام قراردادهای اداری و مختصات منشاء اختلاف در نظام حقوقی ایران به تصویب نرسیده است. بر خلاف حقوق خصوصی که احکام آن به تفصیل در قانون مدنی و قانون تجارت

و دیگر قوانین مندرج است، قوانین و مقررات حاکم بر قراردادهای اداری به صورت جزئی و ناقص عنوان گردیده اند، نمای کلی این الزامات در قالب قانون برگزاری مناقصات، قانون منع مداخله ی دولت در معاملات دولتی، برخی مواد قانون محاسبات عمومی، شرایط عمومی پیمان و آیین نامه ها و بخشنامه های ناظر به آن، قابل بررسی است. به طوری که یکی از معضلات فعلی حقوق قراردادهای اداری در ایران، یافتن قانون حاکم بر قرارداد است. این مساله از نبود اندیشه منسجمی در خصوص تدوین اصول و قواعد این رشته در ایران حکایت دارد. در واقع، با طرح مشکل یا معضل و پاسخگو نبودن احکام و قواعد حقوق خصوصی، به طور خاص و مصداقی به حل آن پرداخته شده است، بدون آن که انسجام این قوانین و مقررات پراکنده مدنظر بوده باشد. علت این موضوع نیز آن است که قراردادهای خصوصی میان دو طرف (با هر تعداد) منعقد می شود و درصدد تقسیم منافع حاصل میان آن دو طرف است، حال آن که در قراردادهای اداری افزون بر شخص حقوق عمومی (طرف دولتی) و طرف دیگر (در بیشتر موارد، بخش خصوصی)، عنصر سومی نیز دخالت دارد و آن «مردم» هستند. اساساً هدف از انعقاد این قراردادها، تامین منافع عمومی است که در نتیجه، احکام و قواعد حاکم در حقوق خصوصی، کاملاً پاسخگوی اقتضائات این رابطه سه طرفه نیست. و اختلاف فی مابین قدرت عمومی و مردم جزء لاینفک قراردادهای اداری است. در ادامه به صورت گفتارهای موردی، مسئله به روش تحلیل محتوا مورد مذاقه واقع می شود. با عنایت به این که پژوهش حاضر در حوزه ی علوم انسانی صورت می پذیرد؛ از روش توصیفی و تحلیلی استفاده می شود.

۱- یافته های مفاهیم پژوهش

با عنایت به موضوع مقاله به بررسی و تحلیل ماهیتی منشاء ظهور و آسیب شناسی بروز اختلاف در قراردادهای اداری ایران (قراردادهای مقاطعه کاری، استخدام، عاملیت، مناقصه و مزایده، نفت و گاز) به شرح ذیل پرداخته می شود:

۱-۱. بروز اختلاف های حقوقی در قراردادهای مقاطعه کاری دولت

اختلاف های ناشی از قراردادهای اداری ایران، در خصوص قراردادهایی که با «مقاطعه کاران» و بر حسب شرایط عمومی پیمان منعقد می گردد، لاجرم از سه منشأ به وجود می آیند. برخی اختلاف ها از ناحیه ی فعل و یا ترک فعل پیمانکار موجب می شوند، برخی از سوی دولت و

برخی هم عمدتاً خارج از اراده طرفین قرارداد (دولت و پیمانکار) می باشند. که حسب مورد تجلی این اختلاف های قراردادی در بطن شرایط عمومی پیمان نهفته است.

۱-۱-۱. اختلاف با پیمانکار دولتی به علت تخلفات پیمانکار

احق فسخ یا خیار فسخ، اختیاری است که شخص به موجب قانون یا قرارداد، در بر هم زدن معامله دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۱۰۷). مطابق شرایط عمومی پیمان، به صرف وقوع تخلفاتی از سوی پیمانکار، کارفرما قادر به فسخ پیمان است و در این خصوص نیازی به مراجعه به دادگاه ندارد. البته در این اثنا می بایست با رویکرد آسیب شناسی مسئله را به جستار نشست و منشأ تخلفات حقوق اداری را با عنایت به منبع تعهد، به صورت موردی تفکیک و تمایز قائل شد. این موضوع یکی از مظاهر قدرت عمومی اداره به شمار می آید. موجبات حق فسخ به موجب ماده ۴۶ شرایط عمومی پیمان عبارتند از:

برابر بند ۱۲ ماده ۴۶ شرایط عمومی، «تأخیر بیش از یک ماه در پرداخت دستمزد کارگران طبق بند «و» ماده ۱۷، دلیلی بر اعمال خیار فسخ است. در ماده مزبور ترتیبات خاصی برای تأخیر در پرداخت دستمزد کارگران پیمانکار وجود دارد که منتهی به فسخ پیمان می گردد». پس در صورتی که پیمانکار در پرداخت دستمزد کارگران تأخیر کند، رعایت ترتیبات و تشریفات زیر الزامی است.

مهندس مشاور به پیمانکار اخطار می کند که طلب کارگران را پرداخت کند.

در صورت استکفاف پیمانکار، کارفرما می تواند دستمزد کارگران را برای ماه یا ماه هایی که صورت وضعیت آن به پیمانکار پرداخت شده است، طبق کارنامه های کاری که در دست کارگران است، با حضور نماینده مهندس مشاور و پیمانکار از محل مطالبات پیمانکار پرداخت کند و مبلغ پرداختی را به اضافه ۱۵ درصد به حساب بدهی پیمانکار منظور نماید و اگر مطالبات پیمانکار کافی نبود، از محل تضمین های پیمانکار تأمین کند.

در صورتی که نماینده ی پیمانکار با وجود اخطار مهندس مشاور، از حضور برای پرداخت خودداری کند، کارفرما پرداخت مزبور را انجام می دهد، بدون این که پیمانکار حق اعتراضی برای این عمل و مبلغ پرداختی و تعداد کارگران داشته باشد.

در صورت تکرار تأخیر در پرداخت دستمزد کارگران به مدت بیش از یک ماه، برای ماهی که

صورت وضعیت آن پرداخت شده است، کارفرما می تواند پیمان را فسخ نماید. (ادیبی، ۱۳۹۴، ۱۲۹) در این زمینه نیز با توجه به این که کلیه کارگران تابع قانون کار می باشند، تبصره ۱ ماده ۱۳ قانون کار مقرر می دارد: «مطالبات کارگر جزء دیون ممتاز بوده و کارفرمایان موظف می باشند، بدهی پیمانکاران به کارگران را برابر رأی مراجع قانونی از محل مطالبات پیمانکار - من جمله ضمانت حسن انجام کار - پرداخت نمایند».

به استناد بند ۱ ماده ۴۶ شرایط عمومی پیمان، «تأخیر در تحویل گرفتن کارگاه از جانب پیمانکار بیش از مهلت تعیین شده در بند «ب» ماده ۲۸ موجب فسخ خواهد بود».

مطابق سند پیمان، تحویل دادن کارگاه بر عهده کارفرما و تحویل گرفتن آن بر ذمه پیمانکار است. اگر کارفرما نتواند کارگاه را به موقع به پیمانکار تحویل دهد، با توجه به بند «ج» ماده ۲۸ شرایط عمومی پیمان موظف است، خسارات پیمانکار را مطابق بند مذکور پرداخت نماید و هرگاه از تحویل به طور کلی عاجز شود، باید برابر ۲۸ شرایط عمومی پیمان، کارفرما پس از مبادله پیمان تاریخ تحویل کارگاه را که نباید بیشتر از ۳۰ روز از تاریخ مبادله پیمان باشد، به پیمانکار اعلام می کند. پیمانکار باید در تاریخ تعیین شده در محل کار حاضر شود و طی صورت مجلس هایی، اقدام به تحویل گرفتن کارگاه نماید. در صورتی که حداکثر ۳۰ روز از تاریخ تعیین شده برای تحویل گرفتن کارگاه حاضر نشود، کارفرما حق دارد که طبق ماده ۴۶ پیمان را فسخ کند. (حق دوست، ۱۳۹۳، ۶۱)

مدت تأخیر در تحویل زمین هیچ گاه و در هیچ مورد از سی درصد مدت پیمان، نباید تجاوز کند و در صورت تجاوز، پیمانکار حق خواهد داشت انجام کارهای پیش بینی شده در زمین های تحویل نشده را از تعهدات خود حذف نماید». (حسینی، ۱۳۹۰، ۱۶۹)

یکی از تعهدات پیمانکار در پیمان، تهیه ی برنامه زمانی تفصیلی اجرای کار و تسلیم آن به مهندس مشاور جهت تصویب کارفرما می باشد. این تکلیف او را از اجرای دقیق و منطبق با برنامه زمانی تفصیلی مورد بحث مبراً نمی سازد، بلکه پیمانکار مکلف است، در پیمان هر ماه گزارش کامل کارهای انجام شده، میزان پیشرفت یا تأخیر نسبت به برنامه زمانی تفصیلی و... و دیگر اطلاعات لازم می باشد. بنابراین تأخیر در کارهای پیش بینی شده برنامه زمانی تفصیلی، از سوی پیمانکار پذیرفتنی نیست که در صورت تأخیر در واقع تخلف از شرط فعل و موجب خیار برای کارفرما است. این تأخیر به استناد بند ۲ ماده ۴۶ نباید بیش از نصف مدت تعیین شده برای آن

کار باشد، لیکن باید توجه داشت که تأخیر کارهای پیش بینی شده در برنامه زمانی تفصیلی، در صورتی برای کارفرما ایجاد خیار فسخ می کند که این تأخیر مستند به فعل پیمانکار باشد و گرنه ممکن است تأخیر در کارهای پیش بینی شده در برنامه زمانی تفصیلی خارج از قصور پیمانکار باشد، مثلاً امکان دارد به دستور کارفرما موضوع کار و طرح و برنامه و نقشه ها تغییر اساسی کرده باشد که در این صورت امکان فسخ ممکن نخواهد شد. برابر بند «ج» ماده ۴ موافقت نامه پیمان، «پیمانکار متعهد است در تاریخ تعیین شده برای شروع کار، در مدت... ماه نسبت به تجهیز کارگاه به منظور شروع عملیات موضوع پیمان، اقدام نماید».

این تعهد جزء شروط فعل است که پیمانکار آن را ضمن پیمان پذیرفته و در صورت تخلف، یعنی تأخیر در تجهیز کارگاه که البته این تأخیر نباید بیش از نصف مدت تعیین شده در بند ج ماده ۴ موافقت نامه باشد، ایجاد حق فسخ برای کارفرما می نماید. (اسماعیلی هریمی، ۱۳۹۴، ۳۱۱) (بند ۲ الف ماده ۴۶) این مورد با توجه به بند الف ماده مزبور (ماده ۴) که مقرر می دارد، «فسخ پیمان در این حالت در صورتی مجاز است که کارفرما قسمتی از پیش پرداخت را که باید بعد از تحویل کارگاه پرداخت کند، پرداخت کرده باشد».

با توجه به ماده ۴۳ شرایط عمومی پیمان، در صورت بروز حوادث قهری اجرای عملیات موضوع پیمان حداقل سه ماه و در صورت موافقت پیمانکار حداکثر تا شش ماه به حالت تعلیق در می آید. وضعیت قهری ممکن است بعد از شش ماه نیز ادامه داشته باشد. در این صورت کارفرما بدون رعایت بند «و» ماده ۴۹ شرایط عمومی پیمان، به استناد همان ماده به پیمان خاتمه می دهد. اما هرگاه وضعیت قهری قبل از شش ماه از زمان بروز رفع شود و کارفرما اعاده کارها را به حالت پیش از وقوع حادثه قهری لازم و میسر بداند، پیمانکار مکلف است که اجرای کارها را بی درنگ آغاز کند. در این صورت تمدید مدت مناسبی برای اعاده کارها به وضع اولیه از سوی پیمانکار پیشنهاد می شود که پس از رسیدگی و تأیید مهندس مشاور و تصویب کارفرما، به پیمانکار ابلاغ می گردد. چنان چه وضعیت قهری رفع شده و کارفرما اعاده کارها را به حالت پیش از وقوع حادثه لازم می داند، اما پیمانکار حاضر به تمدید نباشد و از شروع و ادامه کار هم امتناع نماید، در چنین حالتی به استناد بند ۷ «الف» ماده ۴۶ شرایط عمومی پیمان، کارفرما می تواند پیمان را پس از ابلاغ شروع کار و عدم انجام آن از سوی پیمانکار، فسخ کند.

ماده ۱۰ شرایط عمومی پیمان در تعریف رئیس کارگاه می گویند: «رئیس کارگاه شخص حقیق

دارای تخصص و تجربه لازم است که پیمانکار او را مهندس مشاور معرفی می کند، تا اجرای موضوع پیمان در کارگاه را سرپرستی کند».

بند «ز» ماده ۱۸ شرایط عمومی پیمان مقرر می دارد: «پیمانکار باید پیش از آغاز عملیات، شخص واجد صلاحیتی را که مورد قبول مهندس مشاور باشد، به عنوان رئیس کارگاه معرفی نماید. رئیس کارگاه باید در اوقات کار در کارگاه حاضر باشد و عملیات اجرایی با مسؤولیت و نظارت او انجام شود. هر نوع اخطار و اعلام که مربوط به اجرای کار باشد و از طرف رئیس کارگاه ابلاغ شود، در حکم ابلاغ پیمانکار است».

پس اگر کارگاه بیش از پانزده روز سرپرست نداشته باشد، چون این مسؤولیت متوجه پیمانکار است، کارفرما می تواند مستنداً به بند «الف» ماده ۴۶ شرایط عمومی پیمان، به فسخ پیمان مبادرت ورزد. (ادیبی، ۱۳۹۴، ۱۳۱)

۱-۲-۱. اختلاف با پیمانکار دولتی به علت مقتضیات منافع عمومی

از دیگر عوامل موثر بر قرارداد اداری که لازم الاجرا بودن آن را با مشکل مواجه می کند، عمل حاکم است. به تعبیری می توان گفت منظور از عمل حاکم، تصمیمات یا اقداماتی است که از طرف اداره طرف قرارداد صورت گرفته و موجب بروز مشکلات یا تحمیل هزینه هایی برای دولت می شود، مانند ایجاد تورم یا تعهدات اضافی. این نوع اعمال به صورت تصمیم گیری های فردی، یا براساس مصوبه ی قانونی بوده یا به طور مستقیم یا غیرمستقیم، موجب ضرر و زیان یا تبعات منفی می شود، به عنوان نمونه این گونه خطرات ممکن است با صدور لایحه ای قانونی صورت گیرد که موجب هزینه های اضافی و پیش بینی نشده بر اداره طرف قرارداد شود. همچنین احکامی که موجب افزایش هزینه های مالی یا خدماتی یا گمرکی می شود، از این دسته اند. (حسینی، ۱۳۹۰، ۸۴)

به طور خلاصه می توان گفت عمل حاکم عبارت از هرگونه عمل ارادی (نه تقصیر) مقامات عمومی است که در نتیجه ی آن، موازنه مالی پیمان برهم خورده و اجرای آن را با مشکل (مخارج اضافی یا ضرر) مواجه می کند. بنابراین عمل حاکم زمانی موضوعیت می یابد که حکم یا فرمانی توسط مقامات اداری صادر شود و بر افزایش تعهدات پیمانکار در اجرای قرارداد اداری، موثر واقع گردد. پس در جایی که مقررات صادره تأثیر خاصی بر وضعیت

پیمانکار داشته باشد، می توان به تئوری «عمل حاکم» استناد جست. بنابراین نظریه ی عمل حاکم، فرمانی است که از طرف قدرت مرکزی صادر و به موجب آن، اداره برای اجرای تعهدات مالی قرارداد، موظف می شود ضرر و زیان پیمانکار را جبران نماید. این نظریه ساخته ی نظام حقوقی فرانسه است و هدف آن جبران خسارت های طرف قرارداد، دولت و حکومت است. بدون آن که اداره یا سازمان قصوری کرده و مسؤول پیش آمدن ضرر و زیان شده باشند، اداره نباید ملزم به جبران خسارت های عمومی پیش آمده شود. نظریه ی عمل حاکم در برخی موارد اجرا نمی شود، از جمله:

۱- چنان چه قضیه متعلق باشد به قرارداد دولتی و نه خصوصی، زیرا در قراردادهای خصوصی، تساوی بین طرفین وجود دارد، به گونه ای که هیچ کدام اختیار تعدیل مفاد قرارداد یا فسخ آن را ندارند.

۲- برنامه هایی که از طرف مدیریت کل اداره (وزارتخانه) باشد و به واسطه ی آن، پیمانکار متضرر شده یا تعهدات الزام آور جدیدی برای وی به وجود آید، مشمول نظریه عمل حاکم نیست، بلکه این مساله به شروط غیرقابل پیش بینی مربوط می شود.

۳- در صورتی که تبعات آن، بدون تأثیرگذاری بر اشخاص ثالث، تنها متوجه پیمانکار شود، اما اگر تأثیرات آن عمومی باشد، پیمانکار نمی تواند با توسل به موارد قانونی و تئوری عمل حاکم، ادعای خسارت نماید.

۴- در مواردی که پیمانکار به واسطه ی عمل یا اعمال صادر شده از طرف اداره متحمل خسارت شود. در این شرایط کافی است پیمانکار وقوع آن عمل را به اثبات رساند تا به طور کامل خسارت خود را دریافت کند.

۵- در حالتی که پیمانکار به واسطه ی صدور طرح یا برنامه ای از سوی اداره (بدون آن که زیان آور بودن آن طرح را احتمال دهد) خسارت ببیند، باز هم مشمول عمل حاکم نخواهد شد و آن خطا، اشتباه قراردادی محسوب می شود.

۶- در صورتی که شروطی در قرارداد آمده باشد که هنگام تنظیم قرارداد، آن شرط ها قابل پیش بینی نبوده باشد و برعکس آن، در این زمان پیمانکار نمی تواند براساس نظریه عمل حاکم درخواست توازن مالی در قرارداد نماید.

پس معلوم شد اساس قانونی که اداره حکومتی را مجبور می کند بر مبنای عمل حاکم خسارت پیمانکار را جبران نماید، بر دو مبنای فکری استوار است:

اول: اساس غرامت بر مبنای مسؤولیت و تعهد اداره در قبال قرارداد است، زیرا فرمان حاکم بر مبنای نوع رفتار و تصمیم گیری اداره تعیین می شود، همان طور که اگر اشتباه از طرف اداره صورت گیرد، مبنای قضاوت در خطای صورت گرفته از طرف اداره خواهد بود،

دوم: مبنای تصمیم گیری، بازگشت توازن مالی به قرارداد است. منظور از توازن مالی در قرارداد، التزام طرفین به قرارداد بوده و لازم است که این التزامات از طرف هیچ یک از طرفین نقض نشود، اما از آن جا که اداره یا سازمان دولتی دارای حق تعدیل قرارداد یا ایجاد شرایط جدید است، لازم است از ابتدای عقد قرارداد، موارد توازن مالی در نظر گرفته شود. دلوبادر^۱، نظریه پرداز معروف حقوق اداری فرانسه، معتقد است هر دو نظریه برای جلوگیری از خسارت در قرارداد و در راستای مصالح پیمانکار، ایجاد شده، زیرا اعمال نظریه ی عمل حاکم صرفاً برای ثبات و پایدار ماندن توازن مالی میان اداره و پیمانکار است. به تبعیت از تئوری عمل حاکم می توان گفت در اجرای خدمات عمومی هیچ فردی نباید متحمل زیان ناشی از «تضییع های استثنایی» شود. قرارداد به معنای این که طرفین، همه ی حقوق و تعهدات را برعهده می گیرند نیست و اساساً با قواعد مبتنی بر برابری در حقوق خصوصی متفاوت است، برای مثال در فرضی که طرفین قصد انعقاد قرارداد را براساس قانون موجود دارند، مقررات جدید تعهدات پیمانکار را افزایش می دهند. در چنین شرایطی اگر پیمانکار بتواند ثابت کند که این وضعیت با پیمانکاری های رایج متفاوت است، فقط با اجازه ی دادگاه حق جبران خسارت خواهد داشت. (شمعی، ۱۳۹۵، ۲۸۸) در شرایطی که پیمانکار به واسطه ی عمل حاکم، مستحق مساعدت در اثر ضرر و زیان می شود، اداره طرف قرارداد مشمول هیچ گونه مساعدت و جبران خسارت نمی شود، مگر به دلایل زیر:

۱- تصمیماتی که به موجب آن برای اداره طرف قرارداد ایجاد هزینه های اضافی نموده، در هنگام عقد قرارداد، آن هزینه ها پیش بینی نشده باشد. باید معلوم شود طرف قرارداد، انتظار

پیش آمدن شرایط ناگهانی را نداشته، زیرا اگر پیش بینی می کرد باید در زمان عقد، راهکارهایی برای آن نیز در نظر می گرفت تا دچار ضرر و زیان نشود.

۲- صرف این که شرایطی که موجب ضرر و زیان شده، ناگهانی بوده و موجب استحقاق مساعدت اداره نیست، بلکه باید اثرات آن شرایط به حدی سنگین باشد که از ادامه ی فعالیت بار بماند و موجب به هم خوردن توازن مالی قرارداد شود، ولی اگر اثرات آن، ضعیف و تحمل پذیر باشد، به گونه ای که متعاقد بتواند قرارداد خود را به انجام برساند یا توازن مالی را برهم نزند، این شرایط دیگر به او تعلق نمی گیرد،

۳- طرف قرارداد مستوجب مساعدت نمی شود، مگر پس از وقوع خطرات، همچنین برای خطرات قابل پیش بینی، مساعدتی صورت نمی گیرد.

در نظام کامن لا این قاعده پذیرفته شده که هیچ مسؤولیتی به واسطه ی عمل قانونگذار نمی تواند وجود داشته باشد، اما مطابق با نظام فرانسه مسؤولیت ناشی از تقنین مورد قبول قرار گرفته است، برای مثال در جایی که قرارداد کار مشخصی با مبالغ معین، منعقد شده و در حین اجرای قرارداد، قانونی به تصویب می رسد که برای مزد، استانداردهای حداقلی در نظر می گیرد و پیمانکار قادر به برآورده کردن آن نیست، نمی تواند تقاضای جبران خسارت را از اداره کند. پیمانکار در این جا در موقیت متفاوتی نسبت به دیگر کارمندان نیست. پس در جایی که قانون عمومی ای به تصویب می رسد که اثر آن تحول کلی مالی بوده، پیمانکار تنها ممکن است با توسل به تئوری «امپریوازیون»^۱ بتواند ترمیم خسارت های وارد شده به خود را دوباره مطالبه کند. چنان که گفتیم عمل حاکم در واقع تئوری ای است که در حقوق کشورهای اروپایی، از جمله در حقوق خصوصی فرانسه، مطرح شده است. در این حالت وضع قانون یا آیین نامه از طرف دولت بر وضعیت خصوصی افراد، موثر واقع می شود و اشخاص با توسل به آن می توانند قرارداد را فسخ نموده یا مطالبه خسارت نمایند. (هداوند، ۱۳۹۳، ۴۳۷) نظریه پردازان حقوق این نظریه را مبنای ریسک^۲ پذیری می دانند و معتقدند

۱- Imperious

۲-Risk

برای خدمت رسانی به جامعه باید حمایت هایی صورت گیرد، هرچند برای خزانه و شهروندان بار مالی داشته باشد و مردم که از طریق مالیات ها، این گونه مصارف را تأمین می کنند. صدور لوایح و احکامی که به موجب آن هزینه های اضافی تحمیل شود یا به تقلیل دستمزد کارگران، کوتاه شدن ساعات کاری، گران شدن مواد به کاررفته در پروژه و... بینجامد، زیان دیده را مستحق مساعدت براساس عمل حاکم می کند. از نمونه فوق معلوم می شود که این گونه موارد به هر شکلی که صورت گیرد، موجب وارد شدن فشار مالی بر پیمانکار و بر هم خوردن توازن مالی وی می شود. به همین دلیل قانونگذار به این نکته پی برد که در زمان پیش آمدن این گونه موارد، پیمانکار مستحق دریافت خسارت و مساعدت های دولت می شود و اجرای این قانون نیز مطابق عدالت است، زیرا موجب ادامه ی کار پیمانکار در ایفای مسؤولیت خود در اتمام طرح های خدمات عمومی می شود، حتی اگر در قرارداد متعاقد، پیش بینی نشده باشد. (ثمری ها، ۱۳۹۲، ۱۱۱)

در حقوق اداری ایران و براساس مفاد دفترچه ی شرایط عمومی پیمان، فسخ قرارداد با توسل به تئوری عمل حاکم فقط از اختیارات دستگاه دولتی است. مطالبه خسارت نیز در مواردی پیش بینی گردیده که مشابه سازوکار موجود در حقوق خصوصی است، به این ترتیب که در خصوص مطالبه خسارات ناشی از عمل حاکم، دو فرض در حقوق عمومی و حقوق خصوصی مطرح است: فرض اول این که چنان چه نوع تصمیم از انواع تصمیمات عمومی و موثر بر تمام افراد اجتماع باشد، از این نوع اعمال نمی توان مطالبه خسارت نمود، فرض دوم ناظر به موردی است که تصمیمات، تنها موثر بر اشخاص خاص یا افراد طرف قرارداد با دولت باشد که در این جا متضرر، حق مطالبه خسارت خواهد داشت. عمل حاکم ممکن است از ناحیه ی اداره معامله کننده یا از ناحیه سایر مقامات عمومی، ناشی شده باشد. (ویژه، تنگستانی، ۱۳۹۳، ۱۱۶) این عمل ممکن است در قالب تصمیمات انفرادی و به صورت موضوعی (مانند تصمیم یک مقام اداری) یا به صورت تصمیمات عام الشمول و عینی (مانند قانون و آیین نامه و...) اتخاذ شود. تصمیماتی است که از ناحیه ی اداره اتخاذ می شود و فقط با حقوق و منافع اشخاص طرف قرارداد یا عده ای معدود (نه همه ی افراد اجتماع) ارتباط پیدا می کند. این تصمیمات ممکن است به طور مستقیم و غیرمستقیم بر تعهدات پیمانکار

تأثیر بگذارند. تصمیمات انفرادی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر تعهدات پیمانکار تأثیر بگذارند. تصمیمات انفرادی که به صورت مستقیم بر قرارداد موثرند ممکن است تعهدات جدیدی به پیمانکار تحمیل کند یا تعهدات او را به میزان قابل توجهی کاهش دهد یا اصلاً موجب فسخ قرارداد فی مابین شود. در فرانسه که یک شرکت به موجب نرخ های ثابت و مشخص، موظف به حمل مسافر و مرسولات از فرانسه به جزیره کورس^۱ بود و اداره، مالیاتی را نسبت به همه ی محموله ها وضع کرد. وضع این مصوبه ی مالیاتی نفعی را که پیمانکار در پی تحقق آن بود، تا حد زیادی کاهش داد. اختیار تغییر مقادیر اولیه کار تا ۲۵ درصد که در ماده ۲۹ شرایط عمومی پیمان و بند ۲ ماده ۲۶ آیین نامه معاملات دولتی قید شده است و حق فسخ حاکمیتی که در حاکمیتی که در ماده ۴۸ شرایط عمومی پیمان آمده را می توان در این جا بررسی کرد. درباره ی اختیار اداره مبنی بر کاهش یا افزایش تعهدات پیمانکار، ماده ی ۲۹ شرایط عمومی پیمان مقرر می دارد:

«افزایش مقادیر باید ردر چارچوب موضوع پیمان به پیمانکار ابلاغ شود. جمع مبلغ مربوط به افزایش مقادیر و مبلغ کارهای با قیمت جدید، موضوع بند «ج» نباید از ۲۵ درصد مبلغ اولیه پیمان بیشتر شود.»

بنابراین کارفرما می تواند حجم معامله را تا ۲۵ درصد افزایش یا کاهش دهد. منشأ این اختیار، مصالح و مقتضیات اداره امور عمومی است که در صورت لزوم، ایجاب می کند تعهدات پیمانکار به آسانی تغییر کند. اگرچه مطابق آیین نامه ی معاملاتی دولتی این اختیار باید در پیمان قید شود، ولی مقتضیات امور عمومی ایجاب می کند که در صورت صراحت نداشتن قرارداد هم اداره بتواند از این اختیار استفاده کند. حتی بعضی معتقدند که اداره نمی تواند این حق را از خود سلب کند و قید چنین شرطی در قرارداد باطل خواهد بود. (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۸، ۲۳۱) در مورد تعیین قیمت کارهای جدید، براساس بند اول از قسمت «الف» ماده ی ۲۹ شرایط عمومی پیمان «جمع مبلغ مربوط به کاهش مقادیر و حذف آن ها نباید از ۲۵ درصد مبلغ اولیه ی پیمان بیشتر شود. اگر این مبلغ، از حد تعیین شده بیشتر شود و پیمانکار

با اتمام کار با نرخ پیمان موافق باشد، عملیات موضوع پیمان در چارچوب پیمان، انجام می شود، ولی در صورتی که پیمانکار مایل به اتمام کار نباشد، پیمان طبق ماده ۴۸ خاتمه داده می شود.» در مورد حق فسخ نیز براساس ماده ۴۸ شرایط عمومی پیمان: «هرگاه پیش از اتمام کارهای موضوع پیمان، کارفرما بدون آن که تقصیری متوجه پیمانکار باشد، بنا به مصلحت خود یا علل دیگر، تصمیم به خاتمه دادن پیمان بگیرد، خاتمه ی پیمان را با تعیین تاریخ آماده کردن کارگاه برای تحویل که نباید بیشتر از ۱۵ روز باشد به پیمانکار ابلاغ می کند. کارفرما کارهایی را که ناتمام ماندن آن ها موجب بروز خطر یا زیان مسلم است، در این ابلاغ تعیین می کند و مهلت بیشتری به پیمانکار می دهد تا پیمانکار بتواند در آن مهلت، این گونه کارها را تکمیل کند و کارگاه را آماده تحویل نماید.»

ماده ۴۸ شرایط عمومی پیمان نسبت به مقررده ی پیشین تغییراتی کرده است که از جهاتی قابل تأمل به نظر می رسد. در صدر ماده ۴۸ پیشین شرایط عمومی پیمان مقرر شده بود: «هرگاه قبل از اینکه ارزش کارهای انجام یافته توسط پیمانکار به ۷۵ درصد مبلغ پیمان رسیده باشد و کارفرما بدون آن که تقصیری متوجه پیمانکار باشد بنا به مصلحت خود یا علل دیگر تصمیم به خاتمه دادن پیمان بگیرد، مراتب را کتباً به اطلاع پیمانکار می رساند و در همان اطلاعیه تکلیف کارهایی را که ناتمام ماندن آن ها موجب بروز خطر یا زیان مسلمی است به طور روشن معین می کند و ضمناً مهلتی نیز به عنوان تاریخ خاتمه دادن پیمان تعیین می نماید تا پیمانکار بتواند در آن مهلت، کارگاه را آماده برای تحویل بنماید.»

ماده ۴۸ سابق شرایط عمومی پیمان از این حیث که قید ۷۵ درصد مبلغ پیمان را برای ارزش کارهای انجام یافته در نظر گرفته بود، منطقی تر به نظر می رسید، چه این که در شرایط حاضر حتی در مواردی که خاتمه ی پیمان به مراحل نهایی که بر دو ماده به نظر می رسد عبارت مشترک «بنا به مصلحت خود یا عل دیگر» است که تا اندازه ی زیادی می تواند راه ار برای ارائه تفسیرهای دامنه دار و موسع و غیرمنطقی تضييع کننده ی حقوق پیمانکار باز نماید. از سوی دیگر، قید «کتباً» که بیان کننده ی شیوه و الزام مربوط به ابلاغ بود، در قانون تازه تصویب، حذف شده و این امر را القاء می کند که ابلاغ یا باخبر ساختن به شیوه ی شفاهی نیز ممکن است از طرف اداره انجام پذیرد. این شیوه ممکن است موجب پایمال شدن حقوق

پیمانکار شود. در هر حال، در این نوع حق فسخ که به علت مصالح و مقتضیات عمومی انجام می شود، کارفرما ملزم به جبران خسارت وارده بر پیمانکار می باشد، چرا که این عمل، به علت مقتضیات اداره بوده نه تقصیر پیمانکار، در این حالت، پیمانکار نه تنها می تواند از واگذاری بعضی یا تمام تأسیساتی که در کارگاه موجود باشد به کارفرما خودداری کند، بلکه کارفرما مسؤول کلیه تعهدات پیمانکار در مقابل اشخاص ثالث نیز هست و کلیه خسارات ناشی از این امر به عهده کارفرماست. (شمعی، ۱۳۹۵، ۲۸۷)

البته نوع دیگر حق فسخ در ماده ۴۶ شرایط عمومی پیمان پیش بینی شده که ناشی از تخلف پیمانکار است و در آن حق پرداخت خسارت به پیمانکار از جانب کارفرما به علل مختلف موضوعیت ندارد. تصمیمات انفرادی ممکن است به صورت غیرمستقیم بر قرارداد، موثر واقع شود، مثل زمانی که کارفرما مسیر اصلی تعیین شده در قرارداد اولیه جهت حمل و نقل لوازم کار و مصالح و نیروی کار را تغییر داده و به این سبب هزینه های اضافی بر پیمانکار تحمیل شود. در این صورت نیز چون خسارت مزبور فقط متوجه پیمانکار می شود، بنا بر اصل «تساوی افراد در مقابل تحمیلات ناشی از اداره امور عمومی» او حق دریافت خسارت خواهد داشت. اصل برابری در برابر تحمیلات ناشی از امر عمومی، مقرر می دارد: «همان گونه که در بهره مندی از خدمات منافع و مزایای عمومی، شهروندان برابر هستند، در برابر زیان های عمومی یا اموری که نامطلوب می نمایند نیز این قاعده باید رعایت شود. براین اساس، هزینه ها و تحمیلات ناشی از امر عمومی باید به گونه ای برابر، شهروندان را تحت تأثیر قراردادها». در این زمینه، قسمت اخیر بند «الف» ماده ۲۰ شرایط عمومی پیمان سابق را می توان ذکر کرد که به موجب آن: «پیمانکار متعهد است مصالح را از منابعی که در اسناد و مدارک پیمان تعیین شده، طبق مشخصات تهیه کند و در صورتی که حین اجرا به جهاتی که پیمانکار عنوان نموده و به تأیید کارفرما برسد که تهیه تمام آن مصالح از منابع تعیین شده امکان نداشته باشد، کارفرما منابع دیگری را تعیین و به پیمانکار ابلاغ خواهد نمود و چنان چه به مناسبت تغییر محل منابع مواد اولیه، اضافه هزینه ای بابت افزایش مسافت حمل و نقل یا عوامل دیگر ایجاد شود، پرداخت آن به عهده کارفرما خواهد بود».

بند «ه» ماده ۲۰ شرایط عمومی پیمان اصلاحی ۱۳۷۸ آمده است: «در صورتی که در اسناد و

مدارک پیمان، مشخصاتی برای ماشین آلات و ابزار اجرای کار تعیین شده باشد، پیمانکار باید آن‌ها را طبق مشخصات تعیین شده تأمین کند. هرگاه ضمن اجرای کار، مهندس مشاور تشخیص دهد که ماشین آلات و ابزار موجود پیمانکار، برای اتمام کار در مدت پیمان کافی نیست یا مشخصات آن‌ها برای اجرای کار مناسب نیست، مراتب را به پیمانکار ابلاغ می‌کند. پیمانکار مکلف است که ماشین آلات و ابزار خود را طبق نظر مهندس مشاور و در مدتی که نام برده تعیین می‌نماید، تکمیل و تقویت کند، بدون این که برای این کار، ادعای خسارت یا هزینه‌ی اضافی از کارفرما داشته باشد.

مقایسه عبارت‌های آخر این دو ماده نشان از تحمیل هزینه‌های ناخواسته‌ی بیشتری بر پیمانکار دارد. نگارندگان متن شرایط عمومی پیمان با این گونه تغییر عبارت‌های متن قانون، حقوق اندک و حداقلی را که قانون سابق برای جبران خسارت هزینه‌های واردشده بر پیمانکار در نظر می‌گرفت را بیش از گذشته محدود ساخته‌اند. در مورد پرداخت زیان‌های ناشی از عمل حاکم، دو نظریه بیش از سایر نظریات، شناخته شده و مطرح است. بنابر نظر اول، زیان‌های ناشی از قانون از سوی دولت غیرقابل پرداخت می‌باشد. این نظریه که هنوز هم دارای طرفداران زیادی است، ریشه در حاکمیت مردم دارد که در نتیجه‌ی پذیرش آن، تصمیم قانونگذار برگزیده مردم که طبق قانون و بی‌واسطه از سوی آن‌ها انتخاب شده، در جهت پاسداری از منافع اکثریت ملت است و می‌تواند به سود همگان باشد. حال اگر از این خواست همگانی، زیانی به مردم برسد، به چنین زیانی خسارت تعلق نمی‌گیرد، زیرا خواست اکثریت مردم که نمایندگانشان در قوه‌ی مقننه با گذراندن قانون بیان داشته‌اند چنین بوده است، مگر این که خود قانونگذار جبران خسارت را در قانون پیش‌بینی کرده باشد. بعضی دیگر معتقدند قوای کسور که پدیدآورنده حاکمیت ملی و قدرت عمومی هستند، جمع فعالیتشان، از جمله قانونگذاری، با مفهوم حق پیوند خورده است و نمی‌تواند به حقوق افراد زیان برساند و این زیان باید جبران شود. درباره‌ی زیان‌هایی ناشی از قوه‌ی مجریه (آیین نامه، بخش نامه و...) نیز بر این عقیده‌اند که قاعده این است که زیان دیده نمی‌تواند جبران خسارت کند، مگر این که قانون، چگونگی جبران زیان را پیش‌بینی کرده باشد. دموکراسی‌های مدرن امروزی با چرخش دیدگاه از مصونیت مطلق دولت در برابر جبران خسارت، با

اصالت به حق های شهروندی، خود را موظف به جبران خسارت ناشی از تقابل حقوق شهروند و دولت می دانند، از این رو خسارت ناشی از قانون نیز در بسیاری از کشورها جبران پذیر است. (شمعی، ۱۳۹۵، ۲۹۰)

در ایران هیچ مرجعی برای شکایت از قانون به معنای خاص کلمه، یعنی مصوبات مجلس، پیش بینی نشده و زیان های ناشی از قانون به ناچار بر شهروندان تحمیل می شود. تصمیمات عمومی تصمیماتی است به صورت قانون، آیین نامه، تصویب نامه، بخش نامه و... که مقامات عمومی، در محدوده صلاحیتشان صادر می کنند، ناظر بر همه یا اکثریت افراد جامعه است و برای همه ایجاد حق و تکلیف می کند. مطابق نظر اکثریت به طور کلی می توان گفت از آنجایی که تصمیمات عمومی ناظر بر تمام افراد جامعه است و عموم جامعه در مقابل تحمیلات ناشی از اداره امور عمومی و قوانین یکسان اند، دلیلی ندارد که پیمانکار از این قاعده مستثنا باشد، (طباطبایی موتمنی، ۱۳۸۸، ۳۵۸) مانند آن که دولت، مالیات جدیدی بر مواد نفتی ببندد و در نتیجه آن، به طور غیرمستقیم استفاده کنندگان از امتیاز برق دچار ضرر شوند یا آنکه براساس تصمیم هیئت دولت یا مجلس، بنزین برای همه ی افراد و گروه های شغلی با توجه به نوع کار و میزان مصرف به صورت سهمیه بندی عرضه شود. حال اگر در چنین شرایطی خرید بنزین آزاد علاوه بر مقدار سهمیه بندی شده برای پیمانکار، وی را دچار مشکل و به طور کلی با پرداخت هزینه های اضافی مواجه کند، به دلیل عمومی بودن تصمیم، وی نمی تواند این امر را دستاویزی برای تقاضای خسارت از جانب کارفرمای خود قرار دهد.

اقداماتی که از ناحیه سایر اشخاص حقوق عمومی به طور کلی (غیر از اداره طرف معامله با پیمانکار) سرزده باشد، در این صورت چون اداره معامله کننده در اقدام مزبور دخالت نداشته، مسؤول نیست و پیمانکار حق مطالبه خسارت از وی نخواهد داشت، به عنوان مثال اگر دولت دست به اقداماتی بزند که در نتیجه ی آن، پیمانکار شهرداری که موسسه ای جدا از شخصیت حقوقی دولت است متضرر گردد، پیمانکار حق دریافت خسارت را ندارد، زیرا او باید هنگام تنظیم قرارداد این موضوع را پیش بینی می کرد. بنابراین در نظریه عمل حاکم، موازنه مالی قرارداد به گونه ای که توضیح دادیم، به هم می خورد. اگر عمل حاکم به صورت

تصمیمات انفرادی باشد، در هر دو حالت چه به صورت مستقیم و غیرمستقیم، پیمانکار حق مطالبه خسارت را خواهد داشت، اما اگر عمل حاکم به صورت تصمیمات عام الشمول و در قالب قانون و آیین نامه و... اتخاذ شود، به دلیل تحمیلات ناشی از امور عمومی، میان پیمانکار و عموم جامعه و به دلیل این که نباید بین این دو قائل به استثنا شد، هیچ کدام حق مطالبه خسارت نخواهد داشت. درباره اقداماتی که از ناحیه سایر مقامات عمومی ناشی شده نیز به دلیل عدم مداخله ی اداره معامله کننده در انجام اقدام مزبور، پیمانکار نمی تواند خساراتی مطالبه کند. (رستمی، ۱۳۹۴، ۲۳۰)

۲-۱. بروز اختلاف در قراردادهای مناقصه و مزایده

اختلافات حقوقی می تواند در حوزه های مناقصه ی محدود، ترک تشریفات مناقصه، عدم الزام به برگزاری مناقصه و اختیار رد یا قبول پیشنهاد مناقصه گران نیز رخ دهد. نبود قوانین جامع و شفاف و نیز نبود محدودیت برای شرکت افراد در مزایده از جمله زمینه های تحقق اختلاف در مزایده نیز به شمار می رود. (مندی نژاد، ۱۳۸۶، ۴۷)

۲.۱-۱. اختلاف در عدم توجه به اصل رعایت زمان بندی و ترتیب مراحل

شاید بتوان زمان را مهم ترین عامل در موفقیت های اقتصادی محسوب نمود. قانون برگزاری مناقصات هم روشی برای تأمین کالا و به عبارتی راهنمای فعالیت های اقتصادی دولتی است و ناگزیر از توجه به زمان می باشد. طبق بند «ی» ماده ۲ قانون: «برنامه زمانی مناقصه سندی است که در آن زمان و مهلت برگزاری مراحل مختلف مناقصه، مدت اعتبار پیشنهادها و زمان انعقاد قرارداد مشخص می شود». از همین رو است که قانون برگزاری مناقصات رعایت فواصل زمانی متعدد را از سوی هر دو طرف مناقصه الزامی دانسته است تا به این وسیله به دو هدف اساسی نایل آید: اول: ایجاد فرصت برابر زمانی به منظور امکان حضور همگانی اشخاص متقاضی و دوم: جلوگیری از اطاله زمان و افزایش هزینه در تعیین برنده

نکته قابل توجه آن که، رعایت زمان، تنها در خصوص بخش های مختلف فرایند مناقصه نمی باشد و در خصوص اعتبار پیشنهادات هم به وضوح تأکید گردیده است، به نحوی که انعقاد قرارداد با برنده مناقصه باید پیش از پایان مدت اعتبار پیشنهادها انجام شود. برخی از مصادیق اصل لزوم

رعایت زمان عبارتند از:

الزام رعایت حداقل مهلت‌های ده روز و یک ماه در قبول پیشنهادهای به ترتیب در مورد مناقصه داخلی و بین‌المللی از آخرین مهلت تحویل اسناد مناقصه و هرگونه تسلیم، تحویل، جایگزینی، اصلاح و یا پس گرفتن پیشنهاد باید به صورت قابل گواهی و در مهلت و مکان مقرر در اسناد مناقصه، انجام شود. یعنی «جایگزینی، اصلاح و پس گرفتن پیشنهادها فقط و فقط تا قبل از پایان مهلت ارایه پیشنهادها مجاز است و بعد از این زمان، مخالف لزوم قطعیت و کامل بودن ایجاب است و ایجاب مناقصه‌گر را دچار فساد خواهد نمود و می‌بایست از فرایند مناقصه خارج شود. همچنین جایگزینی پاکت‌ها فقط با رعایت بند (ب) همین ماده امکان پذیر است، یعنی همه پاکت‌ها باید در یک لفاف قرار گیرد. پس جایگزینی تک به تک پاکت‌ها بعد از بازگشایی لفاف اصلی غیرقانونی است. نکته‌ی دیگر این که پس گرفتن یا همان انصراف از مناقصه در این زمان صحیح است و بعد از این تاریخ نمی‌توان از فرایند خارج شد.» قانون برگزاری مناقصات به کرات و در جای جای مواد و آیین‌نامه‌های مربوطه، تأمین کالا و خدمات را به صورت فرایندی و دارای مراحل مختلف عنوان داشته است. برای مثال طبق ماده «۹» قانون، فرایند برگزاری مناقصات به ترتیب شامل مراحل زیر است:

الف) تأمین منابع مالی. ب) تعیین نوع مناقصه در معاملات بزرگ و... (قره داغی، ۱۳۸۷، ۱۸)

لذا منظور قانون برگزاری مناقصات از کاربرد اصطلاح مرحله، اصولاً رعایت «ترتیب» اجرای آن می‌باشد. این موضوع با توجه به تشریفات بودن قانون مذکور و ضرورت رعایت دقیق و کامل آن توجه‌پذیر است. ضمن آن که در غالب موارد، ترتیب مندرج دارای منطقی عقلی و به منزله رعایت فلسفه برگزاری مناقصات می‌باشد. برای مثال طبق ماده «۹»، تأمین منابع مالی اولین مرحله از مراحل برگزاری مناقصات عنوان شده است. حال چنانچه مناقصه‌ای بدون این مهم آغاز گردد به چه سرانجامی دچار خواهد شد؟ یا طبق ماده «۱۸» قانون، در گشایش پاکت پیشنهادها، باید ابتدا اقدام به بازکردن پاکت تضمین (پاکت الف) و کنترل آن و سپس بازکردن پاکت فنی‌بازرگانی نموده و در نهایت پیشنهاد قیمت باز شود تا با توجه به تصریح قانون مبنی بر تناسب قیمت پایین‌تر با کیفیت مورد نیاز، تنها قیمت پیشنهادات دارای استاندارد بررسی شوند. نتیجه این که عدم رعایت ترتیب، منجر به نقض قانون می‌گردد و ضمن بروز اختلاف، مانع از حصول نتیجه خواهد بود.

۱-۲-۲. اختلاف در عدم تحویل اموال مورد مزایده

تحویل اموال مورد مزایده مانند سایر اموال که باید به برنده تسلیم شود، جزو وظایف قدرت عمومی در قراردادهاست. پس از احراز صحت جریان مزایده و تنظیم سند رسمی انتقال، عملیات اجرایی را تا تحویل مال مورد مزایده به منتقل‌الیه ادامه داده و با استفاده از قدرت عمومی، متصرف را به تسلیم در برابر قانون و تخلیه محل، اجبار می‌کنند و سپس با تنظیم صورت جلسه، آن را به خریدار یا کسی که باید مال به او تحویل شود، تسلیم می‌کنند. قدرت تسلیم مورد معامله از شرایط اساسی در عقد به شمار می‌آید، به نحوی که قابل تسلیم نبودن مبیع مطابق ماده ۳۴۸ قانون مدنی موجب بطلان عقد شده و تعذر تسلیم نیز حق فسخ آن را برای مشتری به همراه دارد. (بنایی اسکویی، ۱۳۹۴، ۱۳۶) این مهم در روابط قراردادی و عرف متداول در معاملات نیز مورد توجه است. از این رو در قیمت‌گذاری اموال سهولت یا صعوبت (سختی) تسلیم مال مورد معامله در تعیین بهای آن نقش به‌سزایی دارد، در حالی که هنگام ارزیابی اموال این مهم مورد توجه نبوده و خریدار نیز با تصور تسلیم مال در صورت برنده شدن در مزایده، قیمت پیشنهادی خود را اعلام می‌کند. چنانچه قرار باشد مشتری که تمام ثمن معامله را پرداخته است، برای تحویل آن مجبور به طرح دعوا و انتظار زمانی طولانی برای صدور حکم و قطعیت و اجرای آن باشد، ضرر غیر قابل جبرانی به او وارد می‌شود. در غیر این صورت عدم تحویل مال مورد مزایده، مورد اختلاف فی مابین دولت و طرف معامله خواهد شد.

۱-۲-۳. بی توجهی به اصل بی طرفی و رعایت تساوی در میان مناقصه‌گران

افزایش عدالت اقتصادی و برابری شرکت‌کنندگان، از دلایل ایجاد رقابت و برگزاری مناقصه عمومی است تا امکان حضور حداکثری متقاضیان فراهم گردد و گفته شد که اعلان عمومی از طریق انتشار آگهی مشخصه اصلی مناقصه عمومی است. لکن برای ایجاد تساوی، صرف انتشار آگهی کافی نیست و اقدامات دیگری هم ضروری است که برخی از آن‌ها عبارتند از: تحویل تمامی اسناد مناقصه به همه داوطلبان به‌طور یکسان. و ارسال توضیحات و پاسخ به پرسش‌های مناقصه‌گران و همچنین در صورت تشکیل «جلسه توضیح اسناد» ارسال رونوشت صورت جلسه آن مطابق ماده (۲۲) این قانون به‌طور یکسان برای همه شرکت‌کنندگان مناقصه‌گر و پرهیز از هرگونه تبعیض در مفاد و نحوه توزیع کاربرگ‌های استعلام در ارزیابی کیفی مناقصه‌گران.

بدیهی است به استناد قوانین متعدد از قبیل قانون مجازات اعمال نفوذ برخلاف حق و مقررات قانونی مصوب ۱۳۱۵ و قانون مجازات تبانی در معاملات دولتی مصوب ۱۳۴۸، امکان برخورد با اشخاص متخلف در خصوص این اصل میسر است.

۱-۲.۴. بی توجهی به اصل محرمانگی مدارک مناقصه‌گران

قانون‌گذار در موارد متعدد مناقصه‌گزار را موظف نموده است تا در مهلت مقرر همه پیشنهادها ارائه شده شرکت‌کنندگان را پس از دریافت، ثبت و تا جلسه بازگشایی، از پاکت‌ها صیانت نماید. این موضوع به منظور جلوگیری از اطلاع مناقصه‌گران از اشخاص حاضر در مناقصه و پیشنهاد آنان که ممکن است منتهی به تبانی و افزایش قیمت گردد ضروری است. همان طور که بیان شد، مناقصه مسابقه‌ای است دارای مراحل مختلف که در هر مرحله از آن تعدادی از شرکت‌کنندگان حذف می‌گردند. اصل محرمانگی مدارک مناقصه‌گران تا جایی اهمیت دارد که در هر مرحله از مناقصه که مناقصه‌گری نتواند به مرحله بعد راه یابد، اسناد و مدارک وی باید ناگشوده بازگردانده شود.

۱-۲.۵. اختلاف در تأخیر در تعهدات مناقصه‌گر

به منظور جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی کارکنان دولت از قدرت دستگاه دولتی و متضرر شدن مناقصه‌گران حاضر به سبب تأخیرات بخش دولتی، طبق بند «ب» ماده ۱۰ قانون، «موضوع پیش‌بینی منابع مالی و نحوه‌ی ضمان تأخیر تعهدات برای انجام معامله باید به صراحت در شرایط و اسناد مناقصه از سوی دستگاه مناقصه‌گزار قید و تعهد شود». متأسفانه به دلیل این تصور که جبران خسارت تنها از سوی بخش غیردولتی ممکن می‌باشد، علی‌رغم تصریح مذکور، استقبال چندانی از این تکلیف قانونی صورت نگرفته بود، تا آن که در ماده ۱۱ آیین‌نامه تضمین معاملات دولتی مصوب ۱۳۹۴ مجدداً این موضوع مورد تأکید قرار گرفت تا از یک سو به بودن قراردادهای دولتی بکاهد و به تساوی حقوق و تکالیف میان مناقصه‌گر و مناقصه‌گزار بیافزاید.

۱-۲.۶. بی توجهی به اصل ارجاع کار بر مبنای ظرفیت مجاز

به منظور جلوگیری از ایجاد انحصار به نفع شرکت‌های خاص و توزیع برابر فرصت‌های اقتصادی و همچنین پیشگیری از تأخیرات غیرمجاز در مناقصات پیمانکاری، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت

راهبردی رئیس‌جمهور اقدام به تشخیص صلاحیت و طبقه‌بندی مهندسين مشاور و پیمانکاران و همچنین کنترل ظرفیت کاری و ارزیابی عملکرد آنان می‌نماید و مناقصه‌گزار موظف است ظرفیت کاری پیمانکاران را طبق استعلام ارزیابی با استفاده از گزارش‌های خود اظهاری و اطلاعات منتشر شده در پایگاه ملی اطلاع‌رسانی مناقصات بر اساس معیارهای زیر ارزیابی کند: پایه و رشته پیمانکاری، توان مالی، تجهیزات و تدارکاتی، تعداد کارهای در دست انجام و... بدیهی است عدم توجه به این موضوع از مصادیق امکان مراجعه به هیات رسیدگی به شکایات خواهد بود. (امیدیان، ۱۳۸۷، ۶)

۲.۷-۱. بی توجهی به اصل مستندسازی و اطلاع‌رسانی

مستندسازی فرایندی است که در آن اسناد مناقصه، صورت‌جلسات و اطلاعات مربوط به تصمیم‌ها و اقدام‌های انجام شده در مراحل مناقصه، ثبت و نگهداری می‌شوند. به عبارتی مفاد اسناد مربوط به برگزاری مناقصه از مرحله تأمین منابع مالی تا انعقاد قرارداد موضوع مستندسازی می‌باشند. طبق آیین‌نامه اجرایی نظام مستندسازی و اطلاع‌رسانی مناقصات مصوب ۱۳۸۵، مستندسازی به منظور تحقق موارد زیر انجام می‌شوند: شفاف‌سازی و اطلاع‌رسانی به‌هنگام مناقصات، رقابت آزاد و رعایت اصل برابری حقوق مناقصه‌گران، ایفای به‌هنگام و کامل تعهدهای طرفین مناقصه (مناقصه‌گزاران و مناقصه‌گران)، و تسریع در مراحل برگزاری مناقصه. (قره داغی، ۱۳۸۷، ۳۲)

۳-۱. بروز اختلاف در قرارداد عاملیت، قرضه‌ی عمومی و اوراق مشارکت

قرارداد عاملیت، قراردادی است که موجب آن، شخص یا اشخاص معین، در مقابل دریافت حق‌العمل کاری معین، به اجرا و اداره عملیات معینی که از طرف سازمان عمومی، به عهده آن‌ها گذارده شده است، می‌پردازد. (امامی، ۱۳۸۷، ۱۷). نمایندگی قراردادی به اعتبار نقش نماینده در تحمل آثار ناشی از قرارداد منعقد به نمایندگی، به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شود. نمایندگی غیرمستقیم نوعی نمایندگی که در آن، نماینده عمل حقوقی موضوع نمایندگی را به نام خود ولی به حساب اصیل انجام می‌دهد و تعهدات ناشی از آن را در مقابل شخص ثالث شخصاً بر عهده می‌گیرد و متعهد به تسلیم حقوق ناشی از آن به اصیل

می‌شود. اگر نماینده اعمال حقوقی را به نام و به حساب موکل یا اصیل انجام دهد، نمایندگی مستقیم است، در این نمایندگی پس از انعقاد قرارداد میان نماینده و ثالث، نماینده از رابطه حذف نمی‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ۵۵) در دنیای تجارت امروز هم به دلیل مسائل ناشی از حقوق رقابت و... هم به دلیل مشکلات و تعهدات بسیار ناشی از معاملات مستقیم از اهمیت و کاربرد بسیار برخوردار است.

عاملیت تجاری همانند سایر قراردادها، در نقطه ای از زمان شروع و پس از گذشت مدتی کوتاه یا بلند، در نقطه ای خاتمه می‌یابد، اسباب انحلال نمایندگی تجاری متعددند، گاه سبب انحلال و پایان آن ارادی بوده و به اراده طرفین یا یکی از آن‌ها منتسب است. و هر گاه غیر ارادی بوده و اراده طرفین در انحلال آن به طور مستقیم دخالت ندارد... و از این جاست که اختلاف‌های حقوقی شروع به پیدایش می‌کنند. یکی از ابزارهای جلوگیری از ایجاد یا تداوم ضرر در قراردادها، فسخ قرارداد است. در قرارداد نمایندگی تجاری نیز می‌توان وجوه برخی ویژگی یا صلاحیت‌ها را در نماینده تجاری انتظار داشته و آن را به صورت شرط در قرارداد درج نمود، در این صورت از دست دادن یکی از آن‌ها را می‌تواند به منزله مجوز فسخ قرارداد از سوی اصیل تلقی کرد. نماینده نیز از چنین حقی در برابر اصیل برخوردار است و می‌تواند در صورت تخلف وی از تعهدات قانونی و قراردادی با رعایت مقررات قرارداد را فسخ کند. همان گونه که می‌دانیم یکی از مهمترین ضمانت‌اجراهای شروط مندرج در قرارداد و همچنین علی‌الاصول هیچ یک از طرفین نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر قرارداد دهد (اصل ۴۰ قانون اساسی). در حقوق ایران تشریفات خاصی برای فسخ قرارداد پیش‌بینی نشده است و این عمل یک طرفه حقوقی، به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند محقق می‌شود (ماده ۴۴۹ قانون مدنی) هر گونه تصرفی که نوعاً کاشف از بهم زدن قرارداد باشد، فسخ فعلی است (ماده ۴۵۱ قانون مدنی) ولی اگر شرایط تحقق فسخ ایجاد شود و هر یک از اصیل یا نماینده تجاری دارای حق فسخ باشد در صورتی که مرتکب اعمالی شود که نوعاً کاشف از رضایت به وضع موجود باشد، انصراف از حق فسخ و امضای فعلی قرارداد، محسوب خواهد شد (ماده ۴۵۰ قانون مدنی). (حسنی، ۱۳۹۳، ۴۳) بنا بر این به نظر می‌رسد در صورت بروز اختلاف فی مابین دولت در قالب قرارداد عاملیت، موضوع از طریق

دادگاههای عمومی رسیدگی خواهد شد.

قرارداد قرضه عمومی، قراردادی که به موجب آن، دولت، وجوهی را به عنوان وام و با بهره ی معین، از شخص یا اشخاص معینی دریافت کرده، تا در سررسید مشخص، اصل و فرع آن را با هزینه های مربوطه به وام دهنده، کارسازی نماید. اوراق قرضه و مشارکت از جمله ی ابزارهای بازار سرمایه و تامین مالی یا فاینانس^۱، یعنی تهیه منابع مالی و وجوه برای ادامه فعالیت شرکت و ایجاد و راه اندازی طرح های توسعه و درآمدزای این واحدهای اقتصادی. تامین مالی عمدتاً از طریق انتشار سهام، فروش اوراق قرضه و وام و اعتبار صورت می گیرد. اوراق قرضه عملاً در ایران عقیم و بلااستفاده باقی مانده است. لیکن اوراق مشارکت دولت همچنان فعال است. اوراق مشارکت اوراق بهادار با نام یا بی نامی است که به قیمت اسمی مشخص برای مدت معین و برای تامین بخشی از منابع مالی مورد نیاز طرح های عمرانی - انتفاعی دولت یا برای تامین منابع مالی مورد نیاز جهت ایجاد، تکمیل و توسعه طرح های سودآور تولیدی، ساختمانی و خدماتی منتشر می شود و به سرمایه گذارانی که قصد مشارکت در اجرای طرح های یاد شده را دارند از طریق عرضه عمومی واگذار می شود. (امامی، ۱۳۸۷، ۱۷)

به مقتضای عقد شرکت سود و زیان حاصل از مشارکت متوجه همه ی شرکاست، و برخی از شرکا می توانند خسارت احتمالی را پذیرا شده، اصل سرمایه سایر شرکا را تضمین کنند. این در حالی است که قانون اوراق مشارکت مصوب سال ۱۳۷۶، طی مواد ۳ تا ۵ صحبت از تضمین باز پرداخت اصل سرمایه، سود علی الحساب و سود تحقق یافته می کند و ضمانت آن را در طرح های دولتی به عهده «وزارت امور اقتصادی و دارایی» و در غیر آن ها به عهده ناشرین می گذارد. در تحلیل مواد مذکور، این تفسیر قابل ارائه است، که به قرینه «تضمین باز پرداخت سود تحقق یافته» مقصود از تضمین، تضمین مبلغ و نرخ های معین نیست بلکه مقصود تضمین اصل عملیات و بازپرداخت سرمایه، سود علی الحساب و سود تحقق یافته در فرض وجود است، گویا وزارت اقتصاد به صاحبان اوراق تضمین می دهد که اگر طرح با

موفقیت انجام شد و سود حاصل گردید، حتماً اصل سرمایه و سود حاصله پرداخت خواهد گردید، اما نرخ سود چقدر خواهد بود، تضمینی وجود ندارد. این تفسیر با مقتضای شرکت منافاتی ندارد. و در واقع مقتضای خود شرکت است. (ستوده تهرانی، ۱۳۹۰، ۲۰۱)

مطابق ماده ۵ قانون یاد شده: «شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها و مؤسسه‌ها... در صورت انتشار اوراق مشارکت مکلف‌اند بازپرداخت اصل و سود متعلق را در سررسیدهای مقرر در اوراق مذکور، تعهد و تضمین نمایند. در صورت عدم ایفای تعهدات مزبور در سررسیدهای مقرر، بانک عامل مکلف است از محل تضمین مذکور در ماده (۴) رأساً اقدام نماید.» که با عنایت به ماده ۴ این قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، طرح‌های مشمول این قانون را که توسط شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها و مؤسسه‌ها و شرکت‌های غیردولتی موضوع ارایه می‌شود، بررسی نموده و در صورتی که دارای توجیحات کامل اقتصادی، فنی و مالی باشد، پس از ارایه تضمین کافی توسط مؤسسه و یا شرکت متقاضی به بانک عامل، مجوز انتشار اوراق مشارکت را به میزان لازم صادر خواهد کرد. بنابراین اختلاف در خصوص عدم بازپرداخت بهره‌ی اوراق مشارکت تقریباً منتفی است.

از سوی دیگر، با فروش اوراق مشارکت رابطه وکیل و موکل بین ناشر و خریدار اوراق (در این جا دولت و مقام‌های قدرت) محقق می‌شود. و در واقع ناشر به وکالت از طرف خریداران اوراق می‌تواند نسبت به مصرف وجوه حاصل از فروش اوراق به منظور اجرای طرح و خرید و فروش هرگونه کالا، خدمت و دارایی مربوط به طرح اقدام نماید. انتقال اوراق به رابطه وکالت خدشه وارد نمی‌کند و این رابطه تا سررسید اوراق بین ناشر و دارندگان اوراق نافذ و معتبر است. (ستوده تهرانی، ۱۳۹۰، ۱۸۹) وفق ماده ۳۷ آیین نامه اجرایی قانون نحوه ی انتشار اوراق مشارکت^۱ مصوب ۱۳۷۷ وزارت خانه‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها و سایر دستگاه‌های اجرایی موظف‌اند، اوراق مشارکت موضوع این آیین نامه را به عنوان وثیقه طرف‌های معامله در قراردادهای مربوط بپذیرند. بدیهی است که عدم پذیرش این اوراق از

۱ - ماده ۳۷: وزارت خانه‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها و سایر دستگاه‌های اجرایی موظف‌اند، اوراق مشارکت موضوع این آیین نامه را به عنوان وثیقه طرف‌های معامله در قراردادهای مربوط بپذیرند.

طرف نهادهای عنوان شده در ماده ۳۷ آیین نامه به عنوان وثیقه، موجبات اختلاف قابل طرح و رسیدگی در مراجع ذیصلاح (دادگاه‌های عمومی) می باشد.

بحث و نتیجه گیری

با عنایت به فرضیه و پرسش آغازین تحقیق روشن شد که پیمان‌های اداری عرصه‌ای است که در آن، از طریق سازکار قرارداد، منافع عمومی به منافع خصوصی گره می‌خورد. در هنگام اجرای موضوع پیمان‌های اداری، از تشریفات مناقصه تا خاتمه و زوال پیمان در مقطعه کاری و همچنین سایر قراردادهای اداری از قبیل عاملیت و اوراق قرضه و استخدام... اتفاقات مختلفی ممکن است رخ دهد که برخی خارج از اراده‌ی طرفین و بعضی دقیقاً به خود طرف‌ها مرتبط می‌باشد. بروز اختلاف بین اشخاص به طور اعم و بین طرف‌های قرارداد به طور اخص، امری طبیعی است. اختلاف در اندیشه انسان‌ها هر چند ذاتی و به هر حال امری میمون و مبارک برای رشد و تعالی آدمی است، اما در اجرای هر قراردادی ممکن است ضررهای مادی و معنوی برای هر یک و یا هر دو طرف قرارداد وارد شود. به ویژه آن‌که موضوع قرارداد به طرح‌های عمرانی و ملی مربوط باشد. پس، چاره کار این است که برای سهولت اجرای قرارداد این اختلافات را از میان برداشت تا راه برای حصول نتیجه قرارداد هموار شود. دولت‌ها در همه کشورها وظیفه دارند به اختلافات افراد و آحاد ملت خود رسیدگی و فصل خصومت کنند. در ایران، با نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری برای رسیدگی به اختلاف‌های ناشی از قراردادهای دولتی، تنها مرجع قضایی باقی مانده برای صدور آرای رویه ساز جهت شکل‌گیری رژیم قرارداد اداری، دادگاه‌های دادگستری است. که به استناد اصل ۱۵۹ قانون اساسی مرجع رسمی تظلمات و شکایات به حساب می‌آیند. اما این مراجع نیز به حکایت آرای متعدد همسو با فهم آیین دادرسی مدنی، قانون مدنی و سیطره فهمی فقه امامیه‌ی ناتوان یا بی‌میل به شناسایی قرارداد اداری بوده‌اند. نتیجتاً این که در حقوق اداری ایران، هرچند که دیوان عدالت اداری مرجع صالح برای رسیدگی به دعاوی علیه دولت است، اما دیوان به دعاوی ناشی از قراردادها، جزء در مورد قراردادهای استخدامی مشمول قانون مدیریت خدمات کشوری و مقررات خاص استخدامی را رسیدگی

نمی‌کند. قواعد کنونی حاکم بر حل حقوقی اختلاف در عرصه قراردادهای اداری و حوزه نفت و گاز فاقد کارایی لازم می‌باشند. این مساله از نبود اندیشه منسجم در خصوص تدوین اصول و قواعد این رشته در ایران حکایت دارد. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران آرای وحدت رویه‌ای در زمینه حل اختلاف‌های ناشی از قراردادهای اداری وجود ندارد. این وضعیت باعث شده است که رویه‌ی متحدالشکلی در اختلاف‌های مربوط به قراردادهای اداری شکل نگیرد، در حالی که در حقوق فرانسه این ویژگی مهم وجود دارد که دعای مربوط به قراردادهای اداری در دادگاه‌های اداری رسیدگی می‌شود. بنابراین رویه‌ی مربوط به قراردادهای اداری در این کشور بسیار رشد کرده است. علی‌ایحال، به تجربه ثابت شده که رسیدگی به دعاوی و اختلاف‌های قراردادهای اداری در دادگاه اداری مناسبت‌تر از دادگاه‌های عمومی بوده و این مسئله از طریق مراجع شبه قضائی حقوق عمومی میسر است.

منابع

- ادیبی، محمد رضا، (۱۳۹۴) **تحلیل حقوقی فسخ و آثار آن در قراردادهای دولتی**، نشر جاودانه، جنگل، تهران.
- اسماعیلی هریسی، ابراهیم، (۱۳۹۴) **مبانی حقوق پیمان**، نشر جاودانه، جنگل، تهران
- امامی، محمد، (۱۳۸۷) **حقوق مالی**، انتشارات میزان، تهران
- امیدیان، محمدرضا، (۱۳۸۷) **ارزیابی کیفی مناقصه‌گران، قبل یا بعد از فراخوان مناقصه؟**، روزنامه مناقصه - مزایده، شماره ۱۷۰.
- بنایی اسکویی، مجید، (۱۳۹۲) **تعدیل قرارداد در صورت حدوث تعذر مالی**، مجله مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۴ شماره ۱.
- ثمری‌ها، مصطفی، (۱۳۹۲) **تکات کلیدی شرایط عمومی پیمان به همراه مباحث: تاخیرات و تعدیل**، نشر جاودان خرد، تهران
- حسینی، سیداسماعیل، (۱۳۹۰) **اصول حاکم بر قراردادهای دولتی** (مباحث علمی - کاربردی)، نشر بهنامی، تهران
- رستمی، ولی، (۱۳۹۰) **مالیه عمومی: با نگرش حقوقی**، نشر میزان، تهران
- ستوده تهرانی، حسن، (۱۳۹۲) **حقوق تجارت**، جلد ۱، انتشارات دادگستر، تهران
- شمعی، محمد، (۱۳۹۵) **حقوق قراردادهای اداری**، انتشارات جنگل، تهران

- طباطبایی مومتمنی، منوچهر، (۱۳۸۸) حقوق اداری، نشر سمت، تهران
- قره داغی، علی، (۱۳۸۷) سلسله مباحث قانون برگزاری مناقصات، انتشارات مربع آبی، تهران
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۵) قواعد عمومی قراردادها، جلد ۲، شرکت سهامی انتشار، تهران
- منتهی نژاد، صادق، (۱۳۸۸) مجموعه محشای حقوقی، قانونی و مالی قانون محاسبات عمومی، انتشارات دیوان محاسبات کشور، تهران.
- مولایی، آیت، (۱۳۹۴) قراردادهای اداری، انتشارات میزان، تهران.
- ویژه، محمد رضا، تنگستانی، محمد قاسم، (۱۳۹۳) حق فسخ و انفساخ قراردادهای پیمانکاری دولتی (تحلیل موردی مقررات شرایط عمومی پیمان)، فصلنامه حقوق، شماره ۱.

**The Critical Analysis of the Origin of Differences in
Administrative Contracts of Iran (Case study: contracts,
contracts, bids, agency, bonds and participation)In order to
improve administrative management**

Mohammadjavad Heydarian dolatabadi
Rasoul mazaheri kuhanestani

Abstract

The government is the largest public figure, and at the same time, like private individuals, it can enter into a deal with others to update its massive infrastructure through contracting with contractors. The acts of the state are divided from the point of view of the application of the sovereignty, the acts of the lawful and the formal aspect to the unilateral acts (Aqa) and the bilateral (treaty) acts. Including the administration of the state's "double contract" administration. Obviously, these acts create the rights and obligations for the parties to the contract as well as for the people. In the private law, as the principle is in principle the equality of the will of the people (the two sides) is the principle, the will of one person alone can not create an obligation to another. However, in public and administrative law, with regard to government, in legal relations, the principle is based on unilateral acts and decisions, ie, the executive, so that administrative and executive officials take decisions about their duties and competencies, and act that does not require an agreement in principle Not with people; but they create rights or obligations for individuals. In this trail, it is likely that differences between parties to the contract will emerge and appear; therefore, identification of the causes and source of these differences in administrative contracts is essential in order to reduce these disputes.

Keywords: Economic Competition, improve administrative, Governing Act, Acting, Termination of Contract.

Literacy, the key element of Sustainable Development

Esmaeil barghi

Abstract

Research revealed that the providing of basic education and literacy has remarkable impacts on increasing the ability, physical, psychological, and social health and taking advantages of the indicators of a better life of the community, and entirely, it can ensure the development of a community

The concept of development and Sustainable development is a comprehensive and widespread concept. Its dimensions and elements are interconnected and include human, cultural, social development, economic, political and environmental development. It should be planned and coordinated in a harmonized and appropriated manner.

The Human capital is considered as the fundamental and principal factor of the development, therefore, education must be prioritized for development. Education and empowerment are the key elements of the development and basis of the lifelong learning, and investment in this area is key to the development process.

Literacy as an appropriate opportunity for delivering education for those who have been deprived of their right time to learning, can be the basis for growth, Development and development of society.

Various studies have shown that the literacy, in addition to responding to social and cultural needs, plays an important and remarkable role in reducing child mortality, agricultural growth, enhancing the situation of villagers livelihood and reducing migration to cities, improving the business environment, and increasing the participation of people in social affairs and the promotion of public health and all this The factors contribute to the economic, social and cultural development and development.

In this paper, while defining the concepts of development, its dimensions are described and the role of education and literacy in human development is examined, and by presenting the results of various studies between National and national emphasis on the effective role of literacy in sustainable development.

Keywords: Development, Sustainable Development, Dimensions of Development, Literacy, Adult Education.

The Impact of Financial Markets Development on Stock Market's Risk (Selected of D8 Countries)

Shirin Arbabian
Zahra Zamani
Negin Sadeghi Mohammadi

Abstract

Financial Market is one of the major economic sectors in each country and financial liberalization and strengthening of financial markets play a key role in economic growth. Whereas, the effect of financial markets on the economics is so significant that without an efficient financial division, achieving the economic growth is not feasible. Further, due to the presence of risk in stock market and that the prosperity of any economy is related to the performance of financial markets, the study of risk factors thereof is of great importance.

In the present study, the effect of financial market development on stock market risk has been explored for D8 countries (Malaysia, Turkey, Egypt, Iran, Indonesia, and Pakistan) during 2005-2015. To estimate the model we use Ordinary Least Square Method in Panel data approach.

Empirical the results show that the effect of financial development on stock market risk as for proxy one (The ratio of capitalization of stock market) had been negative and statistically significant, and it has been positive and statistically significant for another proxy (the number of embraced enterprises in stock market). Likewise, the GDP and foreign currency fluctuations have entailed negative and significant effect respectively, and financial openness also has had positive and significant effect on stock market risk.

Keywords: Risk, Stock market, Financial markets development, Panel Data.

Feasibility study of empowerment strategy to improve informal settlements

Hadi Hakimi
Hossein sadlounia
Ali Mirzaie

Abstract

Developed by World bank, empowerment considered as a liberal strategy for improving of informal settlements. Its feasibility in Iran would be ambiguous. Thus, the research is to study feasibility of its different dimension and indicators to show what dimension and indicators have more chance to be implemented in the informal settlements of Iran. Extracting the dimensions and indicators through different resources, they sorted in AHP structure questionnaire. This questionnaire were distributed among 30 elites of empowerment, housing , social and urban planning fields. The findings indicates that out of the 6 empowerment dimensions, technological, environmental, economic, social, legal and administrative dimensions have more feasibility chance in the informal settlements of Iran. Among the indicators, making the accessibility to communication technologies, learning IT to women, interactive learning in environmental learning through first-hand experience, have more chance and reforming NGOs, NGOs development, improving surveillance on the officials have less chance to be implemented.

Keywords: Epowerment, Informal settlements, Feasibility study, AHP.

The evaluation of robustness of financial development's Impact on poverty and inequality

A.Majid Ahangari
Reza Alaei
Sedighe Bakhtiyari

Abstract

In this paper has been paid to evaluation of robustness of financial development's impact on poverty and inequality with a comparative approach between high- income and Upper middle income countries and low- income and Lower middle income countries. For this purpose a total of 59 countries have been studied during the period of 2000 to 2016 . In order to check the robustness of the result, in one hand, we have reduced during the period 2002 to 2012 and the number of countries to 49 countries and On the other hand, three indices such liquid liability, private sector credit and assets of central Bank as an indicator of financial development is taken into account. The result, in terms of poverty models, indicate that the sign and obtained values of result are sensitive than the kind of selection indices of financial development and robustness of the result than the kind of selection sample. In conjunction with the models estimated on inequality, in terms of sign and meaningful, only the liquid liability is robustness to the selection sample, that is, it shows the positive effect of financial development on reducing inequality and other indicators of financial development not valid. According to results it can be stated that despite the impact of financial development on poverty and inequality, especially among various income groups, amount and the effectiveness is ambiguous and it depends on the selection indicators of financial development.

Keyword: financial development, poverty, inequality, Robustness.

Sociological Models of Identity Construction in Contemporary Iran

Mahdi Baratalipour

Abstract

On the one hand, Iranian identity structures characterize the specific historical and cultural features of Iranian nationality at this particular geographical point. And on the other hand, it shows the conscious choice or passive influence of other cultures. In fact, in the long history of Iran, what is the secret of the difference between two different moves of cultural upheaval and the loss of historical reserves? Why, at one time, We are witnessing the fertility and prosperity of Iranian identity, and at another time, We are watching its subordinate position? Is it possible to imagine a mechanism for attracting and eliminating alien cultural elements, that Simultaneously, It announces Iranian cultural independence? Various historical periods have revealed fundamental cultural and identity developments that portray two separate paths: self- cultural immolation and passivity, and intellectual growth and excellence. It is clear that the alien culture asks for full-fledged submission, but which exclusive features of Iranian identity facilitate this ominous goal, and which features are proudly proud of? In this paper, we seek to show that Iranian identity structures in the post-Islamic period have been influenced by two different policies for preservation, survival and continuity. But have both these policies achieved this goal? Providing a detailed picture of the characteristics of Iranian identity and explaining the role of structures in the free choice of individuals and groups can be a valuable contribution to reducing current confrontation in Iran and to determine the implicit principles of behavior that are conceived.

Keyword: Constructing Identity, Macro Policy, Iran, Communitarianism, Symbolic Interconnection.

The place of the Sunna of Sustenance in the economic development of monotheism from the perspective of the Holy Qur'an

Ensieh Kashani
Mohammad NaghiNazarpour

Abstract

Two financial developments are said in the Qur'an: monotheist and Atheist that are different. Our Question in this paper is: what “The place of the Sunna of sustenance in the economic development of monotheism from the perspective of the Qur'an” is. Our Hypothesis is that “Divine secrecy is the most important basis of monotheistic economic progress”. Because human's role in the western economy is very important and the role of God has been neglected. Therefore, it is important to address the Quranic topics in this regard. This article uses a descriptive-analytical method and states that the “Imdad” tradition promotes the economic development of both Monotheistic and atheistic societies, and the Sunna of Sustenance will lead to the progress of the Monotheistic society. Another important result of this article is a misunderstanding of the Sunna of Sustenance. The low and universal order of the Sustenance includes material blessings. The things God gives to everyone, but the higher and more specific levels of servants in the hereafter include those who are believers. This article contributes to the richness of the issues raised in the ontological, cognitive, and cognitive foundations of the evolutionist document

Keywords: economic progress, epistemological foundations, monotheistic progress ,Sustenance, Imdad.

**Institutions and economic development:
theory, policy and history**

Hajoon Chang

Translator: Ali Asghar Ajdari

Abstract

The article tries to advance our understanding of institutional economics by critically examining the currently dominant discourse on institutions and economic development. First, I argue that the discourse suffers from a number of theoretical problems – its neglect of the causality running from development to institutions, its inability to see the impossibility of a free market, and its belief that the freest market and the strongest protection of private property rights are best for economic development. Second, I point out that the supposed evidence showing the superiority of ‘liberalized’ institutions relies too much on cross-section econometric studies, which suffer from defective concepts, flawed measurements and heterogeneous samples. Finally, I argue that the currently dominant discourse on institutions and development has a poor understanding of changes in institutions themselves, which often makes it take unduly optimistic or pessimistic positions about the feasibility of institutional reform.



Abstract

فرم اشتراک

نام و نام خانوادگی / مؤسسه:

شغل / نوع فعالیت:

نشانی:

.....

کد پستی:

صندوق پستی: تلفن:

شماره‌های درخواستی از: تا شماره:

تعداد درخواستی از هر شماره:

کد اشتراک (در صورتی که سابقاً مشترک بوده‌اید)

- حق اشتراک و هزینه پستی ۴ شماره فصلنامه ۴۰۰/۰۰۰ ریال
- شماره حساب ۰۳۰۸۷۲۷۱۶۵۰۰۹ شماره کارت ۶۰۳۷۹۹۱۸۹۰۵۹۵۱۹۶ بانک ملی
- ارسال تصویر فیش پرداختی به همراه برگه درخواست اشتراک به دفتر فصلنامه
- تهران، خیابان فلسطین شمالی، پایین تر از تقاطع زرتشت، پلاک ۵۵۴، طبقه سوم
- کد پستی ۱۴۱۵۷۵۴۳۹۴، مرکز پژوهشی مطالعات راهبردی توسعه
- تلفن: ۸۸۹۹۱۱۷۷ نمابر: ۸۸۹۹۱۸۰۲